دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ -

دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت / پژوهش و نوشته هاشم رضی. ــ تهران: سخن، ۱۳۸۲.

۴۹۲ ص. ISBN 964 - 372 - 032 - 2

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: Hashem Razi. The rellgion and cultur of ancient Iran

کتابنامه.

۱. ایران -- تمدن -- پیش از اسلام. ۲. ایران -- دین و اساطیر. الف. عنوان.

۹ د ۶ ر / DSR ۱۴۲ ۹۵۵ / ۰۱

کتابخانه ملی ایران ۸۱ - ۴۱۳۰۲ م

دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

پژوهش و نوشته

هاشم رضی



تهران ـ ۱۳۸۴



انتشارات سخن

دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

پژوهش و نوشتهٔ:

هاشم رضی

امور گرافیکی، طرح و اجرای پشت جلد: فیروزهٔ رضی

چاپ دوم، ۱۳۸۴

تایپ و آماده‌سازی: شرکت چاپ خواجه

لیتوگرافی: صدف

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰



تقدیم به خشایار
گرامی ترین یادگار

بخش اوّل

زندگی و فرهنگ اوّلیه

۱. چگونگی وضع طبیعی

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی، منظور از این مقدّمه، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدّن، زندگی در ایران کهن، سرشت و کار مردم، قوانین و دیانت، شکل فلات ایران، حدود جغرافیایی، منطقه‌یی حسّاس، اهمیت تاریخی، رشته جبال، کوه‌های زاگروس مناطق و تقسیمات آن، لرستان، سلسله جبال البرز، وضع مناطق مختلف، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها، کویر، دشت خوزستان، محصولات و کان‌ها

تاریخ اوّلیهٔ ایران، پیش از مادها و هخامنشیان بسیار تاریک و پیچیده و مبهم است و این ابهام حتا شامل مادها نیز می‌شود، چون درواقع از مادها نیز آگاهی‌هایی که چندان روشنی‌بخش و سودرسان باشد دردست نداریم. در این مورد باید تنها به آنچه که دسترس است و از خلال یافته‌های باستانی و گزارش‌های تاریخ‌نگاران کهن فرا چنگ آمده است بَسَنده شود. البتّه در این مقدّمهٔ کوتاه تنها نظر ما معطوف است به دیانت ادوار کهن ایران و این‌که در فلات چه روش‌هایی در دیانت و پرستش، پیش از زرتشت معمول بوده است. امّا چون آگاهی‌های ما دربارهٔ تاریخ باستان اندک است و آن چه نیز که موجود می‌باشد، اغلب از لحاظ صحّت و درستی نمی‌توان بدان‌ها چندان باور و اعتماد کافی داشت، و هم‌چنین دیانت در ادوار کهن شامل همه چیز می‌شود و باید از خلال تاریخ زندگانی شاهان، امیران، فرادستان و فرودستان ـ نجوم و علوم خرافی،

قوانین و هنرها و نوشته‌های باستانی و سنگ‌نبشته‌ها و الواح و یافته‌هایی که از دل خاک‌ها به‌دست آمده‌اند به‌دست آمده و فهم شود، به همین جهت ناچار بحث و کاوش و هرگونه گفت‌وگویی دربارهٔ دیانت و اندیشه‌های مذهبی و پرستش، مربوط می‌شود به تاریخ عمومی و جهت فهم دیانت در ادوار کهن گزیری از رعایت این روش نیست.

جهت آگاهی به این تاریخ، برای به‌دست آوردن شناخت‌ها و شناختی از دیانت و زندگانیِ ابتدایی از نخستین ساکنان فلات ایران سخن می‌گوییم. آن چه که مسلّم است از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد و خیلی پیش از آن، در فلات تمدّن‌هایی وجود داشته است، و ساکنانی که در دهکده‌های کوچکی سکنا گزیده و به کار کشاورزی می‌پرداخته‌اند. آن چه که برمی‌آید اینان مردمانی بوده‌اند صلح‌جو، آزاده، راست‌پندار و فعّال. از برای خود هنر و قوانینی داشته‌اند، و مذهب‌شان پرستش عناصر طبیعی و تقدیس برخی از چارپایان و دام‌ها بوده است. امّا پیش از آن که به تفصیل بیشتری از روش‌های زندگی و باورهای مذهبی این مردمان بپردازیم، شایسته‌تر آن است تا ابتدا اندکی از وضع طبیعیِ این سر زمین سخن گوییم، چه چنان که می‌دانیم وضع طبیعی و هم‌چنین چگونگی وضع جغرافیایی در ادیان و مذاهب بسیار مؤثّر می‌باشد.[۱]

سرزمین ایران منطقه‌یی است سه گوش و بلند، میان دو فرورفتگی، یعنی دریای خزر در شمال و خلیج‌فارس در جنوب. از لحاظ وضع منطقه‌یی حالتی حسّاس دارد، چه دو قسمت از آسیا، یعنی آسیای غربی و آسیای مرکزی را چون پلی به هم پیوند می‌دهد. هم‌چنین این سرزمین بلند جلگه‌های آسیای داخلی را به بلندی‌های آسیای کوچک "صغیر" و اروپا متّصل می‌کند. این چنین وضع جغرافیایی، بدون شک خود بازگوی موقعیتی است که اهمیّت تاریخی منطقه‌یی را بازگو می‌کند، اهمیّتی که در تاریخ از لحاظ ویژگی‌های مختلف شایان توجّه است.

مناطق کوهستانی این سرزمین بسیار و تقریباً در احاطهٔ یک رشته جبال

ممتد قرار دارد. در مغرب، کوه‌ها با سلسله جبال زاگْرُوس Zâgros از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد دارد. درازای این سلسله کوهها از هزار کیلومتر تجاوز می‌کند و تقریباً حدود دویست کیلومتر پهنا دارد که به نسبت کم و بیش می‌شود. بلندی این کوه‌ها از هزار تا هزار و هفت سد متر می‌رسد. دره‌هایی بسیار در مناطق کوهستانی وجود دارد که در درازا و پهنا تفاوت دارند و از پنجاه تا سد کیلومتر درازا و ده تا بیست کیلومتر پهنا دارند. این دره‌ها سابقه‌یی دورِ تاریخی را نشان می‌دهند و بقایا و بازمانده‌های جنگل‌های انبوه گذشته در آن جاها آشکار و هویدا می‌باشد. در این دره‌ها از بقایای برجا مانده چنین مستفاد می‌شود که بلوط، سندیان، بادام وحشی، و پسته بسیار به عمل می‌آمده است. امّا دره‌هایی در قسمت‌های پایین‌تر نیز وجود داشته است که کِشت چیزهایی دیگر که بیشتر جنبهٔ حیاتی داشته‌اند در آنها مرسوم بوده است و در این مناطق کشت انجیر، جو، گندم، خشخاش، مُو، و پنبه و حتّا تنباکو بسیار شایع بوده است.

در فصل گرما در این قسمت‌های زیرین، شدّت گرما بسیار می‌شود و مردم از این جاها به قسمت‌های فوقانی کوچ می‌کنند، و برای این جلگه‌نشینان است که پرورش احشام و اسب اهمیّتی دارد. مراتع سرسبز فوقانی جنبه‌یی بسیار اساسی دارد. البتّه در چنین وضعی که حالت ثابتی در زندگانی و خانه‌سازی ایجاب نمی‌نماید، مردمان به چادرنشینی و کوچ‌های دائمی و ییلاق و قشلاق می‌پردازند و این وضعی است که موقعیتِ جغرافیایی و چگونگی آب و هوا برایشان به ارمغان آورده است.

در قسمت مرکزی زاگْرُوس قسمتی برآمده وجود دارد که به سوی غرب و در بین‌النّهرین پیش می‌رود. این قسمت لرستان کنونی بوده که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد، ساکنان آن جا، یعنی کاسیان Kassites بابل را فتح کرده و مدّت پنج قرن در آن منطقه حکم‌روایی داشتند.

امّا در شمال فلات، سلسله جبال البرز قرار دارد که بلندترین نقطهٔ آن پنج هزار و شش سد متر است و دماوند نام دارد، که در امتداد سواحل جنوبی

دریای خزر امتداد دارد. رشته کوه‌های البرز از جانب انتهای غربی به آذربایجانِ ایران می‌رسد که میانهٔ آن دریاچهٔ ارومیه قرار دارد با آبی شور. این منطقه پرحاصل‌ترین و پرجمعیّت‌ترین منطقهٔ فلات است. از بسیاری لحاظ این منطقه اهمیّتی شایان دارد و آن را اصطلاحاً برزخ مادی *Isthme médique* می‌گویند. از لحاظ تردّد و رفت و آمد از مناطقِ گوناگون، سرزمینی است سهل و راحت. این قطعه زمین که جنبهٔ مذهبی نیز دارد و به روایتی زادگاه پیامبر بزرگ پارسی، یعنی زرتشت شمرده می‌شود، در طول تاریخ شاهد بسیاری وقایع بوده است. آن چه که تاریخ بیان می‌کند، مرکز پارسیان نخست از این خاستگاه بوده است، مادها در اینجا اقامت کرده‌اند. جای‌های گوناگونی از این سرزمین، درّه‌های آن و قسمت‌های دیگر مدّت‌ها مرکز اقامت: کردان، مغولان و ترکان تاتار بوده است. این جاگذرگاهی بوده سخت نیازمند به حفاظت و نگاهداری، و به همین جهت شاهنشاهی پارس قرن‌هایی در این قسمت سخت به کار پرداخته و استحکاماتی بناکرده‌اند که تا این زمان نیز هنوز بقایا و آثارشان آشکار و بازمانده است. این مهاجمان اغلب از جلگه‌های روسیهٔ جنوبی برخاسته و حتّا قفقاز را در نوردیده و در این جا با سدّی طبیعی و دشوارگذر روبه‌رو شده‌اند. شرایط جغرافیایی و چگونگی آب هواکه در روحیّه و شهامت، بردباری و اراده و صلابت ایرانیان بسیار مؤثّر بوده است، در این قسمت بسیار نمایان‌تر بوده است و به همین جهت این ایالت باستانی، مردانی سخت دلیر و باکار و پیشهٔ کشاورزی آفریده و بار آورده است که در تمدّن و فرهنگ نقشی مؤثّر داشته‌اند.

در مشرق سلسله جبال البرز، خراسان واقع است. در این قسمت بلندی‌ها کمتر و عبور سهل‌تر می‌باشد و به حق انبار غلهٔ ایران است. درّه‌های سبزگون و پرحاصل‌اش از لحاظ تأمین غله بدان موقعیتی بسیار ممتاز بخشیده است. امّا از دیدگاه مرزی و وضع جغرافیایی، پس از آذربایجان دومین منطقه‌یی است که راه هجوم بیگانگان را در فلات ایران می‌گشاید. مهاجمانی بسیار که از راه‌هایی دور، از مناطق آسیای میانه به جانب ایران سرازیر بودند، بدون ایجاد دردسری از لحاظ

راه‌گیرهای طبیعی به فلات راه می‌یافتند. به همین روی از لحاظ وضع دفاعی موقعیّتی ممتاز داشته و تا همین اواخر، عهد قاجاریّه نیز هنوز مورد تاخت‌وتاز ترکمانان بوده است. از جهت این موقعیت ممتاز دفاعی است که ساسانیان دیواری از آجر به طول چندین کیلومتر در آن نقطه کشیدند که بقایایش هنوز در آن منطقه دیده می‌شود.

این سلسله جبال در جنوب با یک رشته کوه که عبارت از مکران کوه باشد تکمیل می‌شود که به‌وسیلهٔ دو گذرگاه شکافته می‌شود. یکی بندرعباس در خلیج عمان و دیگری گذرگاهی که به‌طرف بلوچستان و کویت راه می‌یابد.

قسمت مرکزی فلات که دو رشته‌کوه از آن می‌گذرد، فرورفتگی‌یی است که در خشکی و بی‌آب و علفی شُهره و زبانزد است. این فرورفتگی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود: قسمت شمالی دشت کویر و بخش جنوبی دشت لوت خوانده شده. قسمت شمالی بخشی است نمک‌زار که از فرط نامساعد بودن در آن جا نه چیزی می‌روید و نه جانداری زندگی می‌کند. به‌ندرت جاهایی یافت می‌شود که نمک‌اش کمتر می‌باشد و شرایطی بسیار دشوار و سخت در آن قسمت‌ها برای زندگی وجود دارد، و همین جاها است که واحه‌هایی حقیقی را تشکیل می‌دهد. امّا در قسمت جنوبی، یعنی دشت لوت این امکان اندک نیز ساقط است و به عقیدهٔ کاشفانی معدود و انگشت‌شمار که از جان خود گذشته و از این کویر گذشته‌اند، این‌جا منطقه‌یی است که از صحراهای بزرگ آسیای میانه چون **گوبی** Gobi به درجات قابل ملاحظه‌یی بدتر می‌باشد و آن صحراها در برابر این منطقه حاصل‌خیز به‌نظر می‌آیند.

آن چه که تاکنون مستفاد شده، زندگانی تنها در درّه‌ها و شکاف‌های عظیم کوهستانی، و به نسبت کمتری در واحه‌ها امکان داشته است. امّا از این‌که بگذریم، دشت‌هایی نیز بوده است که از همه لحاظ از موقعیت‌های مناسبی بهره‌مند بوده است، و از آن جمله است دشت **سوزیانای** Susiane باستان و یا خوزستان امروز. این ناحیه از ازمنهٔ باستان گرایشی داشت به تمدّن و وضع مطلوب آن در اقوام

کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می‌زیستند، تأثیرات فراوان و قابل توجّهی می‌گذاشت. در آن هنگامی که مرزهای شاهنشاهی ایران از سوی مغرب "زاگروس" به مناطق دوری بازکشیده می‌شد، در همین دشت بزرگ پایتخت، یعنی **شوش** ایجاد شد، و شوش مرکزی بود که با وسایلی ارتباطی به‌سهولت به‌بین‌النّهرین و آسیای کوچک مربوط می‌شد.

دشتی نیز در پشت سلسله جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. از لحاظ طبیعی در این منطقه شرایطی وجود دارد که به‌موجب آن باران فراوانی باریده و محصولی بسیار بهره می‌دهد. این قسمت درواقع قسمت منطقهٔ حارهٔ ایران است که سطح‌اش از باتلاق‌ها، مرداب‌ها، و جنگل‌هایی بسیار انبوه پوشیده شده است و محصولاتی چون: انار، انجیر، برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت و چیزهایی دیگر بار می‌دهد که خوراک یک سوم جمعیت ایران را تأمین می‌نماید.

در ایران از آغاز، مسألهٔ آب و تأمین آن امری بسیار مهم و حیاتی بوده است و از همان آغاز این عهود روش مصنوعی آب یاری در این سرزمین مردمان را به‌چاره‌انگیزی و تلاش و تکاپوی بسیاری وا می‌داشته است. در زمان هخامنشیان از قنات‌ها یاکاریز استفاده می‌شده و به‌وسیلهٔ کندن مجاری بسیار، آب را به‌مناطق دوری جهت کشت وکار هدایت می‌کرده‌اند. بارندگی‌های نسبتاً فراوانی که در سلسله جبال‌های زاگرُوس و البرز نیز می‌شده و می‌شود به‌آبیاری و مشروب ساختن بسیاری از جاها می‌انجامید و درّه‌ها و واحه‌ها را سیراب می‌ساخت. آب در آداب و رسوم و معتقدات مذهبی ایرانیان نیز به‌همین جهت تا این حد مورد احترام و حرمت می‌باشد. در آثار ادبی و سرودهای دینی و نقوشِ بازمانده به روی سفال‌ها و سنّت‌های دیرینهٔ ایرانیان، نکات بسیار در مورد بارش باران وجود دارد. در یکی از سرودهایِ کهن روزگار ایرانیان که دربارهٔ **تیشْتْرِیه Tištrya** یا تِشتَرْ Teštar "تیر" در مجموعهٔ یَشت‌ها آمده است، اهمیّت باران و تأمین آب و نیایش‌ها و ادعیه‌ای به‌نظر می‌رسد که جَسته وگریخته در مهریشت، فروردین یشت،

اَرَت یشت و بعضی سوره‌های یَسنا و سراسر ادبیات سنّتی زرتشتیان نیز قابل مطالعه است. مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران در ادبیات مزدایی زرتشتی در مجموعه روایات داراب هرمزدیار باقی مانده و نگارنده در مجلّدات چندگانهٔ ادبیات سنّتی مزدایی زرتشتی آن‌ها را گردآوری کرده است.

در فلات ایران، پایتخت‌ها جملگی از پیدایش نخستین پادشاهی در ماد تا واپسین پادشاهی، در جانب بیابان و در طول دو جادهٔ اصلی که درکناره‌های داخلی دو سلسله جبال عظیم کشیده شده قرار دارند. از جانب غرب به شرق جاده‌یی که به‌موازات البرز کوه ممتد است، گذرگاه شهرهایی چون هگمتانه "همدان" قزوین، تهران، ری، دامغان "یا شهر صد دروازه Hecatompolys" و هرات واقع شده است؛ و هم‌چنین در جادهٔ جنوبی اسپهان، پاسارگاد Pasargade، استخر، تخت جمشید "پرسه پولیس Perséplis" و شیراز قرار دارد.

آن چه که دانشمندان بدان معتقدند آن است که این تقسیمات جغرافیایی که در دورهٔ تاریخی موردقبول است، در عصر ماقبل تاریخی نیز صادق می‌باشد. تحقیقات باستان‌شناسی، این مطلب را ثابت‌کرده است که انسان عهد حجر که تازه از کوه سرازیر شده و دشت‌نشینی را آغاز کرده بود، در همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر سکنا کرده بوده است. قدیم‌ترین مراکز سکنای مردم که تا این زمان شناسایی شده است درکاشان "سَیَلْک Sialk"، قم، ری و دامغان قرار دارد.

ذخایر طبیعی ایران بسیار و از این لحاظ غنی و ثروتمند است. این منابع متنوع و گوناگون می‌باشند و از هزارهٔ سوم پیش از میلاد از منابع آن مرمرهای معمولی و سفید از برای اُمَرا و شاهان و دولتمندان سومری استخراج و تهیه می‌شده است. هم‌چنین منبع استفاده‌یی سرشار بوده است جهت تأمین چوبْ برای سومری‌ها که از جنگل‌های انبوه آن فرادست می‌آمده است. از زمان‌هایی بسیار دور از این سرزمین کانی‌هایی چون: عقیق، لاجورد و فیروزه استخراج می‌شده است. در ازمنهٔ بعدی نیز آهن، مس، قلع و سُرب ایران بسیار مورد استفاده بوده است. در دامنه‌های زاگْرُوس ذخایر نفتی فراوانی وجود داشته که از

قدیم‌ترین عهود، یعنی از زمان هرودوت Herodotos نیز شناخته شده بوده است.

۲. زندگی پیش از تاریخ

آغاز زندگی در فلات، پایان عهد بارانی. پیدایی خشکی‌ها، وندیداد و زندگی اوّلیه، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران، زندگی غارنشینان، سلوک و هنر آنان، کار زنان و مردان. نخستین سازمان‌های مادرشاهی، کار و مقام زنان. عقاید دینی، گورها و دفن مردگان، زندگانی آینده، اشتراک زندگان و مردگان، چگونگی دفن دسته‌جمعی مردگان. آغاز زندگی در دشت، هزارهٔ پنجم آغاز زندگی نوین، زراعت، خانه‌سازی، ابزار و آلات، هنرها و تکامل کوزه‌گری

از لحاظ زمانی شاید بتوان آغاز زندگیِ شناخته شده را در فلات از پانزده هزار سال و یا شاید اندکی بیشتر و احتمالاً کمتر از قبل از میلاد تعیین کرد. چه در این چنین زمانی دوران باران Période Pluviaire از ایران گذشته و به‌تدریج آن چه را که عهد خشک Epoque aride می‌نامیم و تا به امروز ادامه یافته است آغاز شد.

باکم شدن دوران‌های ممتد باران‌زا، آب به‌تدریج پایین رفت و رودهای پرآبی که از ارتفاعات بلند سرچشمه می‌گرفت به‌کسری و کاستی گرایید و کم‌کم خشکی‌هایی مستعد جهت زندگی از زیر آب سر به درکرد. در این زمان انسان غارنشین در فلات آینده شروع به زندگی کرد. شکاف‌های طبیعی کوه‌ها و پناهگاه‌هایی که بیشتر در بستر رودخانه‌ها قرار داشت، مرکز زندگانی این انسان‌های نخستین محسوب می‌شد.

شاید وندیداد *Vandidad* "*Vi.daevo.dâta* شرایع ضد دیو" گذشته از مآخذی دیگر، مدرکی محسوب شود از برای چگونگی زندگی این مردمان، و فرهنگ،

دین، هنر، سیاست و حکومت، قوانین، خوراک، پوشاک و سایر شئون فرهنگی‌شان را بازگو کند، و البته در این موردگذشته از مدارک دیگر به نوشته‌ها و اشارات این کتاب نیز استناد می‌شود که فشرده و خلاصهٔ آن را در صفحات بعدی می‌توان مطالعه کرد.[۲]

هرگاه به گزارش‌های باستان‌شناسی بپردازیم و در یافته‌های باستانی که از تپه‌های ماقبل تاریخی به‌دست آمده‌اند به کاوش و تعمّق سرگرم شویم، از زندگانی این مردمان اوّلیهٔ پیش از تاریخ آگاهی‌هایی به‌دست خواهیم آورد. بقایای زندگانی این انسان‌ها برای نخستین بار در حفاری‌هایی که در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، یعنی در "تنگ‌پبده Pabda" انجام می‌شد، به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان کشف شد.[۳] اینان مردمی بودند که از راه شکارورزی زندگی و امرار معاش می‌کرده‌اند. وسایل زندگی‌شان بسیار ابتدایی بوده و جنگ ابزارهایشان نیز ناکافی می‌نماید. تبرهای سنگی که اندکی تراش داشته، و در مرحله‌یی پیش‌رفته‌تر تبرهایی با دسته‌هایی چوبی داشته‌اند. آلات و ادوات استخوانی بسیار کم مورد استعمال بوده و از استخوان شکارها تأمین می‌شده است. هم‌چنین رواجی در استفاده از نوعی ظروف سفالین بسیار ابتدایی معمول بوده است که از فرط استعمال به رنگ سیاه درآمده‌اند.

در ایران نقاط بسیاری تاکنون کشف شده که زندگی ماقبل تاریخی در آن‌جاها وجود داشته است. در آذربایجان: تپهٔ حسنلو، چراغ تپه، تپهٔ حاجی فیروز و.... در کردستان: تپه‌های زیویه، تپهٔ خیسور و.... در کرمانشاه، لرستان و همدان نیز تپه‌هایی کشف شده و هم‌چنین در اطراف تهران: اسماعیل‌آباد، پَشَند، درّوس، تپهٔ گیان نهاوند و.... در کاشان تپهٔ بسیار مشهور سْیَلْک Sialk، در گیلان نیز تپهٔ معروف چراغعلی، در دامغان، تپه حصار و در بسیاری دیگر از نقاط ایران زندگی پیش از تاریخ کشف شده است.

قدیم‌ترین مناطقی که در آن‌جاها جریان بسیار عتیق زندگی بدوی در فلات به‌نظر می‌رسد، در تپه سْیَلْک کاشان و جعفرآباد شوش می‌باشد و مطابق آرای

دانشمندان و باستان‌شناسان، یافته‌های باستانی این نقاط تا چهل و چند سده پیش از میلاد تخمین زده می‌شود، یعنی ابزار و ادواتی متعلّق به هزارهٔ پنجم. همانند این یافته‌ها در نقاطی دیگر نیز چون تپّه‌های اطراف. مرودشت دست‌یاب شده است.[۴]

کار زنان و مردان در چنین جوامع و میان این بدویان چندان مشخّص نیست، امّا سازمان‌های پدرشاهی Patriarchat و مادرشاهی Matriarchat تا اندازه‌یی این وضع را متمایز می‌سازد. به‌طور کلّی مقام زن از لحاظ کارآمدی او جالب توجّه است و در برخی مواقع بدون این‌که تفوّقی بر مرد داشته باشد، از اهمیّت و مقامی برخوردار می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که زنان به نگاه بانی آتش اشتغال داشته‌اند و این مورد مؤیّد آن است که از مقامات روحانی و احراز آن عناوین برخوردار بوده‌اند. ساختن ظروف سفالین به‌عهدهٔ آنان بوده و هم‌چنین وظیفهٔ آذوقه گردآوری به عهده‌شان بوده است. اینان با چوب دستی‌های مخصوص و ویژه‌یی در کوه‌ها به جست‌وجوی ریشه‌های نباتی و میوه‌های خودروی وحشی جهت خوراک می‌پرداخته‌اند. این روش به‌تدریج و اندک اندک موجب تجربهٔ آنان شده و آگاهی‌هایی دربارهٔ دانه‌ها و کشت آن‌ها به‌دست می‌آوردند. درحالی‌که مردان با تلاش و کاری بسیار موفقیّت‌هایی اندک به‌دست می‌آوردند، زنان با استفاده از این تجربیّات در زمین‌های رسوبی به‌کشت پرداخته و موفقیّت‌های بسیاری شامل‌شان می‌شد. این تجربیّات ابتدایی متعلّق به دوران نوسنگی Néolithique است که انسان غارنشین بوده و به روش‌هایی در کشاورزی دست می‌یابد.

در چنین احوالی بدون شک زن تفوّق و برتری می‌یابد. در این جوامع و هم‌چنین میان گروه‌هایی که زنان حق اختیار چند شوهر داشته‌اند، زمینهٔ مادرشاهی و یا تفوّق زنان بسیار گسترده بوده است. ادارهٔ کارهای قبیله و حلّ و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها با زنان بوده و هم‌چنین باتوجّه به آمیختگی اِمارت و روحانیّت، شغل روحانی بودن نیز به‌عهدهٔ زنان بوده است. نَسَب از جانب زن برده می‌شده و زن ناقل خون قبیله به شکل خالص و اصیل‌اش بوده است و این رسمی

است که بعدها آریاییان فاتح از بومیان فلات کسب کردند.

عقاید دینی این مردمان نیز وجه مشابهتی بسیار با مردم دیگر و اقوام و گروه‌ها و جوامعی دیگر داشته که قبل از تاریخ می‌زیسته‌اند. آگاهی‌های بیشترین ما دربارهٔ عقاید دینی این مردمان از یافته‌هایی حاصل می‌شود که از قبور به‌دست آمده است. این امر اعتقاد عمیق، ابتدایی و بی‌شایبهٔ بدوی را دربارهٔ زندگانی دیگر بیان می‌کند. آنان بر این اعتقاد بوده‌اند که آدمی پس از مرگ هم‌چنان به‌زندگی در شکل و هیأتی دیگر ادامه می‌دهد. به‌همین جهت گور مردگان را هم‌چون مصریان و بابلی‌ها و بسیاری دیگر از مردم کهن از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و وسایل زندگی و جنگ‌ابزار آگنده می‌کرده‌اند. امّا این روش چنان‌که به‌نظر می‌رسد بارها در طول زمان دچار تغییرات و تحوّلاتی شده است. گورهایی که در سَیَلْک Sialk کاشان و جاهایی دیگر کشف شده، نشان می‌دهد که مرده را به‌طرز جمع شده‌یی در گور دفن می‌کرده‌اند.[5] امّا این گورها خارج از محلّ زندگی نبوده است، بلکه در همان مکان‌ها، اطاق‌ها، کف غارها و جاهایی بوده است که زندگی می‌کرده‌اند و این از جهت صرفه‌جویی و بهره‌یی بوده است که عایدشان می‌شده، چون معتقد بودند که روح متوفّا نیز می‌تواند از خوراک، وسایل، ابزار و دیگر حوایج زندگی استفاده کرده و سود کند، و در جمع زندگان به اشتراک زندگی نماید، بدون آن‌که از برای او وسایل اضافه‌یی جهت رفع حوایج‌اش در گوری دوردست نهند. امّا بعدها پندارها، افکار و عقایدی دیگر به‌وجود آمد که به‌موجب آنها، مردگان را در جایگاه زندگی زندگان به‌گور نمی‌کردند، و شاید اهمّ این موارد ترس از مردگان بود که به‌تدریج ریشه می‌گرفت. پس بر این مبنا به‌انباشتن گورهای مردگان خود از وسایل زندگی و خوراک پرداختند.

شاید چنان‌که در بسیاری از مناطق جهان کهن چون: بابل، چین و مصر و جاهایی دیگر معمول بوده است، این ساکنان قدیمی فلات نیز کسان مرده را به‌همراه لوازمی به خاک می‌کرده‌اند. در گور به همراه مرده علاوه‌بر خوراک، پوشاک، جنگ ابزار، ادوات و آلات پیشهٔ او را نیز دفن می‌کرده‌اند. **دمُرگان**

DeMorgan در ضمن حفاری‌های اطراف تالش، قبوری یافت که در آنها چندین اسکلت یافت می‌شد و آشکار بود که جسد رئیس خانواده‌یی را به همراه نزدیکان بلافصل‌اش دفن کرده‌اند.[۶] در شهر "اور Ur" از نقاط بین‌النّهرین گوری پیدا شد که در آن هفتاد و چهار تن مرده را دفن کرده بودند. در مصر کنیزان، زنِ مورد علاقه و غلامان فراعنه را با جسد فرعون متوفّا دفن می‌کرده‌اند. در چین گاه متجاوز از سد تن را با خاقان متوفّا زنده به گور می‌نمودند. این امر میان اقوام ابتدایی آفریقایی نیز مشاهده شده است. امّا کم‌کم تعدیلی در این امر با پیشرفت زمان حاصل شد و نشان این تعدیل را بر دیواره‌های قبور مصری ملاحظه می‌کنیم که به‌جای کسانی که می‌بایستی دفن شوند، تصاویر آنان را بر دیواره‌های قبور رسم می‌کردند. در تپّه حصار واقع در دامغان بنابر حفاری‌های دکتر **اشمیت** **Schmidt** میان گورهای کشف شده، قبر دختر جوان و تازه‌سالی جلب توجّه می‌نمود که در آن اسباب‌بازی‌ها و حتا جهیزیه و یا چیزهایی بدین عنوان را قرار داده بودند.

هم‌چنین از یافته‌های این گورها به روش پرستش آنان پی می‌بریم. من باب مثل میان تاریخی که به تخمین سه هزار تا دو هزار و شش سد پیش از میلاد می‌باشد، ستایش و پرستش خورشید بسیار شایع بوده است. در ظروف سفالی متعلّق به این دوران نقش‌های خورشید فراوان به‌نظر می‌رسد و هم‌چنین دفن مردگان در این قرون به‌شکلی بوده است که سر آنها به سوی مشرق، یعنی جانب طلوع خورشید قرار داشته است و این دورانی است که خورشید از زمرهٔ بزرگترین خدایان بشری بوده است.*

به هر انجام با تغییراتی که در آب و هوا رخ داد، و خشک شدن درّه‌ها که معلول دوران خشکی و بی‌آبی بود، زندگی در دشت امکان‌پذیر شد. کناره‌های رودخانه‌ها و سواحل دریاها و دریاچه‌هایی که پایین رفته بود، رسوب‌هایی بسیار

*. جهت آگاهی نگاه کنید به کتاب "تاریخ آیین رازآمیز میترایی" عنوان پیشینه‌های خورشیدپرستی. اثر نگارنده، تهران ۱۳۸۱. جهت آگاهی دربارهٔ نوع تدفین و انواع رفتار با مردگان ← "آرامگاه در گسترهٔ فرهنگ ایرانی" تألیف دکتر مهدی غروی، تهران ۱۳۷۶.

حاصل‌خیز به‌جا نهاده بودند که زمین را به‌زودی بارور ساختند و به این وسیله بود که جانوران از کوه‌ها، چون انسان‌ها به دشت‌ها پناه آوردند. شاید انسان‌ها به‌دنبال جانوران که به دشت‌ها و مرغزارها هجوم آوردند، از کوه‌ها سرازیر شده باشد، چون شکار وسیله‌یی بسیار حیاتی و مؤثر بود از برای گذرانِ معاش آنان.

محقّقان اغلب این تغییر و تحوّل را از آغاز هزارهٔ پنجم پیش از میلاد می‌دانند و با تمام کمبودها و نقایص فنّی از لحاظ اطّلاعات باستانی، تمدّن ایران را از این تاریخ به‌جلو دوره‌بندی کرده و با امکاناتی که فرادست است به کاوش و جست‌وجو و تحقیق پرداخته‌اند.

در زندگانی این دشت‌نشینان، زراعت و کشاورزی به موازات شکارورزی پیش می‌رفت. در ابتدا هنوز آگاهی چندانی دربارهٔ خانه‌سازی نداشتند و در غارها و شکاف‌ها و گودی‌های طبیعی که با وسایلی ابتدایی سقف‌اش را می‌پوشانیدند، زندگی می‌کردند. به‌موجب «وستا»، به‌ویژه بخش وندیداد به کلبه‌های چوبی و یا کلبه‌های حصیری یا نمدی اشاره شده است. امّا اندکی نگذشت که گودی‌ها و شکاف‌های کم‌عمق را برای خانه‌سازی انتخاب نمودند. گرداگرد این گودی‌ها را با چینه‌هایی از گل بالا آورده و سقف آن را به‌وسیلهٔ شاخ و برگ درختان و چوب با گل اندود می‌کردند تا جان‌پناهی باشد برای‌شان از گزند گرما و سرما و سیلاب باران‌ها. در تپهٔ سَیَلْک Sialk کاشان این‌گونه خانه‌های ابتدایی کشف شده که قدمت آنها به چهار هزار و دویست سال پیش از میلاد می‌رسد. امّا تغییر و تحوّلی که همراه با تکامل بود، به‌زودی چینه‌های گلی و بی‌دوام را تبدیل به دیوارهای خشتی کلفتی کرد که جهت ساختمان‌های پیش‌رفته‌تری به کار می‌رفت و کهن‌ترین نمونهٔ این دیوارها که تا به‌حال کشف شده است، متعلّق به سه هزار سال پیش از میلاد می‌باشد.

به هر حال در هزارهٔ چهارم، خانه‌سازی تکاملی یافت. پس از خشت‌زنی و به کار بردن آن، ساختنِ آجر کشف شد. خشت را می‌پختند و آجرهایی از این عمل به‌دست می‌آمد که بسیار خشن و ابتدایی بود، امّا درعوض در مقابل باران و

سیلاب و حوادث طبیعی دیگر دوام و استحکامی بیشتر داشت. نصب در و پنجره نیز شایع شد و این امر از بازمانده‌های ساخته‌های آن دوران قابل مشاهده می‌باشد. به‌موجب وندیداد، فرگرد دوم در داستان جمشید به نخستین اشاره در معماری برای ساختنِ خانه و اتاق و در و پنجره جهت استفاده از روشنایی و نیز شهرک‌سازی اشاره شده است.* تزیین اتاق‌ها آن بود که با رنگ قرمزی پوشیده می‌شد و این اندود وسیله‌یی محسوب می‌شد از برای تزئینات داخلی که از اکسید آهن به‌دست می‌آمد که در فلات ایران به‌فراوانی یافت می‌شد، همراه با عصارهٔ بعضی از میوه‌ها یا پوست میوه و درختان.

وضع ظروف نشان می‌دهد که به‌تدریج از تکاملی برخوردار می‌شده است. پس از ظروف اوّلیهٔ گلین که از فرط استعمال بر اثر دود، سیاه‌رنگ می‌شد، به‌روش پختن سفال‌هایی سرخ رنگ و ابتدایی آگاهی یافتند. امّا به موازات تکاملی که در خانه‌سازی ایجاد می‌شد، کاسه گری نیز تکاملی یافت. در هزارهٔ چهارم به‌نظر می‌رسد که چرخ اختراع شده باشد. این کاسه‌ها از نوع سابق کوچک‌تر و ظرافتی نسبی دارد. هم‌چنان چرخ اختراع شده بسیار بدوی است و عبارت است از یک تکّه تخته که بر زمین قرار گرفته و به‌وسیلهٔ دسته‌یی می‌چرخید. این ظرف‌ها پس از قالب‌گیری در کوره‌هایی پخته می‌شد و آن چه که بیشتر جلب نظر می‌کند، ذوق و هنری است که در تزیین این ظروف به کار رفته است. در زمینه‌یی قرمز رنگ، قرمزی تیره با نقوش سیاه تصاویر حیوانات و پرندگانی نقش شده‌اند که سرشار از حرکت و جنبش می‌باشند و همین حرکت و جنبش فریبندگی و زیبایی به آنها بخشیده است که سرشار از حیات و ذوقی وحشی و تربیت نایافته می‌باشد. نیز در وندیداد به ظروفی که از مواد گوناگون در یک رَوَند تکاملی و رو به پیشرفت است یاد شده و از ظرف: گِل ساخت، چوب ساخت، سفال ساخت، آهن یا سُرب و سیم و نقره ساخت یاد شده است.

*. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، از نگارنده. جلد اوّل، فرگرد دوم. متن و یادداشت‌ها. جلد دوم، تهران ۱۳۷۶.

۳. تکامل کوزه‌گری و خانه‌سازی

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحوّلاتی در بهبود خانه‌سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه‌سازی، تزئینات داخلی و خارجی، در و پنجره، کف‌سازی، رنگ‌زنی وضع درونی خانه‌ها، تحوّلاتی در کوزه گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش‌های نو و کهنه، روح و احساس هنری، رئالیسم و طبیعت‌گرایی، شکل ساخته‌ها و نقش آنها، تحوّلاتی در کوزه گری



آن چه که محرّک زندگانی مردم فلات بود، مبارزه با طبیعت از برای زندگانی بهتر و امنی محسوب می‌گشت. از برای حصول چنین آرزویی لازم بود تا در خانه‌سازی پیشرفت و تکاملی پدید شود. موادی و روش‌هایی ایجاد و اختراع گردد که خانه‌ها در برابر باران‌های سیل‌آسا و توفان‌های مخرّب دوام آورد. این امر نیز به‌تدریج حاصل می‌شد. از هزارهٔ سوم کم‌کم در مصالح اوّلیه و مواد ساختمانی تحوّلی ایجاد شد. این تحوّل بدان‌گونه بود که آجر را دیگر با خاک نرم و با دقّتی که لازم بود می‌ساختند. در آغاز گِل‌های ناهموار را که از کلوخه‌ها فراهم می‌شد در دست به‌شکل بیضوی‌های ناهمواری که سخت خشن بودند درمی‌آوردند و با حرارت آفتاب می‌پختند. امّا این روش را ترک کردند، چون هر چند ملاطی از گل این آجرهای بیضی شکل را به هم جفت می‌کرد، امّا ویژگی چسبندگی لازم را در خود حفظ نمی‌کردند و به‌زودی در اثر

تحریکاتی جزیی فرو می‌ریختند. امّا در دوران بعدی که موردنظر است، آجرها را با خاک نرمی که به‌صورت گل درمی‌آمد، به شکل مستطیل قالب می‌زدند، و این همان روشی است که در ایران هنوز شایع و مورد عمل می‌باشد.

در طرز ساختمان و معماری نیز پیشرفت‌هایی حاصل شده بود. خانه‌ها به‌وسیلهٔ راه‌گذرها و کوچه‌های تنگی از هم جدا می‌شد و تمامی دهکده بر همین‌سان بود. برای کسب نور ایجاد حفره‌هایی رو به کوچه شایع بود و گاه پنجره‌هایی سطح بیرونی خانه را زینت می‌داد. درها بسیار تنگ و کوچک بودند که از نود سانتیمتر تجاوز نمی‌نمودند. پایه‌ها و پی‌ها برخی اوقات با قطعات سنگ بنا شده و این وسیله‌یی بود از برای سهولتی بیشتر و کاری کمتر و استواری قابل اطمینان. تکّه‌هایی از سفال که بر دیوارهای خانه‌ها الصاق می‌شد، هم جنبهٔ تزیینی داشت و هم وسیله‌یی بود از برای جلوگیری رطوبت. تزیینات داخلی نیز چنان بود که تذکّر دادیم، یعنی دیوارهای اتاق‌ها را با رنگ قرمزی می‌پوشانیدند، به‌اضافهٔ رنگ سفید که تازه پدید شده و با رنگ قرمز مخلوط به کار می‌رفت.

کف‌سازی معمول نبود. کف راه‌روها، اتاق‌ها و حیاط‌ها و هم‌چنین کوچه‌ها خاک کوبیده شده و ناهموار بود که اغلب به‌وسیلهٔ تراش صاف و هموار می‌شد. شاید به‌ندرت کف اتاق‌ها را با تکّه‌هایی از سفال و یا سنگ می‌پوشانیده‌اند.

در طی همین دوران، یعنی پایان هزارهٔ سوم تحوّلاتی محسوس در خانه‌سازی به‌وجود آمد. با مدارکی که کشف شده وضع درونی خانه‌ها تا اندازه‌یی روشن است. دقّت در همواری و ظرافت خانه‌ها تا اندازه‌یی محسوس می‌باشد، امّا درها هنوز به همان نسبت کوتاه و کوچک می‌باشند. در مدخل خانه اجاق‌هایی می‌ساختند که دو خانه داشت و به‌نظر می‌رسد که یک جانب را برای طبخ خوراک و غذا و طرف دیگر را مخصوص پختن نان تخصیص می‌دادند. در این خانه لوازمی بسیار ابتدایی که اغلب از گل فشرده شده می‌باشد جلب توجّه می‌کند و در اتاق‌ها کم‌کم ایجاد طاقچه‌هایی از برای نگاهداری اشیاء معمول می‌شد. این وضع در خانه‌سازی تا هزارهٔ دوم، یعنی تا ورود اقوام هندو ایرانی در فلات هم چنان

شایع بود و تحوّل و تکاملی دیگر در این زمینه رخ نداد.

در مورد کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، تحوّلی بسیار شایسته به‌بار آورد که در مصالح ساختمانی، یعنی آجرسازی تأثیر بسیاری داشت. کوزه‌گری روشی بود از برای تظاهر ذوق هنری مردمی که این استعداد را به‌وجه شایانی در خود داشتند، به‌زودی قلمرو کوزه‌گری بسیار وسیع و شامل شد. کوزه‌گر کوزه‌هایی به اندازه‌های مختلف می‌ساخت که اغلب آن‌ها منقش و مصوّر بودند. هم‌چنین ساختن خمره‌هایی به دو نوع ساده و مُذّهَب مرسوم بود. کوزه‌گر هم‌چنین جام‌ها و کاسه‌ها و قدح‌هایی نیز می‌ساخت که رویهٔ بیرونی‌اش محیطی بود بسیار مناسب برای تجلّی و نمایان‌کردنِ ذوق هنری او و یا دیگران.

در مورد نقاشی بر روی این ظروف، در ضمن کار تغییراتی حاصل می‌شد. چه خمیرهٔ رنگ در حرارت کوره تغییر پیدا می‌کرد و رنگ‌های روشن و جلادار اغلب تیره می‌شدند و این امر نسبت داشت به شدّت و ضعف حرارت کوره. در ضمن این چنین گیرودارهایی برای کوزه‌گر تجربیّاتی حاصل می‌شد که مبنای آن پیشرفتی بود از برای شکیل نمودن، طرح اندازی و انتخاب و تلفیق رنگ‌های بهتر. این رنگ‌ها عبارت بودند از: سیاه، خاکستری، سرخ، قرمز و سبز و احتمالاً رنگ‌هایی دیگر. در وندیداد به کوره‌های گوناگونی برای پخت و یا ذوب انواع فلزات به‌صورت نخستین و گاه تا حدودی پیشرفته‌تر اشاره شده است. نیز حتا برای خشت‌زنی و ساخت گِلِ اوّلیه، از پا زدن و یا پایمالیِ گِل اوّلیه و ورزیدنِ آن اشاراتی هست. نیز جهت چگونگی آردکردن غلات و پخت نان و مراسم آن هم اشاراتی نقل شده است، چنان‌که به اَشکالِ شخم‌کردن و درو کردن و گردآوری غلات به صورت‌های اوّلیه در این کتاب برمی‌خوریم.

این بومیان فلات که مردمی زارع، صلح‌جو و با خصیصه‌یی هنری زندگی می‌کردند، سفال‌سازی را که اغلب با نقاشی می‌آمیخت، وسیله‌یی قرار می‌دادند برای تجلّی هنری و حسّ زیباپسندی خود. حسّ جمال دوستی‌شان بیشتر معطوف به فرآورده‌های هنری‌شان بود و به‌وسیلهٔ سفال‌هایی نازک که بر آن‌ها

نقش‌ها و تصاویری بسیار نقش می‌کردند، این احساس را تسکین مـی‌بخشیدند. این نقاشی‌ها اغلب از گیاه‌ها و حیوانات و پرندگان بـودند کـه وسـواس نـقش و زیـبایی و قـرینه‌سازی در آن‌هـا بـیشتر رعـایت مـی‌شد تـا دیـدی رئـالیستی و واقع‌گرایانه.

شاید در آغاز سبکی واقع‌گرایانه وجود داشته است، چه هنرمندان بیشتر به حقیقت و تقلید از طبیعت می‌پرداخته‌اند. واقع‌گرایی Realismeشان نسبتی داشته با ناتورالیسم Naturalisme و طبیعت‌گرایی. گل‌ها و گیاهان را به گونه‌یی واقعی و جاندارانی مختلف چون: مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لک‌لک، شترمرغ و دیگر جانوران را در فواصلی معیّن مطابق با اصل زنده و جاندار نقاشی می‌نمودند. چون روش قبلی، دیگر کمتر به روش هندسی و خطوط متقاطع توجّهی داشتند و بیشتر به‌رعایت تناسب و تجسّم موضوع می‌پرداختند. امّا مدّتی نگذشت که ذوق هنری و ابداع و ابتکار، روش نقاشی را دیگرگونه ساخت. ناتورالیسم و طبیعت‌گرایی که نسخهٔ اصلی‌اش در طبیعت زنده و آشکـار بـود، ذوق لطـیف هـنری را تسکـین نمی‌بخشید و ارضایی چندان نداشت چون به‌طور دائم در طبیعت و گذرانِ زندگیِ روزمرّه با آن روبه‌رو بودند، و چون عصر ما نقاشان به مسخ طبیعت پرداختند. در این تحوّل، توجّهی بسیار مبذول می‌شد به موارد مشخّص و جالب توجّه حیوانات. شاخ حیوانات به‌شکل دور از باوری بزرگ، برجسته و در قالب اشکالی هندسی درآمد. دم‌ها بلند و برخی اوقات به‌شکل شاخ درختان و چیزهایی دیگر مـتحوّل شد. پای شترمرغ و نوک لک‌لک و گردن بعضی از مرغان از حالت طبیعی بسیار به دور و گاه مشحون از ریزه‌نگاری‌های هنری بود.

نقش‌های حاشیه‌نگاری که در سابق امتدادی قابل توجّه داشت و به اشکال کوچک و مداومی کشیده می‌شد، درهم و برهم و بزرگ شد، به‌شکلی کـه رویـهٔ بیرونی و گاه درونی جام و کاسه‌یی را اشـغال مـی‌کرد. روش قـرینه‌سازی دیگـر معمول نبود و شاید این چنین نابسامانی، این توهّم را ایجاد نماید که بازگشتی شده بود به دوران قدیم، امّا این چنین نبود، بلکه در این اغتشاش ظاهری رسم و روش

و قاعده‌یی وجود داشت.

این روش نیز دیرپایی و سخت‌زیستی نداشت، چه دوباره طبیعتْ‌سخت موردنظر قرارگرفت؛ طبیعتی که زنده، جاندار و مشحون از حیات و جنبش بود. صحنه‌های شکارگران که در حال شکار بودند، لطف مخصوصی را نشان می‌دهد. ستیز آدمی با جانوران شاید نماد و نشان کنایه‌یی باشد که ناخودآگاه بر آن بسیار تکیه می‌شده است. آن چه که مسلّم است روش‌هایی موردنظر قرارگرفت که نمایانگر جنبش و حیات بودند. زمانی نقش‌هایی از یک شکارورز و یا یک کشاورز در ضمن عمل و کار تصویر می‌شد و زمانی رقصندگان در تصویرسازی موردتوجّه واقع می‌شدند که در حال رقص بودند، و شاید رقص مقدّسی که جنبهٔ مذهبی و یا جادوی تقلیدی برای موفّق شدن در امور شکار و کشاورزی و یا خواست‌های در زندگیِ روزمرّه را داشت.

در این زمینهٔ اخیر لازم به یادآوری است که کوزه‌گر به فنّ قالب‌گیری و قالب‌ریزی نیز آشنایی داشت و شاید منشأ این امر نیازمندی مذهبی بوده باشد. در این زمینه مقداری مجسمه از ربّ‌النّوع مادر و خداوندگار نعمت و فراوانی و سرپرست اَنعام و احشام در دست داریم. هم‌چنین اسباب‌بازی‌هایی از برای کودکان و مجسمه‌هایی از برای قربانی و به‌عنوان هدایایی برای خدایان همراه با نثارها ساخته می‌شده است.

این هنرمندان هیچ‌گاه خود را مقیّد به شیوه‌یی شناخته شده نکردند. در روشی که مهارتی در آن می‌یافتند پای بسته نگشتند، بلکه مدام در کار تغییر و تحوّل و نوجویی بودند. الگوی کار و سرمشق‌شان طبیعت بود، طبیعتی که سرشار از جنبش و حرکت بود و هنرمند نیز هر چه راکه درگرداگرد خویش جالب می‌یافت سرمشق قرار می‌داد. جالب آن است که برخی از دانشمندان و محقّقان چنین فهم کرده‌اند که این نقوش که از لحاظ وسعت، زمینه‌یی بسیار داشته‌اند، در حکم خط بوده‌اند. باز آن چه که امکان بیشتری از برای قبول این مطلب تولید می‌کند، آن است که ترقّی و توسعهٔ این نقاشی در فلات ایران مقارن است با زمانی

که در بین‌النّهرین بشر به یکی از شگفت‌ترین اکتشافات خود دست یافت؛ یعنی خط و روش نویسندگی را به‌وجود آورد. با چنین احوالی این پرسش پیش می‌آید که آیا مخترع خط از هنر نقاشی هنرمندان و پیشه‌وران فلات ایران‌که تصاویر و نقوش و علایم بسیاری را در برابر داشته الهام‌گرفته است؟ امکان این چنین امری به هیچ‌وجه بعید نیست و درضمن جای تذکّر است‌که این هنر وسیله‌یی بوده است که راه را به سوی روش خط تصویری بازکرده است و بی‌گمان در اعصاری‌که خط الفبایی شناخته نشده بود، بشر برای رسانیدن مفاهیم و نظرات خود، با نقش تصویرها و علایمی مکنوناتِ خود را بیان می‌کرده است که نقوشِ سفالینه‌های **سَیلک** یکی از نخستین خطوط تصویری در ایران است.

هنر کوزه‌گری و نقاشی‌های آن هر چند دارای وحدت و هماهنگی اندکی است امّا در نقاط مختلف فلات سبک‌ها و روش‌های‌گونا‌گونی در این فن به‌وجود آمد. ظروف و یافته‌هایی دیگر که از جاهای مختلف ایران به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان به‌دست آمده است بیانگر این حقیقت می‌باشند. در شوش جام‌هایی با پایه‌های بلند و دیواره‌های نازک ساخته می‌شد، در حالی‌که در تپّه حصار کاسه‌های بسیاری به‌دست آمده است، و هم‌چنین در تخت جمشید شکل مخروط ناقص مورد توجّه بوده است. در نقاط مختلف روش‌هاو سبک‌هایی در نقاشی به یک میزان و درجه نبوده است، بلکه در حالی‌که در نقطه‌یی به واقع‌گرایی روی می‌کردند، در نقطه‌یی دیگر هنرمندان از رئالیسم بریده و به شیوه‌های خیالی می‌پرداختند و این میزان و نشانی بود از برای هنرمندانی‌که از احساسی سرشار و طبعی پذیرا و تنوّع‌طلب برخورداری داشتند.

بر اثر گیرایی، تناسب و زیبایی وضع اشکال در کوزه‌گری ثباتی یافت و به‌زودی انتشاری عظیم پیداکرد. از جانبی تا سیستان و از سویی تا بلوچستان و درّهٔ سند سرایت‌کرد. در شمال تا مَرْو نفوذ یافت، یعنی جایی که آثار ماقبل تاریخی یافت شده و هنوز در آن نقاط حفاری جالبی انجام نشده است. از مرو به‌بلخ "باکتریا"کشیده شد و بعدها در مغرب زمین انتشاری بسیار یافت.

امّا ناگهان در نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم پیش از میلاد تحوّلی در سفال‌گری به‌وجود آمد و این تحوّل عمیق و دامنه‌دار نشان جابه‌جا شدن مردمان است و ورود دسته‌های تازه با فرهنگ و هنری نو.[۸] در شوش این تحوّل ناگهانی با توقّف سبک پیشین و روی‌کار آمدن سبکی نو نظرگیراست. جای ظروف قبلی را با نقش‌ها و اشکالی گوناگون ظروفی اشغال‌کرد با لوله‌هایی بلند و باریک و دهانه‌هایی تنگ که به رنگ قرمز یکنواخت بودند. این چنین تحوّلی در بین‌النّهرین نیز مقارن با همین زمان‌که معروف به عهد "**اوروک چهارم** uruk - Iv" می‌باشد انجام‌گرفت. اندک زمانی نگذشت‌که در طی آخرین سده‌های پیش از سه هزار قبل از میلاد تمدّنی مشخص در شوش به‌وجود آمد، این تمدّن هر چند تحت تأثیر بین‌النّهرین بود، امّا با وجود این به ایجاد خط ویژه‌یی نایل آمدکه به خط ایلامی مقدم Proto èlamite خوانده می‌شود[۹] و این دورانی معاصر با زمان **جِمدَت نَسر** Jemdet nasr در دشت بین‌النّهرین بود.

چنان‌که با تحقیقات عمیق وکاوش‌های مستند اثبات شده است، فلات ایران مهد و زادگاه نخستین سفال‌گری است. در هیچ جای جهان هنوز در چنین بعد زمانی ظروفی به این زیبایی و نقاشی‌هایی به این جالبی مشاهده نشده است. رئالیسم قوی، ناتورالیسم جاندار و منطبق با اصل چنان عظمت و قریحهٔ این هنرمندان را جلوه می‌دهد که موجب اعجاب و شگفتی است. در چهار هزار سال پیش از میلاد چنان جهشی از واقع‌گرایی و تقلید از طبیعت در قالبِ اوّلیه به‌سوی تخیّل در نقوش و طرح اندازی در ایران به‌وسیلهٔ هنرمندان انجام شدکه موجب تحیّر است و این امر نظیری در تاریخ جهان ندارد. کنده کاریهایی که بر روی استخوان می‌شد نیز حاکی است از روح ظریفه گرای و هنرمندی و نازک خیالی این مردمان.



۴. فلزکاری، آرایش و تجارت

آغاز استفاده از فلزات، مس و طُرق استفاده از آن، استفاده‌های بدوی، ذوب مس و ریخته گری، اشیاء مسین، تأثیر در بهبود لوازم آرایش، آیینه‌سازی از صفحه‌های مسین، زیورآلات، جواهرات و سنگ‌های تزیینی، جواهرسازی و عظمت این فن، وضع تجارت و مبادله، حبوبات، صادرات و واردات، مُهرِ کالاهای تجارتی

ساکنان دشت‌های فلات بسیار زود به فلزکاری و استفاده از آن‌ها پرداختند. فلزات و استعمال آن‌ها در آغاز به‌تدریج پیش رفت و در چنین احوالی که با حرکتی کند انجام می‌شد، سنگ هم‌چنان مقام خود را حفظ می‌کرد. مس را برخلاف مردم پیش از تاریخ مصر، کنده کاری نمی‌کردند، و هم‌چنین آن را ذوب نیز نمی‌کردند، بلکه به‌وسیلهٔ چکش‌کاری از آن ابزارهایی کوچک چون درفش و سوزن می‌ساختند. امّا چنان‌که اشاره شد، به‌موجب وندیداد که یکی از بخش‌های قدیم اوستاست، از فلزکاری و کوره‌های ذوب فلزات آگاهی داریم.

امّا این وضع دوام کمی داشت، چه به‌زودی به ذوب مس پرداختند و مس را پس از ذوب به‌وسیلهٔ ریخته گری به‌شکلِ ابزار و وسایل دلخواه در می‌آوردند. به موازاتی که ساختن اشیاء و آلات و ادوات مسین رواج می‌گرفت، ابزارهای سنگی

هم‌چنان بی‌آن‌که کاستی گیرند، ساخته شده و مورد استفاده بودند. امّا کشف مس و روش ذوب و ریخته گری، موهبتی بود که در اثر آن به ساختن لوازمی چون چاقو، تبر، بیل و چیزهای دیگر توفیق یافتند که در پیشرفت تمدّن و سهولت زندگی تحوّلی درخور توجّه به‌وجود آورد.

کشف فلزات و طریق استفاده و بهره‌برداری از آن به‌زودی در یکی از اموری که موردنظر مردم، به‌ویژه بانوان بود اثری عمیق گذاشت و آن ساختن لوازمی بود که با ظرافت بیشتری ساخته شده و به‌ویژه زینت‌آلاتی که زنان از آن‌ها استفاده می‌کردند. آیینه به‌زودی موردتوجّه قرار گرفت و صنعتگران از صفحه‌های صاف و صیقلی که لبه‌های برآمده داشت، به اشکالی گوناگون آیینه ساختند. سنجاق‌هایی از برای سر و گل‌هایی از برای سینه و گردن‌آویزهایی با اشکالی مختلف و دست اورنجن‌هایی از برای زنان و دختران و احتمالاً مردان طبقات فرادست رایج شد.

از جانبی دیگر، کانی‌هایی استخراج می‌شد که جنبهٔ تزئینی داشت و در آرایش مورد استعمال بیشتری یافت، و این کانی‌ها عبارت بودند از: عقیق و فیروزه که از لحاظ رنگ درخشان و جالب‌شان موقعیتی درخور داشتند. صدف نیز استعمال زیادی داشت و علاوه‌بر این چیزها استعمال مُهره‌ها و حلقه‌هایی از برخی سنگ‌ها، چون: سنگ‌بلور، سنگ‌لاجورد که از "پامیر Pamirs" می‌آوردند و یَشْم سبز که از مناطق دوردستی وارد می‌شد شایع گشت. پیشه‌وران و صنعتگران به‌ابداع نقوش و اشکالی تازه برآمدند و به این وسیله هم ذوق هنری خود را ارضاء و نوازش می‌کردند و هم به آرایش و تزیین دیگران مدد می‌نمودند.

سفال‌سازی نیز شروع به خدمت در قلمرو آرایش نمود. شیشه‌هایی مرمرین و ظروف با دقّتی فراوان ساخته می‌شد و به احتمال این‌ها بطریهایی بودند که برای نگاهداری انواع روغن‌های آرایشی و عطریات فراهم می‌شدند. نوعی پشقاب‌های توگود و لبه‌دار که کوچک و ظریف بودند نیز از سنگ تراشیده

می‌شد که چنان‌که از قراین برمی‌آید جهت مصارف آرایشی تهیّه می‌شده است. در آیینه‌سازی نیز تجدیدنظری شد و از صفحه‌های مسینی که محدّب و در کمال شفافی و صیقلی بودند، آیینه‌هایی بزرگ و کوچک تهیّه می‌کردند.

دست اورنجن‌ها، گردن‌آویزها و گوشواره‌ها بسیار متنوع و زیبا بودند. گردن‌آویزهایی طویل داشتند که به‌وسیلهٔ موادی بر آن‌ها سنگ‌هایی از لاجورد و فیروزه نصب می‌نمودند. گوشواره‌ها اغلب از طلا یا لاجورد بود و آشکار است که زنان و بانوان پنج‌هزار سال گذشته نیز چون بانوان امروزی در این گونه زینت‌ها اهتمام و وسواسی بسیار داشته‌اند، و هم‌چنین جواهرسازی و زرگری پیشه‌یی بوده است چون امروز که سودهای فراوانی جهت پیشه‌وران به‌بار می‌آوَرَد. صنعت‌کارانِ این فن در حرفهٔ خود سعی بلیغی به کار می‌برده‌اند و گوهرهایی که در شوش پیدا شده، بدون شک پیش‌آهنگ آن ساخته‌هایی است که در "اور Ur شهری در بین‌النّهرین" کشف شد و نظر تحسین جهانیان را به‌خود برانگیخت.

وضع تجارت بنابر اصل مبادله بود و این مبادله در اصل اقتصادی، ترقّی‌اش وابسته بود به ازدیاد سطح تولید. برخی ز کالاها اهمیّتی بیشتر داشتند و می‌توانستند در ازدیاد سرمایه مؤثّر واقع شوند، چون: پیکان، تبرسنگی و در مرحله‌یی بالاتر موادغذایی از قبیل جو و گندم، می‌بود و هم‌چنین گله و رمه. جو و گندم که از محصولات بومی ایران است و هنوز هم به‌طور دیمی در ایران می‌روید از جمله چیزهایی بود که از ایران به مصر و اروپا می‌رفت. ارزن که منشأ آن از هند بود به ایتالیا می‌رفت و بر عکس جودوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج و مورد مصرف بسیاری داشت.

برای آشکار بودن نوع مال‌التّجاره و کالاکه اغلب آن‌ها را در خمره جای داده و یا بسته‌بندی می‌کردند، مُهرهایی به کار می‌رفت. این مهرها عبارت بودند از کلوخه‌یی از گل رس فشرده شده و یا تکه‌سنگی مخروطی شکل که اغلب به حلقه و یا طنابی متّصل می‌شد و آن را در روی کالا می‌بستند، در آغاز نقش این مُهرها

عبارت بود از خطوط و اشکالی هندسی، امّا در زمان‌های بعدی نقش اشجار و گیاهان و تصویرهای آدمی و برخی علایم دیگر معمول شدکه اغلب بر ظروف سفالین نیز وجود داشت، و شاید این صور تزیینی مفاهیمی را در برداشته‌اندکه ما از آن‌ها آگاهی نداریم.

۵. خانواده و زندگی اجتماعی

تحوّل و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران، عدم ارتباط مراکز، خانواده، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و علّت آن، نژاد بومیان، دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی، پراکندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شگفت تمدّن ایرانی



در نقاط ماقبل تاریخی، تحوّلی مداوم که همراه با تکامل بود، پیشرفت داشت. در تمام رشته‌های هنری و فعالیّت‌های بشری بهبود و جهشی وجود داشت، امّا متأسّفانه موقعیت طبیعی فلات موانعی ایجاد می‌کردکه به‌موجب آن ارتقاء از وضع ماقبل تاریخی را به عقب می‌انداخت، و آن مشکلاتی بود در راه زندگی شهرنشینی. به هنگامی که همسایگان ایران در دشت بین‌النّهرین به‌تشکیل اجتماعاتی پرداختند و مراکزی را برای زندگی شهری و وضع قوانین عمومی پی افکندند، در فلات تازه تدبیر منزل و توجّه به زندگی خانوادگی موردنظر قرار می‌گرفت. وضع طبیعی ایران بسیار نامساعد و جمعیت در واحه‌ها و مناطق صعب‌العبور مقیّد و محدود و پراکنده بودند و این پراکندگی جمعیت که انگیزه و علّت‌اش موانع طبیعی بود، موجب دیرکرد زندگی شهری و تشکیل اجتماعات بزرگ می‌شد، و با آن‌که خانواده پیشرفت قابل ملاحظه‌یی کرده بود، با این حال زندگی شهری میسّر نمی‌شد. تنها منطقه‌یی که در آن این امر

دارای تسهیل و پیشرفتی بود، دشت سوزیانا "شوش" واقع در جنوب غربی فلات بود که درواقع امتداد دشت بین‌النّهرین محسوب می‌گشت. در آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد در این منطقه زندگی شهری قوامی پیداکرد و در همین‌جا بود که نخستین دولت متمدّن ایلام عرض وجود کرد.

تمرکزِ قدرتی واحد وجود نداشت و این امر بی‌شک مبتنی‌بر عدم ارتباط مراکز با هم بود. در هر مرکز و میان هر گروهی از لحاظ وضع سیاسی، دسته‌بندی خانواده‌ها نقشی جالب داشت، چه همواره جهت حل و فصل و بازگشایی دشواری‌ها و اختلافات، شورای ریش‌سفیدان تشکیل می‌شد که رؤسای خانواده‌ها بودند. هنوز اعطای قدرت کامل به یک نفر به‌عنوان شاه رایج نبود و شاهی وجود نداشت، بلکه نوعی دموکراسی موجود بود که به‌وسیلهٔ مشایخ قوم و رؤسای خانواده‌ها پاسداری می‌شد. جنگی نیز رخ نمی‌داد، چون نقاط نسبتاً پرجمعیتی که عنوان مرکزی را داشتند، از هم آن قدر دور بودند که امکان برخوردی میان‌شان نبود. از سویی دیگر مزید بر مراکز قدرت که توسعه‌طلبی را به‌همراه داشت، منش ایرانیان در عهود نخستین باگرایش به نوعی قبول کردِ شیوهٔ اشتراکی در زندگیِ اقتصادی، در آن دوران‌ها جنگ را به‌معنیِ ویژهٔ آن سبب‌ساز نمی‌شد. برخوردها و احتمالاً ستیزه‌جویی‌هایی که برای ما شناخته است، در آن مقاطعی است که روش زندگی اشتراکی می‌خواست به شیوهٔ فئودالی و سرمایه‌داری و انباشت ثروت و دارایی تغییر یابد. در دو مورد از تاریخ، یکی پیش از تاریخ در برخورد و جنگ‌هایی که میان ضحاکیان و فریدونیان درگرفت؛ و دیگر در دوران تاریخی که میان **گئومات** و داریوش اوّل به‌وجود آمد، هر دو درصورت تحقیق و کَندوکاو، به این نتیجه می‌رسد که **فریدون** و هواخواهان وی می‌خواستند نظام اشتراکی بودن راکه در دوران ضحاک برقرار بود، براندازند. یا گئومات بر آن بود تا نظام پیشین و مأنوس اشتراکی راکه توسط هخامنشیان تبدیل به نظام سرمایه‌داری و تملّک‌های فردی یا خانوادگی و فئودالیسم شده بود برقرار کند و مردم نیز با توجّه به تحقیق تاریخی، آموخته و مأنوس و دوستار نظام

اشتراکی پیشین بودند*.

نژاد این بومیان اوّلیه، آن چنان‌که مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان نشان می‌دهد مشخص و متمایز نیست. دو شکل مختلف که از بازمانده‌های "درازسران *Dolichocéphale*" به‌دست آمده، آشکار نیست که از پی هم بوده باشند. هم‌چنین دو شاخهٔ دیگر از دسته‌یی واحد به‌نام انسان "مدیترانه‌یی *Méditerranéen*" بقایایی دارند. برخی از محقّقان بر این نژاد اخیر اتّکای بیشتر و اتّفاقی دارند، و برآنند که از نظر جسمانی مردم فلات ایران از نژاد مدیترانه‌یی بوده‌اند.[11] این نژاد اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از مدیترانه تا ترکستان روس و درّهٔ سند، پراکنده بوده است و به‌طور کلّی این دو شکل را آسیایی *Asiatique* می‌خوانند و البته این آسیایی با آن گروهی که درواقع آسیایی هستند بسیار فرق دارند و به‌همین جهت بهتر است که "آثیایی" نوشته شود تا وجه مشخّصی میان این دو برقرار باشد. اینها گروهی هستند که نه سامی می‌باشند و نه با شاخهٔ هند و اروپایی *Indo européen* قرابتی دارند و برخی از محقّقان آن‌ها را قفقازی *Caucasienne* یا خَزَری "کَسْ‌پی *Caspienne*" و یا ـ یافِثی *Japhétite* نام نهاده‌اند.

چنان‌که گفته شد این گروه در سراسر منطقهٔ آسیای غربی پراکنده بوده‌اند و به‌همین جهت شامل دسته‌هایی چند می‌شوند که به‌طور کلّی سه شاخهٔ مشخص دارند، به این ترتیب:

۱. **اورارتیان** Ourartiens یا **واتیان** Vanniques که سکنهٔ قدیم ارمنستان بوده‌اند، **کاسیان** Kassites، **ایلامیان** Elamites: **هیتیان** یا ختیان Hittites، و ـ **می‌تانیان** Mitanni.

۲. **لی‌کی‌یان** Lyciens، **کاریان** Cariens، **می‌سی‌یان** Mysiens، و هم‌چنین **اِتْروشکیان** Etrusques و **کْرِتیان** Crétois.

۳. **ایبریان** Ibèes و باس‌کان Basaues.

زبان این شاخه‌ها، زبانی پیوندی *Agglutinante* بوده که جملگی بدان تکلّم

*. نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "ثْرَیْتَئُونه θraetaona" به‌ویژه مدخل اَژی دَهاکَه Ažidahâka و ارجاع‌ها و مآخذی که به‌دست داده شده است.

می‌کرده‌اند و این امر موجب این فرض شده که **سومریان** Sumèriens نیز از همین شاخهٔ نژادی بوده‌اند. بنابراین فرض، سومری‌ها در دوران دوری از این گروه، از نواحی شمال شرقی فلات کوچیده و در دشت بین‌النّهرین سکنا گزیده و در این منطقهٔ حاصل‌خیز و پرنعمت به‌توسعهٔ تمدّن و فرهنگ و خط خود پرداخته‌اند.[۱۱] برخی از محقّقان در این‌باره به آیهٔ دوم از باب دوازدهم "سفر پیدایش" نیز اشاره می‌کنند. هم‌چنین بنابر مآخذ و مدارکی که **لئوناردوولی** Leonard Woolley به‌دست داده، سومری‌ها معتقد بوده‌اند که پیش از آن‌که به دشت حاصلخیز بیایند، خود دارای تمدّنی برجسته و پیشرفته و روش‌هایی در صناعت و زراعت بوده و از تغییر شکل فلزات نیز آگاهی داشته‌اند و این همه را با خود به بین‌النهرین آورده‌اند. به هر انجام مدارک سومری این چنین ادّعایی را ثابت می‌کند[۱۲] و از این‌جا است که آشکار می‌شود کهن‌ترین مرکز تمدّن و نشر و انتشار آن از خاستگاه ایران بوده است.

٦. دیانت و پرستش در ایلام

آغاز دورهٔ تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، در کشاکش با بین‌النّهرین، پیروزی و شکست، خرابی‌های سارگون، کارهای پسرش، در زمان نَرَم‌سین، انقلاب و طغیان برای آزادی، آزادگی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف یک شهر ایلامی بازیگورات عظیم آن، ساختمان زیگورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهتر خدایان و مهتر خدایان، زیگورات چیست؟ روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربانگاه‌ها، نذور و پیشکش‌ها، وضع کلّی دیانت و زندگی اجتماعی



در آغاز هزارهٔ سوم، دشت حاصل‌خیز بین‌النّهرین وارد دورهٔ تاریخی می‌شود. اندکی نیز نمی‌گذرد که ایلام هم وارد دورهٔ تاریخی می‌شود و

این امر در فلات استثنایی است. **ایلام** که از جملهٔ کشورهای کهنسال شرق قدیم بوده شامل خوزستان کنونی، قسمتی زیادی از خاک بختیاری و لرستان بوده است. از جانب شرق به پارس و از طرف شمال به ماد و از غرب به بین‌النّهرین و از جنوب به خلیج‌فارس حدودی داشته است. شهرهای مهم ایلام عبارت بودند از **شوش** که بزرگ‌ترین شهر ایلام و یکی از کهن‌ترین مراکز تمدّن جهان باستان بود، شهر **ماداکتو**، **خایدالو** که به گمان در خرّم‌آباد فعلی بوده است، و اهواز.

چنان‌که برمی‌آید، بومیان اوّلیهٔ این منطقه حَبَشی بوده‌اند، امّا این رأی برخی از محقّقان درست به‌نظر نمی‌رسد. هم‌چنین زبان ایلامیان را زبان "اَنْزانی" دانسته‌اند که در سه هزار سال پیش از میلاد رواجی داشته است و بعد چنان‌که حدس زده می‌شود زبان سومری و سامی رواج یافته، امّا به گمان این زبان‌ها برای نوشتن به کار می‌رفته است، چون در هزار و پانصد سال پیش از میلاد، ناگهان دوباره آن زبانِ متروک معمول شده و آشکار می‌شود که در طول این پانزده قرن زبان مزبور، زبان رایج محاوره و گفت‌وگو بوده است.

ایلام با مرکز قدرتی دیگر که در بین‌النّهرین قرار داشت، در جنگ‌های مداومی بود، گاه چیرگی می‌یافت و گاه شکست می‌خورد و سرانجام در این جنگ‌ها به سال ٦٤٥ پیش از میلاد به‌وسیلهٔ **آشوربانی‌پال** Ashur beni Pal پادشاه آشوری شکست یافت و به کلّی از میان رفت.

هنگامی که سلسلهٔ سامی **سارگون** Sargon در **آگاده** Agadé تشکیل شد، ایلام برای حفظ موقعیّت خود وارد جنگ شد. امّا در این جنگ، سارگون غلبه کرد و شاید شوش را نیز به‌قلمرو خود افزوده باشد. یکی از پسران سارگون به‌نام **مانیش‌توسو** Manishtusu در جنگ‌هایی بر علیه ایلام موفقیّت‌هایی بیشتر داشته است. سپاهیان او از خلیج‌فارس گذشته و مناطقی راکه از آن‌ها مواد ساختمانی و فلزات استخراج می‌شد تحت نظر گرفتند، و این احتیاجی بسیار بود از برای آشوریان و بدون شک یکی از علل مهم جنگ‌های آشور، دست‌یافتن بر منابع ایلام بوده است. پس از سارگون، ایلام که کشوری دست نشانده و تحت انقیاد بود،

در زمان **نَرَمْسین** Naramsin به شورشی دست یازید که این شورش سرکوب شد، و نرم‌سین حاکمی تعیین نمود تا در آنجا حکومت کند.

از این زمان تا مدّتی به‌وسیلهٔ این عاملِ حاکمْ در شوش، بناهای بسیاری ساخته شد و کم‌کم عوامل و فرهنگ و زبان بیگانه در ایلام رواج یافت. امّا ایلامیان همیشه درصدد آن بودند تا استقلال از دست رفته را بازیابند. با سخت‌کوشی و روش‌های ماهرانه‌یی می‌کوشیدند تا استقلال خود را حفظ کنند و به‌همین جهت در آغاز توفیق‌هایی کم‌وبیش یافتند. سرانجام کسی به نام **پوزور این‌شوشی‌ناک** Puzur-Inshushinak برای استقلال پرچم برافراشت. این کس مردی بود میهن‌دوست و به آبادی و عمران سرزمینِ خود سخت علاقه‌مند. وی با غنایمی که از ملل مغلوب به شوش آورده شده بود به آبادانی پرداخت. گذرگاههایی عمومی و معابدی بناکرد و پادشاهان کوچکِ نواحی اطراف کم‌کم شروع به اطاعت از او نمودند. هم‌چون که **نرم‌سین** وفات یافت، **پوزور ـ این‌شوشی‌ناک** طغیان و استقلال را علنی و آشکار ساخت. سپاهی تهیّه کرد و به بابل تاخت و به‌زحمت او را عقب راندند. اَکَد که استقلال خود را حفظ کرده بود بسیار ضعیف شد و حملهٔ ایلام درحقیقت فتح بابی بود که به اقوام کوهستانی جسارتی بخشید و **لولویی** Lullubi و **گوتی‌ها** Guti هریک از کوهستان‌های مرتفع فرود آمده و به بابل حمله کردند. سرانجام چنان‌که تذکّر داده شد پس از جنگ‌هایی بسیار آشوربانی‌پال کار ایلام را یکسره کرده و آن را به‌طور کلّی برانداخت.

دیانت و مذهب



تا این اواخر از دیانت و مذهب ایلامی‌ها آگاهی‌های چندانی به‌دست نبود. امّا با کشف **چوغازنبیل "تل چون سبد"** از سال‌های ۱۹۴۰ میلادی به‌بعد که در جنوب غربی ایران در صحرایی خشک قرار دارد تا اندازه‌یی در این مورد آگاهی به‌دست آمده است. در آغاز کتیبه‌یی منقوش بر آجر در اطراف تل به‌دست آمد که به خط و زبان ایلامی بود و حاکی از بنای شهری مذهبی بود که به

فرمان **اونی‌تاش گال** Unitashgal بنا شده بود و این پادشاه در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد زندگی می‌کرده است.

این تل چنان‌که از نامش پیداست هم‌چون سبدی است که واژگونه بر زمین نهاده باشند. تاکنون باستان‌شناسان توانسته‌اند تنها مکان مقدّس این شهر بزرگ را از دل خاک بیرون آورند. آن‌چنان‌که برمی‌آید، ایلامیان به ساختن زیگورات Ziggurat علاقه و توجّهی نداشته و این امر میان‌شان متداول نبوده است. امّاکشف این شهر کهن و مکان مذهبی بلند، بازیگورات آن این توهّم را از میان برد. صحن این مکانِ عبادت سد و بیست و یک مترمربع می‌باشد و چهارگوش است. اطراف این چهارگوشه به‌وسیلهٔ دیواری محصور شده است که دارای غرفه‌ها و اطاقک‌هایی است که ویژهٔ عبادت و نیایش بوده است، امّا مراسم عمومی مذهبی چنان‌که شواهدی ارائه می‌دهد، در صحن حیاط انجام می‌شده است. امّا بنای زیگورات را درست وسط این مربع یا صحن حیاط بناکرده‌اندکه سیزده و نیم متر مربع مکان را زیر خود دارد. این زیگورات دارای پنج طبقه بوده و بلندی‌اش در حدود پنجاه متر بوده است. در طبقهٔ پنجم فوقانی، پرستش‌گاه خدای بزرگ و خدای خدایانِ ایلامی به نام **این‌شوشی‌ناک** Inshushinak قرار داشته است. امّا جای تأسّف است که در حدود دو متر نیم از قسمت فوقانی این زیگورات در اثر حوادث طبیعی خراب شده و فرو ریخته است و این ریزش و خرابی به قسمت‌های دیگر نیز صدماتی وارد کرده.

قسمت‌هایی از این بناکه پس از گذشت سه هزار سال هنوز سالم مانده‌اند، عظمت ایلام را نشان می‌دهد. از جانبی دیگر تکامل فن آجرسازی در ایلام موجب شگفتی است. آجرهایی که به‌دست آمده و دیواره‌های بیرونی زیگورات را با آنها می‌پوشانیده‌اند از لعابی نقره‌یی به هموارى پوشیده شده است که در جهات مختلف تابش نور نمایانی‌هایی چون طلا و نقرهٔ درخشان دارد. آن چه که مهم‌تر است، درهایی است که به‌وسیلهٔ چوب ساخته و با شیشه ریزه‌نگاری‌هایی بسیار جالب بر آن‌ها کرده‌اند. شیشه‌ها به رنگ‌های مختلف می‌باشند و این امر

نشان می‌دهد که شیشه‌گری در ایلام تا چه اندازه تکامل یافته بوده است، تکاملی که در هیچ منطقه‌یی نظیرش دیده نشده و ماورای گمان محقّقان و کاوندگان قرار دارد.

شاید مجسمهٔ خدای بزرگ **این‌شوشی‌ناک** Inshushinak در طبقهٔ پنجم، یعنی بلندترین نقطهٔ زیگورات قرار داشته است. امّا آن چه که مسلّم است مراسم عبادت عمومی در محوطهٔ زیگورات انجام می‌شده و به‌نظر می‌رسد که در مواقعی که شاه به عبادت می‌آمده، پیکرهٔ خدای خدایان را از طبقهٔ فوقانی به پایین می‌آورده‌اند. در دیواره‌های بعضی از طبقات زیگورات، اطاق‌هایی کشف شده که مورد استفاده و کاربرد آنها هنوز به‌درستی روشن نشده است. در یکی از این اطاق‌ها مصالحی ساختمانی به رنگ سرخ یافت شده که‌گویا جهت آرایش طبقات فوقانی به کار می‌رفته است، امّا مابقی اطاق‌های طبقهٔ دوم خالی است.

قراین و طرز ساختمان نشان می‌دهد که قربانی در این مذهب اهمیّتی فراوان داشته است. مراسم مذهبی ایلامی در حیاط داخلی انجام می‌شده است. در این حیاط دو ردیف سکوی کوتاه بنا شده که هر ردیفی هفت سکّو است و جمعاً چهارده سکّو می‌شود که جوی کوچکی میان آن حفر کرده‌اند. این سکّوها قربان‌گاه بوده است که در مواقعی معیّن که مراسم قربانی در حضور شاه و ملکه انجام می‌شده، جانوران قربانی را روی این سکّوها قرار داده و به‌وسیلهٔ کاهنان ضمن انجام مراسم و تشریفاتی، قربانی می‌شده‌اند، و خون آن‌ها نیز از جوی وسط دو ردیف سکّو می‌گذشته است.

در قسمت فوقانی دو ردیف سکّوهای قربان‌گاه، دونشیمن متمایز وجود دارد که بدون شک متعلّق به شاه و شه‌بانو بوده است. چنان‌که از روی مدارک و قراین برمی‌آید، پس از انجام مراسم قربانی از برای خدای خدایان، شاه و شه‌بانو از جلو حرکت کرده و کاهنان نیز در التزام بوده‌اند تا به طبقهٔ تحتانی معبد می‌رسیده‌اند. در این مراسم شاید شه‌زادگان و امیران و سرداران و سپه‌سالاران نیز حضور داشته و شاید بر آن که جملهٔ مردم و عوام‌النّاس نیز شرکت کرده و آزاد

بوده‌اند تا به طبقهٔ تحتانی معبد از برای پرستش خدای بزرگ بروند.

جای و مکان عمومی در این زیگورات‌ها تنها حیاط آجرفرش معبد بوده است، امّا حلقه‌ها و برج‌های پنج‌گانهٔ زیگورات، ویژهٔ کاهنان بوده است که از لحاظ رتبه و مرتبت در طبقات و اطاق‌های مختلف آن رفت‌وآمد و یا سکونت داشته‌اند. دیواری که قسمت حیاط را دور زده، شامل هفت دروازه است که به‌طرز مجلّلی ساخته شده‌اند و طبقات عامّهٔ مردم شاید از یکی یا چند دروازهٔ به‌خصوص حق رفت‌وآمد داشته بودند.

اصولاً دربارهٔ زیگورات‌ها این پرسش پیش می‌آید که آیا این ساختمان‌ها چه نوع بناهایی هستند، آیا هم‌چون هرم‌های مصری، اهرامی می‌باشند که عنوان مقبره را دارند و یا معابدی هستند؟ **هرودوت** Herodotos مورّخ یونانی در پنج قرن پیش از میلاد، یعنی سد سال پیش از آن‌که آخرین پادشاه بابل سقوط کند، به این شهر سفر کرده است و گزارش می‌دهد که برج بابل مقبرهٔ **زِئوس** [Zeus **ژوپیتر** Jupiter] خدای خدایان یا رب‌النّوع ستارهٔ مشتری است[۱۳]، ــ و از همین ره‌گذر و مواردی دیگر است که پرسش و شک فوق مطرح می‌شود.

با درنظرگرفتن این موضوع، پژوهش‌ها و گفت‌وگوها و کاوش‌هایی بسیار در مدّت نزدیک به یک قرن رخ داده است، بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند. با جمع و تلفیق این نظرات و گفته‌ها بایستی طبعاً این عقیده پیش آید که زیگورات هم معبد و پرستش‌گاه بوده است و هم مقبره و گور.

اغلب اقوام و ملل ساکن این قسمت از مشرق زمین، رسمی مشترک و عقیده‌یی عمومی داشته‌اند دربارهٔ مردگان و زندگی پس از مرگ. البته این اشاره‌یی که به لفظ مشترک و عمومی می‌شود، جنبهٔ تأکیدی حرفی ندارد، چه هرچه که باشد اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی در جزئیات امر میان اقوام و ملل مذکور مشهود است، امّا از لحاظ اصولی و آن چه که زیربنای موضوع را می‌سازد در عقاید و روش‌ها اشتراک دارند. به هر انجام، اقوام و مللی چون: سومریان، بابلیان، آشوریان و ایلامیان مردگان خود را در منازل خود و کف اطاق‌هایشان دفن

می‌کرده‌اند و بر آن عقیده بوده‌اند که روح پس از مرگ هم‌چنان به زندگی ادامه می‌دهد و احتیاجات و نیازمندی‌های زمان حیات را دارد، و می‌پنداشتند که مردگان در زندگی آنها هم‌چون دوران زندگی شرکت می‌کنند. امّا در لوحه‌هایی که متعلّق به قسمت‌های فوقانی زیگورات "**چوغازنبیل**" است به این امر تأکید شده است که در آخرین طبقهٔ بالایی، محرابِ مقدّسِ خدای بزرگ و سرورْ خدایِ **این‌شوشی‌ناک** Inshushinak قرار داشته است. هم‌چنان ملاحظه شد که عادت مردم و روش کاهنان مبتنی بر آن بود که در طبقهٔ زیرین به عبادت و نیایش می‌پرداخته‌اند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که محراب در بالا و گور یا مقبره در پایین قرار داشته است.

اینک با موضوعی که در فوق مطرح شد، این نقطهٔ ابهام برای کسانی پیش می‌آید، چه می‌اندیشند مگر خدایان را ناجاودانگی و مرگی هست؟! در این‌باره لازم به یادآوری است که آری، و این موضوعی است در تاریخ ادیان که مبحثی شیرین و جالب توجّه می‌باشد. خدایانی که ربّ‌النّوع‌های حاصل‌خیزی، نعمت، و فصل‌ها می‌باشند دچار چنین سرنوشت‌هایی می‌شوند. اغلب در کشورهایی که فصول تمام و متمایز هستند، این‌گونه اعتقادات به‌وجود می‌آید، چون: مصر، یونان و مناطق بسیاری از آسیای کوچک و آسیای غربی. در مصر **اوزیریس** Osiris، در یونان **دیونی سوس** Dionisos در آسیای کوچک **آتیس** Attis و در بسیاری از نقاط دیگر این‌گونه خدایان وجود دارند.[۱۴] هنگامی که پس از بهار و رویش نباتات و گیاهان و شکفتگی طبیعت، پاییز و زمستان فرامی‌آید و دشت خاموش شده و نباتات پژمرده و رخت زندگی از اندام درختان بیرون می‌شود، این خدایان نیز به خوابی مرگ‌گونه فرو می‌روند، و در واقع این قیاسی است که انسان از طبیعت برای خدایان و خود می‌نماید و در این جا نیز خدایان را به طبیعت قیاس کرده و برای آنان مرگ‌ها و زندگی‌هایی دورانی قایل می‌شود،[۱۵] و بنابراین به‌هنگامی که بهار فرا می‌رسد، طبیعت از خفته‌گی به‌درآمده و زندگی از سر می‌گیرد، خدایان نیز از خوابِ موقتِ مرگ بیدار شده و دگرباره زندگی آغاز

می‌نمایند.

باستان‌شناسان اینک به این فکر شده‌اند که در فرصتی مناسب نقبی به مرکز زیگورات بزنند تا شاید از این راه‌گذر و مشاهدات و ملاحظاتی که خواهند کرد، آگاهی حاصل نمایند که در مرحلهٔ اوّل یا طبقهٔ زیرین پرستشگاه چه مراسم و عباداتی انجام می‌گرفته است، و این برنامهٔ باستان‌شناسان هرگاه عملی شود، بی‌شک کمکی شایسته و بسیار می‌نماید به تاریخ ادیان که در پرتو آن مجهولاتی چند که دیرگاهی است در این زمینه باقی مانده، برطرف می‌شود.

پس از شک و یقین‌هایی دربارهٔ این‌که زیگورات موردنظر و یا به‌طور اَعَمّ این‌گونه بناها یا زیگورات‌ها معابد و ستایش‌گاه‌ها و یا مقابری بوده‌اند، مسأله‌یی دیگر قابل طرح و اندیشه است که جنبهٔ نمادین و کنایه‌یی این بناها را بیان می‌کند. در این مورد شکّی نیست که این بناهای بلند و مرتفع، انگیزه و محرّکی داشته‌اند و این انگیزه نیز جز خواست و تمایل درونی انسان چیزی نبوده است، تمایل و آرزویی که به این شکل در قالب هستی ریخته شده و موجب تشفّی و ارضای خاطر و تمایلاتی شده است. خواست درونی انسان جز راه یافتن از عالم پایین و جهان سفلا به جهان و دنیای علیا چیزی نیست. آدمی همواره در این آرزو بوده است، منتها این آرزو و تمایل در هر دوره و زمانی به‌شکلی تجلّی نموده است و در آن دوران این بناها که در حد خود آسمان‌سای بوده‌اند، رمزی بوده از این آرزوی طلایی و کهن بشری.

از دیدگاه کلمه و واژه نیز زیگورات چنین مفهومی را می‌رساند و پرده از کنایه واپس می‌زند. اصل کلمه سومری است که در "آشوری - بابلی" Ziqquratu تلفّظ می‌شده و معنی آن "صعود به آسمان" بوده است. این پندار یا توهّم میان آن مردم عتیق وجود داشته است که خدایی که از فرازین‌گاه آسمان پایین می‌آید و نزول می‌کند، پیش از آن‌که موهبت دیدار و مجالست خود را بر بندگان به روی زمین ارزانی دارد، در بلندترین نقطهٔ زیگورات فرود می‌آمده. روش این مردم کهن زیاد نبایستی به‌نظر ما اعجاب‌آور و شگفتی‌زا نمایان شود، چون میان فکر

آن مردمان و بناکنندگان کلیساهای مرتفع قرون میانه و معابد بلند دیگر نیز هیچ تفاوتی موجود نیست، این فکری بوده که همواره آدمیان را به‌خود مشغول می‌کرده است، و نردبان **یعقوب** که پایه‌یی بر زمین و سری به آسمان داشته، نه داستان دیروز است و نه افسانهٔ امروز، بلکه همواره این‌پندار وجود داشته و قدمتی دارد هم‌پای عمر آدمی.

گِرد **این‌شوشی‌ناک** Inshushinak سرورِ خدایِ ایلامی را یک عدّه‌کهتر خدایان فراگرفته بودند که جای و مکان‌شان گرداگرد زیگورات در غرفه‌های ویژه‌یی بوده است. این غرفه‌ها نیایش‌گاه‌های خدایانی بوده است که هم‌چون نزدیکان رییس و بزرگی، خانه‌هایی اطراف کاخ او داشته‌اند. تاکنون "سال ۱۹۶۱" تعداد یازده نیایش‌گاه از زیر خاک، از اطراف زیگورات بیرون آمده است که هریک ویژهٔ خدایی بوده است و به احتمالی بسیار نیایش‌گاه‌هایی دیگر نیز در آینده از زیرِ دستِ کاوندگان بیرون خواهد آمد که کمک بسیاری می‌نماید به‌شناخت سلسله مراتب خدایان و وظایف آنان و شیوهٔ پرستش‌شان. در ایلام درگوشه‌یی از معبد مربع، نیایش‌گاهی کشف شده است که دارای چهار غرفه می‌باشد که هریک به شکل مستقلی یک نیایش‌گاه است. قراین نشان می‌دهند که این نیایش‌گاه متعلّق بوده است به دو ـ مِهتر خدای ودو ـ ایزدبانو، چون در این نیایش‌گاه دو سکّوی قربانی وجود دارد که هم قربان‌گاه است و هم جای تقدیم هدایا می‌باشد و معابدی که مختص یک خدا بوده است، بیش از یک سکّو نداشته و معمولاً" نام و عنوان هر خدایی روی آجرهای نیایش‌گاه‌هایشان نوشته شده است.

از روی هدایایی که برای این خدایان داده می‌شده، و روش ستایش و نیایش‌شان آشکار شده است که مذهب ایلامیان براساس ستایش طبیعت و عناصر طبیعی استوار بوده و خدایانِ آنان، خدایان و ربّ‌النّوع‌های حاصل‌خیزیِ زمین و وفور نعمت و مردم‌کرهٔ زمین بوده است. هدایا اغلب از سفال، طلا، نقره و مفرغ می‌باشد که به شکل ظروف و تندیسه‌هایی ساخته می‌شده است و قربانی‌ها از گوسفند، بز و احشامی دیگر بوده. اغلب حاجت‌مندان برای برآورد نیازمندیها و

حاجات خویش، به عنوان رشوه و باج از برای جلب رضای خاطر خدایا خدایان این قربانی‌ها و هدایا را در معبد، مقابل محراب خدای خود می‌گذارده‌اند و از سویی دیگر این هدایا به‌کیسهٔ فراخ کاهنانی که خزانهٔ معابد و درآمدهای حاصله از آن را متعلّق به خود می‌دانستند، گردآوری و ضبط می‌شد و از برای آنان زندگانیی در کمال فراخی معیشت و رنگین سفره‌یی فراهم می‌کرده است. هرگاه درست بیندیشیم، بعد از گذشتِ حدود سه هزار سال از زمان، در عقاید مردم متمدّن این زمان هنوز تغییر و تحوّلی ایجاد نشده است و توده‌یی عظیم از مردمان عصر ما هنوز به همان‌سان فکر می‌کنند که نیاکان‌شان در سه هزار، چهار هزار و پنج تا شش هزار سال پیش از این می‌اندیشیده‌اند. هنوز همان مردمان وجود دارند، و همان معابد و همان کاهنان به‌کار خود سرگرم‌اند. علاوه‌بر جوامع متمدّن، الگو و ساخت چنان روش و باور و اندیشه‌هایی به‌صورت زنده و گویا، هنوز میان اقوام ابتدایی در بسیاری از نقاط جهان قابل مطالعه و کاوش است. مردم‌شناسان در بسیاری از فرهنگ‌های اقوام بدوی که در امریکا "سرخ‌پوستان" زندگی می‌کردند، نیز میان اقوامی که در استرالیا، اوقیانوسیه، افریقا، آسیا ـ نیز میان اسکیموها چنین باورها و عاداتی راکه هزاران سال بر آن‌ها می‌گذرد، تحقیق کرده‌اند.

من باب مثال بایستی از ایزد بانویی نام برد به نام **پی‌نی‌کِر** Piniker که مظهر آفرینش بوده است. نام این زن خدا در لوحه‌یی ذکر شده که کتیبه‌یی حاکی از پیمانی که میان شاهان ایلام و بابل منعقد شده است، متن آن لوحه بوده. تندیسه‌یی از این الاهه در کاوش‌های انجام شده به‌دست آمده است، در حالی که کودکی شیرخواره را به‌آغوش دارد و این تندیسه در نیایش‌گاهی یافت شده که ویژهٔ عبادت همین الاهه بوده است. در این نیایش‌گاه هدایایی بسیار یافت شده که در تأیید سمت و عنوان این زن خدا می‌باشد که مظهر آفرینش بوده.

در اطراف معابد بازارها، فروشگاه‌ها و کارگاه‌ها و صنعت‌کاران و دوره گردانی بوده‌اند که نیازهای نذور را می‌ساخته‌اند و از این راه امرار معاش

می‌کرده‌اند. بدون شک صنعت‌کاران و هنرمندانی چیره‌دست و توانا در حوالی معبد یا معابد سکنا داشته‌اند که کارشان و درآمدشان وابستگی داشته به قدرت هنری و صنعتی‌شان. این مردمان، مجسمه‌ها و ظروف سفالین، تندیسه‌ها و ظروف نقره‌یی و طلایی ساخته و این اجناس اغلب به‌وسیلهٔ کاهنان به‌زیارت‌کنندگان فروخته می‌شده است، چنان‌که امروزه نیز در بسیاری از جاها معمول است گرد زیارت‌گاه‌ها را صنعت‌کاران و پیشه‌ورانی فرا گرفته‌اند که کالاهایشان تنها ویژهٔ برآورد نذور می‌باشد.

سرانجام پایان عظمت این شهر با زیگورات عظیم‌اش هم زمان با انهدام ایلام فرا رسید. به سال ٤٦٠ پیش از میلاد **آشوربانی‌پال** Ashur Bani pal با سپاهیان فراوانش به ایلام حمله کرد، شوش را تسخیر و ویران نمود. شهرهای سر راهش جملگی به ویرانی افتادند. شاه ایلام فرار کرد و تا دوردست‌ها تعقیب‌اش کردند. از جمله شهرهایی که به‌وسیلهٔ آشوریان منهدم شد، شهر مورد گفت‌وگو، یعنی شهر "**دور اون تاشی** Dur untashi" بود که به خرابی سپرده شد. در یکی از اطاق‌های معبد، آشوریان بیش از دویست تکه از وسایل رزمی خود را به‌جا نهاده‌اند که اغلب آن‌ها عبارت است از نشان‌های افتخار که از مفرغ، آهن و مرمر می‌باشد. در اطاقی دیگر اشیایی دیگر که قیمتی و زینتی بوده به‌دست آمده که متعلّق به‌معبد است. شاید عدّه‌یی از سربازان آشوری در این‌جا به استراحت پرداخته بوده‌اند که بر اثر حادثه‌یی با شتاب خارج شده‌اند، پیش از آن‌که فرصتی پیدا کنند تا لوازم خود را ببرند.

به هر انجام پس از قرونی بسیار وگذشتِ زمانی بعید، به‌وسیلهٔ کشف این شهر تاریخی، از روی یکی ازگره‌های فروبستهٔ تاریخ ادیان پرده برکنار زده شده و در زمینه‌یی که آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نداشته‌ایم، اطلاعاتی به‌دست آمده که با اتمام کاوش‌های در این منطقه، این آگاهی‌ها به نسبت بسیاری افزونی خواهد یافت.[۱۶]



۷. دیانت و پرستش پیش از تاریخ

پیش آهنگ وندیداد، زندگی و دیانت در وندیداد، احاله به بخشی دیگر، اعتقاد به روح، وضع دفن، اشتراک زندگی ارواح و مردمان، وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان، گریز از اموات، یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان، رسم‌های مختلف در گور نهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش و نگار با گِل اُخرا بر بدن مردگان، وضع کلّی دیانت، آثار کشف فلزات، قلّت مدارک دربارهٔ دین پیش از تاریخ، ایزد بانوان و مبنای تفوّق زن، آغاز پژوهش دربارهٔ ازدواج با محارم، منشأ و علل آن.

نظر بر آن است تا از "vi.daevo-dâta، یعنی کتاب شرایعِ ضد دیو" دربارهٔ کیش و آیین قدیم ایرانی گفت‌وگو شود. علاوه‌بر کیش و آیین و قوانین، وندیداد منبعی است سرشار برای جست‌وجو در روش سلوک و زندگانی ایرانیان، امّا هر چند عناصر غیر آریایی، یعنی نشانه‌های بومی که اینک موردنظر ما است در این کتاب بسیار آمده، امّا باز به آن نمی‌توان به‌عنوان مدرکی دربارهٔ دیانت و زندگانی بومیان قدیم فلات استناد جست، به‌همین جهت پس از این بحث کوتاه دربارهٔ دیانت پیش از تاریخ فلات، به جست‌وجو و کاوش در وندیداد می‌پردازیم که آمیخته‌یی است از زندگی، عقاید، آداب و رسوم بومیان فلات و روش آریاییان که در مقطعی از برخورد و آمیزش، ترکیب شده است.

چنان‌که در صفحات گذشته ذکر شد، اعتقاد به روح و روان و زندگانی پسین به اشکال گوناگون و مختلفی در سراسر نقاط و مراکز جهان باستان وجود داشته است، و از جمله در ایران نیز وضع بر همین مبنا و قرار بوده است. مردگان خود را ابتدا در کف اطاق‌ها و یا زیر زمین‌ها دفن می‌کرده‌اند و در دوران‌های مختلف جسد را در گور با حالات گوناگونی می‌نهاده‌اند که خود حاکی است از وضع اعتقادات مذهبی و تحوّل آن‌ها در ادوار مختلف. در این گورها از برای مردگان اسباب و لوازم زندگی و خوراک و احتمالاً پوشاک نیز می‌گذارده‌اند. از قبور بسیار کهن ظروفی به‌دست نیامده و به‌نظر می‌رسد که ظروف در آن زمان از چیزهایی فاسد شونده و از میان رونده چون پوست کدوهای خشک شده و تهی و یا سبدهایی بوده باشد. جسد مرده را با رنگ قرمزی می‌پوشانیده‌اند که از اکسید آهن به‌دست می‌آمده که در فلات فراوان بوده است. در این‌جا این اندیشه نیز جای خودنمایی دارد که ممکن است زندگان بدن خود را بنا بر علل و یا رسومی چنین با رنگ می‌آمیخته‌اند و چون فوت می‌شدند، با این رنگ دفن می‌شدند.[۱۷]

اغلب مردگان را در عمق کمی که از بیست سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد، دفن می‌کردند، و طرز دفن چنان‌که ذکر شد در ادواری مختلف متفاوت بوده است. در برخی از گورها جسد مردگان که اسکلتی از آنان باقی مانده است، به‌شکلی منحنی و خمیده دیده شده است. گرداگرد جسد را با لوازم زندگی از ظروف و محتوی خوراکی‌ها و احیاناً خوراک‌هایی مایع می‌پوشانیده‌اند و در ادواری قدیم‌تر هرگاه متوفّا دارای شغل و پیشه‌یی نیز بود، ابزار پیشه‌اش را پهلوی دست‌اش قرار می‌داده‌اند.

رسم دفن مردگان در جاهای مختلف خانه، مدّت‌هایی هم‌چنان دوام داشت. شاید این رسم بنابراین اندیشه بوده است تا اشتراکی بازندگان در خوراک، مجالست و مصاحبت داشته باشند، چه به بقای روح و زندگی پس از مرگ سخت معتقد بوده‌اند. هنوز آن زمانی فرا نرسیده بود تا از مردگان در ترس و هراس افتند. این پندار و این روش برای بسیاری از اقوام و ملل در دوره‌های بعدی

به‌وجود آمد. از مردگان سخت در ترس و هراس می‌افتادند و شاید این نشانی باشد از دوران نیاگان‌پرستی و آغاز آن. برای‌شان قربانی می‌کردند، هدیه می‌فرستادند و می‌کوشیدند تا هم‌چون خدایان شرّ، دلشان را نرم و مهرآمیز نمایند*. در بسیاری از نقاط هم‌چون که مرده‌یی پیدا می‌شد، وی را درون خانه دفن کرده و به آداب و تشریفات بسیاری، گیج‌کننده از خانه بیرون می‌رفته‌اند و در جایی دور خانه می‌ساخته‌اند تا روح متوفّا آنان را پیدا نکند. برخی اوقات نیز درهای ورود و خروج خانه را پس از فوت یکی از سرنشینان مسدود کرده و از آن‌جا می‌گریخته‌اند تا روح محبوس فرصت تعقیب پیدا نکند.[۱۸] چنین رسومی را به‌موجب وندیداد می‌توان مورد مطالعه قرار داد و نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد، جلد اوّل، فرگرد سوم، متن و یادداشت‌ها.

به هر انجام در زمانی مقارن با باورهایی چنین، هنوز در فلات چنین رسمی رواج نداشت. برخی اوقات مرده را طوری خمیده دفن می‌کردند که جملهٔ اعضای بدنش به جانب شکم کشیده شده و فشار می‌آوردند. به نظر می‌رسد که دیگر رسم رنگ‌کردن جسد به اکسید آهن متروک شده بود، چون در چنین حالتی که یاد شد بر استخوان‌بندی متوفّا با رنگی سرخ‌فام، به‌وسیلهٔ گِلِ اُخرا نقش‌هایی نهاده و

*. آثار چنین اندیشه‌هایی در دین ایرانی، به‌موجب فروردین یشت / فروَشی یشت، یعنی سرود ستایش برای ارواح درگذشتگان، به‌موجب اوستا باقی مانده است. در این سرود مقام ارواح حتا تا مرتبهٔ خدایان بالا رفته که اَهورامَزدا توسط قدرت و نیروی شگفت آنان است که این جهان را اداره می‌کند. فْرَوشی‌ها یا ارواح درگذشتگان حتا چون پهلوانان و جنگاورانی بزرگ و شکست‌ناپذیر، در هنگامی که برای بازماندگان و مردم قبایل و عشایرشان جنگی پیش می‌آمد، اگر از آنان راضی بودند و بازماندگان‌شان برای آنان مراسم ستایش و نثار و اهدای خوراک‌ها و سور را مطابق رسوم به‌جا آورده بودند، با سلاح‌های آراسته به زمین فرود آمده و در کنارشان می‌جنگیدند و دشمن را مغلوب می‌کردند. ارواح نیک و پارسا و پهلوانان و بزرگان در شمار خدایان درآمده و ارواح دُرْوَندان و زیانکاران در شمار ارواح شریر و دیوان به آزار مردم می‌پرداختند. به هر حال بازماندگان موظّف بودند تا پیوسته مراسم ستایش و عبارت و نثار و اهدایِ نذر و خوراکی و ذکر ادعیهٔ ویژه را برایِ‌شان به‌جا آورند و خداوند نیز آنان را همچون آفرینندگان و دست‌یارانی در کنار خود می‌پذیرفت. نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" مدخل فْرَوَشی Fravahr/Fravaši فْرَوَهْر.

مقداری بیشتر از اثاثه با او به‌گور می‌کرده‌اند. این خود نشان آغازینی است از طبیعهٔ جدایی زندگان و مردگان، چه هرچه اثاثه و وسایل بیشتر باشد، روح بایستی بیشتر به زندگیِ انفرادی بپردازد و خوی‌گر شود تا روش اشتراکی، احتمالاً همان‌گونه که برخی از حالات مرده در گور بیانگر عقاید و رسوم و به‌طور کلّی رمزهایی داشته است، حالت ذکر شده نیز کنایه‌یی داشته که هنوز به‌طور روشن گره‌اش بازگشوده نشده است.

با پیدایش و کشف فلزات، وضع اشیایی که به همراه مرده در گور می‌کردند دگرگونگی یافته و دچار تحوّل شد. اینک دیگر زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرّین و سنگ‌های گران‌بها کم‌کم رسم و شایع می‌شد. جواهرآلات بسیاری که از زمان‌های مختلف و مناطق گوناگون به‌دست آمده است، جملگی از مقابر و گورها دست‌یاب شده و در این جا نیز دیانت خدمت مهمی به فهم هنر و دانستنی‌های دیگر در این زمینه نموده است.

مقابر متعلّق به عهد پیشین که در سْیَلْک Sialk کشف شده است، نسبت به گورها و مقابر بعدی فقیر به‌نظر می‌رسند. در زمانی متأخّر از تمدّن سْیَلْک، مردگان را در عمق نسبیِ بیشتری دفن می‌کردند که از پانزده تا بیست سانتیمتر گذشته به بیست و پنج و افزون بر آن بالغ می‌شد. در این عهد به اشیاء و لوازم زینتی و آرایشی بیشتر توجّه می‌شده است. دست اورنجن‌ها و پاآویزها، که شاید پاآویز بوده باشند، و به احتمال شکلی دیگر از دست یاره می‌باشند، گردن‌بندها، انگشترها و چیزهایی از این قبیل فراوان است. چاقو، درفش، آیینه و برخی چیزها که موارد استعمال‌شان درست شناخته نشده در این گورها چه بسیار می‌نهاده‌اند. قلم عمدهٔ این وسایل و اثاثه و لوازم تزیینی، عبارت از ظروف بوده است. ظرف‌هایی گوناگون از جام تا دیگ، از کاسه‌های کوچک، عطردان و خمره‌های کم‌حجم تا همانندهایی بزرگ‌تر از آن‌ها.

به‌طور کلّی آگاهی‌هایی که دربارهٔ دین قدیم‌ترین سکنهٔ ایران در حال حاضر به دست است، بسیار اندک می‌باشد و این اندک نیز به هیچ وجه مبنا و منشأی

مخطوط و مکتوب ندارد، بلکه به‌وسیلهٔ حفاری‌ها و کاوش‌های باستانی از گورها و مقابر به‌دست آمده است. در بین‌النّهرین که ساکنان بدوی آن از همان نژاد ساکنان فلات ایران بودند، اعتقادات و پندارهایی بسیار اندک به‌دست است که شاید کمکی بنماید برای شناخت بهتر بومیان فلات. آنان بر آن اعتقاد بودند که زندگی آفریده شده به‌وسیلهٔ یک رب‌النّوع واحد است و آن چه که اهمیّت بیشتری دارد، آن که در نظرشان جهان آبستن بود نه زاییده. مصریان چنان می‌پنداشتند که سرچشمهٔ حیات مذکّر بوده است، امّا در نظر ساکنان بدوی بین‌النّهرین، منشأ حیات مؤنّث بوده است، نه مذکّر. در ایران پیکره‌هایی بسیار پیدا شده است از زنان برهنه با اعضای مشخصی که سخت برجسته‌شان داده شده‌اند، و این یافته‌های ماقبل تاریخی این مکان را به ما می‌دهد که بگوییم ساکنان کهن فلات نیز چنین اندیشه‌یی را برای منشأ حیات داشته‌اند. **هسیودوس** Hesiodus [۱۹] می‌گوید که در آغازِ جهان، غلبه با ایزد بانوان و دلاورزنان و پهلوان دوشیزگان بوده است و با آگاهی و اطلاعی که دربارهٔ تفوّق زن و سازمان مادرشاهی در فلات داریم، این امر بعید به‌نظر نمی‌تواند بود.

این ایزد بانوان بدون شک بنا به روش قیاس خدایان به انسان‌ها *Anthropomorphism* دارای همسر و جفتی بوده‌اند که او خود نیز رب‌النّوع و خدایی محسوب می‌شده است که در یک زمان دو نسبت و وظیفه را نسبت به آن ایزد بانو داشته است، یعنی هم شوهر و در عین حال فرزند او نیز محسوب می‌شده است. در این جا است که محقّقان دچار بحث‌ها و حتا مشاجراتی بسیار شده‌اند و از این منشأ و خاستگاه است که گفت‌وگوهایی دربارهٔ ازدواج با محارم*؛ یعنی میان خواهر و برادر و به نسبت در حدود محدودتری میان مادر و پسر آغاز شده است.[۲۰]

به هر انجام بنابر رأی بسیاری از محقّقان، این منشأی است از برای رسم

*. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد دوم، فرگرد هشتم ـ یادداشت ۱۰۵، صفحهٔ ۹۲۵ و بعد.

ازدواج میان خواهران و برادران، این رسمی بوده است که در جانب مغرب آسیا رواجی داشته است و بعد ایرانیان آن را از بومیان اخذ و اقتباس کردند[۲۱]. هم‌چنین است چنان‌که تذکّر داده شد که اساس ازدواج مادر و پسر نیز بایستی در این قسمت کاوش و جست‌وجو شود رسم و روش نَسَب بردن از جانب مادر را که مخصوص جوامع و سازمان‌های مادرشاهی است و در نزد ایلامیان، اتروسکیان، مصریان و به‌ویژه لی‌کی‌یه Lycie متداول بود بایستی از این ره گذر دانست. در میان این ملل و اقوام، زن مقام و موقعیتی بسیار ممتاز داشت و حتا به مقام‌های بزرگِ لشکری نیز رسیده و فرماندهٔ سپاه می‌شد، چنان‌که میان قوم گوتی Guti که از کوه‌نشینان ساکن درهٔ کردستان بودند این امر سابقه داشت.

هرچند که پژوهش دربارهٔ ازدواج با محارم در ایران باستان امری است بسیار دشوار و پیچیده[۲۲]، و در همین کتاب، جلد دوم به‌طور کلّی موردبحث و تدقیق واقع شده امّا صورت اخذ آن به‌وسیلهٔ ایرانیان از سکنهٔ بومی بعید به‌نظر می‌رسد، چون در یکی از سرودهای کهن ریگ‌وِدا\ *Rig-veda* سرودی است دربارهٔ **یَمَه** [Yama جمشید] و **یَمی** خواهرش و آمیزش آن‌ها که نخستین بشر می‌باشند.[۲۳] همین افسانه در اساطیر ایرانی نیز راه داشته و به **یَمه** Yima و **یَمَه/یَمَک** Yimak موسوم گشته‌اند و سرانجام اسطوره‌هایی دربارهٔ **مَشْیَه** Mašya و **مَشْیانه** Mašyâna که نظایری بسیار در اساطیر جهانی دارند[۲۴] و در مآخذ ذکرشان رفته است از همین قبیل است[۲۵] و بنابراین هرگاه چنین رسمی در ایران باستان وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را مأخوذ از بومیان فلات دانست. دربارهٔ ترجمهٔ و شرح چنین سرودهایی نگاه کنید به کتاب "دانشنامهٔ ایران باستان" ذیل مدخل **یمه** و **خْوَئِت وَدَثَه** و جلد دوم ترجمه و شرح وندیداد، جلد دوم، فرگرد هشتم ـ یادداشت ۱۰۵.

در این مورد بیش از این نمی‌توان به گفت‌وگو پرداخت، چون نه مدارک مورد اطمینانی فرادست می‌باشد و نه آن که کوشش و کاوش افزون‌تری مفید فایدت‌هایی مورد نظر می‌تواند باشد، بلکه آن چه که مهم و بیشتر درخور توجّه و ملاحظه می‌باشد، آیین آریاهای اوّلیه قبل از ورود به فلات و آغاز ورودشان

می‌باشد که دین زرتشت بر مبنای آن با یک اصلاح و دیگرگونی عمیق بنیان یافت.

۸. توفان در روایت وندیداد

پژوهشی کوتاه دربارهٔ وندیداد، سرزمین حاصل‌خیز فلات، وفور و فراوانی، کوشش و مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت وندیداد، گفت‌وگوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان، جمشید و ساختن غار، جمع نژادها در غار، نتیجه و نقل ترجمهٔ داستان توفان و جمشید

به گونه‌یی که گفته شد وندیداد *Vi.daevo.dâta* که بخشی از اوستا می‌باشد، اندکی پیش از میلاد نوشته شده است، امّا با تمام این احوال بسیاری از جنبه‌های دینی و فرهنگی پیش از تاریخ را در خود نگاه داشته است.[۲۶] این واژه در اصل ـ وی ـ دَئِوْ ـ داتَه *Vī deavo data* و از سه جزء وی Vi و یا ویگ Vig به معنی ضد، و دَئِوَ deava به‌معنی دیو و داتَه dâta به معنی قانونِ شرع ترکیب شده است که رویهم رفته به معنای "قانون یا شریعت ضد دیو" مفهوم می‌شود.

دربارهٔ اصالت نوشته‌های این کتاب، یا این جزء از اوستا در همین قسمت به اختصار شرحی نقل شده است، امّا دربارهٔ آن در جاهای دیگر به تفصیل گفت‌وگو شده است، و به‌همین جهت از هر نوع شرح مجدّدی صرف‌نظر نموده و خواهندگان را بدان موارد راهنمایی می‌نماییم.*

با نخستین مرور و نگاهی که به مندرجات این کتاب معطوف شود، کشوری فرارو می‌آید، سرزمینی توصیف می‌شود با ثروت طبیعی، جایگاهی که عنوان جهان دلخواه و دلپذیری را افاده می‌کند که کامیابی و آسایش در آن مستلزم کار و

*. نگاه کنید به سلسله مقالاتی از نگارنده در مجلهٔ هوخت، سال چهل و دو، و هم‌چنین کتاب ترجمهٔ و شرح وندیداد، چهار مجلّد، تهران ۱۳۷۶. مدخل بیمه / جمشید در دانشنامهٔ ایران باستان.

کوشش است. در چنین سرزمینی خانواده را دارای قوام و اهمیّتی مشاهده می‌کنیم، شیوخ و سرکردگانِ خانواده‌هایی را ملاحظه می‌نماییم که از زن و فرزند، احشام و چراگاه‌های فراوان و آتش و اسب و مکانی آرام برخوردارند. زمینی را وصف شده مجسّم می‌کنیم که محصول خوب و فراوان می‌دهد، درخت‌هایش از میوه گران‌بار است و مردمان کاری و کوشا و با همّت‌اش با وسایلی مصنوعی آب را در سرزمین‌های خشک به‌وسیلهٔ کاریزها و قنات‌ها به جریان درآورده و سیراب می‌کنند. همّت و نیروی اراده و مردانگی در برخی از جاهای این کتاب موجی از زندگی فعّالان را نشان می‌دهد. درست است که گله و رمه، احشام و تازیان، کودهایی طبیعی که به زمین نیرو می‌بخشد، آب روان که نزهت‌افزا و رویاننده است، زمین‌های سختی که به سستی و شکوفایی شخم و آماده می‌شوند و بذرهایی که فراوانی پیدا می‌کنند در این سرزمین فراوان است، امّا پشتوانهٔ تمام این‌ها همّتی بلند، نیرویی عظیم، اراده‌یی آهنین و کاری سخت پرمشقّت و مداوم است. ایرانْ زمین تحت شرایطی سخت طبیعی، مکان و سرزمینی محسوب می‌شد برای کار و اراده که در آن جایی از برایِ تن‌پروری و بی‌کارگی نبود.

برای خود اساطیری و افسانه‌هایی داشتند. افسانه‌یی دربارهٔ توفان در دورانی که **جمشید** پادشاهی می‌کرد، جالب و شایان است و از لحاظ تطبیقی هرگاه نظری دقیق به زمان داشته باشیم، بهره‌هایی می‌دهد که از دیدگاه مطالعه در تاریخ ادیان و چگونگی اساطیر سودهایی بر می‌دهد.

این جریان در فَرْدگَرد "بخش" دوم این کتاب آمده است:

زرتشت از **آهوراْمَزْدا** پرسش می‌کند که پیش از او، با نخستین کسی که سخن گفته و راه اهورایی را بدو آموخته چه‌کسی بوده است. اهورامزدا پاسخ می‌دهد با کسی که قبل از تو [زرتشت] با او سخن گفته و دین اهورایی را بدو آموخته‌ام، جم [جمشید] زیبادارندهٔ رمه‌های انبوه و فراوان بوده است. آنگاه اهورامزدا به زرتشت چنین می‌گوید که من جمشید را مورد خطاب قرار داده و به او گفتم آیا خواهان آن هستی تا به تعلیم قوانین من همّت‌گماری و پیامبر من باشی؟ جمشید

از این گفتهٔ من لختی به اندیشه شد و گفت: ای **آهورامَزدا**، من برای این مهم و پراکندن و نشر تعالیم تو در خود آمادگی نمی‌بینم.

پس من بدو گفتم اینک که در خود آمادگی نشر و تعلیم آیین مرا نمی‌یابی، پس در زیادگی و انبوهیِ آفریده‌های من کوشایی ورز، به آنها پادشاهی کن و در نگاهداری و محافظت‌شان کوشایی ورز.

از این‌جا جمشید به تمکین می‌پردازد. به اهورامزدا قول می‌دهد که در تکثیر آفریده‌های او، و نگاهداری و سلطنت بدانان جهد ورزد، و چنان به تنظیم امور بپردازد که در طی زندگانی، مردم در آسودگی باشند. سرما و گرما، بیماری و مرگ از قلمروش بگریزند و زمین را به بهشتی تبدیل نماید. در چنین هنگامی اهورامزدا یک شمشیر زرینه و یک حلقهٔ سیمین "انگشتری" که نشان سلطنت است به وی می‌دهد و جمشید به پادشاهی می‌رسد.*

سه سد زمستان [سال] از سلطنت پیروزمندانهٔ جمشید گذشت و زمین از خیل جانوران و پرندگان و آدمیان پر شد و در زمین و آسمان جایی خالی برجای نماند. پس اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که دیگر جایی از برای سکونت در زمین و آسمان باقی نمانده است. پس جمشید به طریق نورِ خورشید در راهِ جنوب پیش رفت و حلقهٔ سیمین را برزمین نهاد و شمشیر زرینه را در زمین فرو برد و گفت: ای **سپَنْدارمَذ** Spenta-Ârmaiti [=زمین] به پاس دوستی اندکی گشاده شو تا رمهٔ انبوه و مردمانِ فراوانِ زمین در تو جای گیرند، به همین جهت بود که زمین به‌اندازهٔ یک سوم بیشتر از آن چه که بود گشاده گشت.

امّا تازه این آغاز کار بود، چون شش سد زمستان [سال] دیگر از سلطنت جمشید گذشت و دگرباره زمین و آسمان از جانوران و مردمان و پرندگان پر گشت و جایی باقی نماند. دگرباره اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که در زمین و

*. دربارهٔ بسیاری از اشارات و نام‌ها، چون شمشیر و نگین به ترجمهٔ دقیق و واژه به واژهٔ داستان در مجلّد اوّل وندیداد و شروح آن نگاه کنید. ترجمهٔ ساده و روانِ داستان در پایان همین بند نقل شده است.

آسمان جایی از برای انبوه مردم و حیوانات و پرندگان نیست. جم به چنین هنگامی دگرباره به‌سوی جنوب در طریق نور خورشید پیش رفت، حلقهٔ را بر زمین نهاد و شمشیر را در دل زمین فروکرد و از **سپندارمذ** "زمین"، دوست‌اش خواهش کردکه به‌خاطر دوستی گشاده‌تر شود تا انبوه رمه و مردم در آن‌جاگیرند. پس زمین به‌مقدار دو سوم بیش از آن چه که بودگشاده‌تر و پهن‌تر شد، و مردم و جانوران در آن به رفت‌وآمد و جایگزینی پرداختند.

نه سد زمستان دیگر از سلطنت **جمشید** سپری شد و در طی این سالیان دراز زمینی که آن‌چنان فراخی گرفته بود، به‌گونه‌یی برای جان‌داران تنگ شدکه **آهورامَزْدا** باز جمشید را هشداری داد، آگاهی به آن‌که در زمین دیگر جایی نیست و چاره‌یی باید ساخت. جمشید دگربار راه جنوب، در طریق نور خورشید را پیش گرفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در خاک فروکرد و از دوست‌اش خواهش کرد تا اندکی گشاده‌تر شود تا خلق انبوه در آن جایی داشته باشند، و زمین نیز سه سوم بیش از آن چه که بود فراخی یافت، مردم و جان‌داران جایی یافتند، آسودگی یافتند و به جنبش و زندگی پرداختند.

پس اهورامزدا خواستار آن شد تا با جمشید ملاقات و مکالمه‌یی کند. **جمشید** این را پذیرفت و بهترین مردانش را انتخاب نمود تا در مکانی معیّن به ملاقات و مکالمهٔ **آهورامَزْدا** رود. اهورامزدا نیز به همراهی ایزدانی آسمانی برای ملاقات با جمشید و مکالمهٔ با او به مکان معهود رهسپار گشت.

در آغاز مکالمه، اهورامزدا به جمشید می‌گویدکه به زودی زمستانی بسیار سخت فرا خواهد رسید، این زمستان بلایا و توفان‌ها و نکبت‌هایی فراوان به‌همراه خواهد آورد و برف، ریزشی چنان سرسام‌آور خواهد داشت که در کوه‌ها، پشته‌های بلندی فراهم خواهد کرد. در اثر این چنین توفانِ برفِ جان‌گزایی، چارپایان و ستوران از بلندی‌های کوه‌ها به جانب پایین سرازیر شده و در پناهگاه‌های زمینی پنهان می‌شوند. امّا هنگامی نیز فرا می‌رسدکه گاه ذوب شدن یخ و برف است، و این ذوب چنان خواهد بودکه آب به‌تندی بالا آمده و

جایی از برای چارپایان و جانوران و مردم جهت زندگانی باز نمی‌گذارد.

این هشدار و آگاه‌کردن برای آغاز توفان، همراه با چاره‌سازی و کاردانی بود. پس **آهورامزدا** جمشید را می‌گوید که باید یک غار بزرگ و وسیع "وَرْ Var" فراهم سازد که امن و امان باشد و در آن جا از تخمه و نژاد ستوران و چارپایان و مردمان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان بهترین‌شان را جای دهد. آنگاه دربارهٔ چگونگی ساختن غار توضیحاتی داده و تأکید می‌کند که در انتخاب جفت‌های بسیاری از جانداران، زیباترین آن‌ها را برگزینند. هم‌چنین دربارهٔ گیاهان و انتخاب آن‌ها توصیه می‌کند که نباتات عطرانگیز و مفید، گل‌های خوش‌بو و زیبا، بهترین درختان و بوته‌های میوه را به بهترین وجهی گزینش نماید و در این برگزینی باید درنظر داشته باشد تا از تمام تخمه‌ها و نژادها و رسته‌ها و تیره‌ها و نوع‌ها جفت‌جفت برگزینند تا مادامی‌که زندگانی درون غار می‌گذرد، نسلی به هرز و تباهی اندر نشود.

شاید زندگی از لحاظ تناسب اندام، صحّت و سلامت تنی و فکری، حد زیبایی و توانایی در این غار آن‌چنان باشد که **افلاتون** Platon در مدینهٔ فاضلهٔ خود آرزو داشت، چون اهورامزدا به جمشید می‌گوید که در انتخاب این جفت‌ها و نژادها بایستی کمال دقّت را رعایت نماید. انتخاب شدگان نبایستی به هیچ وجه نقصی از لحاظ جسمی و اندام داشته باشند، لازم است از لحاظ کلّی و اصولی کوتاه‌اندام، زشت چهره، ناقص‌الاعضاء، بدکار، نیرنگ‌باز، دروغ‌گو، حسود، جذامی و سرانجام دارای هیچ عیبی نباشند، و از کلیهٔ نشانه‌های اهریمنی پالوده و پاک باشند.

پس دگربار به طرز ساختمان غار از برای جادادن آدمیان برای جمشید شرح می‌دهد. در قسمت بالای غار باید نُه راه‌گذر، و در قسمت میانین شش راه‌گذر و در بخش پایین غار سه راه‌گذر بسازد که در آنها از نژاد مردمان پر شود. در قسمت بالا یک هزار از نژاد مرد و زن، و در بخش میانین شش سد جفت؛ و در قسمت پایینی سه سد جفت از زن و مرد جای گیرند. آنگاه باید به‌وسیلهٔ حلقهٔ سیمین

خود درب‌ها پنجره‌هایی در دیوار غار و اتاق‌ها احداث نماید تا نور و روشنایی در غار بتابد.

پس جمشید پرسش می‌کند که چگونه غار را باید بسازد، و پاسخ می‌شنود که زمین را باید با پای خود سخت بیفشرد، خاک را نرم کند و با دست‌های خود چون کوزه گران که خاک را با آمیزهٔ آب خمیر می‌نمایند و گل می‌سازند، گل بسازد و از آن گل‌ها خشت بزند و غار را سازندگی کند.

جمشید بدین کار شروع می‌کند، خاک راگل کرده و خشت می‌زند و غاری بنابر دستور ساختمانی **آهوراَمَزدا** می‌سازد و از نژادها و انواع، طبق دستور، جفت‌هایی برگزیده و از زیباترین و سالم نسل‌ها و تخمه‌ها و نژادها غار را پر می‌کند. در این غار هیچ نشانی از زشتی‌های جسمانی و معنوی وجود نداشت.

این قصّه از لحاظ وضع داستانی بی‌شک دارای قدمتی بسیار کهن می‌باشد که در ادبیات دینی اوستایی به این صورت درآمده است. از لحاظ مقایسه با مواردی مشابه در اساطیر و ادیان سامی بدون شک نتایجی بسیار بار و بر می‌دهد که حادثهٔ یخبندان و یا دورهٔ باران و طغیان را به هیچ وجه به خشم خدایی و قهری کینه‌توزانه و بی‌منطق نسبت نمی‌کند، بلکه حادثه‌یی طبیعی را به‌شکلی بسیار طبیعی در قالبی مورد پذیرش، بدون آن‌که عکس‌العمل مخالفی در ذهن ایجاد نماید، بیان می‌کند.

البته در وندیداد، احکام، قوانین، خرافات و رسومی بسیار ابتدایی نیز در وارد می‌باشد. در این کتاب خرافات مردمی کهن با عقایدی ابتدایی مندرج است. در این کتاب بسیار چیزها و موارد و اصولی مشاهده می‌شود که در گاثاها که به‌طور یقین قدیم‌ترین قسمت اوستای موجود می‌باشد، و بی‌شک قدیم‌ترین آن سرودها در سدهٔ هفتم پیش از میلاد و شاید در زمان‌هایی بسیار دورتر سروده شده، ملاحظه نمی‌شود، درحالی که وندیداد را با چنین قدمتی به‌هیچ وجه نمی‌توان نسبت داد. امّا شرایع، بکن مکن‌ها یا اوامر و نواحی و دنیایی پر از دیو و جن و پری که همه درصدد آزار و زیانکاری مردم هستند و برای مقابله با آنان باید از

کاهنانِ کاردان یاری خواست بسیار کهن روزگار است و اشارهٔ به دوران توفان و یخبندان نیز از قدمتِ خاطره‌ای بسیار دیرینه حکایت می‌کند.

۹. ترجمهٔ کهن‌ترین داستان توفان بنابر فرگرد دوم وندیداد

I. [جمشید و گفت‌وگو با اَهورمَزد، پیشنهاد اَهورامَزدا به جمشید که پیامبر او باشد، جمشید پیامبری را نمی‌پذیرد، هُرمَزد پیشنهاد می‌کند که، وضع مادی جهانِ آفریدهٔ او را پرورش دهد و او را مجهز می‌کند، جمشید زندگی مادی و زمین را می‌گستراند، پیش‌آمد توفان و ماجرای آن.]

۱. پرسید زرتشت از اهورامزدا: ای اهورامزدا، ای مینوی، ای پاک‌ترین، ای دادارِ گیتی اَستومند، ای مقدس، باکه نخست از مردمان گفت‌وگو کردی تو که اهورامزدایی؟ ـ جز من‌که زرتشت هستم. که را آموختی دینِ اهورایی زرتشتی را.

۲. آنگاه گفت اهورامزدا به جمِ زیبایِ خوب رمه: ای آشو ـ زرتشت. با او نخست از مردمان گفت‌وگو کردم من که اهورامزدا هستم جز تو که زرتشت هستی، به او آموختم دینِ اهورایی زرتشتی را.

۳. آنگاه به او گفتم ای زرتشت من که اهورامزدا هستم: آماده باش ای جمِ زیبا [=نیک دیدار]، پسر ویوَنگْهَنَه. برایِ من به یاد سپارَنده و بَرَندهٔ [=انتشار دهنده] دین باش. آنگاه به من پاسخ داد جم زیبا ای زرتشت: نه آفریده شده‌ام، نه آموخته و یاد سپارنده و برندهٔ [انتشار دهندهٔ] (برایِ) دین.

۴. آنگاه به او گفتم ای زرتشت منِ اهورامزدا: ای جم، اگر نیستی آماده و یاد دارنده و بَرندهٔ [انتشار دهنده] دینِ من، پس جهان مرا ببالان. پس جهانِ مرا فراخ کن. پس باش جهانِ مرا پرورنده و نگاهبان و سردار.

۵. آنگاه به من این چنین پاسخ داد جمِ زیبا ای زرتشت: منْ جهانِ تو را ببالانم. منْ جهانِ تو را فراخ کنم. من باشم جهانِ تو را پرورنده، نگاهبان و سردار.

نه اندر شهریاریِ من بُوَد سرد باد، نه گرم [باد]، نه درد، نه مرگ.

۶. [اهریمن به جمشید گفت]: بگـو آنْ انـدیشه کـه آن را دیـو مـی‌خواهـد: [می‌ستاییم فْرَوَشیِ پاکِ جمِ ویوَنْگْهَنَه را] برکنار از بزرگی شد پس از آن. برکنار از فرمانروایی شد بر مردم. به زودی از آن [گناه که مرتکب شد] بدی و سرکشی بی‌آرج شد از زبانِ خود. از آنْ (کردار) خوار شد. از آن (کردار) نابود شد.

۷. آنگاه او را دو زین‌فراز بردم من‌که اَهورامَزْدا، هستم. سـووْرایِ زریـن و اَشْتْرَیِ زرنشانِ مرصّع. [اینک] جم هست دارندهٔ پادشاهی.

۸. آنگاه به شهریاریِ جم سه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه بـرایِ او این زمین شد پُر از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیافتند جا [برایِ سکونت] چارپایان و ستوران و مردمان.

۹. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جمِ زیبایِ ویوَنْگْهان! پُر [شده] این زمین با انبوهِ چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیابند جا [برای سکونت] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۰. آنگاه جم فراز شتافت به سویِ روشنایی‌ها، به نیمروز [به سویِ جنوب] به راهِ هُورْ. او این زمین را فراخ کرد با سووْرایِ زرین و آن را به سُـفت بـا اَشْـتْرا چنین گویان: ای سْپِنْدارْمَتِ [ایزد سرپرست زمین] دوست داشتنی، فـراز شـو و پهن شو برایِ بردنِ [حمل کردنِ] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۱. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد یک سوم از آن چه بـزرگ‌تر، آنـطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کامِ خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۱۲. آنگاه به شهریاریِ جم، شش سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برایِ او این زمـین شـد پـر از چـارپایان و سـتوران و مـردمان و سگـان و پـرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیافتند جا [برایِ ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۳. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جمِ زیبایِ ویوَنْگْهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چارپایان و ستوران و مردم و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سـرخِ سـوزان.

نیابند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۴. آنگاه جم فراز رفت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب] به راهِ هور. او این زمین را فراخ کرد با سووْرای زرین و آن را به سُفت با اَشْترا چنین گویان: ای سْپِنْدارْمَتِ دوست داشتنی [ای دوست داشتنی، ای سْپِنْدارْمَتْ] فراز شو و پهن شو برای بُردن [حمل کردنِ] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۵. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، دو سوم از آن چه بزرگ‌تر، آنطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۱۶. آنگاه به شهریاریِ جم، نه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیافتند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۷. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبای ویوَنْگْهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ سوزان. نیابند جا، چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۸. آنگاه جم فراز شتافت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب]، به راهِ هور (برخاست مادرْ زمین [برای] بردنِ مملکت با گفتارهای مقدس [و] زیبای ستایش.) او این زمین را فراخ کرد با سووْرای زرین Suwrâ و آن را به سُفت با اَشْترا Aštrâ چنین گویان: ای دوست داشتنی، ای سْپِنْدارْمَتْ! فراز شو و پهن شو برای بردنِ چارپایان و ستوران و مردمان.

[نمونهٔ کهن این اسطورهٔ هندوایرانی، در وَنَه پَرْوَ *Vana. Parva* هندوان آمده است که قدمت بسیار آن را نشان می‌دهد. متن فوق را پْرَتاپ.چندر.رُوی .Pratap Chandra. Roy از مهابهاراته، بخش ۱۴۱ ترجمه کرده است. مهابهاراته، کلکته ۱۸۸۹. جلد سوم، ص ۴۲۵. در مدخل‌ها و جاهای مختلف به‌ویژه مدخل "وَرْ/وَرَنْگَه" و "یِمَه / جمشید، در دانشنامهٔ ایران باستان، ضمن ترجمهٔ متون هندی دربارهٔ یَمَه/جم ـ آن را مطالعه کنید].

۱۹. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، سه سوم از آن چه بزرگ‌تر، آن طور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۲۰. (نخست و پس از آن مدت هزار زمستان [هزار سال] با راستی ـ جم [شهریاری] کرد. در طول این مقدار زمان، جهان، مینوی ـ پاک، [و] با داد بود.)

۲۱. انجمن را فراز بُرد که دادار اَهورامَزْدا، با همراهیِ مینوی ایزدان به ایرانْویجِ نامی [به کنارِ] بِه دائی‌تی [وَنگوهی ـ دائیت یا].

انجمن را فراز برد که جم شید خوب رمه، با همراهی بهترین مردان به ایرانویج نامی [به کنارِ] به دائی‌تی).

II. [انجمن کردن اهورمزد با ایزدان در ایرانویج برای گفت‌وگو با جمشید و راهنمایی وی جهت مقابله با توفان و برف.]

در آن انجمن بیامد که دادار اهورمزد با همراهی مینُوی ایزدان به ایرانویج نامی [به کنار] وَنگوهی دائی‌تی.

در آن انجمن بیامد که جم شیدِ خوب رمه، با همراهی بهترین مردان، به ایرانویجِ نامی [به کنار] وَنگوهی دائی‌تی.

۲۲. آنگاه گفت اهورامزدا به جم: ای جم زیبایِ ویوَنْگْهان! این جهانِ اَسْتومند را زمستانِ بد رسد که سخت مرگ‌آور ـ زمستان [باشد]. این جهانِ اَستومند را زمستان بد رسد. بسیار ابرهای برف‌زا که برف بارد از بلندترین گریوه‌ها به ژرفای اَردوی.

۲۳. و از سه جا ایدر ای جم، چارپا به در رَوَد. آنچه هست در بیمناک‌ترین جاها، آنچه هست بلندی‌ها را بر گریوه‌ها؛ و آنچه در ژرفای دره‌ها ـ درکنده‌مانها.

۲٤. پیش از زمستانْ، آن دِه [=شهر، سرزمین، ایالت] هست پرورنده گیاه را. آن را [ده را] آب نخست به وَزانَد. پس با آب شدنِ برف و شگفتی‌ها ایدر جهانِ استومند ـ ای جم ویران شود؛ که ایدر [پیش از این] پی حیوان، گله و مه دیده می‌شد.

[پیش از توفان و زمستان، این ده سرسبز و آباد است. اما نخست بارانِ بسیار، و پس از آن برف و آب شدن برف‌ها، ای جمشید چنان این جهانِ استومند را ویران کند که هرگاه پیش از آن جای پای چارپایان دیده می‌شد، پس از آن دیگر هیچ جایِ پایِ چارپا و هیچ جانوری دیده نشود.]

۲۵. پس آن وَرْ [← وَر، وَرِجَمْکَرْد] را بساز به درازایِ میدانِ [اسب سواری] که برابر از چهار طرف [باشد]. به آنجا تخم را بَبَرْ از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخ سوزان. پس جم، آن وَر را بساز به درازایِ میدان [اسب‌سواری] که برابر از چهارطرف [چهارگوش، مربع باشد]، برای نشیمن کردن مردان به درازای میدان که برابر از چهارطرف [چهارگوش، مربع باشد]، [به هر گوشه] برای گاوان، گاوستان را.

۲۶. به آنجا آب را روان کن [به] درازای یک هزارگام راه را. به آنجا مرغان را به ایستان [پیرامونِ آب] همیشه زرین‌گون، همیشه خوراکِ زیان ناپذیر. در آن‌جا خانه‌ها را به‌ایستان [= بساز] و کَتَه [= اتاق] و مهتابی و دیوار، و پیرامون را حصار.

۲۷. به آن جا از همهٔ نران و مادگان تخم را ببر، که هستند به این زمینْ بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۲۸. به آن جا از همهٔ انواع جانورانِ سودمند تخم ببر که هستند به این زمین، بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن جا از همهٔ گیاهان تخم ببر که هستند به این زمین بلندترین و خوش‌بوترین.

به آن جا از همهٔ خوراک‌ها تخم ببر که هستند به این زمین خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین. آنها را بکُن جفت [از نر و ماده] زوال‌ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه‌هایِ وَرْ.

۲۹. م [ـبر] به آن جا پیشْ کوژ، نه پشت کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی‌دست، نه فریفتار، نه پَست [اندام]: (کوتاه قد) خمیده [اندام]، نه کج دندان، نه

پیسی که جُدا تن [باشد از دیگران] و نه هر دیگر نشان‌ها که هستند از اَنگْرَمَئین‌یو [که چون] داغ بر مردم بر نهاده.

۳۰. فرازترین ده را، نُه نشیمن‌گاه بساز. میانی را شش، پایین‌ترین را سه.

فرازترین نشیمن‌گاه‌ها را هزار از نران و مادگان تخم به بَر. میانی را شش سد. پایین‌ترین را سه سد.

و بر آن خانه‌هایِ وَر، با سوورایِ زرین، آن وَرْ را آماده کن با در و روزن، [چنان‌که] از روشنی طبیعی به درون سو [بتابد.]

۳۱. آن‌گاه با [خود] اندیشید جم: چه‌گونه من این وَرْ به سازم که به من گفت اَهورْمَزْد. آن‌گاه گفت اهورمزد به جم: ای جم زیبا پسرِ ویوَنْگْهْوَت این زمین [را] با دو پاشنه پایمال کُن، با دو دست خُرد کن همانند [و] آن چنان که اکنون مردم در زمینِ خیس شده گسترش می‌دهند.

۳۲. آن‌گاه جم چنان کرد که آن را خواستْ اهورمزد. این زمین را با دو پاشنه پایمال کرد. [به پاشنه بسپرد] با دو دست خرد کرد. همانند [و] به آن چنان که اکنون مردم در زمین خیس شده گسترش می‌دهند.

[بفرمود دیوانِ ناپاک را به آب اندر آمیختن خاک را]

۳۳. پس جم، وَرْ را بساخت به درازایِ میدانِ [اسب سواری]، که برابر از چهار طرف [بود]. به آن جا تخم بُرد از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان.

۳۴. به آن جا آب را روان کرد به درازای یک هزار گام راه را. به آنجا مرغان را به ایستانْد [پیرامونِ آب]. همیشه زرین‌گون، همیشه با خوراک زیان‌ناپذیر. در آن جا خانه‌ها را به ایستانْد [بساخت] و کَتَه [=اتاق] و مهتابی و دیوار و پیرامون را حصار.

۳۵. به آن جا از همهٔ نران و مادگان تخم را بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن جا از همهٔ جانوران سودمند تخم بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۳٦. به آن جا از همهٔ گیاهان تخم بُرد که هستند به این زمین بلندترین و خوش‌بوترین.

به آن جا از همهٔ خوراک‌ها تخم بُرد که هستند به این زمین خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین. آن‌ها راکرد جفت، زوال ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه‌هایِ وَر.

۳۷. مَ[بُرد] به آن پیش‌کوژ، نه پشت‌کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی دست، نه فریفتار، نه پست [اندام،کوتاه قد]، نه خمیده [اندام]، نه کج دندان، نه پیسی که جدا تن [از دیگران باشد]، و نه هر دیگر [دارندگانِ] نشان‌ها که هستند از اَنگْرَمَئین‌یو [که چون] داغ بر مردم برنهاده.

۳۸. فرازترین ده را نُه نشیمن‌گاه [کوی، برزن] ساخت. میانی را شش. پایین‌ترین را سه.

فرازترین نشیمن‌گاه‌ها را هزار از نران و مادگان تخم بُرد. میانی را شش سد. پایین‌ترین را سه سد.

و بر آن خانه‌های وَرْ، با سووْرایِ زرین، آن وَر را آماده کرد با در و روزن، از روشنی طبیعی به درون سو.

۳۹. ای دادارِ جهانِ اَسْتومند: ای مقدس: پس کدام آن روشنی‌ها هستند ـ ای مقدس، ای اَهورَمَزْد ـ که به آن جا روشنی می‌دهد، در آن خانه‌هایِ وَرْ که جم ساخت؟

٤٠. آن‌گاه گفت اهورمزد: روشنی‌های خود آفریده و هستی داده. همهٔ بی‌پایان روشنی‌ها از بالا روشنی می‌دهند. همهٔ هستی داده روشنی‌ها، از پایین روشنی می‌دهند.

زیرا از درون، یک بار نهفتن و برآمدنِ ستارگان و ماه و خور دیده می‌شود.

٤۱. و آن‌ها روز را براندیشند که سال را [ست]. به چهل [زمستان] که در رسد، از دو از با دو نر ـ دو نر، زاییده شوند [=به هر چهل سال که سر رسد، از دو انسان، دو دیگر زاییده می‌شوند، یک زن و یک مرد] یک جفت: ماده و نر این چنین از این انواع چارپایان، و این نران، با نیکوترین زندگی زیوند. در آن خانه‌هایِ وَرْ که

جم ساخت.

۴۲. ای دادار گیتیِ اَستومند، ای مقدس چه کسی آن جا دینِ مَزْدَیَسْنی را منتشر کرد در آن خانه‌های وَر که جم ساخت؟ آن‌گاه گفت اَهورْمَزْد: مرغ کَرْشیپتَرْ ای سْپی تَمَه زرتشت.

۴۳. ای دادارِ گیتیِ اَستومند، ای مقدس که هست اَهو [سرور] و رَدِ آنان؟ آن گاه گفت اهورمزد: اورْوَتَتْ ـ نَرَ و تو که زرتشت [هستی].

داستان جم دراین‌جا ناتمام مانده است. بند ۴۲ و ۴۳ در روزگار پسینِ متن اولیه، توسط موبدان مزدیسنی افزوده شده است. ترجمه‌ای که از نظر گذشت دقیق و واژه به واژه است. آنچه که میان قلاّب‌ها و کمان‌هاست، افزوده و ترجمهٔ اضافاتی است که در ترجمهٔ پهلوی وندیداد، وجود داشته و نگارنده در ترجمهٔ متن اوستایی داخل کرده است. هرگاه در مواردی ترجمه سنگین و دیرفهم است، به موجب دقت در ترجمه و جابه‌جا نشدن واژه‌هاست. اما در جلد نخست ترجمه و شرح وندیداد، فرگرد دوم، یعنی داستان جم، دارای ۴۶۶ یادداشت از واژه‌نامه و شروح است که در صورت نیاز می‌توان به آن مرجع نگاه کرد.

۱۰. رسوم و آداب در وندیداد

جریان زندگی مردم به‌موجب شرایعِ این کتاب، نشانه‌های ماقبل تاریخی، دربارهٔ سگ، شادمانه گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، دربارهٔ خوش‌بختی و شوربختیِ زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیّت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه‌بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان، ملاحظاتی در این‌باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار باگناه کاران و پیران، جنبه‌های خشن و سخت در این آیین، خدایان و دیوان، دربارهٔ دیوان و کار آن‌ها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهانت، خلاصه و نتیجه

مردمانی که در این کتاب از آنان سخن می‌رود، در موارد بسیاری

نشان‌هایی دارند از زندگانی ماقبل تاریخی. از چرم و پارچه‌هایی بافته شده برای پوشاک و تن‌پوش استفاده می‌کنند، زیر چادرهایی نمدین و جَگَنی و حصیری، شاید از آن نوعی که هنوز در آسیای مرکزی و میان عشایر کوچ‌نشین یافت می‌شود از گزند آفات طبیعی مصون می‌مانند. نداها و آواهای بسیاری دربارهٔ بزرگ داشت سگ از خلال صفحات این کتاب به‌گوش می‌رسد، یعنی حیوانی که در قسمت‌های دیگر مشرق زمین پست و ناپاک شمرده می‌شود، میان ساکنان فلات هم‌چون یک عضو گرامی خانواده مقامی دارد. زمزمهٔ شادی مردمانی پاک‌دل را که به زمین سخت دل بسته‌اند، می‌شنویم که از پس زمستانی سخت جان‌گزا، با شکفتن شکوفه‌ها، جست و خیز پرندگان، جنبش احشام، رویش زمین، نمو گیاهان و روان شدن آب‌ها به‌همراه نواهای سرمست پرندگان فراز می‌گیرند.

امّا وندیداد تنها این‌ها نیست، بلکه قوانینی بسیار سخت و گزنده، خرافاتی بسیار، رسومی خارج از حدود انسان‌هایی رئوف و مهربان نیز در خود دارد، و چنان‌که اشاره شد در آن مواردی بسیار می‌باشد که نشان می‌دهد بازمانده‌های دورانی متعلّق به پیش از تاریخ است. گفته شد که از آثار به‌دست آمدهٔ گوری در عهد ماقبل تاریخی نشانی بود از این‌که مرده را بایستی به‌سوی مشرق، یعنی در جهت آفتاب در گور کنند، این رسم در وندیداد به‌صورت سنّتی سخت قابل اجرا نمودار شده که عمل ناکردنش دربارهٔ فردی، به‌عنوان قتل یک نفر پارسا تلقّی می‌شود که کیفر اعدام دارد. در این کتاب بسیاری از عناصر و رسوم و اعتقادات و خرافات ماقبل تاریخی با عادات و رسوم و عقاید تازه‌تری آمیخته شده و عناصری در ظاهر تازه و نوخاسته نتیجه داده‌اند، امّا از نظر یک محقّق و کاوش‌گرِ دقیق، این امر پنهان نمی‌ماند و به‌آسانی می‌تواند که این امور را تجزیه و تحلیل کند.

زمانی را درمی‌یابیم که شکارورزی و کشاورزی دوش به دوش هم پیش می‌روند و شاید این هنوز گذشت زمان اندکی را نشان دهد که انسان کوه‌نشین

به‌دشت روی آورده باشد، و هنگامی را نشان می‌دهد که کشاورزی تنها در یک درجه از اهمیّت بیشتری قرار می‌گیرد.

هنگامی را مطالعه می‌کنیم که شکاروزی باکشاورزی در کنار هم در تأمین معیشت و زندگیِ روزمَرّهٔ مردم، پیشه و کارشان است. شکاورزان "**فشُویَنت** Fšuyant" در کنار دامداری، بـه زراعت و کشاورزی "**واسْتْرِیَه** Vâstrya" نیز پرداخته‌اند. به همین جهت است که در برخی متون اوستایی، در کنار شکار و زراعت، از "**واسْتْرِیَه. فْشویَنت**" یاد شده و این ترکیب اشاره است بـه جامعه‌ای کـه مردمان را در حال اسکان و ده‌نشینی نشان می‌دهد. مقطعی از زمان‌که بـا تـوسعهٔ کشاورزی، مردمان نیاز به اسکان و ترک ییلاق و قشلاق و کوچ دارند.

زرتشت از **آهورامَزْدا** پرسش می‌کند که کدام زمینی در درجهٔ اوّل خـوش‌بخت است، و اهورامزدا پاسخ می‌دهد زمینی که در آن مرد پارساخانه بسازد، مـراسـم مذهبی به‌جا آوَرَد و **ایزدمهر** را مطابق با مراسم خاص ستایش کند. **زرتشت** دربـارهٔ زمین خوش‌بخت در درجهٔ دوم پرسش می‌کند، **اهـورامـزدا** پـاسخ مـی‌دهد زمـین خوش‌بخت در درجهٔ دوم آن زمینی است که مرد پـارسا در آن خـانه و مسکـن می‌سازد، خانواده و رمهٔ خود را در آن جای می‌دهد و از بـرای زنـدگانی مـرفّه و آسوده‌یی کوشش و تلاش می‌کند.

پس **زرتشت** پرسش‌های خود را ادامه می‌دهد که زمین خوش‌بخت در درجهٔ سوم کدامین زمین است، و **آهورامَزْدا** پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجهٔ سوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن به تلاش و آبادانی و کشت و زرع و آب یاری می‌پردازد و جایی بایر را آبادان و خرّم و سرسبز و بارور می‌نماید.

آن‌گاه دربارهٔ زمین خوش‌بخت در درجهٔ چهارم پـرسیده مـی‌شود و اشـاره می‌شود که زمین خوش‌بخت در درجهٔ چهارم جایی است که در آن جا مردمان و مَزْدَیَسْنان رمه‌های بزرگ و کوچک تربیت نموده و پرورش دهند، و در درجـهٔ پنجمین، خوش‌بختیِ زمینی در آن است که رمه‌ها و احشام بسیاری در آن جاکود بیشتری به‌بار آورند.

در این درجه‌بندی، هرگاه دقّت و تعمّق نماییم، به‌ترتیب به اهمیّت عناصری در زندگانی مردم فلات پی می‌بریم. در درجهٔ اوّل انجام مراسم دینی موردنظر است به‌ویژه ستایش **ایزدمهر**، در درجهٔ دوم آن چه‌که اهمیّت دارد خانواده است و تمشیت امور آن در پرتو کار و کوشش، در درجهٔ سوم کشاورزی است که بسیار موردنظر می‌باشد و آبادان ساختن زمین‌های بایر و آب یاری آن زمین‌ها برای برداشت محصول بیشتر و بهتر، در درجهٔ چهارم و پنجم گله‌داری و پرورش احشام و اغنام است که موردتوجّه می‌باشد و آن نیز در درجهٔ پنجم به کود بیشتر اشاره می‌شود که برگشت و عطفی است به کشاورزی و حاصلخیزی زمین، ــ و در این‌جا است که به‌روشنی عناصر قدیم و جدید را دوش‌به‌دوش هم در یک آمیختگی می‌یابیم؛ یعنی شکار و دامداری و کشاورزی و اسکان در یک‌جا و به‌وجود آمدن نظام مضبوط خانوادگی و آبادکردن زمین و خانه ساختن و استقرار در یک‌جا.

این بخش هم‌چنان ادامه و کشش می‌یابد. پس از درجاتی از خوش‌بختی زمین، نوبت به بدترین زمین‌ها فرا می‌رسد، و پس از آن بهترین مردمان و بدترین آن‌ها. در این قسمت‌ها و هم‌چنین قسمت‌های بعدی دربارهٔ مردگان و روش تدفین سخن بسیار گفته شده است. در این‌جا ورود عناصری جدید قابل مشاهده می‌باشد که مردم وندیداد "**شرایع ضد دیو**" را از بومیان کهنی که درباره‌شان سخن گفتیم متمایز می‌نماید. شاید در همان اعصار کهن پیش از تاریخ نیز رسم بیرون‌گذاشتن مردگان رسم بوده است. در این‌جا پرسشی نیز مطرح می‌شود که ایرانیانی که به‌فلات آمدند خود این رسم را داشتند، یا آن‌که از بومیان آموختند؟ فعلاً در این‌باره به یقین نمی‌توان داوری قاطعی نمود، امّا به‌نظر می‌رسد که این رسم به یک بدویت کاملاً تاریخی و یک گذشتهٔ بسیار دور خیلی نزدیک‌تر باشد تا پدیدهٔ متأخّرتری شناخته شود. چه‌بسا مردمی بسیار بدوی در زندگی بسیار دوری در بستر تاریخ که از مرگ اطلاعی نداشته‌اند، جسد مردگانی راکه میان‌شان می‌مردند، در جایی دور از محل زندگی‌شان برده و بر زمین می‌افکنده‌اند و یا پس

از چند روزی مسکن موقت خود را ترک کرده و به‌جایی دیگر نقل مکان می‌نموده‌اند و یا اصولاً چون همواره در نقل و انتقال بودند و جایی معیّن حتا برای خوابیدن دو یا چند شب و روز نداشته‌اند، جسد مردگانشان هم‌چنان بیرون و بر زمین می‌مانده است. البته این‌ها حدس و گمان است، امّا حدس و گمانی که نشانی‌هایی از واقعیت دارند. تنها ممکن است یک زندگی سامان‌گرایانه که آدمی را پای‌بند به مکان و نقطه‌یی معیّن می‌کرده است، به‌گور کردن مردگان را سبب شده باشد، و در چنین احوالی نیز ممکن است رسم غیررسمی پیشین به شکل سنّتی درآمده و آدمی پس از سروسامانِ مکان نیز مردگانش را در نقاطی دور از مکان زندگی در هوای آزاد قرار می‌داده است.

به هر انجام ریشه‌های ماقبل تاریخی و کهن این چنین رسمی میان جملهٔ جوامع و اقوام در زمان‌های بسیار کهن امری طبیعی باید تلقّی شود و دربارهٔ چگونگی این موضوع دگرباره سخن به میان خواهد آمد.

همان‌سان که از نظر نژاد، مردمان فلات از یک بخش نژاد مدیترانه‌یی می‌باشند، از لحاظ فرهنگ و شیوهٔ دیانت، قرابت و نزدیکی بسیاری با مردم آسیای مرکزی میان‌شان موجود می‌باشد. در این موضوع چنان‌که در متن جلد اوّل ترجمه و شرح وندیداد و مجلّداتِ دیگر با توجّه به فهرست مطالب ملاحظه خواهیم نمود، نویسندگان کهن روزگار یونانی دربارهٔ مردمانی که در کرانه‌های دریای سیاه مسکن داشته‌اند، مردمانی که سخت بدوی و ناپرورده بودند، غرایبی نقل کرده‌اند به‌ویژه دربارهٔ رفتاری نسبت به مردگان و ازکارافتادگان و پیرمردان و پیرزنان و رنجوران.

میان مردم دربیکی Derbics، رسمی بود مبتنی‌بر آن‌که مردان و زنانی راکه به سن هفتاد سالگی می‌رسیدند می‌کشتند و گوشت‌شان را میان خویشاوندان تقسیم کرده و می‌خوردند. البته در اغلب اوقات از خوردن زنان اِباکرده و تنها اکتفا به خفه کردن آنان و دفن‌شان می‌نمودند. میان‌کاسپی‌ها رسم بود آنانی راکه سن‌شان از هفتاد می‌گذشت، به‌وسیلهٔ گرسنگی می‌کشتند و بعد لاشهٔ آنان را در

بیابان می‌افکندند تا طعمهٔ درندگان و حیوانات گوشت‌خوار شوند. پس از دور به نظاره می‌ایستادند و اگر جسد را کرکس می‌خورد، او را از خوش‌بخت‌ترین مردمان محسوب می‌کردند، امّا هرگاه سگ‌ها و گرگ‌ها و یا جانوران وحشی دیگر جسد را پاره‌پاره کرده و می‌خوردند، او را در درجه‌یی پست از خوش‌بختی‌یی می‌دانستند که نصیب آن جسد کرکس خورده می‌شد، لیکن جسدی که هم‌چنان باقی می‌ماند و می‌گندید، از زمرهٔ بدفرجام‌ترین کسان محسوب می‌شد[۲۷]. در جزایر ساندویچ Sandvich و در سوماترا Sumatra چنین رسمی شایع بود[۲۸]. در مکزیک نیز رسومی تا این اواخر شایع بوده است. **هرودوت** دربارهٔ سکاها Scythes و آندروفاگ‌ها Androfages سخن گفته و **ارسطو** نیز از اقوامی دیگر که چنین رفتاری داشتند یادکرده است[۲۹].

در فلات، از بلخ و به‌ویژه در امتدادی به سوی شرق چنین روشی به سختی شیوع داشت، و برای این چنین رسم نامطبوع و خشنی البته دلایلی وجود داشت و هم‌چنان تا زمان هجوم اسکندر مقدونی شیوع داشته است. بیماران، پیران، سربازان ازکارافتاده، نبش قبرکنندگان وکسانی دیگر را در حالاتی بسیار سخت بعضی اوقات کشته و بعضی اوقات زنده‌زنده نزد درندگان می‌افکنده‌اند، و برخی اوقات نیز مقداری اندک قوت و غذا و عصایی در بیابانی دوردست نزدشان نهاده و رهایشان می‌کرده‌اند تا به بدترین وجهی بمیرند.

درواقع این‌ها رسومی بودند بسیار ابتدایی. البته در هنگام نقد و بررسی، وظیفهٔ هر محقّق بی‌طرفی است که آن چه راکه از نکوهیده و نیک و راست‌گرایانه درکیش و آیینی است، به یک میزان موردتوجّه قرار داده و جانب تحقیق خود را به‌درستی نگاه دارد. درکیش و آیین مردم قدیم فلات باتوجّه به عناصر بومی و خارجی نیز هم‌چنان‌که عناصری بسیار از نیکویی و زیبایی وارد است، این چنین قوانین، رسوم و عقایدی نیز وجود داشته است که متأسّفانه چنان‌که باید و شایسته است در چنین مواردی، پژوهش و مدارک کافی برای مطالعه چندان دسترس نمی‌باشد.

به هرحال آن‌گونه قوانینی که درکیش یهودی، سومری، بابلی و اقوامی دیگر وجود دارد و در ما احساسی از سختی و خشونت آن مردمان بیدار می‌کند[۳۰]، در آیین بدویان ایرانی نیز وجود داشته است که در اصلاحات زرتشت از بین رفتند، امّا در زمانهای بعدتری دوباره کم‌کم تجدید حیات نمودند.

برخی از گناهان مکافاتی داشته که گمان را به وهم می‌اندازد، امّا این حقیقتی است که در کتاب وندیداد *Vandidad* آمده است. هرگاه کسی جسد مرده‌یی را به‌تنهایی حمل کند، مزداپرستان بایستی حصاری در جایی بناکنند که دور از آب و آبادانی باشد و مردی که این چنین گناهی را مرتکب شده در آن‌جا محبوس نموده و از بدترین خوراک‌ها و سخت‌ترین پوشاک‌ها او را تا زمانی که به پیری می‌رسد زنده نگاه دارند، یعنی به سن پنجاه، شصت و یا هفتاد سالگی برسد، آن‌گاه دژخیمی را می‌فرستند تا سرِ وی را از بدن قطع کرده و جسدش را طعمهٔ جانوران درنده و گوشت‌خوار سازد[۳۱].

برای دریافت بهتر چنین رسومی که وصف و شرح و طرز عمل شرعیِ آن‌ها در وندیداد [شرایع ضدّ دیو] جزء به جزء آمده است، از نوشته‌های دامنه‌دار سومریان و الواح بازماندهٔ آنان که از آسیای مرکزی به بین‌النّهرین کوچ کرده بودند نیز می‌توان سود برد، و هم‌چنین مورد مطالعه‌یی دیگر شرح تازهٔ آیین شمنی Chamanisme است که امروزه در آن سرزمین‌ها ملاحظه می‌شود.

دربارهٔ خدا و یا خدایان درکهن‌ترین شکل آیین مجوسی، خدایانی حقیقی و خیرخواه و نیک‌گرای وجود ندارند. تنهاگروهی انبوه از خدایان شرّ و دیوان پلید وجود داشتند که زندگانی روستانشینان را همواره به تهدید و تباهی می‌کشیدند و جلوگیری از این همه پلیدی و زشت‌کرداریِ این دیوان تنها با رسوم و آیین‌ها و آدابی میسّر بود. موطن این مردمان در شمال بود که از آن سو نیز مورد تهدید و هراس بودند، و به‌همین جهت پس از آن‌که ایرانی‌ها در سیر مهاجرت خود به ایران رسیدند، جای شگفتی نیست که **ایندَرَ** Indra خدای توفان و تندر آریایی را در میان این دیوان ملاحظه نماییم[۳۲].

این دیوهای پلید اغلب هم‌چون دیوان و شیاطین بسیار بابلی و سومری بی‌نام و نشان بودند، وگاه به نکوهش صفتی مذموم نمایانده می‌شدند. برخی اوقات نیز صورت‌های گوناگون بیماریها و ناخوشی‌ها را مجسّم می‌کنند و مورد نفرین واقع می‌شوند: تو را ای بیماری نفرین می‌کنم، تو را ای تب نفرین می‌کنم، تو را ای مرگ نفرین می‌کنم... و به همین ترتیب نام بسیاری از بیماریهاکه نفرین می‌شوند، یاد می‌شود[۳۳].

چنان‌که گفته شد، برخی از این دیوان مظهر صفاتی زشت و اعمالی نکوهیده می‌باشندکه یکی از بدترین و خطرناک‌ترین‌شان دیو "خشم" یا "اَئِشْمَه" Aêšma می‌باشد. هم‌چنین دیوهایی هستندکه سدّ نعمت‌ها و مواهب طبیعی را می‌کنند، چون دیو **سْپِنْجَغْرَ** Spenjaγra[۳۴].

در جاهایی دیگر به ذکر دسته‌یی بسیار از این دیوان به سرکردگی **اهریمن** یا **اَنگْرَه‌مَئین‌یو** Angra Mainyu برمی‌خوریم که در همه جا، این سو و آن سو به بدکاری و زیانکاری مشغول‌اند، و این دیوها عبارت‌اند از: **ایندْرَ** Indrd، دیو **سَئورْوَ** Saurva، دیو **ناوَنگْ هَئیثْیَه** Nâvanghaiθya، دیو **تَئورْوی** Taurvi، دیو **زَئیری** Zairi، دیو **خشم** Aêšma، دیو **اَکَه‌تَشَه** Akataša، دیو زمستان، دیو ویرانی، دیو پیری، دیو **بوئی‌تی** Buiti، دیو **دْریوی** Driwi، دیو **کَسْوی** Kasvi، دیو **پَئی‌تیشَه** Paitiša، دیو دیوها،[۳۵] در جایی دیگر نیز به‌همین ترتیب از عدّهٔ بسیاری دیگر از دیوان نام‌برده می‌شود[۳۶].

برخی دیگر از این دیوان نشان‌هایی دارند از آن نوع جادوهایی که در سده‌های میانه رواج و شیوعی داشت بسیار. منشأ این امر مراسمی است دربارهٔ ناخن‌گرفتن و آرایش موها و بریدن آنها. هرگاه موی و ناخن سترده وگرفته شده را در سوراخ‌هایی نهند، آن چنان‌که در وندیداد نقل شده و هنوز رسمی است شایع، این موها و ناخن‌ها و احیاناً دندان‌ها و سایر چیزهایی که جدا شده و وابسته به بدن آدمی هستند در سوراخ‌ها به‌وسیلهٔ دیوان و دون پایه‌گان اهریمن ربوده شده و بدل به شپش و جانورانی دیگر می‌شوندکه موجب تباهی گندم، خوراک و

پوشاک می‌شوند، باز هم چنان‌که در وندیداد تأکیدی است برای دفن نِسا "لاشه، میت" و سایر اعضاء و چیزهایی چون ناخن و مو و دندان‌که بایستی در زیر خاک و یا شکاف در و دیوار پنهان شوند، هم‌چنان در آیین مغان تأکیدی بسیار است دربارهٔ مردگان و دفن ناکردن آنان، بر همین منوال قانون و قوانینی دربارهٔ مردگان شامل این‌گونه چیزها نیز می‌شود که بایستی در سرزمینی متروک و دور از آب و آبادانی ریخته شوند تا طعمهٔ لاشه‌خواران گردد[۳۷].

چنان‌که گفته شد، جملهٔ این دیوان پلید و زشت‌کار که آفت زندگانی درست و پاکیزه هستند، به سرکردگی **اهریمن یا اَنگْرَه‌مَئین‌یو** که آفرینندهٔ بی‌حدّ و مرز بدی‌ها، زشتی‌ها، نابسامانی‌ها است، و همهٔ گیاهان زهرآگین و جانوران موذی و گزند رساننده "خَرَفَسْتَرْ" خْرَفْسْتْرَ Xrafstra" که از آفریده‌های او هستند، به بدی و زشتی به‌کار سرگرم‌اند، به‌همین جهت است که مغان سعی و اهتمام بسیار و فراوانی دارند درکشتن جانوران و حیوانات موذی و اهریمن آفریده، چون: مورچه، مار، وزغ و برخی از پرندگان و جانورانی دیگر که کشتن و نابودکردنشان به‌ویژه برای کاهنان مباح و مستحسن شمرده شده است[۳۸] و خراب کردن لانه و سوراخ این جانورهای اهریمنی از وظایف مزداپرستان می‌باشد.[۳۹]

فَرْگَرْد بیستم وندیداد طریقهٔ طبابت و مبارزه با بیماریها و دزدها است، و مغان به‌وسیلهٔ اوراد و بوهایی خوش و کارها و اعمالی جادوگونه، دردها و بیماریها را درمان می‌کردند، و مردمان را از درد و بیماری نجات می‌بخشیدند[۴۰]. امّا پزشکی "بَئِشَزْیَه Baešazya" دور از افسون‌های کهانت نیز وجود داشته است. در ایران نیز نخستین پزشک بسی کارآمد و نامی بوده، هم‌چون **ایم هُوتِپ** Imhotep در مصر و **اسکله‌پی‌یوس** Asklepios در یونان[۴۱]. این پزشک **ثْرِیتَه** θrita نام داشته و از توانایان و خردمندان و نیک‌بختان و دانایان پیشدادی بوده است. وی نخستین کسی است که از لحاظ پزشکی و دردشناسی و مرض‌شناسی اقدام به درمان و طبابت نمود و از وی بسیار به نیکی یاد شده است[۴۲] ثْرِیتَه در موفقیّت برای کارش و دربند نمودن بیماریها و مرض‌ها از خداوند فلزات **خْشَثْرِه‌وَئیرْیَه**

Xšaθra-Vairya کمک و مدد خواست و خدای فلزات نیز یاری‌اش کرد و کارد جراحی و کالبد شکافی را به وی ارزانی داشت تا در کار خود توفیق حاصل نماید[۴۳].

امّا سرانجام دوره‌یی پایان می‌پذیرد، و دورانی نوفرا می‌رسد. در این‌جا نیز نشانی از تلفیق عقاید نو و کهنه وجود دارد. همان‌گونه که پیامبران بزرگ و صاحب کتابِ سامی از برای موفقیّت خود صلاح را در آن دیده بودند تا با شریعت‌های گذشته و آداب و رسوم و سنن مردم مخالفت ننمایند و ایده‌ها و آرا و عقاید خودشان را درخلال آن‌ها کم‌کم جای دهند، **زرتشت** نیز چنین کرده بود. به هر حال سرانجام با تولّد پیامبر آریایی، اهریمن و یارانش و تمام دیوهای پلیدی گریخته و به قعر زمین، در دل تاریکی پنهان می‌شوند[۴۴]، و این افسانه‌یی است حاوی اندیشه‌هایی اصلاح‌طلبانه که در تمامی ادیان بزرگ وجود دارد.

امّا آن چه که در "وندیداد" در درجهٔ اهمیّت بیشتری است، و دلهره و ترسی بسیار برمی‌انگیزد، قوانینی دربارهٔ مردگان است، مردگانی که بی‌شک به زندگان نیز سرایت می‌نماید و قوانینی در این‌باره در این کتاب و آیین آمده که از حدّ وسواسی فراوان درمی‌گذرد و زندگانیِ زندگان را سخت ترس آلوده و پربیم و هراس می‌کند. هرگاه در میان جمعیتی که درهم نشسته‌اند، یک نفر ناگهان بمیرد، عدّه‌یی بسیار ناپاک و تا همهٔ ذرّات وجود نجس می‌شوند، و این ناپاکی و آلودگی گاه غیرقابل تطهیر و پاکی می‌شود. از همان هنگامی که نَفَس و جنبش تن را ترک می‌کرد، جسد و لاشه عنصری می‌شد سخت نجس و مورد پرهیز. موجب مرگ دیوی بود که "نَسو /نَسوش، **دُروخْش نَسوش** druxš. Nasuš" نام داشت. این دیو هنگامی که در تن کسی حلول می‌کرد، آن فرد می‌مرد. دُروخْشْ نَسوشْ ناپاک‌ترین و خطرناک‌ترین دیوها بود. به‌همین جهت به همان اندازه‌ای که این دیو ناپاک و نجس و خطرناک بود، آن لاشه و مرده نیز نجس و خطرناک محسوب می‌شد و هرکس از سه قدمی به مرده‌ای نزدیک‌تر می‌شد، ناپاک شده و لازم بود مراسم دیوزدایی و بَرِشنوم که غسل مسّ میّت بود درباره‌اش انجام شود تا پاک

گردد. حتا در بسیاری موارد، هنگامی که کسی من غیر عمد و به‌ویژه با تعمّد مرده‌ای را لمس می‌کرد، مرگ ارزان بوده و لازم می‌شد حدّ شرعی مرگ درباره‌اش اجرا شود. آشکار است که در میان مردم وندیداد ترس و بیمی بسیار از گزند مردگان وجود داشته است. این مردم بر آن بودند که روح مرده در بالای جسدش همواره در پرواز است تا به هر نحوی که شده باشد به بازماندگان خود گزندی وارد کند، و شاید این اعمال انتقامی بوده باشد از جسد متوفّا و مردگان و یا آن‌که با این عمل بر آن بوده‌اند که قدرت گزندرسانی و عمل مرده منتفی می‌شود. در این‌باره دستورها و آیین‌هایی سخت داشتند و گفته‌های **هرودوت** را کتاب احکام و شرایع وندیداد تأیید می‌کند. مرد نبایستی که آب و یا خاک مقدّس را آلوده نماید، درحالی که این مردمان قضای حاجت طبیعی خود را بر روی همین خاکی انجام می‌دادند که جسد مرده نبایستی آن را بیالاید. باری جسد مرده را بر فراز کوه‌ها، پُشته‌ها و دخمه‌ها و بلندی‌هایی قرار می‌دادند. دست و پا و موهایش را سخت بر زمین می‌بستند تا سگان و گرگان و کرکسان و سایر درندگانِ لاشه‌خوار آن را بخورند و تنها هنگامی که استخوان از ماده‌های گندیدنی و فاسد شونده پاک می‌شد، خطر تا اندازه‌یی مرتفع و زدوده می‌گشت، پس استخوان‌ها را در استودان‌هایی "استخوان‌دان" می‌ریختند و این گورها که شکل مخصوصی داشت بایستی سوراخی داشته باشند و رو به خورشید، یعنی جانب مشرق باشند، تا مردگان بتوانند خورشید را نگاه نمایند، که مراسم خورشید نگرِشْنی نامیده می‌شود و این نیز نشانی است از روش مردم ماقبل تاریخی فلات که[۴۵] به‌وسیلهٔ گروه مغان و روحانیان ساسانی رواج داشت و در ایران میان زرتشتیان تا اوایل قرن اخیر بدان عمل می‌شد و در هندو پاکستان هنوز میان پارسیان اجرا می‌شود.



بخش دوم

ورود عناصر هند و اروپایی،
فرهنگ و تمدّن آنان

۱. هیتی‌ها و میتانی‌ها

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان. منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی، دو گروه از هند و اروپاییان، گروه غربی، آمیزش با اقوام آسیایی، تشکیل پادشاهی هیتی، گروه شرقی و آمیزش آن‌ها با هوریان از اقوام آسیانی، مناطق نفوذ هیتی‌ها، عظمت و افول تمدّن و قدرت‌شان، تأثیر فرهنگ هند و اروپایی

از هزارهٔ دوم تا اوایل هزارهٔ اوّل، جریانی در مهاجرت و رفت و آمد در فلات رخ داد که سرانجام منتج به ورود ایرانیان به فلات و دوام و قوام‌شان شد، بدون آن‌که میان سکنهٔ بومی تحلیل رفته و مستهلک شوند، بلکه به‌عکس با سکنهٔ بومی درآمیخته و با ترکیب فرهنگی نوین، آنان را در خود محو و مستحیل نمودند و این از رخدادهای نادر تاریخ است.

به هر انجام در هزارهٔ دوم پیش از میلاد ظهور عناصری که می‌توانیم آن‌ها را هند و اروپایی Indo européen بنامیم در میان اقوامی که بومی بودند، قابل ملاحظه می‌باشد. لیکن این عناصر جدید نقشی چندان در فلات نداشتند و از دشت‌های اوراسی Eurasique واقع در روسیهٔ جنوبی که به‌نظر می‌رسید زادگاهشان بوده، به‌واسطهٔ فشار و ورود اقوامی دیگر، به مهاجرت پرداختند. شاید در طی مهاجرت بر اثر عواملی به دو گروه تقسیم شده باشند: گروه غربی و گروه شرقی. گروه غربی دریای سیاه را دورزده و پس از عبور از بالکان و بسفر،

در داخل آسیای کوچک پخش شدند. این گروه به‌زودی میان ملل "آسیانی" که شاید سکنهٔ اصلی ناحیهٔ مذکور بودند، نفوذی تام یافته و آن چنان قدرتی به‌دست آوردند که به‌زودی اتحادیهٔ **هیتیان** Hittites "ختیان" را به‌وجود آوردند. البته در این‌باره به‌موجب فقدان شواهد، آرا و نظرات مخالفی موجود است[1]، امّا به هر حال آن‌چه که اغلب محقّقان نظر می‌دهند، این است[2]. هیتیان به‌زودی دارای چنان شاهنشاهی عظیم و پرقدرتی شدند که موجب شگفتی است. اینان نخستین امپراتوری بزرگ آریایی را در حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد تشکیل دادند و این چنین سامان و سازمان و نظام و قدرتی بی‌شک ایجاب می‌نماید که مدّت نسبتاً زیادی از سکناشان گذشته باشد، و به این جهت به‌نظر می‌رسد که در حدود سده‌های اوّل هزارهٔ دوم به آسیای صغیر وارد شده باشند. اینان حتا تا بابل هم به تاخت‌وتاز پرداختند و آن جا را گشوده و چپاول نمودند، امّا این پیروزی و فتحی بود بی‌فرجام، چه پس از آن به‌ضعف گراییدند و شاید نظام لشکری‌شان بر اثر ضعف و نیرویی که در این فتح بزرگ به کار زده بودند، به تباهی گراییده بود.

امّا مدّتی نگذشت که به کار خود، و نظام و قدرت از دست رفته رنگ و آبی بخشیدند این امر دگرباره موجب هجوم‌ها و تاخت و تازهایی شد که بر اثر آن دولت‌های همجوار، چون **هوریان** Hurrites و **میتانیان** Mitanni به‌وسیلهٔ آنان منهدم شد و از میان رفت. پس از لحاظ قدرت در برابر مصر قدعلم کردند که در آن زمان در اوج توسعهٔ مناطق بازگشودهٔ خود بود و تا حدود سوریه و فلستین گسترش داشت. محقّقانی چون **هومل** Hommel و **می‌یر** Meyer معتقدند که اینان حتا تا فلستین نیز پیش رفته و در آن‌جا حُکّام و امرایی داشته‌اند، و این ادّعا به‌موجب اسنادی است که در **تَل‌العَمارنَه** Tell Amarna کشف شده و در آن‌ها اسامی و نام‌های آریایی دیده می‌شود.[3]

امّا شعبهٔ شرقی که به نام هند و ایرانی Indo Iraniens معروف است، جانب شرقی دریای خزر را پیمود. اینان به‌نظر می‌رسد که به گروه‌هایی تقسیم شده

باشند*. یک گروه از قفقاز عبور کرده و تا حدودی از رود فرات پیش رفت. پس با هوریانِ بومی که گروهی از اصل "آسیانی" بودند، به هم آمیختند و نتیجهٔ این آمیزش تشکیل پادشاهی میتانی شد. اینان هم در بین‌النّهرین شمالی قلمرو خود را توسعه بخشیدند و هم با محدودیتی جهت آشور، دردسری بزرگ را برایشان فراهم کردند. آن‌گاه به الحاق دره‌های زاگْرُوس Zagros شمالی که مسکن قوم **گوتی** Guti "درّهٔ کردستان" بود، قدرت خود را توسعه بخشیدند. فرازنای قدرت میتانیان در حدود سال‌های ۱٤٥٠/ پیش از میلاد بود که با مصر پیمان اتحاد بست و میان فراعنهٔ مقتدر مصر و دختران پادشاهان میتانی زناشویی‌هایی سیاسی انجام شد که رشتهٔ اتّحاد را محکم‌تر نمود. امّا بر اثر عواملی، این شاهنشاهی به ضعف گرایید و چنان‌که ملاحظه شد به‌وسیلهٔ هیتیان برانداخته و نابود شد.

از هنر برجسته و مذهب و خدایان این مردم آگاهی‌های اندکی به دست است و این اندک دربارهٔ مبحث موردنظر ما بسیار به کار می‌آید. این‌ها و هیتی‌ها که از آنان سخن گفتیم، ایلامیان که از مذهب‌شان در بخش گذشته یاد شد، هم‌چنین کاسیان Kassites و اقوامی دیگر که تمدّن‌ها و فرهنگی داشته‌اند، در آن چه که بعدها به‌عنوان فرهنگ، تمدّن و دیانت ایرانی خوانده شد، اثراتی داشته‌اند. اینک در این‌جا با توجّه به آن‌که اندکی از هیتیان و میتانی‌ها سخن گفتیم، به تمدّن و دیانت‌شان می‌پردازیم.

*. شرح و جریانِ بسیار قدیم یکی از این مهاجرت‌ها را به‌صورت مکتوب دردست داریم. در فرگرد اوّل و فرگرد دوم وندیداد، به‌ویژه در فرگرد دوم، این مهاجرین را به فرمانروایی و هدایت ییمَه Yima یا جمشید مطالعه می‌کنیم و در فرگرد اوّل، نشیمن‌گاه آنان ایران ویج و در شکل اوستایی‌اش "ائیرْیَنَهَ. وَئِجَه Airyana.Vaêja" معرفی شده که درضمن مهاجرت به‌سویِ جنوب، از شانزده سرزمین یا شهر که عبور می‌کنند گزارشی هست.

۲. دیانت میتانی

دربارهٔ اصطلاح هزار خدا، تفسیر روشنی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سرنوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، سرور خدای توفان و بغ بانوی همسر، تأثیر عنصر هند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دو خدای اصلی

اصطلاح "**هزار خدا**" که به‌وسیلهٔ کاتبان هیتی به کار رفته و نظایری از آن نیز در جاهای دیگر قابل ملاحظه می‌باشد، آشکار می‌سازد که نفوذ و اختلاط خدایان گوناگون در میان این مردمان بسیار رواج داشته است. در زمان موردنظر اختلافاتی از لحاظ قبولی خدایان میان ملل متخاصم وجود نداشته، به این معنی که هرگاه میان دو کشور، دو ملّت و یا دو قوم جنگی درمی‌گرفت، ملّت غالب، خدایان قوم مغلوب را نیز به‌صورت و فهرست خدایان مورد پرستش اضافه می‌نمود. این خدایان و عناصر جدید به‌زودی جایی برای خود باز کرده و مورد احترام و ستایش واقع می‌شدند. اینک ممکن است که این نوعی سیاست بوده باشد در تساهل مذهبی از برای موفقیت‌هایی بیشتر که شاهنشاهان هخامنشی، به‌ویژه **کوروش** آن را اصل سیاست مذهبی خود قرار داده بودند، و یا با گمانی قوی‌تر، ترس از نیروهای مافوق طبیعی و اوهام و خرافات جاری آنان را بدین روش وامی‌داشت، و در هر صورت این روشی بود که بعدها صورت کامل‌تر

و منطقی‌تری در تساهل مذهبی، در قلمرو سیاست خارجی هخامنشی به‌وجود آورد که نتایج نیکویی از آن عاید شد.

در ازمنهٔ کهن، و آن دورانی که موردنظر است، سازش با نیروهای فوق طبیعی یکی از بزرگ‌ترین موارد موفقیّت و پیروزی بود. در ادیان باستانی اعتقاد به آن‌که تقدیر و سرنوشت در دست خدایان و ارباب انواع می‌باشد، و به‌وسیلهٔ سحر و جادو و اهدای هدایا و قربانی‌ها بایستی آنان را رام نموده و سرنوشت را به‌سود خود برگرداند، اهمیّتی به‌سزا داشت و به‌همین جهت بود که تعداد خدایان روز به‌روز به افزونی می‌گرایید و مردم و شاهان به خدایان ملل و اقوام مغلوب احترام و ستایش می‌نمودند.

میان هوریان که با میتانی‌ها هم‌بسته و متّحد شدند، نیز این چنین روشی موجود بود. خدایان اصلی هوریان عبارت بودند از **تِه‌شوب** Teshub ربّ‌النّوع رعد و برق و همسرش **هِه‌پیت** Hepti، یا **هِه‌پا** Hepâ ربّ‌النّوع خورشید. آن چه که جالب توجّه است، به عقیدهٔ **هروزنی** Hrozny کلمهٔ عربی **حوّا** از همین نام مشتق شده است.[۴]

قبل از آن‌که اصولاً پادشاهی میتانی تشکیل شود، عنصر هند و اروپایی به‌شکل سختی به‌وسیلهٔ هوریان از میان رفته بود، امّا تأثیری از مذهب آن عنصر هنوز در جامعهٔ آنان باقی بود و پرستش خدایان آریایی چون **میترا** Mithra "میتْرَه، میثْرَه" **وارونَه** Vâruna، **ایندْرَه** Indra میانشان رواجی داشت که به‌نظر می‌رسد پرستش این خدایان، ویژهٔ طبقهٔ ممتاز بوده است.

امّا دو خدایی که به عنوان خدایان اصلی میتانی و هوری از آنان یاد شد، یعنی **تِه‌شوب** خداوندگار رعد و برق و **هِه‌پا** همسرش ربّ‌النّوع خورشید نیز اصلِ آن اقتباسی است از فکر همان عنصر هند و اروپایی، چه آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود دو سَرْوَر خدای اصلی را که جنبهٔ طبیعی داشته‌اند، بیان می‌کند، و این دو خدای عمدهٔ طبیعی عبارت بودند از خدای بزرگ، ربّ‌النّوع عناصر طبیعی، بلندیها و کوه‌ها، تندر و توفان و باران؛ ربةالنوع یا ایزد بانویی که زمانی

خورشید، و زمانی زمین به‌شمار می‌رفته است.

از لحاظ عقاید دینی، هنر، قوانین و رسوم و آداب میان هوریان و میتانی‌ها با هیتی‌ها تشابه و همانندی‌های بسیاری موجود است و به‌نظر می‌رسد هنگامی که میتانی‌ها به‌وسیلهٔ هیتیان از میان رفتند، هنر و سایر شئون فرهنگی و تمدّن‌شان میان ملّت غالب به زندگی خود هم‌چنان ادامه داده باشد. مطابق با اکتشافاتی که شده است، هیتیان کناره‌های پایینی دیواره‌های اطاق‌ها را با نقوشی مصوّر می‌کرده‌اند، و این روشی است که پیش از آنان به‌وسیلهٔ هوریان معمول بود.[۵]

به‌طور کلّی هنر میتانی متأثّر از مبادی سومری و تحت تأثیر هنر مصری واژه Egée قرار داشته است. در خانه‌سازی روشی پیشرفته داشتند و بناهای مخصوص‌شان به نام **بیت ـ هیلانی** Bit Hilani که شاید به‌معنی خانهٔ پنجره‌دار باشد معروف است. این بناها از دو قسمت بیرونی و اندرونی تشکیل می‌شده است. قسمت بیرونی سرپوشیده بوده و به‌وسیلهٔ اطاقی پنجره‌دار به اندرونی متّصل می‌شده است که شاید عمدی بوده از برای کنترل در رفت‌وآمد. در شیوهٔ نقاشی بر درها نیز دستی داشته‌اند و موضوع‌نقاشی‌ها اغلب فرشتگان‌و شیر وگاو بوده است.

۳. دیانت و پرستش هیتیان

پیچیدگی دیانت این مردم، اسناد مکشوفه در بغازکوی، اصالت و جنبه‌های وسیع دیانت، شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها، علل موهوم این روش، دو خدای بزرگ، خدای شهرها توشا و همسر او الاههٔ خورشید، نفوذ و کار این خدایان، ریشهٔ کهن گاوپرستی، روش عبادت و عبادت گاه‌ها، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بغ بانوی بزرگ، روش عبادت و قربانی و هدایا، کاهنان و روحانیان، کار و روش آن‌ها، سحر و جادو، تفأل و غیب‌گویی، سرنوشت‌گرایی، اساطیر و افسانه‌ها

پرستش و دیانت هیتیان، بسیار پیچیده‌تر و دارای نظم و ترتیبی بود.

آن‌چه از مدارکی که در بُغازکوی فرادست آمده، در این‌باره به ما آگاهی‌هایی می‌رسانند که به‌شکل فشرده بازگو می‌گردد.

میان این مردم نیز هم‌چون بسیاری از جوامع و ملل و اقوام باستانی، مَحَک و مبنایِ همه چیز دیانت و اصول مذهبی شناخته می‌شد. از نوشته‌های هیتی که به‌دست آمده است، اصطلاحی است که شاید تا اندازه‌یی گویای وضع و شیوهٔ دینی‌شان باشد در پرستش. اینان قومی بودند جنگجو و فاتح سرزمین‌های دیگران، و هم‌چون مواردی که بدان اشاره شد، خدایان عمدهٔ شهرهای بازگشوده را به خدایان خود می‌افزودند و به یکسان به عبادت‌شان می‌پرداختند. میان هیتی‌ها نیز پرستش دو خدایِ عالی‌جناب، هم‌چون قوم میتانی رواج داشت و به‌نظر می‌رسد که هوریان و میتانی‌ها که خود این روش را از اقوام هند و اروپایی اخذ کرده بودند، واسطهٔ این نقل و انتقال بوده باشند. سرور خدای بزرگ، خدای تندر و توفان بود و به شهرِ **هاتوشا** Hattusha تعلّق داشت، و همسر او ایزد بانویی بزرگ نیز الاههٔ خورشید محسوب می‌شد و متعلّق به شهر **آری‌نا** Arinna بود. شاید این دو خدا سرپرستی اموری بسیار را به‌عهده داشته و درضمن نمایندهٔ پیمان و معاهدات و چیزهایی دیگر نیز بوده باشند. امور مهم و قابل توجّه و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که پیش می‌آمد، از این دو خدا به‌وسیلهٔ کاهنان نظر خواسته می‌شد، قراردادها و پیمان‌ها نیز تحت‌نظر این خدایان سامان می‌گرفت و در میانِ خدایان مظهر قدرت بودند و همان دو خدایِ عالی‌جنابِ هوری یعنی **تِش‌بو** Teshbu و **هِه‌پا** Hepa محسوب می‌شدند.

میان هیتیان از جانبی دیگر ریشهٔ کهن گاوپرستی را مشاهده می‌کنیم. رب‌النّوع بزرگ، خداوندگار رعد و توفان به‌وسیلهٔ حیوانی مقدّس، یعنی گاو تظاهر و تجلّی می‌کرده است. این حیوان مفید که سابقه‌یی بسیار در تاریخ پرستش دارد، از قدیم‌ترین ایام در آناتولی مورد ستایش قرارگرفته و به‌همین مناسبت است که کوهستان بلند این سرزمین، **توروس** Tauros یعنی گاو نر خوانده شده است، و باز به‌جهت رواجی در پرستش این حیوان و همانندی آن در میان

بسیاری از ملل و اقوام است که نام "تورو" دارای ریشهٔ مشترکی است در زبان‌های گوناگون. این کلمه ظاهراً از یک واژهٔ سامی و هند و اروپایی مشتق شده است، در سامی ثور ـ در یونانی **تووروس** Tauros، در چک Tor و بـه آلمـانی Stior نـامیده می‌شود.

به هر انجام در آناتولی که کوهستان بلند آن به‌نام این خدا خوانده شده است، مراسم عبادت این خدا در همان کوهستان انجام می‌شده و در آن‌جا ستایش‌گاه‌ها و عبادت‌خانه‌هایی برایش ترتیب داده بودند. به نظر می‌رسد که از این نقطه عبادت این حیوان به جاهایی دیگر و مناطقی که در پرستش این خدا شهرتی دارند نفوذ کرده باشد، و این مناطق عبارت‌اند از: مصر، بابل، هند، کشورهای اژه Egée و حتا اروپا. به این نکتهٔ بسیار مهم نیز باید توجّه داشت که یکی از خاستگاههای بسیار مهم "مهرپرستی" یـا مـیتراپـرستی، یـعنی "مـیترای گـاو اوژن" را هـمین مـنطقه می‌دانند، به‌ویژه جایی که امروزه همان شهر قـونیه در تـرکیه است و شـواهـدی شایان توجّه برای این نظر از سـوی پـژوهش‌گرانِ آیـین مـیترایـی ارائـه شـده و نگـارنده درکـتاب "تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب" در ایـن مـورد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

پرستش خداوندگار رعد و توفان در همهٔ شهرهای هـاتی Hatie مـرسوم و رایج بود، و در این شهرها که هر کدام ربّ‌النوع خـود را بـه‌نام‌هایی مـی‌نامیدند، آن‌ها را پسران ایزدبانو **آری‌نا** Arina و شوهر او ربّ‌النوع تندر و توفان و خدای شهر **هاتوشا** Hattusha می‌دانستند. امّا ایزد بانویی دیگر نیز داشتند که او هم مظهر خورشید بود و به "**خورشید آسمان**" معروف بود. این ایزدبانو نیز ستایش‌اش بسیار رواج داشت و از دورهٔ جدید امپراتوری هیتی موردتوجّه قرار گرفته و در اواخر این دوره به فرازنـای شـهرت رسیده و عـنوان سَـرْوَر خـدای اصـلی یـا خـدای عالی‌جناب را برای خود اختصاص داد. این مورد نیز بایستی از گرفته‌هایی باشد از هند و اروپاییان و یا به گمانی ضعیف از کسانی دیگر. چون با عـدم کـامل روش مادرشاهی و زن سالاری Matriarchat در جامعهٔ هیتی و تضعیف حقوق زن میان

آن مردم، به‌نظر نمی‌رسد که روشی اصیل در ایزدبانو پرستی میانشان پیدایی یافته باشد.

به هر انجام مشاهده می‌شود که چگونه عنصر هند و اروپایی در میان ملل و اقوام "آسیانی"؛ یعنی بومیان نفوذ کرده و با درهم‌آمیختگی، اثراتی بسیار برجای نهادند هرچند این تسلّط، پیروزی محدود و بی‌فرجامی بود، امّا این نفوذ دوام یافت و تسلّط آریایی‌ها را مُحْرَز کرد، امّا این تسلّط به‌شکل کامل آن در زمان دیرتری؛ یعنی آغاز هزارهٔ اوّل که شرحش بیاید، مسلّم شد.

در روش مذهبی هیتیان، کاهنان و وابستگان معابد دارای مقام و مزایایی بودند. اجرای قانون و عدالت نیز درباره‌شان شدیدتر از دیگر مردم اجرا می‌شد. مجموعه قوانین هیتی‌ها که از این مردم به‌دست آمده، حاوی در حدود سد ماده می‌باشد که نسبت به قوانین سومری و بابلی و اسرائیلی بسیار منصفانه‌تر و تعدیل یافته‌تر است، و هم‌چنین است این نسبت به قوانینی که در "وندیداد" کتاب قوانین و شرایع ایرانی آمده است. اجرای این قوانین در مورد خلاف‌ها و بزه‌هایی که از روحانیان و کارکنان معابد سر بزند، بسیار سخت می‌باشد.

هیتی‌ها در اجرای مراسم و شعایر مذهبی‌شان وسواسی سخت داشتند و خرافات و اوهام میان‌شان رواجی بسیار داشت. به هنگام اجرای مراسم ستایش و قربانی و سایر آداب مذهبی، بیگانگان و خارج از مذهبان به هیچ وجه حق شرکت و دخالت نداشتند و هرگاه چنین امری اتفاق می‌افتاد، سزای متخلّف در هر حالی مرگ ارزانی بود.

چنان‌که تذکّر داده شد، هم‌چون بسیاری از مردم، ملل و اقوامی دیگر، تنظیم امور، وضع قوانین، پیش‌گویی، اقدام به‌کارهایی چون جنگ، صلح و ترک مخاصمه و مشکلاتی دیگر به‌وسیلهٔ دخالت خدایان و رأی آنان حلّ و فصل می‌شد. کاهنان و روحانیان مصدر این کار و میانجی خدایان و آدمیان بودند. اینان برخی با شیّادی و موقع‌شناسی کار را بر مراد خود می‌کردند و پیام‌هایی از جانب خدایان ابلاغ می‌کردند و درصورتی نیز از کارگزارانِ فرمان روایان بودند و کاری

راکه سابقهٔ تاریخی دارد، انجام می‌دادند، یعنی به‌جای این‌که مورد الهام خدایا خدایان واقع شوند، مورد وحیِ فرمانروا یا فرمانروایان قرار می‌گرفتند. برخی دیگر از این کاهنان، مصروعانی بودندکه در حالت صرع کلماتی نامفهوم اداکرده وگرایندگان، آن‌ها را از زبان خدایان می‌پنداشتند. اغلب مراسم مذهبی به‌وسیلهٔ اهدای هدایا و نذور و قربانی انجام می‌شد. در قربانی مراسمی انجام شده و قربانی به‌وسیلهٔ کاهن بزرگ ذبح می‌شد. هدایا نیز اغلب عبارت بود از موادغذایی و چنان به‌نظر می‌رسد که هیتی‌ها مردمانی پرخور بوده‌اندکه خدایان‌شان این‌سان شکم‌باره ساخته شده‌اند. علاوه‌بر موادغذایی، مشروبات نیز بسیار به حضور خدایان تقدیم می‌شده است، چون: شیر، عسل و انواع شراب‌ها. در آن دوران نیز قوانینی وجود داشته‌اند مدنی و قوانینی خدایی. کسانی که مرتکب جرم و بزهی مذهبی می‌شدند از جانب خدایان دچار شکنجه‌ها و مکافاتی می‌شدند که اغلب به‌صورت مرگ ناگهانی و انواع بیماریها و مرض‌ها روی‌کرد داشت.

اینان مردمانی بودند سخت پابسته به سرنوشت و تقدیر، و برای برگرداندن سرنوشت‌هایِ بی‌فرجام و ناخوشایند نیز تمهیدات وکارهایی خرافی و شگفت داشتندکه خاستگاه سحر و جادو را تشکیل می‌داد. هم‌چون مؤمنان امروزی که با دعا و نذر و هدیه دادن به خدا، وی را تسخیرکرده و موجب می‌شوندکه ذات لایزال خدایی در تصمیم خود تجدیدنظری بنماید، برای پیشگیری و دفع مخاطرات به سحر و جادو متوسّل می‌شدند. البته آشکار است که با وسایلی لازم می‌آمد تا از وقوع حوادث آگاهی یابند تا درصدد پیشگیری و جادوگری برآیند، و این امر نیز به‌وسیلهٔ تفأل و غیب‌بینی حاصل می‌شد. در این مورد خرافات و اوهام بسیاری میان‌شان رایج بود و برای این‌کار در جامعه و جمعشان طبقه‌یی به‌وجود آمده بودکه‌گاه سخت وابستهٔ روحانیان وکاهنان بودند وگاه نقطهٔ مقابل و حالت دشمنانه‌یی در برابر روحانی‌ها می‌داشتند. پیش‌گویی و تفأل نیز اغلب هم‌چونان‌که در سومر و بابل رواج داشت، از روی امعاء و احشا و به‌ویژه جگر قربانی‌ها وگاه استخوان آن‌ها، و هم‌چنین جهت پرواز پرندگان آشکار می‌شد[۶].

میان هیتی‌ها نیز چون بسیاری از اقوامی که گرداگردشان را فراگرفته بودند، افسانه‌ها و داستانهایی مذهبی و اساطیری وجود داشت. این افسانه‌ها و اساطیر معرّف و نمایانندهٔ طرزکار مجمع خدایان، اخلاق آنان و روش‌شان می‌باشد. یکی از این افسانه‌ها، اسطوره‌یی است دربارهٔ **ای‌لویانکا** Illuyanka **یا مار بزرگ** که بر علیه خدای بزرگ توطئه کرد. بعدها به‌شکلی که در ادبیات مَزْدَیَسْنان ملاحظه می‌شود، و در گذشته، ضمن تفسیر "وندیداد" از آن یادکردیم، دیده می‌شود که **مار** از جانوران اهریمن آفریده می‌باشد، و مزداپرستان بایستی در نابودی آن بکوشند. به هر انجام "**ای‌لویانکا**" یا مار بزرگ که بر علیه خدایِ عالی‌جناب نیرنگ و توطئه می‌کند، دامی برایش گسترده می‌شود تا به هلاکت رسد. این دام را یکی از کهتر خدایان به‌نام **ای‌ناراش** Inarash تمهیدکرده و می‌گسترد تا مهتر خدا را ازگزند حفظ کند. "**ای‌ناراش**" مجلس ضیافتی از جملهٔ خدایان تشکیل داده و "**ای‌لویانکا**" را نیز دعوت می‌کند. این مبارزِ مهتر خدا در میهمانی اغفال شده و آن قدر می‌خورد و از شراب‌های سُکرآور می‌نوشد که به بیهوشی اندر می‌گردد. کهتر خدایان از این چنین حالتی استفاده کرده و آن حریف سرسخت را دربندکرده و به حضور خدایِ عالی‌جناب می‌برند. خدای بزرگ نیز از موقعیّت مناسب و درماندگی حریف سود برده، او را می‌کُشد.

داستانی دیگر که جنبه‌یی لطیف و شاعرانه داشته و حاکی است از روش طبیعی خدایان و خدایانِ فصلی، اسطوره‌یی است چون اسطورهٔ **تمّوز** Tammose بابلی‌ها. **ته‌له‌پی‌نو** که ربّ‌النوع نعمت و فراوانی محصول است، در آغاز فصل زمستان به‌موجب نارضایتی از بندگانش ازکشور خود مهاجرت می‌کند. بر اثر این مهاجرت درکشور فقر وگرسنگی و درماندگی پدید می‌شود و خدایانی دیگر درصدد جست‌وجوی خدای گمشده برمی‌آیند. نخست عقاب، آن پرندهٔ تیزپر به کاوش می‌پردازد و مأیوس می‌شود، پس مهتر خدا، یعنی ربّ‌النوع رعد و توفان به دنبال **ته‌له‌پی‌نو** Télépinu خدای گمشده می‌رود، امّا او نیز موفّق نمی‌شود، تا آن‌که سرانجام زنبورعسل در آغاز بهار وی را یافته و به‌کشورش بازمی‌گرداند، و

درنتیجه با آغاز بهار و ورود خدا، فراوانی و نعمت نیز به مردم باز می‌گردد[۷].

۴. جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان

حرکت و تمدّن گروهی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصر هند و اروپایی، استقرار شعبهٔ شرقی در هند، دربارهٔ کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمانروایی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلّط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، پراکندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدّن ملّی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به‌وسیلهٔ بابلی‌ها

پیش از آن‌که از **کاسی‌ها** Kassites سخن گوییم، لازم است تا از یک گروه دیگر از هند و اروپایی‌ها گفت‌وگو شود. این گروه راکه سواران جنگجویی تشکیل می‌داد، در طول چین‌خوردگی‌های زاگرُوس Zagros به حرکت درآمدند تا در قسمت جنوبی، محلی که بعد مکانی بسیار مشهور شد از برای پرورش اسب نفوذ یافتند. برحسب معمول، تکاپو و جنبش این گروه در نخست بسیار پرحاصل و شایان توجّه بود، امّا بعدها چون در اقلیت قابل ملاحظه‌یی قرار گرفتند، به‌تدریج در تودهٔ کاسی‌ها مستهلک شدند.

تا این زمان‌که امتداد آن تا آغاز هزارهٔ اوّل پیش از میلاد ادامه دارد، هرچند عنصر هند و اروپایی تفوّقی قابل ملاحظه نداشته، امّا باوجود آن‌که در یک اقلیت قابل توجّهی میان اقوام بومی آسیانی قرار داشته، تأثیر بسیار عمیقی بخشیده است. اینان به‌زودی با عناصر بومی درهم آمیخته و تشکیل یک نژاد دو رگه‌یی را می‌دادند. اندک مدّتی نمی‌گذشت که این نژاد دورگه دارای تشکیلات سیاسی، نظامی، مدنی و فرهنگیِ شگرفی شده و اهمیّتی درخورِ گفت‌وگو پیدا می‌کردند، اهمیّتی در تمام شئون فرهنگی و تمدّن‌که تا پیش از اختلاط و آمیختگی اثری از

آن آشکار و هویدا نبود.

کشورهایی که در آغاز تنها از امیرنشین‌هایی کوچک تشکیل می‌شدند و روش‌هایی داشتند چون فئودالیسم و ملوک‌الطوایفیِ اروپای سده‌های میانه؛ یعنی تشکیلاتی پراکنده از شهرهایی مستقل *Villes-Etats* و حوزه‌های مذهبی مستقل *Temples-Etats* بودند، با این تحریک خارجی، یعنی نفوذ هند و اروپایی به‌زودی به‌صورت اتحادیه‌هایی مقتدر وکشورهایی با روشی شاهنشاهی و ادارهٔ حکومتی مرکزی درمی‌آمدند. چنان‌که ملاحظه شد، این چنین وضعی در مورد هیتی‌ها و پس از آن حکّام میتانی رخ داد، و اینک مشاهده خواهیم نمود که این چنین موردی چگونه دربارهٔ کاسی‌ها اتّفاق می‌افتد.

امّا سرانجام بخش عمدهٔ قبایلی که تشکیل‌دهندهٔ شعبهٔ شرقی هند و اروپایی بودند، به جانب مشرق روان شدند. گذرگاهشان از ماوراءالنّهر، جیحون، آمودریای جدید بود که پس از توقّف اندکی در بلخ "باکتریا" از معابر هندوکش گذشته و راه هند را دنبال نمودند و در طول پن‌دی‌شیر Pandishir ورودهای کابل فرود آمدند.

قسمت مرکزی کوه‌های لرستان کنونی، یا زاگْرُوس Zagros قدیم مسکن کاسی‌ها بوده است، که بعدها نفوذ و قدرت‌شان به جانب شمال و مشرق در مقطعی از زمان به‌صورت تدریجی گسترده شده است. شاید نخستین تهدید مستقیم این کوه‌نشینان آرام و صلح‌جو متوجّه بین‌النّهرین شده باشد. این مردمان جهت معاش و زندگی بهتر، به‌تدریج از کوه‌ها پایین می‌آمدند و در دشت استقرار می‌یافتند، و چون عدّه‌شان افزون و انبوه شد، به‌شکل هجوم به بابل تاخته و با آرامی شگرفی آن‌جا را فتح کردند. در تاریخ بین‌النّهرین تسلّط این قوم طویل‌ترین تسلّط خارجی است که مدّت پانصد و هفتاد و شش سال به درازاکشید و سرانجام به سال هزار و سد و هفتاد و یک پیش از میلاد این تسلّط به پایان رسید.

قدیم‌ترین منابعی که به ذکر کاسیان در آن اشاره شده است، مدارکی است متعلّق به قرن بیست و چهارم پیش از میلاد از عهد **این‌شوشی‌ناک** Inshushinak

ایلامی. به‌نظر می‌رسد که این قوم در طی هزارهٔ سوم اهمیّتی چندان نداشته‌اند. آشوریان آنان را به‌نام کاسی Kassi می‌شناختند و این نام به شکل کوسایویی Cosséens توسط استرابو Strabo به‌کار رفته است. به نظر برخی از محققان نام شهر قزوین و هم‌چنین دریای خزر چه‌بسا معرّف خاطره‌یی از این قوم باشد که در نواحی جنوب غربی دریای خزر مسکن داشته‌اند.

عنصر هند و اروپایی در این‌جا نیز تأثیر عمیق خود را بر کاسی‌ها نهاده است، و البته اختلاط و آمیزش آنان با عنصر هند و اروپایی در آن هنگامی عملی شده بود که در دامنه‌های زاگرُوس مسکن داشتند. تأثیر تمدّن و فرهنگ هند و اروپاییان در این‌جا نیز به‌عنوان نیروی محرکی به‌کار رفت و اثر شایان خود را بخشید.

روش‌های مذهبی و پرستش و دیانت میان این قوم از عناصر بسیاری تشکیل می‌شد. چنان‌که از نوشته‌های بابلی برمی‌آید، میان این قوم آیین‌های چندی در کنار هم وجود داشتند. اصل دیانت و خدایان آسیانی که آیین کهن خودشان بود، تمدّن، فرهنگ و آیین هند و اروپایی را نیز از همین عنصر اخذ کرده بودند و با توقف طولانی که در بابل داشتند، تحت تأثیر فرهنگ و دیانت بابلی، پرستش خدایان بابلی نیز میانشان رواج پیدا کرد.

خدای بزرگ‌شان که در میان اقوام "آسیانی" سابقه‌یی کهن دارد به‌نام **کاشو** Kashshu [کاش‌شو] نامیده می‌شده و بدون شک این نام "=کاشو" مبدیی بوده است از برای وجه تسمیهٔ نام قومی آن‌ها به "کاشی،کاسی". دو خدای دیگر آنان **شوریاش** Shuriash و **مازوتاش** Masouttash وظایف و تعهّدات و کارهایی داشتند چون دو خدای بابلی **شَمَش** Shamash و **نی‌نورتا** Ninorta. همین دو خدا در هند نیز پرستش می‌شدند به نام‌های **سوریا** Souria و **ماروت** Marout. خدایان دیگر آن‌ها **ماروتاش** Marautash یا همان **ماروت** هندی، و **شوریاشن** Shuriashn یا همان سوریای هندو Surya hindou و **بوریاش** Buriash که همان **بوره‌آس** Boréas یونانی است بود. این خدایان جملگی در میان بابلیان پرستش و رواجی داشت و آنان

به‌خدایان کاسی‌ها احترام می‌گذاشتند، امّا با سقوط کاسی‌ها خدایان آنان نیز از یادها رفت و پرستش‌شان متروک ماند.

عنصری دیگر از نفوذ هند و اروپایی، چنان‌که در حکومت میتانی نیز موجود بود، جنبهٔ تقدّس بسیار **اسب** بود. میان کاسیان اسب نشانهٔ الاهی محسوب می‌گشت و محتملاً به‌وسیلهٔ طبقهٔ حاکمه این اصل شیوع پیداکرده بوده است، و چنان‌که بعداً در قسمت‌هایی دیگر ملاحظه خواهد شد، اسب مقامی بسیار بزرگ یافته و جزء عناصر مذهبی و مورد ستایش قرار می‌گیرد.

کاسی‌ها در بابل یا مستقیم و یا غیرمستقیم، و یا خودآگاهانه و یا بدون قصد و تأمّلی، بر اثر موقعیتِ شرایط تمدّن، روش اصلی خود را هم‌چنان به موازات مواردی که اخذ می‌کردند نگاه داشتند. اسب و پرورش آن، و اهمیّت‌اش که از هند و اروپاییان گرفته بودند، به‌وسیلهٔ آن‌ها در بین‌النّهرین به همراه ارابهٔ جنگی رواج یافت. چنان‌که به نظر می‌رسد آنان خط خود را از دست داده بودند، چه لوحه‌ها، مُهرها و چیزهایی دیگر که از آنان به‌وسیلهٔ کاوش‌هایی دست‌یاب شده است، با خط سومری است. امّا سرانجام دوران آنها منقضی شد، به‌نظر می‌رسد که بابلیان موجب این افول و شکست بوده باشند، امّا این چنین نیست، بلکه ایلام موجب این افول شد، چون به هنگامی که کاسیان هم‌چنان با قدرت و تسلّط بابل را زیر فرمان داشتند، نخستین دولتی که تجدید قوایی نموده و نیرویی شایان یافت، ایلام بود که ضربتی قاطع بر کاسیان وارد کرده و آنان را برانداخت.

در واپسین قسمت این بند لازم است تا باری دیگر از ایلام سخنی به‌میان آید. درخلال هزارهٔ سوم با روی کارآمدن سلسله‌یی جدید در ایلام، یک دوران طلایی برای این کشور به‌وجود آمد، و فرمانروایانی مقتدر چون: **شوت‌روک نـاهونته** Shutruk-Nahhunté، **کوتیرـ ناهونته** Kutir-Nahhunté و **شیل‌هاک این‌شوشی‌ناک** Shilhak-Inshushinak به بسط قدرت و عظمت ایلام پرداختند. یکی از اسلاف این فرمانروایان، یعنی **اون‌تاش ـ هوبان** Untash-hudan یا **اون‌تاش ـ گال** Untash-Gal که در بخش گذشته از وی سخن گفتیم، شاهنشاهی عظیمی تشکیل

دادکه به‌وسیلهٔ آشوری‌ها از میان رفت. وی پادشاهی بود که به سازندگی و بنای معابد و رواج هنرها توجّه خاصّی داشت، از همسرش به‌نام **ناپی‌راسو** Napirasou مجسمه‌یی برنزی برجای مانده که هرگاه به مقیاس آن به داوری بپردازیم، تندیسه‌یی است که شاهکار هنر فلزکاری در آن عهده می‌باشد، و از این مجسمهٔ گران‌بها در موزهٔ "لوور" نگاهداری می‌شود.

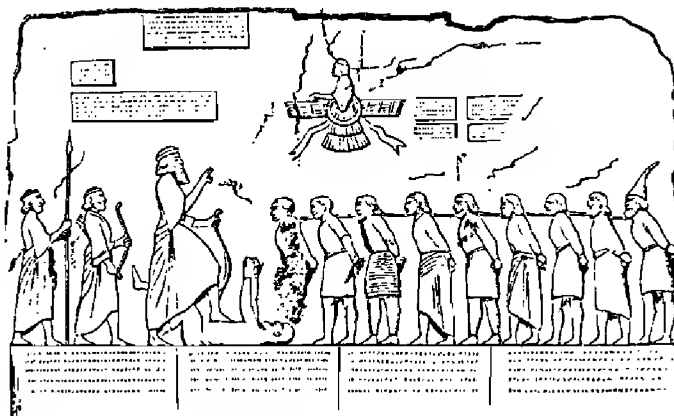
اوج عظمت و قدرت ایلام در زمان شوت روک ـ ناهون‌ته اوّل "۱۲۰۷ ـ ۱۱۷۱ پ ـ م" بود. وی نیز چون "اون‌تاش ـ گال" علاقهٔ وافری به معبدسازی، راه‌سازی و زیبایی شهرها داشت. از موقعیتی استفاده کرده و در رأس سپاه آشور به بابل حمله کرد و در آن‌جا آخرین فرمانروای کاسی را برانداخت و پسر خود **کوتیر ـ ناهون‌ته** را به عنوان فرمانروا بر مسند نشانید. کوتیر ـ ناهون‌ته مجسمهٔ **مردوک** Marduk خدای بزرگ بابلی را به شوش منتقل کرد و بدین‌سان بود که بابل از تسلّط کوه‌نشینان ایرانی آسوده شده و به زیر فرمان دشت‌نشینان متمدّن ایرانی درآمد.

امّا فرازنای عظمت سیاسی و گستردگی شاهنشاهی بزرگ ایلام در زمان **شیل‌هاک ـ این‌شوشی‌ناک** بود "۱۵۱۱ ـ ۱۱٦۵ پ ـ م". از اطراف مرزهای شاهنشاهی هرچه بیشتر وسعت یافته و گسترده می‌شد. از شمال تا "کرکوک" به قلمرو ایلام درآمد، آشوریان به‌سختی عقب رانده شدند و بابل در محاصره درآمد. خطّهٔ شاهنشاهی ایلام تمامی درّهٔ دجله، و قسمت قابل ملاحظهٔ خلیج‌فارس و سلسله جبال زاگرُوس و جملهٔ قسمت غربی ایران بود. تمامی این قسمت در سایهٔ اتحادی بود که شاهنشاهی بزرگ ایلام را به‌وجود آورد.

در سایهٔ چنین قدرتی عکس‌العملی شدید نسبت به فرهنگ خارجی پیشین امری ضروری و حتمی بود. پس زبان و خط ایلامی مقدم رواجی یافت و تمامی کتیبه‌ها و الواح به خط ایلامی مقدم نوشته می‌شد. هم‌چنین در پرتو چنین شاهان مقتدری که سیادت و عظمت را بازگردانده بودند، ابتدا قهرمانی و بعد تقدّس و آن‌گاه جنبهٔ خدایی‌شان محرز شد. **این‌شوشی‌ناک** خدای ملّی اعلام گشت و

پادشاهان در طول حیات خود در زمرهٔ خدایان محسوب می‌شدند.

امّا در پی این عظمت و مجد درخشان، دوران انحطاط و فروافتادگی سریعی پیش آمد. در پایان هزارهٔ دوم پیش از میلاد، هنگامی‌که اختلافاتی داخلی در شاهنشاهی ایلام بروزکرد، در بابل سلسله‌یی جدید و قدرتمند به‌وجود آمدکه پادشاه آن **نبوکدنسار** Nabuchodonosor **[بخت النصر]** بود. این پادشاه با حمله‌یی سریع و قاطع ایلام را تسخیرکرده و شوش را ویران ساخت و مجسمهٔ **مردوک** Marduk خدای بزرگ بابلی را به معبد خود بازگرداند. دگرباره سکوت و فرومردگی‌یی بر ایلام سایه‌افکن شدکه در حدود سه قرن به طول انجامید. در چنین هنگامی دو دولت نوخاستهٔ آشور و بابل در سر تصاحب فلات به رقابت و جنگ پرداختند. در فلات دیگر جنبشی چنان‌که پیش از این جریان داشت، دیده نمی‌شد، امّا یکسره فرومرده نیز نبود، بلکه در انتظار حوادثی بود تا در چند سده بعد، منجربه حوادث بزرگی در دنیای کهن گردد[۸].



بخش سوم

ورود ایرانیان به فلات

۱. ورود ایرانیان

اصــل و مـنشأ، مسکـن نـخستین، نـژاد هـند و اروپـایی، عـلل مهاجرت، فرهنگ اوّلیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هـجوم هـند و اروپـاییان، کـاربُرد فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانـیان، بـه سـوی قـلب فـلات، موجبات توقّف، غلبه بر بومیان، وضع تهاجم و زندگی، کار اوّلیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان

هرگاه بر آن باشیم تا از اصل و منشأ و علل مهاجرت و ورود آریایی‌ها به‌فلات گفت‌وگو کنیم، پژوهش بسیار به دراز خواهد کشید، و به‌همین جهت از این گفت‌وگوهای دراز که اغلب همراه با حدس و تردید است صرف‌نظر نموده و به‌اصل منظوری که تعقیب می‌شود، مـی‌پردازیـم. تـنها در ایـن‌باره بـه تذکّری کوتاه اشاره می‌شود تا اصلی روشن شود.

نژاد هند و اروپایی بر اثر حوادثی که شاید عللی چون کمبود غذا، مسکـن، نامساعد بودن زمین و یا وضع طبیعی باشد، بیشتر مسکن اوّلیهٔ خود را در جنوب روسیه ترک گفتند و جانب آسیای مرکزی روان شدند و از هند تا اروپا پراکنده شده و تفوّقی به نژاد سامی و آسیانی به‌دست آوردند. گروه‌هایی راکه در ایران و هندوستان مستقر شده و مسکن گزیدند، **هندوایرانی** مـی‌نامند، امّـا بـه‌طور کـلّی از لحاظ نژادی آرین Arien خوانده می‌شوند[1]. خاطره و شرحِ خط سیرِ این مهاجرت در فَرْگَرْد اوّل وندیداد آمده است. نیز در فرگرد دوم دربارهٔ شکـل مـهاجرت و

اوضاع اقلیمی و اقوام مهاجر و فرمانروایِ گروهی از مهاجران هندو ایرانی شرح شده است. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد اوّل ـ فرگرد یکم و دوم.

این آریایی‌ها در آغاز دارای زبانی مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه‌یی در پرستش یکسان بودند. امّا از همان آغاز مهاجرت افتراق، پراکندگی و انشعاب میانشان رخ داد. بزرگ‌ترین انشعابی که رخ داد، میان گروه‌هایی بود که در هندوستان ساکن شدند، و گروه‌هایی که در فلات استقرار یافتند. امّا بایستی گفته شود که مقارن با افتراق در این سرزمین‌ها ساکن نشدند، بلکه زمان‌هایی بسیار دراز گذشت تا ایرانیان در ایران و هندیان در هندوستان سکونت پیدا کردند.

نفوذ ایرانیان در ایران از آغاز هزارهٔ اوّل به‌شکلی گسترده شروع شد. در این‌جا قابل تذکّر است که دو عامل مهم از آغاز این دوره در تاریخ ملل آسیای غربی سخت مؤثّر بوده است، یکی همین هجوم هند و اروپاییان است و دیگری استفادهٔ بسیار از آهن که رو به تزاید بود و تحوّلاتی فراوان در زندگی صنعتی و کشاورزی فراهم کرده بود که در اوستا بـا آن و شروحی دربارهٔ استفاده از آن اشاراتی هست. نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" ذیل مدخل "اَیَنْگَه / آهن".

نفوذ ایرانیان این بار که از آغاز هزارهٔ اوّل شروع شد، به‌شکلی مداوم و مثبت ادامه یافت. این بار دیگر میان آسیانی‌ها مستهلک نشدند، بلکه به‌زودی بر آن‌ها فایق آمده و عناصر اصلی را تشکیل دادند. ایرانیانی که در این دوره به‌جانب فلات آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند به طرف جنوب هندوکش گسترده شوند، چون چنان‌که در صفحات گذشته ملاحظه کردیم، در دوران قدیم، ضمن تهاجم هند و ایرانیان، گروه‌هایی از آنان در آن حدود مستقر شده و زندگی برای خودشان ترتیب داده بودند. به‌همین جهت این مهاجمان بعدی که از همان خاستگاه برخاسته بودند، پس از تعقیب همان خط سیر مجبور شدند تا در فلات، به‌سوی مرکز آن پیش روند.

امّا آن چه که این بار موجب تفوّق مهاجمان آریایی شد، چیست، و آن چه

که سبب توقّف‌شان گشت کدام است؟. موجب توقّف، سلسله جبال زاگْرُوس Zagros بود که عبور از آن‌ها بسیار مشکل محسوب می‌گشت. در این نواحی از ایّامی بسیار دور، تمدّن‌هایی وجود داشته است، که تا حدودی پیشرفته بودند و این مهاجمان لازم بود از این مناطق گذشته و با این تمدّن‌ها بر بخورند. در آغاز ایرانیان آن قدرت و نیرو را نداشتند تا به این موانع پیروز آیند، امّا این حادثه در طی چهار قرن کم‌کم و به‌تدریج عملی شد. ایرانیان در آغاز آن‌چه را که جریان طبیعی امور ایجاب می‌کرد پذیرفتند، یعنی تمدّن، فرهنگ و دیانت‌شان تحت تأثیر ملل و اقوام هم‌جوار و همسایه قرار گرفت. کسانی که راه او را به‌سوی مغرب سد کرده بودند، امّا درواقع دشمنی برایش محسوب نمی‌شدند. لیکن ایرانیان کم‌کم غالب شدند، نه بر آن‌که به‌زودی آن شئون فرهنگی و تمدّنیِ اخذ شده را ترک کردند، بلکه موفّق شدند تا فرهنگ، دیانت و تمدّنی آن‌چنان عالی را پی افکنند که در جهان گسترده گردد.

نیمهٔ اوّل از هزارهٔ یکم پیش از میلاد، مرحله‌یی است که در تاریخ بشر دورانی به‌شمار است قاطع. در این نیمه است که نقل و انتقالی از لحاظ مناطق تمدّن‌خیز انجام می‌شود و مراکز تمدّن‌های رودخانه‌یی به مراکزی دیگر، با شرایط متفاوت و متضاد منتقل می‌شود. این نقل و انتقال از کرانه‌های رود نیل که مرکز مصریان بود، و دشت‌هایی که به‌وسیلهٔ رودهای فرات و دجله سیراب می‌شد، به جانب شمال، یعنی مناطقی که از لحاظ آب و هوا اعتدال کمتری داشت و شرایط زندگی در آن‌جاها سخت می‌بود، منتقل شد و مرکز جنگ‌ها، رقابت‌ها، ستیزها و پیکارهایی قرار گرفت برای ملل و اقوامی که سرِ جهان‌خوارگی و تسلّط بر کشورهای اطراف را داشتند.

در این منطقه سه گروه به‌صورت سه دشمن در سر کسب قدرت سرگرم ستیز بودند: نخست آشوریان که از نژاد سامی بودند با شاهنشاهی وسیع و قدرت نظامی شگرف‌شان، دوم اوراژتو Urartou [آرارات] که تشکیل دولتی مقتدر را می‌دادند از اصل آسیانی که حریفی سرسخت بودند از برای آشوریان؛ و سرانجام آریاییان

یا ایرانیانی که پس از کش‌مکش‌هایی شدید و سخت بر دو حریف کهن و زورمند خود پیروز شده و بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان باستان را تشکیل دادند[۲].

البته پژوهش و گفت‌وگو دربارهٔ علل مهاجرت این آریاها نیز چون گفت‌وگوهایی دربارهٔ منشأ و مکان اوّلیه‌شان سخت مغشوش و از محدودهٔ مورد کاوش خارج است. این مردمان به‌واسطهٔ ازدیاد احشام و گله‌های خود، و عواملی که استپ‌های جنوبی روسیه را به دورانی یخبندان می‌کشید، و احتمالاً ورود اقوام و مللی دیگر به مهاجرت پرداختند. اینان مردمانی بودند جنگجو که در طی سالیانی بسیار، تجارب فراوانی اندوخته بودند، تمدّن و فرهنگی داشتند و قرن‌ها طول کشید تا به‌طور کامل خود را به بومیان تحمیل کرده و رقبای خود را برانداخته و سرانجام بر جهان آن روزگار تسلّط یافتند. البته در این‌جا آن قانونی که در روم وجود داشت و به‌موجب آن برای ورود و شاید حق تبعیت پروانهٔ اقامتی برای بیگانگان صادر می‌شد وجود نداشت. سواران ایرانی همراه زنان و بچّه‌ها و احشام خود گروه گروه وارد فلات شده و به اقامت و زندگی پرداختند. اینان چون سوارانی کارآزموده در جنگ بودند، ابتدا به خدمت امرای محلی به‌شکل سربازان روز مزد درآمدند، یعنی همان امرایی که در زمان نزدیکی می‌بایستی جانشین‌شان شوند. امّا همان‌گونه که تذکّر داده شد، این جانشینی و انتقال قدرت از بومیان به مهاجمان کم‌کم و به‌تدریج حاصل شد. در نقاط مختلف فلات با تفاوت شدّت و ضعف آثار این تسلّط پدید آمد و ایرانیان چنان قدرت یافتند که ساکنان بومی خودبه‌خود مجبور بودند قدرت و متصرّفات‌شان را به آنان واگذار کنند.



۲. آریاها و روش اقتصادِ گاوداری

تأثیر تمدّن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای کشاورزی، مراتعی بسیار و گرایش به گاوداری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی‌مانده از آریاها، مقابر، روش گاوداری، حماسه‌ها و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق عمومی در زندگی آریاها

انتشار تمدّن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، روش‌های اقتصادی و اجتماعی آن، علاوه‌بر خاک اروپا، از جانب شمال در استپ‌های میان آسیا و اروپا نیز رواجی بسیار یافت. در این ناحیه بودکه مهاجران آسیایی با شرایط و احوال تازه‌یی روبه‌رو شدند. زمین‌های قسمت غربی آسیا هرچند مراتعی پربار و چراگاه‌هایی خوب بودند، امّا هیچ‌گاه برای کشاورزی جنبه‌یی مساعد نداشتند. چون نه دارای جنگل‌هایی بودند که با روش بریدن و سوزاندن به‌صورت زمین‌هایی از برای کشاورزی درآیند، و از جانبی دیگر خیش‌های بدوی آن زمان به هیچ روی از عهدهٔ شخم و شکافتن آن زمین سخت و کهن سال برنمی‌آمد. گذشته از این عوامل، عاملی دیگر نیز وجود داشت که مزیدی بود بر علّت یا علل، چون وضع آب و هواگونه‌یی بود که چند سال دوران رطوبت و بارندگی داشت، و پس از آن چندسالی نیز دوران خشکی فرا می‌رسید. پس این مردمان از کشاورزی به‌طور اخصّ دست برداشته و متوجّه گله‌داری شدند، و چون

گاو برای‌شان اهمیّتی بیشتر ازگوسپندداری داشت، به‌گاوداری پرداختند وگاو و فرآورده‌هایش قلم اساسیِ تمرکز آمال معنوی و امور اقتصادی‌شان گشت. مدّتی نیز به توجّه نسبت به اسب پرداختند، و اسب که در نواحی شرقی‌تر اهلی شده و کارآمدی شایانی داشت، در این منطقه بسیار مفید واقع نشد. از هر دو روش، نیز ارزش و تقدّس گاو و اسب در اوستا به‌روشنی یاد شده است. گاو هم جنبهٔ تقدّس و خدایگانی داشت و هم در جمع خانواده از اعضا شمرده می‌شد. یک گاو ـ معاش یک خانوادهٔ چند نفره را تأمین می‌کرد. از خوراکی متنوّع تا سوخت و حتّا در بافت پاره‌ای وسایل زندگی، به‌همین جهت کشتن این چارپا گناه به‌شمار می‌رفت که در ادوار بعدی به‌صورت یک سنّت مذهبی، کشتار ممنوع شد و در گاتاها سرودهای زرتشت و در عمل با آن برمی‌خوریم. در مورد اسب و گاو، نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل‌های: "اَسْپَه / گَئو، گاو، گِئوش اورْوَن، گَئوشِپِنْتَه".

روش گاوداری خود به‌خود ایجاب روش‌هایی معیّن را در روحیّهٔ مردم و شیوهٔ زندگی‌شان ایجاب می‌نمود. از آن جمله این‌که مردمانی که با روش گاوداری زندگی می‌کردند، مجبور بودند تا مردمانی جنگجو و پیکار آزموده باشند، چون دزدیدن گاوان برای قبایل و اقوامی بیابانگردکاری سهل و پرسود بود. هم‌چنین این موضوع اساسی پیش می‌آمد که گاوداران بایستی از زندگانی بیابانگردی برحذر بوده و در نقطه‌یی ساکن باشند، چون این موضوع چنان‌که به تجربه رسیده، گاوی که پیوسته در حرکت باشد، از شیر دادن بازمی‌ماند. پس لازم می‌آمد تا روش سکون در یک نقطه فراهم شود. حرکت گاوان تنها در فصولی معیّن مجاز بود تا به مراتعی پرمحصول منتقل شوند. آن‌گاه در آن مراتع لازم بود تا به‌حال خود رها شوند تا به آسودگی به چرا بپردازند.

روش گاوداری از جانبی دیگر موجب پیدایش روش‌هایی در زندگی اجتماعی می‌شد. نخست آن‌که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی و پیدایش یک طبقهٔ اشرافی می‌گشت. خانواده‌ها وگاوداران مجبور بودند تا به‌سختی و استواری

در حفظ و نگهداری گله‌های خودکوشا باشند. خانواده و کسی که گاو نداشت، درحقیقت صاحب هیچ چیزی نبود و فقیر و بی‌چیز محسوب می‌گشت، و کسانی که گاو داشتند در تلاش و تکاپو بودند تا ثروت‌شان را بیشتر نمایند.

درواقع گاوداری روشی بود در ازدیاد روزافزون ثروت و به‌همین جهت به‌زودی کسانی که تجربه و روشی بهتر و گاوهایی بیشتر داشتند جزو سرمایه‌داران و اشراف در می‌آمدند، امّا مقام اینان نااستوار بود، چه‌گاهی مرض و بیماری میان‌گاوان بروز می‌کرد و بسیاری از سرمایه‌داران و اشراف در مدّتی اندک از هستی ساقط می‌شدند، و چه‌بسا اتّفاق می‌افتادکه یک‌گروه غارتگر و دزد حمله‌کرده و جریان فوق پیش می‌آمد. به‌همین جهت سرمایه‌داران و اشراف به اجیرکردن کسانی می‌پرداختند که‌گاو نداشتند و در اجیرکردن این کسان اهتمامی بسیار داشتند، چه این کوششی بود از برای حفظ سرمایه و مقام‌شان.

از این اقوام، این زمان آثار و بقایای قابل ملاحظه‌یی جز مقابر معدودشان چیزی به جای نمانده است[3]، امّا امروزه الگو و روش زندگی این مردم کهن را می‌توان در میان قبیلهٔ **بان‌تو** Bantu واقع در آفریقای جنوبی جست‌وجو کرد که در مناطق جدا افتاده از هم زندگی می‌کنند[4].

میان سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد، قبایل گله‌دار در قسمتی از هندوستان که به سوی بالکان گسترش داشت، به طرف جنوب حرکت کردند. مدارکی از اقوام متمدّنی که در رهگذر این نقل و انتقال قرار داشتند، نشان می‌دهد که عموم این مهاجمان به زبان‌هایی از ریشهٔ هند و اروپایی سخن می‌گفتند. قبایل وگروه‌هایی راکه به هندوستان هجوم برده و آن‌جا را تسخیر کردند "آریا" می‌نامند. امّا در اطلاق این نسبت آریاکه این زمان به‌شکل گسترده‌ای عمومی شده است، بایستی گفته شودکه در مواردی به غلط به کار رفته، چون صحّت این مورد، متضمن آن است که هم قومی دارای روش گله‌داری بوده باشد، و هم به زبان هند و اروپایی تکلّم نماید؛ امّا با مدارکی که دردست است عموم طوایف و اقوامی که در ناحیهٔ استپ به گله‌داری مشغول بودند، به زبان هند و اروپایی تکلّم نمی‌نمودند و

در گوشه و کنار اقوام و طوایفی وجود داشتند که کارشان گله‌داری بود، امّا زبان‌شان به‌هیچ وجه از ریشه‌های هند و اروپایی نبود[۵].

کلیهٔ اقوام آریایی هنگامی که قدم به عرصهٔ تاریخ و پراکنده شدن گذاشتند، به نوشتن و خواندن آشنایی نداشتند، امّا با وجود این از خود آثار و بقایایی باقی گذاشتند که این زمان دانشمندان و باستان‌شناسان می‌توانند برمبنای آن آثار و بقایا از تمدّن و فرهنگ این قوم آگاهی‌هایی بیابند.

بسیاری از دانشمندان و محقّقان بر این امر تأکید و تکیه کرده‌اند که میان روش گاوداری و سرایش حماسه‌ها و رزم‌نامه‌ها و احساس شعر دوستی و رامشگری رابطه‌یی وجود داشته است، و از قضا این امر صحّت و مصداقی است برای نظر آنان میان آریایی‌ها که اقوامی گاودار بودند. آریایی‌ها در این‌باره بسیار اهتمام داشته‌اند. میان این قوم شاعران و رامشگرانِ دوره گرد هم‌چون کتابخانه‌هایی سیّار و دستگاه‌هایی تبلیغاتی بوده‌اند که امروزه نظایر آن فراوان است. این شاعران و رامشگران که اغلب دوره گرد بودند، حوادث قهرمانی و تاریخی را به‌نظم درآورده و با جملاتی موزون و آهنگین و با رامشگری سعی می‌نمودند که وقایع جالب تاریخی و یاد قهرمانان و رؤسای بزرگ را در اذهان زنده نگاه‌دارند، وگاه از حوادث و رویدادهای دیگران چکامه یا سرود و حماسه ساخته و برای مردم همراه با نمایش‌های صحنه‌ای و تعزیه می‌خواندند. اینان هم‌چون سرایندگان و شاعران قرون میانهٔ اروپایی و دوران اسلامی ایران هرگاه حادثهٔ مهمی اتفاق می‌افتاد، یا فردی زورمند و توانا فرماندهی قومی را به‌عهده می‌گرفت، حماسه‌ها و مدح‌هایی در ستایش‌شان ساخته و هم خود کامروایی می‌یافتند و هم حس جاه‌طلبی و غرور امیران را ارضا می‌کردند. این فرمانروایان و شاهان، روشی داشتند قهرمان‌پرستانه، و می‌کوشیدند تا اعمال، عادات و اخلاق قهرمانان و خدایانی را که در معابد و پرستش‌گاه‌ها پرستیده می‌شدند، تقلید نمایند.

دربارهٔ این سرودها و حماسه‌ها بسیار می‌توان سخن گفت. این سرودها و حماسه‌ها امروزه ارزش‌های بسیار فراوانی برای ما دارند، چه از روی آن‌ها که

سند قاطع تاریخی هستند می‌توانیم به روش زندگی، تشکیلات قومی و اجتماعی، دیانت، فرهنگ و تمدّن قومی بسیار انبوه که بر تمام جهان باستان حکومت کردند، دست بیابیم یا هرچند از چگونگیِ نمایشِ صحنه‌ای در آن روزگار دور به‌صورت نقش، کمتر اثری دردست است، امّا به‌شکل و نوع نمایش در آثار کهن روزگار که به‌طور مکتوب باقی است، چون وداها و اوستا و... آگاهی داریم. آن چه که قابل ارزش است آن‌که شاعر آن روزی بدون هیچ شایبه و ریایی، با حالتی صمیمی و بدون پرده‌پوشی، احساسات خود را و وقایع و مشهودات را بیان می‌کرده است و از مجموعهٔ این حماسه‌ها، سرودها و اسناد که در نقاط گوناگونی چون: هند، ایران، یونان، ایرلند و اسکاندیناوی موجودیت یافته و به‌دست آمده‌اند، می‌توانیم منظره‌یی عمومی از زندگی آریایی‌ها راکه درکار تسخیر جهان بودند، در نظر تجسّم بخشیم.

۳. نظامِ گروهیِ آریایی

دربارهٔ روش کشاورزی و گله‌داری، باز سپری کشاورزی به بردگان و مغلوبان، توجّه به گله‌داری چارپایان اهلی، اسب، وضع خانه و خانه‌سازی، پوشاک و لباس، استعمال انواع فلزات، توجّه به آهن، انواع جنگ‌افزارها، زرگری و صنعت فلزکاری، آریایی‌ها و زندگی بیابانگردی، پیروزی و شکست، مضامینِ حماسه‌ها، وضع اجتماعی و طبقاتیِ بردگان و اسیران

زمانی که آریاها از استپ‌هایی واقع در قسمت غربی آسیا و شرق اروپا به‌جانب بیرون کوچ کردند، روشی داشتند درکار و امرار معاش دوگانه؛ یعنی هم به کشاورزی می‌پرداختند و هم از راه گله‌داری به کار خود سروسامانی می‌بخشیدند. امّا از همان آغاز کار، کشت و زرع را به بردگان خود واگذاشتند و خود به کارهایی دیگر پرداختند. آریایی‌ها برخلاف سامی‌ها از

تجارت و بازرگانی نفرت داشتند، چون آن را نوعی دزدی حقارت‌آمیز تلقّی می‌کردند. برخلاف یهودیان و بابلی‌ها، قرض دادن با بهره و رباخواری را سخت نکوهش می‌کردند و به هیچ وجه آن را خارج از عمل دزدی نمی‌دانستند که به‌موجب اشاراتی در وندیداد و ترجمه و تفسیر متون اوستایی در زمان ساسانیان تا حدودی دربارهٔ این مورد آگاهی داریم*. امّا روش اصلی‌شان بر جنگ و غنیمت‌گیری استوار بود و غنایم اغلب گاو و اسب محسوب می‌گشت. به‌نظر می‌رسد که به بز و گوسپند توجّهی نداشته‌اند، چون در حماسه‌ها و سرودها به‌ندرت از این دو نام یاد شده است، درحالی که میان بسیاری از اقوام و مللی که به‌وسیلهٔ این قوم مغلوب و تسخیر می‌شدند، چنین روشی وجود داشت، یعنی این جانوران اهلی را نگاهداری کرده و قلم عمدهٔ ثروت‌شان به‌شمار می‌رفت. هرچند اسب نیز میان آریاها اهمیّتی بسیار داشت و در سواری و بارکشی از آن سود بسیاری می‌بردند، امّا با این وصف در حماسه‌ها و سرودها کمتر از این مورد یاد شده است و اشارهٔ چندانی از جنگاوری بر پشت اسب در این اسناد نظرگیر نیست، بلکه ارابهٔ جنگی اهمیّت بسیاری داشته است، مدخل "**آَسْپَه، رَثَه ئِشْتَرَ** Raθaêštar" در دانشنامهٔ ایران باستان.

اغلب، روش آریایی‌ها از همان منبع و سرچشمهٔ آسیای جنوب غربی توشه و نشان داشت. اینان هم‌چون اقوام ترک و تاتار پناهگاه‌های قابل حمل و نقلی نداشتند، و در روش خانه‌سازی نیز چیره نبودند. هرجا که اقامت می‌کردند، هرچند برای مدّتی بسیار کوتاه که متجاوز از دو یا سه روز نیز نمی‌شد خانه‌هایی بنا می‌کردند از چوب‌های تازه و خشک درختان که میان آن ترکه‌ها را با گِل و کلوخ می‌اندودند. این کلبه و جان‌پناه‌ها را همان‌گونه که به آسانی می‌ساختند، به آسانی نیز ترک کرده و رها می‌کردند.

*. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد باتوجّه به فهرست توضیحیِ فرگردها در آغاز مجلّد اوّل، نیز باتوجّه به اصطلاحات و اَعلام این اثر، در مدخل‌های دانشنامهٔ ایران باستان، به‌ویژه فهرست توضیحیِ مدخل‌ها در پایان مجلّد پنجم. تهران ۱۳۸۱.

پوشاک‌شان عبارت بود از پارچه‌های پشمینی که به درشتی باکارگاه نساجی می‌بافتند و بدون برش، گِرد تن می‌پیچیدند. امّا به زودی میان قبایل آریایی که به‌شمال اروپا رسیده بودند، دوخت و برش معمول شد، شلوارهایی می‌دوختند و اندکی بعد ترکت‌هایی نیز درست کردند. استعمال چرخ و خیش میان‌شان معمول بود و ازکوزه گری نیز آگاهی‌هایی داشتند.

از همان آغاز انتشار از منطقهٔ استپ‌ها به اطراف، به استعمال انواع فلزات به جز آهن آشنا بودند، و اندک زمانی نگذشت که به استفاده از آهن نیز واقف شدند. هرگاه بر آن شویم تا فهرستی از جنگ‌افزارهای آریایی‌ها فرادست آوریم، این فهرست با شرحی کوتاه، بسیار طولانی خواهد گشت. نیزه، شمشیرهایی به شکل‌های مختلف، تیرهایی متنوع‌تر از شمشیرها، تیر وکمان، انواع خود و سپرها و زره‌های گوناگون مورد استعمال بود، هرچند که برخی از محققان وکاوشگران دربارهٔ استفاده از خود و زره در اوایل امر تردید کرده‌اند.* برای اشراف و دولتمندان پیرایه‌هایی چون جواهرآلات و سنگ‌های قیمتی از لوازم اصلی محسوب می‌شد.** مردان و زنان دولتمند و اشراف‌زادگان انواع زینت‌آلات طلایی را مورد استعمال قرار می‌دادند. بهترین روش هدیه دادن میان اشراف آن بود که کسی بدون مقدّمهٔ قبلی قسمتی از این پیرایه‌ها و زینت‌آلات را از خود جداکرده و به‌کسی می‌بخشید. در آغاز امر میان آریایی‌ها صنعت فلزکاری و زرگری، پیشه‌یی بسیار شایسته و مورد علاقه بود. این پیشه‌وران هم از موقعیتی اجتماعی برخوردار بودند و هم در حرفهٔ خود چرب‌دستی داشتند، امّا بعدها این حرفه را بدون این‌که مذموم بدانند ترک کرده و به مغلوبان و زیردستان واگذار کردند.

آریایی‌ها را بدون آن‌که بتوان قوم بیابانگردی دانست، به بیابانگردی خوی

*. نگاه کنید به مدخل‌های: "زَئِنَه، اَیَنگه، زَرَیَنَه، زَیَه. واشتْرِیُو. فْشوِیَنْت، اَیْشَه، سْرْوْ، زَرَیَنْگَه، زْرَ در دانشنامهٔ ایران باستان.

**. همان مأخذ، مدخل پَئِسَه، پیسه.

داشتند. علاقه و وابستگی‌شان به زمینی که در آن سکونت می‌کردند بسیار اندک بود و هر لحظه مترصّد دست‌آویز و پیش‌آمد ناگواری بودند تا به‌موجب آن زمین مسکونی را ترک گفته، باروبنهٔ خود را بر ارابه‌های گاوکَش نهاده، باقی‌ماندهٔ آثار و اسباب خود را سوزانده و کوچ نمایند. حرکت، حمله و کارشان در نقل و انتقال‌ها بسیار کُند و با تأنّی بود. مردان و گاوان با هم تشکیل واحد مکمّلی را می‌دادند که با کندی به سوی مقصدی که همواره نامعلوم بود حرکت می‌کردند. برای‌شان همواره لازم بود تا به پیروزی نایل آیند، چون شکست برابر بود با نابودی و اضمحلال‌شان، امّا پیروزیشان دست‌یابی بر زمین‌ها و مراتعی بود پوشیده از سبزه‌زارها. البته این وضع ادامه داشت تا آن‌که به‌شکل قوم فاتحی درآمدند و آن‌گاه بود که از این روش دست فروهشتند و این چنین زمانی معادل بود تقریباً با آغاز دورهٔ تاریخی یونان.

مضامین و موضوع‌های حماسه‌ها و سرودها، کلاً به ما نشان می‌دهند که در اجتماع آریاها سه طبقه Caste وجود داشته است که عبارتند از: طبقهٔ اوّل اشراف و فرمانروایان. طبقهٔ دوم عامهٔ مردم که این دو طبقه به‌طور کلّی جامعهٔ آریایی را تشکیل می‌داده است؛ و گروه سوم عبارت بودند از اسیران جنگی، بردگان و کلیهٔ مغلوبین جنگ. پادشاه را آن چنان‌که ما بدان می‌اندیشیم، در این جامعه مقامی نبوده است، امّا هرگاه رئیس قبیله و گروهی نیرو و قدرتی پیدا می‌کرد، گروه‌ها و قبیله‌هایی دیگر بدو می‌پیوستند و یا به زور و جبر قبایلی دیگر را تحت اختیار درآورده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند. اشراف برجسته از آن خانواده‌هایی محسوب می‌شدند که از میان آنان فرمانروایان و رؤسای نیرومندی برمی‌خاست و آن خانواده‌یی بیشتر ارزش و مقام داشت که از میانش عدّهٔ بیشتری رؤسا و فرمانروایان برخاسته بودند و در مواقعی هرگاه نیاز و احتیاجی به فرمانروا احساس می‌شد، به همان خانواده‌ها رجوع می‌کردند.

در بردگی و برده‌داری رسم نیکویی داشتند که مبتنی‌بر واقعیت و صلاحی اجتماعی و سیاسی بود. خرید و فروش برده و به اصطلاح بندهٔ زرخرید در جامعهٔ

آریایی وجود نداشت و رسم گرفتن اسیران جنگی میان‌شان چندان معمول نبود. زنان و احتمالاً مردانی که در جنگ اسیر می‌شدند، با روشی به‌زودی در جامعه تحلیل رفته و مستهلک می‌شدند و امکانی برای آن پیدا نمی‌شد تا اقلیتی در جامعه پیدا شده و موجب ناراحتی‌های بعدی گردد. زنان گروه مغلوب را در جامعهٔ خود پذیرفته و به‌زودی به‌وسیلهٔ ازدواج، اختلاط و امتزاجی میان‌شان انجام می‌شد. میان اشراف و طبقهٔ عامهٔ مردم تمایز و اختلاف‌های فاحشی وجود نداشت، بلکه بسیاری از اوقات حتا نسبت‌های خویشاوندی و روابطی نزدیک مابین آنان به‌وجود می‌آمد. امّا هرگاه به‌ندرت از بردگان سخنی به‌میان می‌آید، تنها برای آن است که آنان را از اسبان و سگان اشراف در مرتبهٔ فرودین‌تری معرفی نمایند. بایستی در این مورد تذکّر داده شود که در این جامعه، این چنین بینش و یادکردی از بردگان، دلیل پستی آنان و تحقیرشان شمرده نمی‌شود، چون اسب و سگ در جامعهٔ آریایی ارزش بسیار زیادی دارد و چه بسا برخی اوقات در حماسه‌ها و سرودها، شرح صفات و مناقب آنان از فضایل و ارزش صاحبان‌شان بسیار بیشتر است؛ چنان‌که به‌موجب فرگرد سیزدهم به‌وضوح از این مقام سگ در اجتماع و حقوق سگان شروحی آمده است*.

*. نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "سونی، شپانَه، شوَن، شپادَ".

۴. نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی

روش پـدرشاهی، مـحدودیت ایـن روش، اهـمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ، وضع و سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مـادری، آزادی در پـیوستگی فـرزندان، سـازمان قـبیله‌ها، یک خـانوادهٔ بـزرگ و سـازمان آن، وضـع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کـل، ریـاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه‌ها، خـانه‌سازی مـیان مـلل مـغلوب، شـور و هـیجان در خـانواده، تـفریحات و سرگرمی‌ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسایل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسایل جنسی

هرچند در جامعهٔ آریایی روش **پدرشاهی** Patriarchat برقرار بود و نَسَب از جانب پدر برده می‌شد، امّا ایـن شـیوه‌یی نـبود کـه آزادی فـردی را محدود و مقیّد سازد، چون آزادی فردی اهمیّتی فراوان داشت تا آن‌جاکه فرد در خانواده به هیچ وجه تحت‌کنترل و محدودیت شدید و مطلق رئیس خانواده قرار نداشت و برهمین مبنا است‌که خانوادهٔ آریایی را نمی‌توان مبتنی‌بر اصالت پدر و پدرسالاری به‌معنای ویژهٔ آن دانست. نَسَب نیز تنها از جانب پدر برده نمی‌شد، بلکه در موقعیت‌های گوناگون این موضوع به تفاوت فرق می‌کرد پسـر تـا حـدّ معیّنی درکفالت پدر بود، امّا هم‌چون‌که بزرگ و به سن بـلوغ مـی‌رسید، آزادی کامل داشت و می‌توانست سُلطهٔ پدر را نپذیرفته و به دنبال‌کار و زنـدگی بـرود. چنان‌که‌گفته شد رشته‌های خویشاوندی از جانب پدر و مادر به یک اندازه مورد

احترام و دارای ارزش بود و این روشی نوپا و تازه محسوب نمی‌شد، بلکه دارای سابقه‌یی بسیار کهن می‌بود و به‌همین جهت بود که میدانی وسیع و باز برای کسانی که ضعیف بودند باز می‌شد و پسران تازه سال و به بلوغ رسیدهٔ خانواده‌ها آزاد بودند تا به هر خویشاوندی از پدری و یا مادری بپیوندند. برمبنای این اصل، هر خانواده‌یی که سخاوت، گشاده‌رویی و سیاست بهتری داشت موفّق می‌شد تا کسان بیشتری را به گرد خود فراهم آوَرَد. اصولاً سخاوت و گشاده‌دستی از صفات بارز آریاییان بود و لآمت و خسّت را بسیار مذموم می‌داشتند، چنان‌که مهمان‌نوازی نیز از خصایل بارز کلیهٔ آریایی‌ها بود و مهمان را بسیار عزیز و محترم می‌داشتند و چه‌بسا بسیار اوقات که اتفاق می‌افتاد میان میهمان و میزبان روابطی محکم‌تر از خویشاوندی به‌وجود آمده و این روابط چون پیوندهای خویشی به‌صورت توارث به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد.

هر قبیلهٔ آریایی از لحاظ سازمان خانوادگی دارای تشکیلات و نظامی بود. به‌طور کلّی هر قبیله تشکیل می‌شد از خانواده‌های بزرگی چند، و یک خانوادهٔ بزرگ عبارت بود از یک رئیس و بزرگ و همسرانش و کودکانش و برادران کوچک‌تر آن رئیس با زنان و فرزندانشان. امّا برخی اوقات اتّفاق می‌افتاد که یکی یا چند تن از برادران کهتر سر از اطاعت برادر بزرگ‌تر پیچیده و به خانواده‌هایی دیگر می‌پیوستند، و چنان‌که گفته شد این امری بود رایج. در چنین حالی است که وضع طبقاتی در جامعهٔ آریایی آشکارتر قابل فهم و شناخت می‌شود، چون رؤسا و سران این خانواده‌ها بودند که طبقهٔ اشراف و مهتران را به‌وجود آورده و خویشان و بستگان آنان نیز طبقهٔ عامه را شامل می‌شدند. مطالعه‌ای در متون اوستایی، به‌ویژه یَشت‌ها و متون پهلوی دربارهٔ نَسَبت‌هایِ خویشاوندیِ نزدیک میان قبایل متخاصمِ آریایی‌ها، به‌ویژه با خیون‌ها و تورانی‌ها و... به‌روشنی چنین امری را روشن می‌کند.

وضع مالکیت و تقسیم زمین نیز چنان بود که هر خانواده‌یی دارای قطعه‌یی زمین بود، البته بایستی توجّه داشت که هر خانوادهٔ بزرگی مطابق با توضیح فوق

بردگان‌شان در آن زمین به‌کار اشتغال می‌ورزیدند. گروه‌های پراکندهٔ آریایی به‌نسبت در سرزمین‌هایی که مستقر می‌شدند، حدودی داشتند برای رسیدن و نزدیک شدن به‌طبقهٔ اشراف. مثلاً در ابتدای سکونت گروهی از آریاییان در جزیرهٔ ایرلند، حدّنصاب برای اشرافیت آن بود که تا شخصی دارای بیست رأس گاو و پنج خانوار برده نمی‌شد، نمی‌توانست در زمرهٔ اشراف محسوب شود.

امّا انتخاب رییسی بزرگ، از میان اشراف یا رؤسای بزرگ خانواده‌ها انجام می‌شد و هر رئیس یا سالارِ خانواده‌یی که قدرت و نیرو و ثروت بیشتری داشت به ریاست کل قوم برگزیده می‌شد. البته میان تشکیلات خانوادگی این رئیس با رؤسای دیگرِ خانواده‌ها از لحاظ کیفیت امتیاز چندانی مشهود نبود، امّا از نقطه نظر کمیّت تفاوتی وجود داشت، چه این خانواده از سخاوتی بیشتر، سیاستی شایسته‌تر، مهمان‌نوازیِ گرم‌تر و ثروتِ افزون‌تری برخوردار بود و به‌همین جهت کسانی که از خانواده‌های خود ناراضی بودند به این خانواده می‌پیوستند و آنانی که جویای کاری بودند و دست تهی مانده بودند و هم‌چنین کارگرانی بسیار در جمع این خانواده و در تحت لوای رئیس آن گرد می‌شدند. بزرگی و سخاوت این فرمانروای کل، زیردستان و کارگران و پناهندگانِ به او را به‌صورت فدائیانش در می‌آورد، و چنان‌که جنگی درمی‌گرفت اینان سخت در حفظ جانش می‌کوشیدند و هرگاه درضمن پیکار کشته می‌شد، بسیاری از اینان نیز خودکشی می‌کردند.

امّا ریاست نهایی قبیله بدان اندازه‌یی که مسئولیت و گرفتاری داشت، عواید مالی و سودهای جنسی نداشت. رئیس بزرگ ملزم بود تا مخارج کلّی سازمان ریاست را از کیسهٔ خود بپردازد و درضمن، خرج‌ها و هزینه‌های بسیاری دیگر نیز پیش می‌آمد که می‌بایستی از محل عواید شخصی‌اش پرداخته شود، چون به‌هیچ‌وجه منبع درآمدی خارجی که ویژهٔ این کار باشد و از اخذ مالیات و چیزهایی از این قبیل تأمین گردد وجود نداشت. این روشی بود که در اروپای سده‌های میانه رواج داشت و حتا در این زمان نیز آثار و نشانه‌هایی از آن روش

حکومت در کشورهایی چون اروپای شمالی و ممالک متحدهٔ آمریکا دیده می‌شود، چون در این جوامع، ریاست و حکومت فرصتی به‌شمار می‌رود از برای کسب آبرو و وجهه و وسیله‌یی از برای کسب مال و ثروت‌اندوزی به‌شمار نمی‌رود.

محل زندگی هر خانواده‌یی الگویی محسوب می‌شد از یک شهر که در آن روشی اشتراکی با تفاهم‌هایی متقابل برقرار بود. در مرکز بنای بزرگ، بنایی کوچک‌تر قرار داشت که مرکز اقامت رییس و سالار خانواده و کلیهٔ بستگان و خویشاوندانش بود که در خواب و خور انباز بودند. گرداگرد این بنای مرکزی نیز پوشیده از ساختمان‌هایی کوچک‌تر و انبارها، کارگاه‌ها، اطاقک‌ها و اصطبل‌هایی بود که بردگان وابسته به آن خانواده در آن‌جاها زیسته و به‌کارهایی اشتغال داشتند. تالار و یا بنای مرکزی که محل زندگی رییس خانواده با بستگان و خویشاوندانش بود، عبارت می‌شد از تالاری بزرگ که در قسمت فوقانیِ آن یک شاه‌نشین و کُرسی وجود داشت که سالار خانواده با نزدیکان طبقهٔ اوّل و احتمالاً میهمانانش در آن‌جا زندگی می‌کردند و بقیهٔ افراد به تناسب در همان کف تالار می‌زیستند. به هنگام غذاخوردن علاوه‌بر سرنشینانِ شاه‌نشین، در کف تالار افراد به‌تناسب موقعیت و مقام به ترتیب در کنار میزهای کوتاهی با فاصله‌هایی از شاه‌نشین قرار می‌گرفتند. پس از صرف غذا و برچیده شدن سفره، در همان کف زمین تالار می‌خوابیدند، به جز رئیس و نزدیکانش که جای ویژه‌یی داشتند.

جهت تأمین روشنایی و گرما در وسط این تالارهای عمومی آتشی می‌افروختند که دودش از سوراخی که در سقف ایجاد می‌شد، به بیرون می‌رفت. هنگامی که به فتوحات پرداختند، در شهرهای مرکزی و آن‌جاهایی که جمعیت و مغلوبین بیشتر بودند، آریایی‌ها این خانه‌های مسکونی را به هم متّصل و با استحکام بیشتری بنا می‌کردند تا وسیله‌یی دفاعی بوده باشد و به‌هنگام حمله‌های ناگهانی قدرت و وقتی از برای مقابله و دفاع بیابند، و این تقریباً همان وضعی است که در **می‌سه‌نه** Micene واقع در یونان رواج داشته و آثار آن به‌وسیلهٔ باستان‌شناسان

کشف شده است[۶]، به‌عکس روشی که در شمال اروپا شایع بود و خانواده‌ها به‌طور منزوی زندگی کرده و در مواقع حمله و بحران جز به رشادت و پهلوانی‌های فردی اتکایی نداشتند.

زندگانی در این خانواده‌های آریایی، چون شمال اروپا محزون و خاموش نبود. اینان مردمانی بودند سخت پرجوش و خروش. حمله‌کردن و هر لحظه در انتظار حمله بودن از جانب قبایل و اقوامی که به گاو دزدی گذران داشتند، از برای‌شان سرگرمی‌یی بود احتمالاً نشاط‌انگیز که نیروی سلحشوری و جنگاوری را در آن‌ها زنده نگاه داشته و موجب خمودگی و افسردگی‌شان نمی‌شد. میان‌شان برپاکردن مسابقه‌ها و ورزش‌ها و شرط‌بندی و مجلس‌های می‌گساری رواج داشت و این شور و غوغا هنگامی نُضْج گرفته و به منتهای خود می‌رسید که شاعران و رامشگرانی که در دوره گردی زندگی می‌کردند از راه فرارسیده و از میهمان‌نوازی خانواده‌ها برخوردار شده و موجبات هیجان و سرور مردمان را فراهم می‌کردند.

از آن چه که از حماسه‌ها و سرودها برمی‌آید، آریایی‌ها در موضع ازدواج و مسایل جنسی تساهلی داشته‌اند، هم‌چنان‌که این تساهل همراه با آزادمنشی عقلانی و منطقی‌یی تا زمان‌هایی دراز میان ایرانیان معمول و رایج بود. در موضوع ازدواج، رسوم و آیین‌های سخت و دشوارگونه‌یی نداشتند. البته این تساهل به‌درجهٔ انحطاطی که در بعضی نقاط رواج داشت، تجلّی نمی‌کرد ــ امّا اینان به بکارت اهمیّتی چندان‌که همراه با تعصّب و سختی‌های بسیار بود نمی‌دادند و هم‌چنین از لحاظی دیگر میان‌شان آزادی‌های جنسی و روابط عاشقانهٔ پیش از ازدواج معمول نبود. به‌هنگام عروسی هدایایی میان دو طرف ردوبدل می‌شد، امّا این هدایا هیچ‌گاه شامل جهیزیه سنگین وکابین یا مِهر و امثال این‌ها نبود. برخی از این موضوع چنین نتیجه گرفته‌اند که این روش، شیوه‌یی بوده که در استحکام بنای زناشویی نقشی درخور نداشته و به‌موجب آن ازدواج‌ها شکننده و بی‌فرجام بوده‌اند و اغلب منجربه جدایی می‌شده است. امّا در این‌جا بایستی به این نکته نیز

توجّه داشت که زن هرچند شوهر می‌کرد و از خانوادهٔ خود به خانوادهٔ شوهرش نقل مکان می‌نمود، امّا این وابستگی برای ابد و همیشگی نبود، چون زن همیشه به خانوادهٔ خودش تعلّق داشت و به هنگامی که میان دو خانوادهٔ زن و شوهر نزاع، جنگ و خصومتی درمی‌گرفت، زن مجبور بود که از شوهرش بریده و به خانوادهٔ خود بپیوندد.

اساس ازدواج برای مردان مبتنی بود بر تک همسری و انتخاب یک زن، امّا این قانون برای اشراف معمول و قابل اجرا نبود و آنان می‌توانستند هرچند زنی که مایل بودند انتخاب نمایند. زنان نیز خود شاید تمایل بیشتری داشتند که یکی از همسران مردی صاحب جاه و دولتمند باشند تا همسرِ واحدِ یک مرد معمولی و بی‌چیز. هم‌چنین اشراف از میان بردگان و اسیران نیز می‌توانستند زنانی برای خود به‌عنوان صیغه و مُتعه انتخاب کنند. این زنان نیز در جمع خانوادگی آن مرد زندگی کرده و هرگاه صاحب فرزندانی نیز می‌شدند، فرزندانشان نیز در همان جمع می‌توانستند زیست کنند.*

زنان، مقام اجتماعیِ خود را از پدران و مادران خود به ارث می‌بردند، و به‌همین جهت چه‌بسا که اتفاق می‌افتاد مقام و تشخّص زنی از شوهرش افزون‌تر می‌شد، و رئیس خانواده‌هایی را این‌گونه زنان "شاه‌زن" تشکیل می‌دادند که با قدرت و توانایی کار مردان را به دوش می‌کشیدند. هرچند در جوامع و اقوام آریایی رسم اختیار چند شوهر برای یک زن به‌هیچ وجه معمول نبود، امّا این چنین زنان اشرافی می‌توانستند با همان آزادیِ مردان احساسات عشقیِ خود را بروز دهند و همواره در محفل خود عشاق و هواخواهانی داشته باشند، بدون آن‌که این روش برای‌شان کسر شأن و تنزّل مقام و بی‌احترامی می‌شود، چنان‌که

*. جهت چنین مناسبات و مقوله ازدواج و تساهل‌های جنسی و انواع ازدواج و جدایی و طلاق و ارث و صیغه‌ها و مُتعه‌ها و حقوق شرعی و عرفی آنان و مکان اجتماعی فرزندان‌شان در خانواده و اجتماع و... نگاه کنید به دورهٔ چهار جلدیِ ترجمه و شرح وندیداد باتوجّه به فهرستی توضیحی در آغاز مجلّد اوّل.

چنین رسمی مدّت چهار الی پنج قرن در اروپا تا ایام اخیر رواج داشت.

۵. آریایی‌های هند

هجوم آریایی‌ها به هند، اقوام بومی در شبه‌قاره، فرهنگ و تمدّن‌شان، چگونگی تسلّط آریایی‌ها، کلمهٔ آریـا و ریشهٔ آن، روش زندگی و سلوک، کـارهایی در هـند، پس از تسـلّط، روش ازدواج، وضع طبقاتی، از جنگ و غارت تا کشاورزی، مساوات طبقات و افراد، مالکیت و زمین، تـجارت و بـازرگانی، وضـع حمل‌ونقل، اخلاق جنسی، و موقعیت زن

پیش از آن‌که از دین و اخلاق آریایی‌های ایرانـی سخن گـوییم، لازم است تـا از چگـونگی احـوال آریـایی‌های هـندی در آغـاز ورود بـه هندوستان و زندگانی، اخلاق، فرهنگ و دیانت‌شان گفت‌وگو نـماییم، چـه ایـن مورد کمکی است بسیار شایسته به شناخت بهتر و فرهنگ و دیانت آریایی‌های ایرانی که در ابتدا، و زمان نزدیکی مشترکاً می‌زیسته و بعد بر اثر حوادثی از هـم جداگشته و هر یک در منطقه‌یی استقرار یافته و دو فرهنگ بزرگ جهانی را بنیاد نهادند.

در زمانی که آرین‌ها به هند هجوم آوردند، قدیم‌ترین مـردم تـاریخی هـند یعنی **ناگاها** Nagas بر قسمت شمالی آن سرزمین تسلّط داشتند. ایـنان مـطابق بـا یـافته‌های بـاستانیِ درّهٔ سـند، مـارپرست بـوده‌انـد و هـنوز بـازماندگان‌شان در کوهستان‌های دورافتادهٔ هند زندگی می‌کنند[۷]. در بخش‌های جنوبی نیز مـردمی سیاه‌پوست با بینی‌هایی پهن زنـدگی مـی‌کردند کـه آن‌هـا را **دراویـدی** **dravidian** می‌نامند. این‌ها ظاهراً از فرهنگ و تمدّنی در زمان هجوم آریایی‌ها بـرخـوردار بوده‌اند. مردمانی شناخته می‌شدند بیشتر تاجرپیشه که به‌وسیلهٔ دریاگردی تا بابل و سومر راه داشته و از ذوق هنری بـهرهٔ فـراوانـی داشـته‌انـد[۸]. چـنان‌که بـه نـظر

می‌رسد، آرین‌ها پس از استقرار، تحت تأثیر این قوم قرار گرفته‌اند.

غلبهٔ آرین‌ها بر این طوایف بومی و انقیادشان از رویدادهای تاریخی است که منجربه تفوّق آریایی‌ها بر دراویدی‌ها شد. البته دربارهٔ آریایی‌ها سخن گفته شد و تا آن جایی که به فهم مطلب کمک بیشتری بنماید، در این مورد به پژوهشی مختصر پرداخته می‌شود. اینان از ناحیهٔ دریای خزر مهاجرت کردند، یعنی همان محلی که پسرعموهای ایرانی‌شان آن را اَئیریَنَه وَئِجَه / ایران ویج "Airyana-Vaeja ـ خانهٔ آریایی‌ها" می‌نامیدند[۹]. آریایی‌های ایرانی و هندی در زمانی مقارن با هنگامی که کاسیان بابل را فتح کردند، آریایی‌های هندی نیز به هند داخل شدند.

لفظ آریا Arya در سانسکریت "نجیب" معنی می‌دهد. امّا کسانی نیز کلمهٔ آرین Aryan را از ریشهٔ سانسکریتی ri-ar یعنی "شخم زدن" مشتق می‌دانند[۱۰] و مطابق با این نظریه کلمهٔ آرین در آغاز به‌معنای نجیب و نجیب‌زاده نبوده، بلکه به‌معنی دهقان، برزگر و شخم‌زن بوده است، به هر انجام این آریایی‌ها که مردمی جنگجو، ساده و دور از ریا، زورمند و زیبا اندام بودند، به زودی بر سراسر هند دست یافتند. امّا چون موقعیت تغییر یافت و دیگر محلی از برای جنگ و پیکار وجود نداشت به کشاورزی پرداختند.

قبایل‌ها و گروه‌های کوچک آریایی با جذب بومیان و سکنهٔ اوّلیه کم‌کم مراکزی پرجمعیت با قدرتی مرکزی به‌وجود آوردند. هریک از این مراکز که به‌وسیلهٔ گردآمدن تجمّع عدّه‌یی ازگروه‌های پراکنده تشکیل شده بود، به‌وسیلهٔ پادشاهی اداره می‌شد. این پادشاه دارای اختیارات تام نبود، بلکه قوانین و تصمیمات به‌وسیلهٔ عدّه‌یی از جنگجویان وضع و اعلام می‌شد، و رهبری هر طایفه و شورایی به‌وسیلهٔ یک رییس یا راجه عملی بود و چنان‌که گفتیم این رییس اختیاراتش به‌وسیلهٔ شورای جنگ‌جویان محدود می‌شد. تقریباً مقرّراتی را که در بندهای گذشته دربارهٔ سازمان‌های آریایی شرح دادیم، با اختلافاتی کم‌وبیش که حاکی از تفاوت آب و هوا، موقعیت طبیعی، نژادی و دیگر عوامل است، در

هندوستان به‌وسیلهٔ آریایی‌ها شایع می‌بینیم.

این آریاها چون دیگر اقوام در مورد ازدواج، قوانینی داشتند و این قوانین مربوط بود به دو طریقهٔ ازدواج خانوادگی و خودی Endogamy و ازدواج بیرون از خانواده Exogamy. اینان نه می‌توانستند با خارج از نژاد خود ازدواج کنند و نه موظّف بودند با خویشان طبقهٔ اوّل زناشویی نمایند. هم‌چون ملل و اقوام غالب دیگر با نظری حقارت‌آمیز به رعایا نگریسته و آنان را از خود پست‌تر می‌شمردند. امّا چون عدّه و نفرات‌شان در برابر سکنهٔ بومی اندک بود، به وضع مقرّرات و قوانینی پرداختند تا در سکنهٔ بومی پس از اندک زمانی تحلیل نرفته و مستهلک نشوند و همین مقرّرات است که سخت بر پایهٔ تقسیم‌بندی نژادی و بعد طبقاتی قرار داشته و درآینده موجب بسیاری از ناراحتی‌ها در آداب مذهبی و اجتماعی می‌شود.

این هندی‌های آریایی، زندگی‌شان به‌طور کلّی در آغاز به‌وسیلهٔ جنگ و غارتگری، و از آن پس از راه گله‌داری و سپس کشاورزی می‌گذشت، آن چنان‌که پسرعموهاشان در ایران زمین سلوک و معاش می‌نمودند. در آغاز گاو چنان جنبهٔ مذهبی وسواس‌گونه‌یی را میان‌شان نداشت که تابو Tabou شمرده شود، چون هرگاه مایل بودند درصورت لزوم آن حیوان را چون دیگر چارپایان ذبح کرده و از گوشتش استفاده می‌کرده‌اند و حتا از این گوشت سهم کاهنان و خدایان نیز محفوظ بوده است[۱۱]. کاشت جو را می‌دانستند، امّا چنان که برمی آید از برنج آگاهی نداشتند و در زمان‌های بعدتری از آن اطلاع یافته‌اند. تقسیم زمین جهت کشت در هر اجتماعی میان خانواده‌ها معمول بود. فروش و یا مبادلهٔ زمین رواجی نداشت، به‌ویژه فروش زمین برای بیگانگان به کلّی ممنوع بود. انتقال زمین تنها از راه ارث، آن هم به فرد ذکور خانواده انجام می‌شد. در این جامعهٔ آریایی نوعی تساوی نسبی برقرار بود. از کارمزدوری سخت رویگردان بودند و در جامعه‌شان نه تهی‌دست وجود داشت و نه سرمایه‌دارهای بزرگ، نه منطقه‌های اشراف‌نشین در شهرها به‌نظر می‌رسید و نه بیغوله‌های کثیف و جاهای پست[۱۲].

در زمان‌های بعدتری که صنعت و حِرَف و پیشه‌ها نزدشان براساس توسعهٔ جمعیت و شهرنشینی شایع شد، اصناف نیرومندی به‌وجود آمدند. هرگاه بخواهیم به تنوّع این اصناف و حِرَف و پیشه‌ها پی بریم، بایستی با نگاهی به فهرست اصنافی که **امیر علی شیرنوایی** در اواخر تسلّط مغولان در هرات داده است، توجّه کنیم[۱۳].

حمل و نقل، تجارت و مسافرت به‌وسیلهٔ گاری‌هایی با دوچرخ که به‌وسیلهٔ اسب کشیده می‌شد، انجام می‌گرفت، امّا تجارت‌های خارجی بیشتر به‌وسیلهٔ کشتی‌هایی انجام می‌شد با پاروهایی بسیار که میان سالهای ۸۵۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد کالاهای هند را به بین‌النّهرین، عربستان و مصر حمل می‌کردند و این کالاها عبارت بودند از: ادویه‌جات، انواع عطرها، منسوجات مختلف، برخی جواهرات و سنگ‌های پربها و چوب‌های آب‌نوس و چیزهایی دیگر که در سرزمین هند فراوانی داشت.

لیکن روش تجارت به‌وسیلهٔ وضعی که در مورد مبادلهٔ کالا وجود داشت به مراحل انحطاط رسیده بود، و حتا زن و همسر نیز به‌هنگام ازدواج باگاو خرید و فروش می‌شدند[۱۴] امّا به زودی بر اثر ضرورت، سکّه‌های مسین درشت و خشنی ساخته شد که آن هم به‌موجب برقرار نبودن روشی درست، وضع خراب پیشین را اصلاح چندانی نکرد و تنها کاری که انجام داد رواج بسیار قمار بود که در مقطعی از تاریخ آفتی شد برای جامعه.

هرچند پادشاهان هند و اروپایی چون شاهان عصر **هومه‌روس/هومر** Homerus از غارت و چپاول احشام همسایگان خود ابایی نداشتند[۱۵]، امّا از لحاظ راستی و درستی، سادگی و وفای به عهد و پیمان بسیار برجسته و بلندپایه بودند. مورّخ یونانیِ جنگ‌های اسکندر، شرحی دربارهٔ راستی، درستی، احترام به پیمان و قول در تجارت، عدم دزدی و راه‌زنی از هندوان آورده است که بسیار جالب می‌باشد[۱۶].

دربارهٔ اخلاق جنسی آن چه که از ریگ‌وِدا\ *Rig-Veda* برمی‌آید، در آن از

زنای با محارم، فحشا و روسپی‌گری و سقط جنین سخن می‌رود، و هم‌چنین نشانه‌هایی از هم‌جنس آمیزی Homosexualité [لواط] نیز در این کتاب باستانی می‌توان مطالعه کرد[۱۷]، و به همین جهت است که **آندره‌ژید** Andre Gide از انتساب این عمل به آریایی‌ها، به‌ویژه ایرانیان باستان* پروایی ندارد[۱۸]. مبنای عروسی بر خرید و فروش قرار داشت و بیشتر با ربودن و اِعمال زور این عمل انجام می‌شد. البته همیشه عروس دزدی و زن‌ربایی از برای همسری امری رایج نبود، بلکه برخی اوقات به‌وسیلهٔ رضایت طرفین نیز این مهم انجام می‌شد، امّا روش مستحسن و پسندیده‌یی محسوب نمی‌شد و زنان این روش را موجب سرافکندگی خود دانسته و ترجیح می‌دادند تا به‌وسیلهٔ اِعمال زور و قدرت تصاحب شوند[۱۹]، و این نظری بود که **فروید** Freud با روش روان‌شناسی نوین‌اش *Psycho-Analyse* آن را مورد پژوهش قرار داد[۲۰].

چنان‌که به نظر می‌رسد، میان آریایی‌های هندی برخلاف آریایی‌های ایرانی، زن مقام چندانی نداشته است و بیشتر این امر معلول وضع آب و هوا و موقعیت طبیعی دو منطقه می‌باشد. روش چند همسری Polygamy چون ایرانی‌ها میان‌شان شایع بود، امّا در ایران این رسم بیشتر برای اشراف معمول بود. آن چه که شگفت است روش چند شوهری *Polyandry* می‌باشد. در منظومه و حماسهٔ رامایانا *Ramayana* از زنی به نام **دروپادی** Draupadi یاد می‌شود که در یک لحظه با پنج برادر ازدواج می‌کند[۲۱]. شاید این از موارد استثنایی بوده باشد، امّا به‌ندرت اتفاق نمی‌افتاده، چون این رسم تا سال ۱۸۵۹ در سیلان باقی بوده و هم‌اکنون هنوز در برخی از نقاط کوهستانی تبّت رواج دارد. به‌طور کلّی چنان‌که گفته شد برخلاف جامعهٔ ایرانی، میان اینان زن ارزش و اهمیّتی نداشت، چون یهودیان که رسم داشتند، خرید و فروش زن انجام می‌شد و مرد در مواقعی می‌توانست حتا دختران خود را بفروشد. لیکن اندکی نگذشت که در این قسمت تجدیدنظری

*. نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "وِنْتِیَه" یا لواط. نیز: شاهد بازی در ادبیات فارسی، تألیف دکتر سیروس شمیسا، تهران ۱۳۸۱.

به‌عمل آمد و زن از موقعیتی مناسب برخوردار شد که متأسفانه باز در ادوار بعدی این موفقیّت از بین رفت.

٦. دیانت هندو ایرانی

دیانت ناگاها ساکنان بومی هند، خدایان آن‌ها، پیدایش خدایان جدید، کثرت ارواح و خدایان، لزوم طبقهٔ جادوان و ساحران، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی، خدایان عمدهٔ ودایی، مطابقت با آیین ایرانیان، هوم و سوما، خدای سوما، اصلاحات زرتشت، آگنی خدای بزرگ آتش، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر، خدایای بعدی، سیر تحوّل و تکامل مذهب در وداها، اخلاق خدایان، وارونا خدای بزرگِ آرمانی، روح و جهانی دیگر، قربانی و نذور

چنان‌که در بندگذشته تذکّر داده شد، آریاها هنگامی که به هند داخل شدند، دو قوم؛ دراویدی و ناگاها Nagas در آن سرزمین تمدّن و فرهنگی داشتند. روش دیانت ناگاها که هنوز آثار آن را در گوشه وکنار هندوستان می‌توان مشاهده نمود، عبارت بود از نوعی **آنی‌میسم** Animisme یا جان‌گرایی شدید. اینان ارواح بی‌شماری را پرستش می‌کردند و این ارواح در سنگ، چوب، درختان، گیاهان، جانوران، جویها وکوه‌ها و دیگر چیزها وجود داشتند. مار و افعی نماد نیروی جنسی مردان و مورد پرستش بوده و جنبهٔ خدایی داشتند. درخت **بودی** Bodhi نماد وکنایه‌یی از جریانی باطنی و نشانهٔ عظمت و قدرت پنهان درختان بود. خدایانی چون **یاکشا** Yakshas یاگاو نر ایزدی، **هانومن** Hanuman یا خدای اژدها، **نانْدی** Nandi یا خدای میمون و یا خدایان گیاهی و امثال این خدایان فراوان بود. البته این‌ها خدایانی بودند که بعدها در مذهب هند قدیم کم‌کم وارد شدند. این روش وسیع خدایان و ارواح بی‌شمار، روشی سخت و عظیم را در سحر و جادو فراهم می‌آورد، چون شناخت در میان

این خیل ارواح و خدایان، شناختِ عناصر نیک و خیر و سودرسان، و شرّ و خبیث و زشت و زیانکار، کار هرکس نبود و ساحران و جادوانی بایستی تا این مشکل و مهم راگشوده و به‌وسیلهٔ اوراد و عزایم و تعاویذ، ارواح شرّ و خدایان اهریمنی را مهار کرده تا به بندگان صدمتی نرسانند، و این چنین اموری را در کتاب آثاروا‌ودا *Atharva-Veda* یاکتاب "سحر و جادو" می‌یابیم چنان‌که در ایران کتاب شرایع مَزْدَیَسْنان به نام وندیداد نز چنین بود[۳۲].

خدایان باستانی وِدایی همان عناصر طبیعی بودند، عناصری که بسیاری از آنان نزد آریایی‌ها پرستش می‌شد، چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش، آب، باد و... **دیااوس** یا **دیوس** Dyaus [معادل **زئوس** Zeus یونانی] همان خدای بزرگ آسمان یا خود آسمان بود و طبع بشری بنابر اصل قیاس به خود، به‌زودی این عناصر طبیعی را صُوَری انسانی بخشید. آسمان به‌صورت **وارونا** Varuna یا پدر، و زمین به شکل **پری‌تی‌وی** Prithivi یا مادر درآمد. البته از پدر و مادر یا دو عنصر مثبت و منفی، یعنی اتحاد زمین و آسمان به‌وسیلهٔ باران، زادگانی به‌وجود می‌آیند که رُستنی‌ها هستند.

خدایانِ وِدایی، بسیاری از خدایان و ایزدان اوستایی، خدایان هیتی‌ها و میتانی را یادآور است و این امری است که عناصر بسیارکهن آریایی را با تغییر و تبدیل‌ها وکم و زیادی‌ها و افزوده شدن عناصری تازه و احتمالاًکاستی مواردی آشکار می‌سازد. خدایان عمده در آیین ودایی عبارتند از: **پارجانیا** Parjanya خدای باران، **آگنی** Âgni خدای آتش، **وایو** Vayu خدای باد، **رودرا** Rudra خدای بادهای سخت و توفانی، توفان **ایندرا** Indra، فجر **اوشاز** Ushas، شیارکشت‌زار سی‌تا Sita و خورشید **سوریا** Surya و **میترا** Mithra یا **ویش‌نو** Vishnu.

به‌شکلی که بعدها خواهیم دید، بسیاری از این خدایان در آیین پیش از زرتشت و حتا زمان پیامبر و پس از آن نیز هم‌چنان باقی ماندند از سویی دیگر میان اقوام دیگر آریایی نیز این خدایان هم‌چنان مورد پرستش بوده‌اند. از مواردی دیگر که در آیین ودایی و ایرانی و در **وِداها** Vedas و اوستا باقی مانده و ریشه‌یی بس کهن دارد، نوشیدن شیرهٔ گیاه مقدّس **سوما** Soma / **سَئُومه** Saoma در آیین

ودایی و هوما Haoma [هَئومَه ـ هوم] در آیین ایرانی است. البته بایستی توجّه داشت که حرف "S" سانسکریت در پارسی به "H" بدل می‌شود، چون **سیندو** Sindhu که به **هیندو** Hindu و **سوما** Soma که به Haoma بدل شده است. در اوستا گیاه مقدّس "هوم" سرگذشتی اساطیری دارد و بسیار مقدّس شمرده می‌شود[۲۳]، امّا در ادوار اخیرِ دین زرتشتی و آیین مَزْدَیَسْنی، جنبهٔ خدایی برای آن شناخته نشده، لیکن میان آریایی‌هایِ هندی این چنین نیست، بلکه گیاه مقدّس سوما که عصاره‌اش هم برای خدایان و هم برای آدمیان مستی‌بخش و لذت‌انگیز بود، خود در آغاز خدایی به‌شمار می‌رفت. از قراینی که در اوستا، به‌ویژه در بخش گاتاها ملاحظه می‌شود، زرتشت بر علیه آن چه که مستی‌بخش و برافکنندهٔ خوی شریف آدمی است، سخن گفته و به‌همین جهت این موضوع در اصلاحات زرتشت بسیار تعدیل شده است. به هر انجام در آیین آریاها، و یاگروه‌های هند و ایرانی در زمان اشتراک، سوما خدایی بوده است با سرمایهٔ نشاط و جاودانگی که الهام‌هایی نیکو به آدمیان می‌بخشید و از لحاظ مقایسه برای شناختن بهتر، شاید او را بتوان با **دیونیسوس**[۲۴] Dyonisos یونانی مقایسه نمود[۲۵].

برای مدّت زمانی بسیار **آگنی** Agni بزرگ‌ترین خدایِ وِدایی بود، او خدایی محسوب می‌شد که به‌وسیلهٔ شعله مقدّس و زندگی بخش‌اش، بشر را به‌تعالی سوق می‌داد. آتش میان تمامی اقوام آریایی مورد ستایش و احترام بوده و اساطیر، روایات و افسانه‌هایی دربارهٔ آن آمده است. این افسانه‌ها منشأ پیدایش آتش را درخلال پیرایه‌هایشان برای ما باز می‌گویند و نشان می‌دهند که نخستین کاشف آتش، جز خدای آتش، یعنی همان آتش چیزی نیست. این آتش به‌وسیلهٔ برق در آسمان به روی زمین تولید شده و موجب کامیابی‌های بسیاری از برای بشر شده است. یکی از نام‌های چندگانهٔ برق که پسر **آسوره.وارونه** Asura-Varuna می‌باشد در سانسکریت **آذَرْوان** Adharvan، یعنی دارندهٔ آتش است. کم‌کم در سیر اساطیر و افسانه‌ها، بشر این نام را تشخّص بخشیده و صورت انسانی به آن داده است و تاکنون در هندوستان طبقه‌یی به این نام، یعنی **آذَرْوان** Adharvan وجود دارند که کارشان خدمت به آتش است، و چنین طبقه‌یی که از روحانیان می‌باشند

در ایران نیز با نام آذُربان / آذَربان وجود داشته که به‌موجب اوستا **آثرَوَن** Âθravan نامیده می‌شوند و در یونان و روم باستان نیز چنین روحانیانی موظّف وجود داشته‌اند.

امّا اشتقاق‌هایی از این کلمه، به‌عنوان صفاتی از برای خدای آتش به‌نام **آگْنی** Âgni که بعدها تشخّصی پیدا کرد، شناخته شد. در زبان سانسکریت **آذری** Adri به‌معنی شعله و **آدریو** Adrio به مفهوم شعله‌ور است و در ریگ‌وِدا از این صفات برای آگنی بسیار مشاهده می‌شود. از این موضوع آشکار می‌شود که آذر ـ "آتَر"[۲۶] یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی است که مفهوم آتش را می‌رسانیده است. ریگ‌وِدا باستانی‌ترین کتاب هندوان با سرودی در ستایش آتش "آگْنی" شروع می‌شود که از لحاظ لحنِ گفتار، وَزْن و روشِ سرایش، همانندی بسیاری دارد به گاتاها، کهن‌ترین قسمت اوستای ایرانیان.

پس از **آگْنی** در ایزدکدهٔ Panteon هندیانِ آریایی، خدایانِ بزرگ دیگری نیز وجود داشتند، و مشهورترین‌شان **ایندرا** Indra، یعنی خداوند توفان به‌شمار می‌رفت. چون این خدا از برای هندیان آورندهٔ باران بود حتا از خورشید نیز حیاتی‌تر و گرامی‌تر محسوب می‌شد، هم‌چنین خدای رعد نیز به‌شمار می‌رفت و جنگندگان در پیکار از برق‌های او امید و یاری می‌جستند. شاید این خداوندگاری بوده رزم‌جو و بزم‌جو، چون هم پیکارگران در پیروزی از او مدد می‌خواستند و هم بزم‌جویان عزیزش می‌داشتند، و خود او از گوشت سدها گاو نر بزمی برپا می‌ساخت و پای‌کوبان دریاچه‌هایی از شراب می‌نوشید[۲۷].

در چنین هنگامی که **آگْنی** و **ایندرا** از خدایان بزرگ محسوب می‌شدند، **کریشنا** Krishna دشمن سرسخت ایندرا محسوب می‌شد و شاید تنها خدای بومی در مذهب ودایی بود، و **ویشنو** Vishnu که از خدایان درجهٔ دوم یعنی خورشیدی که زمین را در شعاع خود غرقه می‌ساخت، اهمیّتی نداشتند، امّا زمان آینده به‌طور کلّی در سیطرهٔ آنان و متعلّق به آنان بود و در دوران‌های بعدی مقام ایندرا و آگْنی را از لحاظ بزرگی اشغال کردند. این تحوّلات در وِداها به‌خوبی و روشنی منعکس است. وِداها گنجینه و ذخیرهٔ عظیمی محسوب می‌شوند دربارهٔ مطالعهٔ سیر تکاملی

و تحوّلات و تطوّرات آیین هندوان. از فروافتاده‌ترین و بدوی‌ترین روش‌های پرستش را همراه با خرافات و سحر و جادو تا برگزیده‌ترین افکار فلسفی و روش وحدت را در این کتاب‌ها مشاهده می‌نماییم. در ریگ‌وِدا *Rig-Veda* خدایان را مشاهده می‌نماییم که مردّدند به بندگان عطایایی بکنند یا نه، به آنان اسبی ببخشایند یا گاوی، و سرانجام در این تردید به این فکر اندر می‌شوند که آیا این مؤمنی که تقاضایی کرده، آیا شیرهٔ **سوما** Soma از برای او هدیه کرده است یا نه[۲۸].

امّا به‌زودی تحوّل و تکاملی در اخلاق خدایان به‌وجود می‌آید، این تکامل هم‌چنان گسترده می‌شود تا به‌صورت بزرگ و آرمان‌گرایانهٔ وِدایی؛ یعنی **وارونا** Varuna درمی‌آید. این خدایی است عالی‌جناب که جهان و رُخدادهایِ جهانی را با چشمش که خورشیدِ آسمان است می‌نگرد. **وارونا** در برابر نیکی و زشتی و اعمال نیک و بد بندگان بی‌تفاوت نیست، بلکه او اَعمال و کارهایِ نیک را پاداش و اعمال زشت را کیفر می‌دهد. خدایی است رحیم و بخشاینده که توبه و استغفار بندگان را می‌پذیرد و از همه مهم‌تر آن که مجری قانونی است به‌نام **ریتا** Rita که حافظ نظم و ترتیب گیهانی است. این قانون در ابتدا نگاه دارندهٔ نظم ستارگان و راه‌نمای سیر و تعادل آن‌ها بود، امّا بعدها به‌تدریج دچار تغییر و تحوّلی گشت و به‌صورت مجموعه قوانینی اخلاقی درآمد که هرکسی که نمی‌خواست به گمراهی و ضلالت دچار شود از آن پیروی می‌نمود. چنین قانونی که درصورت نخستین به "نظم کیهانی" و نظامِ اساسیِ جهانی تعبیر می‌شد، به‌موجب اوستا **آشه** Aša نامیده می‌شد که در کتیبه‌های هخامنشی به‌شکل **اَرْتَه** Arta ضبط شده است.

در سیر تحوّلی و تکامل، کم‌کم این اندیشه پدید آمد که آیا باوجود کثرت خدایان، آیا این جهانْ ساخته و آفریدهٔ کدام یک از آنان است؟. زمانی آگْنی، زمانی ایندرا و گاهی **سوما** به این عنوان شناخته می‌شدند و سرانجام **پراجاپَتی** Prajapati نیز از جمله خدایانی بود که زمانی به این عنوان شناخته شد. امّاکم‌کم در اوپانیشادها *Opanishads* مسألهٔ وحدت مطرح شد که داستانی جالب دارد[۲۹].

در زمان تسلّط آیین وِدایی، هنوز مسألهٔ تناسخ به گونه‌یی که بعدها رواج یافت مفهومی نداشت، بلکه هم‌چون آریایی‌های ایرانی، جاودانگی روح

به‌وسیلهٔ اعتقاداتی مبهم به بهشت و دوزخ ابراز می‌شد. این عقیدهٔ ساده و عمومی مورد پندارگرایی بود که پس از مرگ، روح یا دچار عذاب‌هایی عظیم می‌شود و یا تا ابد به خوش‌بختی و سرور اندر می‌گردد. **رادهاکریشنان** Radhakrishnan در این‌باره تحقیقات جالبی ارائه داده است، و هم‌چنین **الیوت** Sir Charles Eliot تأکید می‌کند که در دیانت ودایی ابتدایی با استناد به مدارک و شواهد، معبد و پرستش‌گاه و بت و بت‌خانه وجود نداشته است[۳۰]، و این شاید از خصایص روش سادهٔ آریایی‌ها بوده باشد در پرستش که **هرودوت** Herodotos نیز دربارهٔ آن تأکید می‌کند که ایرانیان نه بت داشته‌اند و نه در بت‌خانه پرستش می‌کرده‌اند[۳۱].

قربانی و نثار اهدایِ آن به خدایان، چون جملهٔ مذاهب و آیین‌های باستانی، در آیین ودایی نیز انعکاسی دارد. از قربانی‌های انسانی شواهد اندک و تاریکی در دست است که البته نمی‌توان آن‌ها را نادیده انگاشت، امّا این رسم دوام چندانی نداشته است. هم‌چون ایرانیان گاه اسب را به‌عنوان قربانی از برای خدایان می‌سوزانیده‌اند و در این مورد **فریزر** Frazer به تحقیق جالبی اقدام کرده است[۳۲]. **بری‌فولت** Brifault نیز دربارهٔ آداب و رسومی دربارهٔ اسب تحقیقاتی کرده است و در حماسهٔ رامایانا *Ramayana* نظایری از آن را می‌توان یافت[۳۳] به هر حال مراسم آشْوَمِذها *Ashvamedha* یا مراسم قربانی اسب از جملهٔ مراسمی بسیار شگفت بوده است. پس از انجام مراسمِ ذبح، چنین تصوّر می‌شد که ملکهٔ قبیله با اسب مقدّس جفت‌گیری می‌کنند. شاید در این مراسم نشان‌های صریحی از توتمیسم Totemism و تفسیر پسیکانالی‌تیکی وجود داشته باشد که آن‌گاه می‌توان به‌علل این پندار، یعنی ذبح اسب و پندار جفت‌گیری ملکه با آن پی برد[۳۴]. در مورد اجرای آداب قربانی به وسواسی بسیار قایل بودند، هرگاه مراسم درست، صحیح و مطابق با خواست خدایان انجام می‌شد، تقاضا و درخواست صاحب قربانی اجابت می‌شد، ورنه پاداشی وجود نداشت. در این مورد، مجریانِ مراسم، هم‌چون رسمِ معمولِ کاهنان و روحانیان عمل می‌کردند که هدف‌شان در غایتِ امر، دریافت هرچه بیشترِ دست‌مزد و سهمی از گوشت قربانی و هدایا و نثارها محسوب می‌شد. دربارهٔ اجرای مراسم حقوق گزافی می‌گرفتند و در این مورد سخت و سمج بودند

و در مواقعی که حق‌شان کم و یا دچار تضییقاتی می‌شد، به‌کارهایی ناانسانی دست می‌یازیدند. برادران روحانی این موبدانِ هندو، در ایران به‌موجب شروحِ صریح در وندیداد نیز چنین روشی داشتند. هرگاه پس از مراسم، دستمزدی از بهترین هدایا و نثارها و گوشت قربانی به آنان داده نمی‌شد، از پیشگاه خدایان یا عناصر خیر و شرّ می‌خواستند تا دوباره آن بلیّه برگردد. در مثل هرگاه برای تسخیر دیو و جن و پری از آنان درخواست اجرای مراسم می‌شد، پس از آنکه جنّ یا دیو و پری تسخیر شده و توسط موبدان از بدن‌شان خارج شده بود، درصورت راضی نکردنِ موبدان، دوباره آن مجریان، دیو و جن را از یکی از سوراخ‌ها یا منافذ هفت‌گانه وارد بدن طرف می‌کردند.

البته هرگاه بخواهیم از آیین این هندوان بیشتر سخن گوییم، دیگر از مقصد خود به دور خواهیم افتاد، چون هر چه که از منشأ دیانت آریایی هندوان دور شویم، به‌همان نسبت مذهب این مردمان دچار تحوّلات و دیگرگونی‌هایی می‌شود که دیگر یا نشانی از روش قدیمشان در آن نیست و یا اشکالی انحطاط یافته و مسخ شده را در آن خواهیم یافت.

۷. دیانت و پرستش ابتدایی

فقدان مدارک و علل پراکندگی موضوع، روش طبیعت‌پرستی، عدم روش‌ها و تشریفات ویژهٔ مذهبی، رییس خانواده در هیأت و کارپرداز یک روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصّصان مذهبی در هیأت خدمتکاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواج‌شان، عدم ویژگی خدایان، قابلیت انطباق خدایان‌درجوامع‌دیگر،تقدیروسرنوشت ،اشرافیت‌وآریستوکراسی



پیش از آن‌که به شرحی دربارهٔ آیین آریایی‌ها، چه در موقع اشتراک و چه آن‌چه که بیشتر موردنظر است، یعنی مذهب و شیوهٔ پرستش

آریایی‌های ایـرانی پیش از ظهور **زرتشت** بپردازیـم، بـه مـطالبی کـلّی‌تر دربـارهٔ مذهب آریایی‌ها می‌پردازیم تا منظور را بهتر بتوانیم تعقیب‌کنیم. البته در این‌باره جای تذکّر است که چون دربـارهٔ آریـایی‌های اوّلیـه، بـه‌ویژه در مـورد مـذهب اطلاعات مستند و جامع و درستی دردست نیست، و بایستی این منظور را از مآخذ بسیار پراکنده‌یی که تنها در آن‌جاها اشارات مختصر و انـدکی شـده است، گـرد آوریم، به‌همین سبب شاید پراکندگی‌یی در موضوع به‌نظر رسد که از آن‌گزیری نیست.

هرچند که روش مذهب و پرستش آریایی‌ها مبتنی بود بر بـزرگ داشت و جنبهٔ خدابخشی به عناصر طبیعی، امّا به‌طور کلّی در مورد مراسم مذهبی و آیینی و امور طبیعی و فوق طبیعی دارای تشکیلات و روش‌های ویژه‌یی نبودند. در آغاز به‌معنای اَخَصّْ کاهنان و روحانی وجود نداشت و رییس خانواده مراسم مذهبی را انجام داده و به‌عنوان کاهنی کوچک بود در جامعه‌یی محدود، و این چنین رسمی در اسکاندیناویا تا آغاز ظهور مسیحیت رواج داشت. امّا سرانـجام بـا پـیشرفت زمان وگرد آمدن گروه‌های کوچک و بزرگ، و پیچیدگی نسبی مراسم و معتقدات مذهبی، ایجاب شد تا متخصّصانی در این مورد پیدایی یابند و به‌وجود آمدند. در ابتدا هر خانواده‌یی به اجیرکردن یکی از این متخصّصان بسنده می‌کرد و ایـن‌ها مردمانی بودند که از مقامی اجتماعی چنان‌که بعدها رایج شد بـرخـوردار نـبودند بلکه در خانواده‌ها هم‌چون یک خدمت‌کاری به‌شمار بودند که مأمور رسیدگی و مراقـبت در اجـرای آداب و رسـوم مـذهبی بـود. ایـن چـنین روشـی بـه‌موجب اسطوره‌هایی که در مورد زندگی زرتشت به زبان پهلوی برای ما باقی مانده است، قابل مطالعه می‌باشد. در این اسطوره‌ها می‌خوانیم که هرگاه خانواده‌ها نـیازی بـه انجام مراسم آیینی، یا قربانی و مراسم نثار یا دارو و درمان و مشورت داشتند، از این‌گونه کاردان‌ها که کَرَپَن /کَرَپ Karapan نامیده می‌شدند، دعوت می‌کردند تا به خانهٔ آنان آمده و کارشان را انجام دهند. در این‌گونه موارد نگاه کنید به کـتاب "زرتشت- بنابر متون شرقی" نیز "ترجمه و شرح وندیداد" به‌ویژه باتوجّه به فـهرست

توضیحی در آغاز مجلّد اوّل.

پرستندگان در آغاز یک گروه از موجودات فوق طبیعی را به‌نام "**ایزدان نورانی**" پرستش می‌کردند. در زمان‌های اوّلیه این عناصر به‌هیچ وجه صورت و شکل مشخّصی نداشتند و شاید پرتوهایی بودند بسیار محو و درهم از تأثّرات درونیِ آدمی که به‌وسیلهٔ انگیزشِ رویدادهای خارجی ایجاد می‌شد. امّا اندکی نگذشت که اندیشهٔ خیال‌پرداز و فعال آدمی برای روشن نمودن وضع این عناصر مبهم به فعالیت پرداخت و این ایزدان نورانی به‌زودی به‌وسیلهٔ قیاس به نَفْس انسان‌ها، به‌صورت شخصیت‌هایی درآمدند انسان‌منش، با احساسات، نیازمندی‌ها و تمایلات آدمیان.

در رأس این خدایان، یک پروردگار بزرگ در آسمان قرار داشت، و شاید در آغاز میان شعبه‌هایی از آریاییان، الاههٔ مادر، یا زمین وجود نداشته است، و جای او را همان خداوند بزرگ و عالی‌جناب یا مظهر آسمان پر می‌کرده است. این افراد یا ایزدان نورانی به‌ترتیب از دو جنس مخالف؛ یعنی مذکّر و مؤنّث بودند و با روابط زناشویی و بارآوری به هم مرتبط می‌شدند. امّا این روابط موجب آن نمی‌شد که هر زوج و زوجه‌یی به کار واحدی بپردازند، بلکه هریک از این ازواج به کارهای ویژهٔ خود می‌پرداختند، و این انعکاسی بود از روابط عادی زناشویی میان آریایی‌ها. در میان **ایزدان نورانی** که از آنان یاد شد، تنها "**پدر آسمان**" بود که تشخّص و وضع مبهمی نداشت، امّا بقیهٔ ایزدان نورانی چنان مبهم و نامشخّص بودند که آریایی‌ها در هر سرزمینی که به‌عنوان فاتح و یا مهاجم وارد می‌شدند، خدایان بومی به‌راحتی در قالب این ایزدان نورانی مقامی یافته و این عناصر مبهم تشخّص می‌یافتند. به‌همین جهت است که مشاهده می‌کنیم خدایان آریایی‌ها که به اسکاندیناویا رسیدند و هم‌چنین خدایان و ایزد بانوان یونانی که در اُلمْپوس جایگاه داشتند، در اساطیر یونانی دارای نظامات و تشکیلاتی بودند که قابلیت انطباق بسیاری داشت با یک خانوادهٔ آریایی، درحالی که خدایان سِلتی‌ها و ایرانیان و هندوان به هیچ وجه قابل انطباق و مقایسه با خدایان اسکاندیناویایی و یونانی نیست و کاملاً صورت و شکل متفاوتی دارند.

یکی از ویژگی‌های آیین آریایی‌ها، عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی و جنّیان و ارواح بی‌شمار بود. البته آریایی‌ها به‌وجود روح معتقد بودند، امّا در سامان‌کار مردگان روشی داشتند که جسدشان را می‌سوزانیدند و به این وسیله معتقد بودند که هرگونه روابط روحی میان متوفّا و زندگان قطع شده و ارواح دیگر نمی‌توانند در کار زندگان به‌هیچ وجه دخالتی داشته باشند، و با چنین روشی به‌نظر بعید می‌رسد که نیاگان‌پرستی رواجی داشته باشد. البتّه در دوران بعدی، اعتقاد به جن و پری و ارواح و عناصرِ مینُوی و نادیدنیِ فراوان میان این اقوام رسوخ یافت که زاییده و پیدا شده از شکل نخستین باورهایِ آنان مبنی بر "آنی‌میسم" یا جان‌گرایی بود.

در میان آریاییان اعتقاد به **سرنوشت** یا **تقدیر** *Determinisme-Fatalisme* وجود داشت و آن را به‌نیرویی مافوق انسان و خدا نسبت می‌دادند. این سرنوشت آن چنان بود که چون روش متدّینان امروزی با دعا و نذر و قربانی تغییر پیدا نمی‌کرد و حتا سحر و جادو نیز قادر نبود تا راه سرنوشت را از مرحله یی که بایستی بپیماید، بگرداند. امّا این تقدیر و سرنوشت‌گراییِ آریایی به‌زودی در مناطقی که آریایی‌ها نفوذ پیدا می‌کردند به‌صُوَر مختلفی از واکنش‌های آدمی متجلّی می‌شد. در هندوستان و شمال اروپا به‌عنوان اصلی قبول شده و مانع فعالیت و کوشش‌های قهرمانی می‌شد، امّا در ایران برخلاف آن، قهرمانان می‌جنگیدند و کوشش می‌نمودند تا سرانجام با رستاخیز فکری و اصلاح **زرتشت**، اصل ارادهٔ آدمی اعلام شد، هرچند اعتقاد به اصلِ محتومِ جبر و تقدیر "**بَخت**" در آیین‌های زروانی، میترایی، مَزْدَیَسْنایی هم‌چنان باقی و پایدار ماند.

سادگی و بساطت زندگی و تمدّن آریایی چنان بود که در تمام مناطقی که به‌وسیلهٔ آن‌ها اشغال می‌شد، در روش سکنهٔ بومی تأثیر می‌گذاشت و این تأثیر شدّت و ضعف داشت. آریایی‌ها که در آغاز قومی جنگ‌جو و پیکاری بودند، از لحاظ فنّی بدعت‌هایی در ساختن جنگ‌ابزارهای مختلف اساس نهادند، امّا در زمینهٔ اجتماعی، آن چه که از اینان بر پهنهٔ دشت‌ها و جلگه‌ها رواج یافت، مسألهٔ خانواده، ازدواج و تشکیل مجامع اشرافی بود. در کار کشاورزی کسانی را به‌کار

در زمین‌های وسیع خود می‌گماردند و از حاصل کارشان، از دسترنج رعیتی که در املاک‌شان به کار کشیده شده و درضمن مورد حمایت‌شان نیز بودند، زندگی اشرافی خود را سامان بخشیده و روش اریستوکراسی Aristocrasi را به‌وجود آوردند که تا همین اواخر در اروپا شایع بود. البته آشکار است که به‌دنبالهٔ چنین روشی، امور، مراسم و تشریفاتی که لازمهٔ یک زندگی اشرافی است، چون: تربیت اسب، مهارت در اسب سواری، شه‌سواری، پهلوانی؛ شکار و آداب پرطمطراق آن، دوری گزیدن اشراف و نجیب‌زادگان از کارهای کشاورزی و دیگر پیشه‌ها و حِرَف دستی و بازرگانی، پرداختن به امور ذوقی و تفنّنی، شعرگویی، بزم‌سازی، قمار و می‌گساری، محافل ادبی برپا کردن، ادبا و شعرا راگرد آوردن میان این طبقه به‌وجود آورده و سرانجام به انقلاب می‌کشید. این چنین روشی را در قرون میانه، در بسیاری از کشورهای اروپایی و پس از آن در آسیا رایج می‌بینیم که از نتایج تمدّن آریایی‌ها بایستی محسوب‌شان داشت[۳۵].

۸. آیین قدیم آریایی از دیدگاه اوستا

مسألهٔ جدایی هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترک آیین برهمایی و مَزدَیَسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت‌پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شر و بدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آن‌ها، خصیصهٔ دیانت ایرانی، رئوس و اساس آیین مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسألهٔ خدایان، هوم خدای شراب، مهر یا میترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلّی روش مذهبی، آیین و رسومی که زرتشت اصلاح کرد



چنان‌که گذشت آریایی‌ها قبل از جدایی دارای آیین مشترکی بودند، و این اشتراک میان آریاهای هندی و آریاهای ایرانی تا این زمان هنوز

قابل انطباق و مطالعه می‌باشد. البته مسألهٔ جدایی ایرانی‌ها و هندی‌ها هنوز چنان‌که بایستی از لحاظ زمان و تاریخ محقق نشده است. برخی تاریخ جدایی را در حدود بیست قرن پیش از میلاد می‌دانند و برخی این تاریخ را تا نصف پایین می‌آورند. به هر انجام آنان در آغاز قوم و ملّت واحدی بوده‌اند با زبان، تمدّن و دیانتی یکسان، امّا پس از جدایی، در عقاید، مذهب، تمدّن و فرهنگ‌شان کم‌کم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی پدید آمد، و هرگاه بر آن باشیم که در آغاز اختلافی اندک میان این دو گروه آریایی در زمان اشتراک وجود داشته است، این اختلاف در اثر جدایی به‌شکلی طبیعی بر اثر عواملی گوناگون شدیدتر و عمیق‌تر شده است.

به هر انجام از آغاز این جدایی آگاهی درستی به دست نیست، امّا باکتیبه‌یی که در "بوغازکوی" واقع در آسیای کوچک به‌دست آمده و تاریخ آن در حدود "۱۳۵۰ / ۱٤۰۰ پ ـ م" می‌باشد، آشکار می‌شود که جدایی هنوز رخ نداده بوده است، چه در این کتیبه، نجبای میتانی که آریایی بوده‌اند، به خدایان هندی، یعنی: **ایندرا** Indra، **وارونه** Varuna، **ناساتی/ناسَتْیَه** Nassati یا **میترا** Mithra سوگند یاد کرده‌اند[۳۶]. از جایی دیگر چون تاریخ وِداها *Vedas*، یعنی کتب مقدّس هندوان میان سده‌های هشتم و سیزدهم پیش از میلاد می‌باشد، بایستی تاریخ جدایی را میان این دو قرن قرار داد، البته عقاید و نظرات بسیار دیگر نیز هست که از حوصلهٔ این نوشته خارج است.

در مورد آیین آریایی‌هایی که در هندوستان ساکن شدند پژوهشی گذشت، و اینک بایستی دربارهٔ آریایی‌هایی که به فلات ایران وارد شدند، به‌تحقیق پرداخته و بفهمیم که این آریاها در بَدوِ ورود از جنبهٔ دیانت یا باورهای دینی، دارای چه عقایدی بوده و پس از آن تا زمان **زرتشت** دارای چه عقایدی در زمینهٔ مذهب شده‌اند. البته این موضوعی است در تاریخ بسیار مبهم و تاریک که بایستی از مآخذ و منابع پراکنده گردآوری شود. ادیان و معتقدات اقوامی چون: میتانی، ارمنی، والانی، اَستی و مردمی دیگر در این مورد کمک‌هایی به موضوع موردنظر

و فهم آن می‌نماید، به‌ویژه مقایسه و مطالعه در وِداها و اوستا نیز در این‌باره راهنمایی‌های مفیدی به درک و شناخت دیانت ایرانی می‌کند. هر محقّقی که بخواهد دربارهٔ دیانت کهن ایرانی پیش از **زرتشت** مطالعه نماید، بی‌نیاز از مطالعهٔ وِداها نمی‌باشد چون بسیاری از عناصر مشترک که از معتقدات ایرانی‌ها نیز بوده است در این کتاب ضبط شده و با مقایسه با اوستا به‌خوبی این موارد روشن می‌شود. همان‌گونه که در اوستا نشانه‌های بسیاری از قومی که از چادرنشینی و زندگی‌خانه به‌دوشی به زندگی اجتماعی و شهری خوی کرده است باز می‌یابیم، در وِداها نیز این چنین موردی را به‌وضوح ملاحظه می‌کنیم. البته این سرودها و معتقدات و رسوم و خدایانی که در وِداها آمده، معتقدات و رسومی نیست که تازه به‌وجود آمده باشد، بلکه همان معتقدات، آداب، رسوم، فرهنگ، تمدّن و خدایانی است که در حال اشتراک وجود داشته و با اندک تغییر و تعبیری پس از جدایی در اوستا و وِدا مضبوط گشته است. افکار و عقایدی که در وِداها گرد آمده و آن‌چه که در اوستا جمع شده، هر دو دارای منشأ واحدی بوده‌اند که پس از جدایی، یکی آیین برهمایی و وِداهای هند را به‌وجود آورده و یکی مَزْدَیَسْنای ایرانی را بنیان گذاشته است.

به نظر می‌رسد ایرانیان هنگامی که به فلات آمده‌اند، حتا از برخی جهات دارای فرهنگی فرود مرتبه‌تر از هندوان بوده‌اند و شاید بتوان در زمینهٔ همانندی با سایر اقوام هندو اروپایی، آنان را با رومی‌های باستان نزدیک دانست[۳۷]. امّا آن‌چه که از کهن‌ترین دوران آریایی از لحاظ وضع پرستش آنان دردست است، یک شیوه و روش طبیعت‌پرستی محض می‌باشد که شاید میان ایرانیان تا هندوان تأثیر بسیار عمیق‌تری داشته است. به‌طور کلّی پرستش قوای طبیعی و نیروهای آن میان اقوامی که در حال شبانی و چادرنشینی بوده‌اند آشکار است، و این مردمان برحسب روش زندگی و برخورد بیشتر با عناصر طبیعی به‌مقتضای حال به این نحوه در پرستش می‌گرایند. نیروها و تظاهرات طبیعی، به‌ویژه آن‌هایی که سودمند بودند به‌زودی در هیأت خدایانی درآمده و مورد پرستش واقع می‌شدند.

البته درکنار این نیروهای سودمند، نیروهای زیان‌آور نیز هم‌دوش جریان داشته‌اند. این عناصر سودبخش عبارتند از: آسمان پاک و بزرگ در هیأت پدر، نور، خورشید، آتش، بادها، آب‌ها، رعد و برق و سرانجام زمین که در حکم مادربزرگ و مهربانی است، در برابر آسمان پدر. لیکن عناصر زیان‌کار و ناسودمند در برابر نیروهای اهورایی که ذکر شدکمتر بوده‌اند و این عناصر برابرهایی هستند در قلمرو تضاد از برای عناصر سودرسان، چون خشکی و کم‌آبی، تاریکی و دیگر چیزهاکه درنظر مردم در اشکال اهریمنان و ارواح خبیثه جلوه می‌داشتند. آریاها هیچ‌گاه برای این عناصر زیان‌بخش و اهریمنی به دادن فدیه و قربانی و هدایا و انجام مراسم دعا و نیایش نمی‌پرداختند، و هیچ‌وقت سعی نمی‌نمودند با وسایلی رضایت خاطرشان را فراهم سازند، درحالی که برای خدایان نیکی قربانی نموده و هدایایی تقدیم داشته و به نیایش و ستایش‌شان می‌پرداخته‌اند. این یکی از مظاهر برجستهٔ دیانت آریایی‌ها است که اصل ثنویت را به‌طور کلّی برمی‌اندازد. میان بسیاری از اقوام و مردم رسم بر این جاری بود که از برای خدایان شرّآفرین و اهریمنی به‌اهدای هدایا، قربانی، دعا و تضرّع، ستایش و نیایش می‌پرداخته‌اند تا از خشم آنان با این مراسم و هدایا جلوگیرند، امّا آریایی‌های باستان به هیچ روی دست به این اقدام نمی‌زده‌اند، بلکه چنان‌که این رسم و عقیده در دین زرتشتی نیز وارد شد، بر آن بودند که بایستی با زشتی، پلیدی و اهریمنان جنگید و آنان را زبون و منهزم نمود. در عرصهٔ نبرد و پیکاری که میان عناصر نیک و سودرسان طبیعت و نیروهای زیان‌بخش و اهریمنی آن برقرار است، وظیفهٔ افراد و مردمان آن است که از نیکی پیروی کنند و با اعمال نیک خود نیروهای سودبخش را یاری دهند تا عناصر شر زبون و درمانده شوند. امّا دوران پس از زرتشت، نوعی ثنویت محتوم و مطلق به‌موجب باورهایِ آیینِ: زروانی، میترایی و مَزْدَیَسْنایی یا زرتشتیِ پسین در ایران جای‌گزین گشت که در اوستای نوین، بخش یَشت‌ها و متون پهلوی به‌ویژه قابل تأمّل است و در باورهایِ زروانی / میترایی، مراسم عِبادی و ستایش وگذرانْدنِ قربانی و اهدایِ نذور و

نثارها برای اهریمن وارد شده است.*

این رسمی است شایسته و کلّی، و شاید از نظرگاه عمومی همین موضوع بتواند محور اصلی مذهب آریایی و زیربنای آن چه که بعدها به‌عنوان **مَزْدَیَسْنا** Mazdayasnâ نامیده و مشهور شد قرار گیرد. **بنونیست** Benveniste تحت عنوان "مذاهب قدیم ایران"[۳۸] نوشته: ایران قدیم از آغاز دورهٔ تاریخی دارای مذهبی واحد نبوده است. اقوام و قبایلی که شهرنشین و ده‌نشین و بعضی دیگر چادرنشین بوده‌اند، احتمالاً مذاهب مختلفی داشتند که مبنای همهٔ آن‌ها یکی بوده است. مثلاً معتقدات سکاها که **هرودوت** در کتاب چهارم تاریخ خود از آن شرحی نقل کرده است، فقط شباهت بسیار دوری با مذاهب پارس‌ها دارد و مذاهب پارس‌ها نیز به‌نوبهٔ خود همان معتقدات قبایل شرقی ایران نیست.

آگاهی‌های ما دربارهٔ آیین مَزْدَیَسْنا که تدریجاً در قسمت مهمّی از ایران انتشار یافت و تعلیمات آن در کتابی به نام اوستا تدوین شده، بیشتر است. این کتاب اصول آیین مَزْدَیَسْنی و عقیدهٔ **زرتشت** مصلح آیین ایرانی را که در معتقدات اصلی تغییری عمیق داده است، نشان می‌دهد. در این‌جا ما از عقاید **زرتشت** یا شخص او صحبت نمی‌کنیم و فقط آیین مزدیسنا را مطالعه می‌نماییم.

مَزْدَیَسْنی شکل ایرانیِ آیینِ کهنی است که روزگاری باورداشتِ مشترکِ قوم هندو ایرانی بوده است. در ریگ‌ودا *Rig. Veda* و در اوستا *Avistâk* عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی نیز ذکر شده‌اند. نام خدایان نیز با هم تقریباً تطبیق می‌کنند[۳۹]. بنابراین باید گفت که این آیین از میراثی است که ایرانیان از جماعت هندو ایرانی و حتا هندو اروپایی به‌دست آورده و آن را تغییر داده و اصلاحاتی به مقتضایِ زمان و مکان در آن به عمل آورده‌اند.

آیین مزدیسنا در ابتدا بیش از یک خدا نمی‌شناخت که **آهوراَمَزْدا** نام داشت و شاهنشاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید کرده‌اند. آهورامَزْدا

*. نگاه کنید به "تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب" نیز حکمت خسروانی مجلّد اوّل با توجّه به فهرست توضیحی مطالب در هر دو کتاب.

همان‌طوری که از نام او برمی‌آید، سرور دانا است و این نشان می‌دهد که در آیینی که هنوز شدیداً طبیعت‌پرست بوده، مفاهیم معنوی و مجرّد مقام مهمی را حایز بوده است. اَهورامَزْدا آفرینندهٔ عالم و خداوند آسمان، جهان را خلق کرده، و خود به‌تنهایی بر آن حکومت می‌کند. وی به نور آسمانی شباهت دارد. عقل او دنیا را به‌وجود آورده و پرستشی که از او می‌کنند درحقیقت پرستش شخص او و نظم عالم "**آشه / اَرْتَه / ریتا**" است.

بر گرد او چند خداوند کوچک وجود دارند که آن‌ها را ایزدان می‌نامند و مظهر قوای طبیعت و عناصر یعنی: آتش و آب و خورشید و ماه، آسمان و زمین و باد و غیره‌اند هر عنصری را به‌نحوی خاص پرستش می‌کنند و برای تعظیم آن سرودهای مخصوصی وجود دارد. مراسمی برای‌شان انجام می‌دهند از قبیل نوشیدن هوم Haoma که شیرهٔ گیاه خوش‌بویی است، و در کتاب وِدا **سوما** Soma / **سَئوِمَه** نام دارد، و حتا خود ماهیت خدایی دارد؛ و قربانی حیواناتی مانند گاو، اسب، شتر، گوسفند و انجام دادن مراسمی برای فراوانی.

در درجهٔ اوّل **مهر**، "میترا Miθra[۴۰]" را می‌پرستیدند که خداوند مهر و عهد و پیمان و نور و صاحب چراگاه‌ها و حافظ و نگهبان خستگی‌ناپذیر و حامی راستی و درستی است و هیچ چیز از نظر او محو نمی‌شود، زیرا او چشم روز و خورشید بی‌زوال است. همه‌جا حاضر است و هزارگوش و ده هزار چشم دارد. مردم بدنهاد و بدعهد را نمی‌بخشد و به‌کسانی که او را می‌پرستند فراوانی و نیک‌بختی عطا می‌کند. باران‌ها را او می‌فرستد، و چهارپایان و گیاهان را او می‌پروراند و می‌رویاند، درکنار او **رَشنو** Rašnu، و **سْرَاُشَه** Sraoša "- سروش" مددکار او در اجرای عدالت‌اند، و از خطاکاران انتقام می‌کشند.

خدایان بزرگ دیگر عبارت‌اند از وِرِثْرَغْنَه Vereθraγna[۴۱A] یا **بهرام** که خداوند جنگ و پیروزی و حملات فاتحانه است و به‌صورت قوی‌ترین و شجاع‌ترین حیوانات درمی‌آید. **خْوَرِنَه** Xvarenah "خُورَه ـ فَرّ" که مظهر ثروت و عظمت و اقبال پادشاهان است. [هوم] **هَئومَه**[۴۱B] Hauma که خداوند شراب است.

تیشتریه Tištrya که اختر و ستارهٔ باران و خداوند فراوانی است[41C] و با ستارهٔ **تِشتَر** "Sirius" مشتبه می‌شود. **آرِدْوی سورَ. آناهیتَه**[41] Aredvisura Anâhita که به یونانی **آنائی‌تیس**" Anaitis نامیده می‌شد [و] در آسیای صغیر از مشهورترینِ ایزد بانوان محسوب می‌گشت[42].

از نام او پاکی و بی‌آلایشی برمی‌آید؛ وی بر آب‌های رودخانه‌ها حکومت می‌کند، و دوشیزه‌ای نیرومند و زیبا و خردمند است که بعدها ایزد بانویِ عشق و تولید نسل می‌گردد. به‌علاوه خداوندانی برای نباتات و ماه و باد پیروزمند وجود دارند، و در کنار آن‌ها به‌شکل فراوان و بسیاری "فْرَوَرْتی Fravarti" یا فْرَوَشی / Fravaši فْرَوَهْرْها Fravahr هستند که مانند ارواح مردگان "مانِس" Mânes در عین حال هم حامی و هم خطرناک‌اند.

در مقابل این عالم نور و فراوانی و آبادانی طبق نظریهٔ ثنوی که خاص روح ایرانی‌ها بود، یک جهانِ شرّ و تاریکی نیز وجود دارد که در آن‌جا دیوان Daivas و شیاطین حکومت می‌کنند. در این عالم چیزی جز تاریکی و بدخواهی و بدبویی و خرابی نمی‌توان یافت. این عالم شرّ نیز فرمانروایی دارد که به نام **اهریمن / آنگْرَمَئین‌یو** Angra.minuy، یعنی مینوی زشت و زیانکار نامیده می‌شود. لشکریان او را دیوخشم به نام **اَئِشْمَه** Aêšma اداره می‌کند که گرز خون‌آلوده یی "**خْرْوی.دْرو** Xrvi.dru" بر دست دارد و ـ**آسْتُو.ویذاتو** Asto.visδâtô که مرده‌ها را هنگام مرگ تا منتقل کردن به **پُلْ چینْوَت** Činvat.peretu "صراط" بر اثر فشار، استخوان‌هایشان را می‌شکنند. در روی زمین جادوگرها و پری‌ها "**پَئیریکا** Pairikâ" به او کمک می‌کنند، و تخم مرگ و گناه کاری می‌پاشند و جانوران زیانکار "خْرَفْسْتَر Xrafstra" نیز در این کار به آن‌ها مدد می‌رسانند.

بنابراین مَزْدَیَسْنی / مزداپرستی آیینی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم و شعایر هم فراتر است. آموزه‌های مذهبی لحن درس‌های اخلاقی دارند، و در عین‌حال با افسانه‌ها و اساطیری ویژه آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند، این آیین را به‌صورت جدالی دائمی جلوه گر

می‌سازد و این انعکاسی از طریقهٔ زندگی قبایل است که دایماً با هم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خود مراتع تازه به‌دست آورند.

ولی در آن خصوصیاتی هم دیده می‌شود که در تمام ادوار تاریخ ایران در عقاید مذهبی وجود داشته، مانند احساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتّخاذ شکل در توصیفات و تجسّمات و این‌که سرنوشت انسان با پایان یافتن زندگیِ مادّی و اَستومند یا جسمانیِ او ختم نمی‌شود. پیروان مَزْدَیَسْنی که در این دنیا خوش‌بخت هستند در دنیای دیگر نیز سعادتمند خواهند بود، و احیای مردگان (و رستاخیز "ریست.آ.خیز" Rist.â.xiz برخاستن جَسَدها و مردگان) را در روز قیامت و پس از آن در **فَرَشْکَرْت** Fraškart خواهند دید.

اشکال ظاهری این آیین یعنی مَزْدَیَسْنایِ زرتشتی تا اندازه‌یی شباهت به آیین وِدایی دارد. اصل فهم آن پرستش آتش است، یعنی پرستش شعله‌یی که دایماً در آتش‌گاه می‌سوزد، و دایماً با تقدیم هدایایِ تازه نیرومند می‌شود. اگر قربانی‌های خونین و هدایای مختلف و نثارهایِ روحانیان راکه تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای ستایش را می‌خوانند درنظر بگیریم، شباهت به اشکال ظاهری آیینِ وِدایی تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیّت می‌دهند و به‌همین علّت است که برای احتراز از دفن کردن یا سوزاندن مردگان، به حترام آتش و خاک، آن‌ها را طبق تشریفات مخصوصی در معرض هوایِ آزاد قرار می‌دادند تا طعمهٔ لاشه‌خواران شوند.

این آیین با عبارات مجرّد بیان نشده ولی بیان آن به‌وسیلهٔ تصاویر جاندار در سرودهای مذهبی با لحن رزمی انجام‌گرفته و هنوز در مرحلهٔ قهرمانی / حماسی است و شاید بتوان عنوان بت‌پرستی را به‌جای قهرمانی قرار داد. در ضمن مدح خدایان، طریقهٔ زندگیِ مخصوصی که غایتِ آمالِ جنگ‌جویان در رأس آن قرار گرفته ظاهر می‌شود. جنگ بین قبایل به درجهٔ اعلای خود رسیده و طرفین صف‌آرایی می‌کنند. خداوند میترا Mithra جنگ را مانند قهرمانی هدایت می‌کند

و صفوف دشمن را می‌شکند و سرها را به هوا پرتاب می‌کند، و خانه‌ها را ویران می‌نماید. مردان در ارّابه‌های جنگی سوارند و اسب‌های آن‌ها هم در جزئیات این خون‌ریزی شریک‌اند. پیکان‌ها از بالای سرها عبور می‌کنند و گرزها به حرکت درمی‌آیند.

در ایّام صلح، قهرمانان، زندگی راحتی را در منازل مجلّل می‌گذرانند. ثروت و دولت، خوش‌بختیِ آن‌ها را تأمین کرده است. گله‌های خوب و زن‌های زاینده و جواهرات و عطریات دارند، و این خوش‌بختی نشانهٔ لطف خدایان دربارهٔ آن‌ها است و این سهم هرکسی است که فرمان‌های اَهورامَزْدا را اطاعت کند. چنین شرح و توصیف‌هایی در یَشْت هفدهم موسوم به اَرَتْ یَشت نقل شده است. **آرَت** Art ایزدبانویی است که به‌موجب یَشْت هفدهم، بـا نـام **آشـی وَنگـوهی** Aši.Vanguhi نامیده می‌شود. اینک فشردهٔ این یَشْت نقل می‌شود:

می‌ستاییم اَشی وَنْگوهی راکه زیبا اندام است و گردونه‌اش به استواری روان است، که بخشندهٔ ثروت و برکت است و درمان بخش و نیرومند و بسیار هوشمند "**پِرِثو.ویرَ** pereθū-vira" می‌باشد.

از مَـزْداست هـم چـنان کـه امشـاسپندان از اویـند. دانـنده است هـم چـون سوشیانت‌ها، و چون خوب ستایش شود، به ستایشگرْ دانایی و شناسندگی بخشد، خواه این آیین‌گزاری از سرزمین‌های دور باشد یا نزدیک، و هر که بستاید وی را، چونان است که مهر را ستوده باشد.

ای اَرَتِ زیبا و فروغمند و درخشان و شادی‌افزا، در هر خانه‌ای که از روی راستی و نیکی ستوده شوی، بدان فرود آیی و به مردان آن خانه فرّ و شکوه‌بخشی و نیکی‌هایت را بهره‌شان سازی و آن خانه از خوشی و آسایش سرشار شود. در سـرزمین‌هایی کـه بـا آیـین‌گزاری و از روی نـیکی سـتوده شـوی، مـردانش بـا شهریاری بر خود زیست کنند با خوراک فـراوان، آسـایش سـرشار از شکـوه و ثروت و نعمت و برکت فراوان، خانه‌های زیبا و استوار و دام‌ها و ستورهای انبوه. در چنین خانه‌هایی، همسران زیباشان با آرایش و زینت‌های گران‌بها در انـتظار

شوی که چه هنگام به‌درآیند و از آسایش و لذت سرشار شوند. دختران‌شان نیز به‌نهایت زیبایی و با زینت و افزارهای گران‌بها آراسته گردند، آن چنان که هر بیننده را سرشار از لذت کنند، و تو ای اَشیِ نیک حامی و نگهبان آنان هستی. اسب‌های تندتاز و تیزتک و پرهیبت‌شان، گردونه‌ها را با هیجان به حرکت درآورند و ستایشگرانِ تو بر آن گردونه‌ها، با نیزه‌های بلند و پیکان‌های بـرّان به‌دشمن حمله برند و تعقیب‌شان کنند و پیروز شوند. شترهای پرهیبت و جسورشان، باکوهان‌های بلند برهم بتازند و پیشی گیرند و بر پشت‌شان، کاروان‌هایی از کالاها و سیم و زر حمل شود از سرزمین‌های دور که همراه با کاروانیان و خدمتکاران در چنین سراهایی فرود آیند. هرکه راکه تو یار باشی و پشتیبان، ای اَشیِ نیک، این چنین برخوردار باشد از نعمت و برکت و نیرومندی و شکوه و آسایش.

از بند پانزدهم تا بند بیست و دوم که پایان کردهٔ دوم "بخش" است، سخنان زرتشت خطاب به اَشی وَنْگوهی می‌باشد:

نظر خود را معطوف به من نما و بخشایش خود را به من مرحمت نما ای اَشی بزرگوار و زیبا. تو را پدر اَهورامَزْداست و مادر سْپِنْتاآرْمَئی‌تی. برادران تو سروش پاک و رَشْنوِ بزرگوار و مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ هستند و دَئِنای نیکِ مَزْدیَسْنا تو را چونان خواهری است.

اَشیِ نیک و بزرگوار چون این سخنان را بِشْنَود، گردونهٔ خود را متوقف کرده و می‌گوید: کیستی که از من سخن می‌گویی؟ ـ ای کسی که کلامت برای من بسیار گوش‌نواز است.

زرتشت گفت: من هستم: سْپی‌تامَه زرتشت. نخستین کسی که نماز اَشَه‌وَهیشْتَه "اَشِمْ وُهو" را برخواند. نخستین کسی که اهورامزدا و اَمشاسپندان را ستایش کرد. کسی که به‌گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرّمی نموّ کردند. کسی که به‌گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرّمی نمو کردند. کسی که به‌گاه تولدش، اَنگْرَه‌مینو بگریخت از این زمین گستردهٔ بسیار فراخ و

بانگ زد که همهٔ ایزدان نتوانستند مرا برانند، امّا زرتشت مرا براند. وی نماز اَهونَه وَئیرْیَه *Ahuna.vairya* (یَتااَهـو وَئـیریو Yaθâ.Ahu.Vairyu) را بـرخـوانـد و مـرا سوزانید چنان‌که با فلز گداخته بسوزانند. و چنانم کرد که بهتر توانستم بگـریزم از این زمین.

چون سخن زرتشت را اَشیِ نیک بشنود، گفت: به گردونهٔ من انـدر آی، ای زرتشتِ درست کردار و بر آن تکیه کـن. زرتشت چـنین کـرد (= اشـی او را در حمایت بگرفت) و اَشی گفت: ای زرتشت، تو نیکوکرداری و درست آفریده‌ای با پاهای خـوب و بـازوان بـلند و پـیکر درخشـنده از فَـرّ و روانـی کـه در خـود خوشبختی جاودانه دارد و این‌ها را به راستی به تو می‌گویم.

موضوع چهارم در یَشتِ هفدهم درخواست هفت تـن از شـهریاران نـامدار است که برای کامیابی، اَشی وَنْگوهی را ستودند و بر درخواست‌هـاشان کـامیاب شدند. در هفت کرده ـ هر کرده‌یی شرح خواهش و کامیابی یکی از این نامداران است، چنانکه در یَشْت‌های دیگر همانند و مشابه آنها گذشت.

ابتدا "هوشنگ پیشدادی" در بلندی کوه هَـرا، وی را سـتوده و درخـواست می‌کند که به همهٔ دیوان چیره شود، و کامیاب می‌شود. دومین شهریار "جمشید" است که وی نیز در بلندی کوه هَرا، ایزدبانو را مـی‌ستاید و مـی‌خواهـد تـا بـرای مردمان، دام‌ها و چراگاه‌های خوب فراهم کند و بر مرگ و بیماری غـلبه یـابد و زندگی خوشی را برای آفریدگان اَهورامَزْدا روی زمین به گسترد و ایزدبانو وی را کامیاب می‌کند. آن‌گاه "فریدون" در مملکت چهار گوشهٔ وَرِنه وی را می‌ستاید تا بر "دَهاکَ" (ضحاک) پیروز شود و شهرناز و اَرِنَواز arenavâka را از بند وی آزاد سازد، و فریدون نیز در آرزویش کامیاب می‌شود.

هوم پارسا نیز ایزدبانو را سـتایش کـرده و درخـواست مـی‌کند کـه بـتوانـد افراسیاب frangrasyan را دستگیر کرده و به کی‌خسرو تحویل دهد و این مرد پارسا نیز قرین کامیابی می‌شود. کی‌خسرو نیز مراسم ستایش به‌جای آورده و می‌خواهد تا در آرزویش که پـیروزی بـر افـراسیاب است، بـرای کـین‌خواهـی اَغـریرَثْ aγraereθa و سیاوش syāvaršna پیروز شود و ایزدبانو وی را نیز کامیاب می‌کند.

زرتشت در ایرانْویج، کنار رود دائی‌تیا، اَشی را می‌ستاید و می‌خواهد تا در تبلیغ هوتَه‌اُسا Hutaosâ، همسر کوی ویشتاسپ به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفق می‌شود.

آخرین درخواست‌کننده کی‌گُشتاسپ Kavi.Vištâspa است که وی نیز در ایرانویج، کنار رودِ دایی‌تیا ایزدبانو را ستوده و می‌خواهد تا بر رقیب نیرومندش، اَشْتَه اَئورْوَنْتْ ašta-aurvant غلبه کند و ارجاسپ تورانی را براندازد و بر عده‌ای دیگر از دیویسنان تورانی پیروز شود، و در همهٔ آرزوهایش چون دیگران موفق می‌شود. "کردهٔ ۹ـ۳"

اَشی وَنْگوهی گفت: از آب زَوْری که برای من نیاز می‌شود نباید بیاشامند، نه مردانی که عقیم هستند و نه زنان هرزه‌ای که دَشْتان نمی‌شوند و نه کودکانی که به سن تمیز نرسیده‌اند و نه دخترانی که هنوز شوهر نکرده‌اند.

بندهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش اشاره است به نبردهایی که میان نوذریان و تورانیان درگیر می‌شود. اشیِ نیک می‌گوید من خواستم به آنان یاری دهم، امّا نتوانستند از یاری من برخوردار گردند.

از بند پنجاه و هفت تا پایان یَشْت، ایزدبانو **آشی وَنگوهی** به گِله و شکایت می‌پردازد از کسانی که اعمالی ناشایسته انجام می‌دهند و وی را آزرده می‌کنند. زبان شعر در این بخش نیز هم‌چنان زیبایی و لطافت خود را حفظ کرده است. این مطالب تنفر ایرانیان را از بی‌ترتیبی‌های جنسی و هرج و مرج نشان می‌دهد و گویای آن است که این مردم تا چه اندازه چنین شیوه‌ای را نکوهیده می‌دانستند:

ایزدبانو اَشیِ نیک گِله و شکایت می‌کند از زن بدی که فرزند نزاید. می‌گوید: به خانهٔ چنین زنی داخل مشوید در بستر او نیارامید. شکایت می‌کند از زنی که کودکی از مردی جز شوهر خود به دنیا آوَرَد. شکایت می‌کند از مردانی که بدون ازدواج با دختری، وی را آبستن می‌کنند و می‌گوید: این نارواترین کاری است که مردی ظالم انجام دهد.

و سرانجام، یَشْت هفدهم با ستایش و درود برای ایزدبانو اَشی پایان می‌یابد.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی نمود و قسمتی از آن را به‌صورت مفاهیم اخلاقی درآوَرْد، ولی نتوانست در تصاویری که از ایّام بسیار قدیم، جهان و سرنوشت انسان را برای ایرانیان خلاصه می‌کرد، تغییری به‌وجود آوَرَد.

۹. خدایان بزرگ: خدای آسمان

کهن‌ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاک و بزرگ، باستانی‌ترین شکل نام آسمان، در ریگ‌وِدا، تحوّل این نام و وجوهی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری دربارهٔ خدای آسمان، آریایی‌ها و خدایان گوناگون، بزرگ‌ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی، پاداش و کیفر، بزرگ‌ترین گناهان، صُوَر طبیعی و معنوی، جنبه‌های سلطنتی، خالق بزرگ

بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و کهن‌ترین خدای وِدایی، آسمان پاک و درخشان است، آسمانی که به‌عنوان پدری مهربان در میان بسیاری از اقوام، این عنوان را داشته و با زمین یا مادر مهربان ازدواج کرده و از این ازدواج آفرینش صورتِ هستی پذیرفته است. باستانی‌ترین شکلِ اسمِ آسمان در ریگ‌وِدا\ *Rig-Veda* قابل ملاحظه است که به شکل **دیاوه** Dyâuh آمده است. امّا صورت بعدی و تغییر شکل یافتهٔ این نام، در قلمرو پرستش که شهرت دارد، همان واژهٔ **وارونَه** Varuna می‌باشد. امّا **دیاوه** نیز دست‌خوش نیستی و فراموشی نشد، بلکه به‌شکل **دیااوس** یا آسمانِ دیدنی مورد کاربُرد یافت. **وارونه** نیز لفظی بود که به همان مفهوم و معنا به‌زودی داخل زبان یونانی شده و در فرهنگ و اساطیر یونانی برای خود خانه‌یی جهانی یافت. به هر انجام کلمهٔ **اورانوس** Ouraos در زبان یونانی از دیدگاه اساطیری خداوند آسمان است که به روایت **هسیودوس** Hesiodos در کتاب "تِه‌اوگونی یا\ *Theogonia* نَسَب‌نامهٔ خدایان با" **گه** Gaea یا زمین که مادرش می‌باشد ازدواج کرده و حاصل این ازدواج گروهی از خدایان و موجودات

دیگر می‌باشند[۴۳].

البته در طی شروح و پژوهش‌هایی که تاکنون شده، به این اصل آگاهی پیدا کرده‌ایم که آریایی‌ها به خدایان گوناگونی اعتقاد داشته‌اند که جملگی آن‌ها از عناصر طبیعی بوده‌اند که بنا بر طبع بشری شکل و صفات آدمی را اخذ کرده‌اند، امّا در میان این تعدّد، خدای پدر، یعنی آسمانِ پاک و محیط عنوان برجسته‌یی را دارا می‌باشد او بزرگ‌ترین خدایان و سرور و ارباب کلیّهٔ موجودات است، مهتر خدایی است در برابر کهتر خدایان و هم‌چنین موجودات فانی. به همین جهت است که به دو کلمهٔ **دیااوه** و **وارونَه** در اغلب اوقات لفظ "Asura / اَسوره" را می‌افزایند و این لفظ به‌معنای بزرگ، صاحب، دارنده و ارباب است که در اوستا به‌شکل "اَهورَه" با تغییر S به H صورت پذیرفته است. هم‌چنین است صفتی که اغلب با **وارونَه** Vâruna می‌آید و این صفت Viçva-Vedas **ویشْوَودا** به‌معنای "همه‌دان"، آگاه و کاشف اسرار است که در اوستا و پهلوی به‌صورت هَرْویسپْ آگاه Harvisp. Âgâh می‌باشد، چنان‌که در پازند "هَرْوِسْپْ آگاه" از برای **هُرْمَزْد** "اَهورامَزْدا" و در اسلام "عَلّامُ الْغُیوب" از برای الله به‌کار می‌رود.

خدایان دیگر همگی گرد این خدای بزرگ و سرورِ توانا جمع‌اند و در او جای دارند و این الگویی است ساخته شده در معنویات از روی مادیات؛ یعنی قیاسی است به دستگاه طبیعت. آفتاب چشم بینا و پرهیبت وارونَه به‌شمار بود، و این موردی است که از برای **میترا** "میثره Miθra = مهر" نیز شناخته می‌شده است. رگه و شعلهٔ آتش به‌شکل تظاهر طبیعی‌اش در آسمان به شکل رعد پسر وارونَه بوده است، چنان‌که در مَزْدَیَسْنایِ Mazdayasnâ قدیم و هم‌چنین در دوران انحطاط ساسانی آذر پسر **آهورامَزْدا** محسوب می‌شده است، ـ و آسمان نیل‌گون پرستاره نیز جامهٔ شاهیِ وارونَه به‌شمار می‌رفته است.

امّا این آسمان پاک، این مظهر بزرگ طبیعت که در هیأت بزرگ‌ترین خدایان جلوه کرده بود، تنها سرپرست و یا یکی از نیروهای بزرگ طبیعت نبود، بلکه او دارای خصایل و صفات یک خدای پیشرفته و ترقّی یافته در ایّام بعدی نیز

محسوب می‌گشت. در قلمرو معنویات، اخلاق، پاداش و مکافات دستی داشت و جملهٔ صفاتی را که دین متأخّر سامی در وجود خدایی که بدو مباهات می‌کرد جمع آورده بوده، در این خدا با بُعد حداقل چهل قرن وجود داشت و ملاحظه می‌کنیم که برخی اوقات بُعدِ زمان هیچ نقشی ندارد. وارونـه، یـا خـدای بـزرگ آسـمان آفریننده و خالق بزرگ و برقرارکنندهٔ نظم جـهان است. سـرپیچی از قـوانـین او موجب انحطاط و بدبختی است، و به همین جهت است که بایستی به درگاه او پناه برده و استغفار و توبه نمود. وارونه همان‌گونه که به‌هنگام خود خشـم مـی‌گیرد، رحیم و نرم دل است. دروغ نزد او از جمله گناهان نابخشودنی است گناهی بزرگ است که مردم را به تباهی و پستی می‌کشاند و از جملهٔ نکوهیده‌هایی است که در آیین ایرانی باستان به شکل نماد و نشانی درآمد.*

۱۰. میترا / مهر

خدای کهن آریـایی‌ها، مـهر پـیش از زرتشت، مـهر در اوسـتا، قدیم‌ترین یادکرد از مهر، مـعنای کـلمهٔ مـیترا یـا مـهر، مـهر در سانسکریت، مهرایزد روشنایی، میترا در ودا، پیوستگی مـیترا و وارونه، علّت و تفسیر این اتحاد، ارباب انواع دیگر گـرد مـهر و وارونه، مظاهر مهر، مظهر دوستی و پیمان



مهر یکی از خدایان کهن و باستانی آریایی است. از آن چه که برمی‌آید، معلوم است که در عهد قبل از زرتشت دارای مقام و اهمیّتی بسـیار بـوده

*. میثرَ وارونَه Miθra. Vâruna در ریگ‌وِدا تظاهر هماهنگیِ دو خداوند بزرگ و قدرتمند است که در طول زمان، صفات و کارایی‌های وارونَه به‌تدریج به میثْرَ / میترا منتقل می‌شود. تـرکیب فـوق در اوستا به‌صورت میثْرَ / آهورَ درآمد، امّا در این‌جا اغلب صفات و کارایی‌های میثْرَ به آهورَه و پس از آن به سروش منتقل می‌شود. در این مورد نگارنده پژوهشی مستند را همراه با ترجمهٔ سرودهای وِدایـی / اوستایی در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی، جلد اوّل ارائه کرده است، به فهرست توضیحیِ کتاب یاد شده زیر عنوان "میثْرَ وارونه" نگاه کنید.

است که به‌صورت مؤثری در اوستا راه یافته و مقامی پیدا کرده است. در یَسنای چهل و ششم، بند پنجم نام این خدای قدیم آمده است، و یکی از یَشت‌ها نیز به‌نام او شده است یعنی یَشت دهم موسوم به مهریَشت. امّا سابقهٔ کهن‌تر، این‌که در وِدای برهمنان از وی به عنوان خدایی بزرگ یاد شده و پیش از آن درکتیبه‌یی متعلّق به چهارده قرن پیش از میلاد نیز نام **میترا** آمده است که حُکّام میتانی به‌نام وی سوگند یادکرده‌اند. پس سابقه و عظمت این خدای بزرگ آریایی روشن می‌شود.

از لحاظ معنای لُغَوی از برای مهر معانی چندی گفته‌اند که اغلب یک مفهوم کلّی را می‌رساند، و آن دوستی و محبّت است[۴۴].کسانی دیگر نیز چون **بارتولومه** Bartholomae[۴۵] و **یوستی** Yusti[۴۶] از ریشهٔ میهن، خانه و سرا منظور از آن را میهمان یا مهمان دانسته‌اند و برخی نیز از لحاظ قرابت معنی آن را به وطن معنی کرده‌اند. در "فرگرد Fargard چهارم وندیداد" به‌مفهوم عهد و پیمان آمده است، چنان‌که در "مهریشت" نیز به‌همین مفهوم عهد و پیمان تکراری دارد.

به هر انجام در زبان سانسکریت نیز به‌معنای دوستی و محبّت است. هم‌چنان که در اوستا **مهرایزد** روشنایی و فروغ و نور است، در ریگ‌ودا نیز همین معنا را ارائه می‌کند. در وِدا اغلب نام **وارونَه** یا خدای بزرگ به همراه **میترا** ذکر می‌شود. برخی از محقّقان خواسته‌اند تا مقایسه و تطابقی میان **میترا** و **آپولون** Apollon یونانی که خدای نور و صنعت و پیش‌گویی است برقرار کنند، امّا این مقایسه بسیار بعید به‌نظر می‌رسد، چنان‌که بخواهیم مقایسه‌یی میان **ایشتار** Ishtar ایزدبانوی عشق و شهوت بابلی و **آفرودیته** Aphrodité یا **ونوس** Venus الاههٔ عشق و زیبایی یونانی و رومی با **آناهیتا** Anahita برقرار سازیم.

هم‌چنان که "اَهورامَزْدا" در مَزْدَیَسْنا از لحاظ نزدیکی مطلق تنها یک ذات واحد محسوب می‌شوند وگاهی به‌صورت مقدّم و مؤخّر اَهورا ـ مَزدا ـ و مَزدا ـ اَهورا جلوه می‌نماید در وِدا نیز این دو این‌چنین به هم پیوسته‌اند. در وِدا و خدایانِ برهمنی نیز بسیار به این چنین وضعی برمی‌خوریم و **میترا ـ وارونه** Mitra-Varuna و **وارونَه ـ میترا** بسیار به چشم می‌خورد. این دو خدایانی هستند متّحد و متّفق که به

معاضدت و کمک هم‌کار بندگان و احوال طبیعت را سامان بخشیده و این توافق و پیوستگی در آنان چنان است که حتا سوار گردونه‌یی می‌شوند با دو چرخ. البته در این‌جا از میترا ـ نور و روشنایی و یا خورشید استنباط می‌شود، آسمان نورانی، آسمان و خورشید ـ و در پرتو این معنا است که رمز این به هم پیوستگی روشن می‌شود.

امّا در این‌جا قابل ذکر است که از ارباب انواع دیگری نیز سخن به‌میان است که با این دو در ارتباط‌اند، و این پنج ایزدِ دیگر با میترا و وارونَه هفت خدا را تشکیل می‌دهند و شاید این تنهاکوششی بوده باشد. برای تکمیل عدد هفت که در نظر آریایی‌ها بسیار مقدّس و خوش‌شگون بوده است[۴۷]. در وِدا از سی و سه پروردگار یاد شده است که اسامی آن‌ها کلاًّ به ما نرسیده است، و هم‌چنین از یک گروه هفت خدایی که شاید معادل امشاسپندان باشند نیز یاد شده است که موسوم‌اند به **آدی‌تیا** Aditya، یعنی پسران **آدی‌تی** Aditi که نام خدایی می‌باشد، امّا از میان این هفت خدا، نام میترا ـ وارونَه بسیار تکرار شده است. امّا تکرار سی و سه خدا در اوستا پیداست که پیشینهٔ بسیاری دارد، چون نام امشاسپندان و ایزدان به روی هم سی و سه می‌باشد که ذکر نام آن‌ها چون دعا و یادکردی موجب گشایش در کارها می‌شد و تکرار سه بار از این سی و سه خداوند با دو نام واسِط دیگر، تشکیل صد و یک نام خداوند را در مرحلهٔ وحدت منتقل می‌کند و یادگار و بازماندهٔ آن در تسبیح سی و سه دانه و یک صد و یک دانه.

باری هندوان و ایرانیان از زمان‌های بسیار دوری به پرستش **مهر** یا **میترا** سابقه داشته‌اند و این ایزد برای‌شان بسیار محبوب و قابل اهمیّت بوده، امّا چه در آیین برهمنی و چه در آیین مَزْدَیَسْنیِ زرتشتی، مقام این خدای بزرگ در اصلاح و ساختار بعدی به‌مرتبهٔ ایزد و صفتی برجسته تنزّل پیداکرده است. امّا این تنزّل، مقام اساسی و اصالتی حقیقی به **مهرایزد** اعطاکرد و وسیله‌یی شد برای راستی، درستی، خوش‌بینی، نیک‌خویی و انسانیت. البته آیین مهر یا میتراپرستی در جهان باستان چنان عظمتی یافت که نزدیک بود آیین مسیحیت را برانداخته و

آیین عمومی نیمی بیش از جهان شود، امّا این را نیز بایستی درنظر داشت که آیین مهری که از ایران به روم گسترش یافت و در نیمی از اروپا عمومیت و رواج یافت، به‌قدری دچار تغییر و تبدیل و دگرگونگی شد که به هیچ روی قابل مقایسه با آیین مهرپرستی در میان آریاهای باستان و مَزْدَیَسْنی ایرانیان نبود[۴۸].

۱۱. ابرهای باران‌زا

بنیاد ثنویت آریایی، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیر و عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر و شر، تمثیل و تفسیر ضدین، صحنهٔ نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمانِ مرتع و ابرهایِ گله، دیوان پلید ربایندگان گاوان

اساس ثنویت و تضادی که در طبیعت و همه چیز موجود است، ذهن آریایی‌های طبیعت‌نگر را به این موضوع اساسی جلب کرد. در طبیعت همیشه همان‌گونه که نیروهای خیر و سودرسان درکارسازی بوده‌اند، به موازات آن‌ها نیروهایی اهریمنی نیز جریان داشته‌اند. خدایان مصدر اعمال، کارها، روش و شیوه‌ها و کارآمدی‌های شایسته و نیک و سودرسان بوده‌اند و اهریمنان جریان‌های ناسودمند را رهبری می‌کرده‌اند. این امور شرّ عبارت بوده‌اند از تاریکی، خشکی، زمستان، بیماری و امور طبیعی که خرابی و ویرانی به‌همراه داشته‌اند. از میان این‌ها تاریکی و خشکی بسیار زیان‌بخش بوده‌اند و آذر یا آتش و برق که پسر آسمان است عامل بسیار مؤثری بوده است از برای مبارزه و پیکار با نیروها و جریان‌های اهریمنی.

امّا این مبارزه چه گونه بوده و به چه نحو و در کجا درگیر می‌شده است؟ با توجّه به چگونگی موضوع، مکان مبارزه آشکار می‌شود که در جَوّ، در منطقه‌یی میان زمین و آسمان "تهیگی" جریان پیدا می‌کند. آن چه راکه امروز ما حوادث

طبیعی می‌نامیم و تظاهراتی راکه چون رعد و برق، توفان، باران و برف، گرما و اعتدال و سرما و چیزهایی دیگر رخ می‌دهد به دیده‌یی بی‌تفاوت برگزار کرده و مشاهده می‌نماییم، در ذهن بدوی آن مردم کهنْ دارایِ مفاهیمی بوده‌اند که منجر به پیدایش افکار مذهبی و پندارها و افسانه‌ها و اساطیری برایِ‌شان می‌شده است. حوادث طبیعی همانند آن‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، در نظر آنان حاکی از مبارزه‌یی بوده است میان عناصر خیر و عناصر شر. برجسته‌ترین عناصر خیر روشنایی و باران و خطرناک‌ترین عناصر شر، تاریکی و خشکی است.

در عرصهٔ تاریکی، آفتاب، یعنی این عنصر توانا و حامیِ کهنْ روزگار بشری، مبارز تاریکی است. به همین جهت است که خورشید میان نژادها و اقوام و ملل بسیاری ستایش و پرستش شده است و افسانه‌ها، اساطیر و آیین‌های پرستش و معتقدات و تشریفاتی بسیار دربارهٔ آن میان مردمان، ازکهن‌ترین ازمنه تا زمان حال به‌وجود آمده است. امّا آن چه که اهمیّت دارد مبارزه‌یی است که دربارهٔ جریان و یا عدم جریان آب‌های آسمانی درمی‌گیرد. در این مبارزه ابرها نقش مؤثّری دارند، ابرهایی هستند باران‌زا و برخوردار از عناصر خیر و ابرهایی نیز هستند خشک که جلو باران را سد می‌کنند و حامی‌شان اهریمنان و زیانکاران‌اند.

افسانه‌ها و اساطیری که دربارهٔ این مورد آمده، لطیف‌تر، مهیّج‌تر و بسیار فراوان‌تر است. ابرهایی که بر فراز زمینِ خشکْ اهریمن‌منشانه قرار گرفته و به‌زمین باران نمی‌بارند، در آسمان به‌وسیلهٔ رشته‌های شکافندهٔ برق، یعنی پسر آسمان مصادف شده و در این مبارزه اغلب شکست خورده و مجبور می‌شوند تا آبِ در بند شده در دل خود را بر زمین فروبارند. باران و ابرهای باران‌زا برای یک قوم و مردمانی که مجبور بوده‌اند زندگی‌شان را و نیازمندیهای زندگی و معیشت‌شان را از روی طبیعت تنظیم و مرتّب نمایند، اهمیّت بسیار فراوانی داشته است؛ به‌ویژه سرزمینی خشک و کم باران چون ایران و به‌همین جهت همواره به ابرها توجّه داشته و دربارهٔ آن‌ها افسانه‌هایی لطیف می‌ساخته‌اند. در نظر قومی

شبان و گله‌دار و کشاورز، مراتع سبز و خرّم، و احشام پرشیر همیشه غایت و نهایتِ آرزو است و به‌همین جهت است که در نظر آنان آسمان مرتع و سبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیز هم‌چون گله‌های گاو و بارانش به‌سان شیر احشام تصوّر می‌شود. یا در موردی دیگر ابرهای سپیدگون و بارانی هم‌چون زنان و دوشیزگان زیبای آسمان‌اند که آبستن آب‌های مقدّس می‌باشند. و اغلب همسرانِ **آسورَه ـ واروِنَه** Asura-Varuna یا خدای بزرگ آسمان محسوب می‌شوند که برق جهنده و باران‌آور، پسرشان محسوب می‌شود.

از تشبیه شاعرانهٔ آسمان به مرتعی خرّم و محصولی فراوان که ابرهایش در تمثیل هم‌چون گله‌های گاو می‌باشد، به هنگامی که بارانی نمی‌بارد و به‌موجب معتقدات آریایی‌ها دیوانِ پلید، ابرهای باران‌زا را دزدیده و محبوس می‌کنند، در حُکم گاو دزدان و یغماگرانِ زندگیِ شبانان و گله‌داران و کشاورزان می‌شوند و می‌دانیم که در نظر آریایی‌های گاودار، گاو دزد تا چه حد منفور بوده است.

۱۲. اسطورهٔ تِشتَر و اَپَه‌اوشَه

افسانه‌های باران، نشان‌هایی در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر، در بابل ـ در اساطیر هندو ایرانی ـ افسانه‌هایی دربارهٔ ایندرا، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران، مبارزه‌یی دیگر در اساطیر هندی، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران، وجه عالی‌تر این افسانه‌ها در اساطیر ایرانی، تِیشتَریَه خدای باران و مبارزه با اَپَه‌اوشَه دیوخشکی، جریان مبارزه، شکست و پیروزی تِشتَر



گفته شد که اساطیری دیگر از اقوام و مللی دیگر در این‌باره به‌دست است، امّا آن‌چه که لطف و کشش بسیاری دارد، مضامین اساطیر هندو ایرانی، به‌ویژه ایرانی است. در اساطیر ایرانی صلابت و شکوه حماسی و رزمی

در کنار نرمی و لطافت بزمی جریان دارد و آن‌چه که بـه ایـن اسـاطیر شکـوهی می‌بخشد، آن آمیزه‌یی است از غنای کامل شعری.

در اساطیری دیگر، به‌ویژه آن قسمت که مربوط به توفان است، توفان به‌صورت گاوی درمی‌آید و این تجسّم از تصوّر هندو ایرانی که ابر توفان‌زا را مظهر گاو یا ماده‌گاوی می‌پندارد، بی‌شباهت نیست، هم‌چنین است نمایانی رب‌النوع تـوفان به‌شکل پرنده‌یی که اساطیر ایرانی نیز از آن بیگانه نیست، چون در اساطیر ایرانی به‌موجب روایت، عقابی را می‌شناسیم کـه آتش ایـزدی یـا آذرخش را بـه‌زمین می‌آورد، این نیز بی‌شباهت به اسطوره‌یی بابلی نیست. در اساطیر بابلی با پرنده‌یی مواجه می‌شویم به نام زو Zu که می‌کوشد تا دفترچـهٔ تـقدیر را از **آن ـ لیـل** En-Lil برباید. طی نبردی که در آسمان درگیر می‌شود، "زو" توفیق یافته و بـه دفـترچـهٔ تقدیر دست می‌یابد و بازپس گرفتنِ آن تنها از عهدهٔ **مَرْدوک** Marduck برمی‌آید، زو نیز هم‌چون اژدهایی که گاوها را در مـغاره‌ها نـهان مـی‌سازد، در کـوهستانی سخت و صعب در بیغوله‌یی غیرقابل نفوذ مأمن می‌سازد. برای دست‌یابی به او از **رَه‌مَن** Ramman یاری خواسته می‌شود و رِه‌من که رب‌النوع تندر و صاعقه است با سلاح خود مأمن "زو" را ویران ساخته و براو چیره می‌گردد.

دامنهٔ نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هند و ایرانی که برخوردار از ریشهٔ مشـترکی مـی‌باشند نـمونه‌های شایان توجّهی را در این مورد به‌دست می‌دهند، و درواقع شـاید بـتوان آن‌هـا را کامل‌ترین نمونهٔ تولید باران و یا اسـطورهٔ ابـرِ تـوفان‌زا دانست. بـه‌موجب ایـن اساطیر **اینْدْرَ** Indra با جنگ‌افزار ویژهٔ خود، **وَجْر** Vajar یا صاعقه، **وَرْتْرَه** Vartra یا انسداد و سرانجام **آهی** Ahi یا مار را به‌قتل می‌رساند. ایـن نـبرد در آسـمان واقـع می‌شود و آن‌چنان سهم‌گین و پرهیبت است که هستی را به‌سختی می‌لرزاند. اینْدْرَ ـ اژدها را که به کوهستان گریخته است می‌کشد و ابـرهای دربـند شـده را آزادی می‌بخشد و به‌مناسبت همین پیروزی است که به لقب **وَرْثْ رَهَن** Vartrahan، یعنی "کشندهٔ ورتر" شناخته می‌شود. در اساطیر ایرانی نیز همین اَهی یا مار و اژدها که

تبدیل به **آژی** Aži یعنی اژدها شده است، نماد خشکی و بی‌بارانی است و وِرِثْرَغْنَه Vereθraγna یا بهرام، ایزد پیروزی است که یَشْت چهاردهم در ستایش و رثای اوست موسوم به بهرام یشت.

در اساطیر هندی، مبارزه‌یی دیگر این چنین سترگ و سهم‌گین به **ایندْرَ** منسوب است که درواقع بایستی آن را به **تریته** Trita پسر **آپْتْیَه** Aptya وابسته دانست. این قهرمان، اژدهای سه سر و شش چشم به نام **ویش‌وَه‌روپَه** Vishvarupa را می‌کشد و سپس گاوهایی راکه در غار به‌وسیلهٔ او دربند بودند رهایی می‌بخشد. این اژدهای سه سر و شش چشم، به‌موجب اوستا، همان **آژی‌دَهاک** یا ضحاک به‌معنی اژدهای زیانکار است که نماد خشکی و بی‌بارانی و از زیانکاران بزرگ است.* این غار نیز جز نماد و کنایه‌یی از ابر بیش نیست، چون به‌موجب روایت، تریتَه که جنگ‌افزارش صاعقه است به‌وسیلهٔ بادها یاری می‌شود. مأمن و مأوای تریتَه در آسمان است و درواقع همان آتش ایزدی و آذرخش فروزانی است که از آسمان بر آتش زمینی [آگْنی Âgni] دمیده می‌شود. در اثر فروزش‌ها و شعله‌هایی که برمی‌انگیزد هم‌چون ریخته گری به قالب‌گری می‌پردازد. تریتَه قهرمانی است که آتش را از آسمان به زمین آورده و نوشابهٔ سُکرآوری راکه زندگی جاودان می‌بخشد؛ یعنی **سوما** Suma "سَئُومَه / هَئُومَه" راکه نیرو فزایندهٔ **ایندْرَ** است می‌بخشاید.[۴۹]

لیکن این اساطیر، یعنی اسطوره‌های قهرمانان و خدایان در اساطیر ایرانی، رنگ‌ها و نقش‌های دیگری را جلوه می‌دهند که حاکی از دگرگونه گی‌هایی در وضع تفکّر، مذهب، اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی، بینش‌های فلسفی و جریان‌های دیگری است که بر اثر جدایی و افتراق میان قومی پدید آمده که در دو نقطهٔ متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی و طبیعی و جغرافیایی ساکن شده‌اند. در اساطیر ایرانی **ایندْرَ** را مشاهده می‌کنیم که از گروه فرشتگان رانده شده است و

* نگاه کنید به مدخل آژی‌دَهاک در دانشنامهٔ ایران باستان.

اصولاً کمتر از او یادی می‌شود، و جز به‌عنوان یکی از دست یاران **اهریمن** از وی نشانی نمی‌یابیم. لیکن **تریتَه** عنوان و مقامی بس جالب‌تر و ارزنده یافته است. از نخستین فرشتگان مقرّبی است که برای اوّلین بار گیاه مقدّس **هوم** [هَئومَه Haoma = همان سوما Sumaی هندوان] را تهیه کرد و به‌همین مناسبت در اساطیر از او به‌عنوان نخستین شفابخش، دانا و پهلوانی که مرگ و بیماری را برانداخته است یاد می‌شود ← "وندیداد، جلد چهارم ـ فرگرد بیستم؛ داستان ثْریتَه نخستین پزشک".

گذشته از نبردهایی پیرامون ستیز با **آژی‌دهاک** در اوستا، آن چه که در بردارندهٔ جنبه‌های اساطیری و شاعرانهٔ زیباتری است، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی **تیشْتْرْیَه** Thištrya بر **آپَه‌اوشَه** Apa uša دیو خشکی است و این تمثیلی کنایی است از خشکی و بی‌آبی در فلات ایران و کوشش‌های اساطیری همراه با باورهایِ عامّه جهت تولید باران. خشکی و کم‌آبی* از روزگاران باستان یکی از مشکلات و آفات ایران زمین بوده است[۵۰]، و ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیشتریه [تِشْتَر]، ستارهٔ قلب‌الاسد پدیدآورندهٔ باران‌های سودمند در تابستان است، درحالی که "اَپَه‌اوشَه" دیو پلیدی و خشکی، آب‌ها را زندانی ساخته و رهایی و گشایش آن‌ها جز از عهدهٔ **تشتر** برنمی‌آید. به‌همین جهت است که در یَشْت هشتم یعنی تیریَشْت، کَردهٔ چهار و پنج چنین ستایش و نیایشی نسبت به وی از جانب پارسایان و نمازگزاران به‌عمل آمده است[۵۱]:

> "تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستایم که نطفهٔ آب دربردارد. آن توانایِ بزرگِ نیرومندِ دور بینندهٔ بلندپایهٔ زبردست را... کسی را که چارپایان خرد و بزرگ، و مردمان منتظرند. چه وقت از برای ما تِشتَرِ رایومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟ چه‌وقت سرچشمه‌های آب به قوّت اسبی دگرباره روان خواهد شد؟..."[۵۲]

این نیایش و مناجات موردقبول و خشنودی تشتر واقع می‌شود و هنگامی که

* جهت مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران، نگاه کنید به "ادبیات سنّتی مَزدَیَسْنانِ زرتشتی".

از هدایا و قربانی‌های پارسایان و مؤمنان مسرور شده است، به‌شکل اسب زیبای سپیدگون، باگوش‌های زرّین و زین و لگام زرنشان به دریای "فَراخْکَـرْت" (در اوستا وُئوروکَشَه Vourukaša یعنی دورکرانه، بسیار بزرگ) فرود می‌آید. لیکن در این میان اَپَه‌اوشَه، یعنی دیوخشکی نیز بی‌مقابله نمی‌ماند، وی نیز هم‌چون اسبی اهریمنی با یال و دمی هراس‌ناک به‌کنار دریای فراخکرت فرود می‌آید. پس از مدّت سه شبانه‌روز، دیوخشکی و فرشتهٔ باران به نبردی سهم‌گین می‌پردازند، نبردی که به شکست ایزد باران و پیروزی دیوخشکی می‌انجامد و تِشْتَر هزارگام از دریا عقب می‌نشیند. آن‌گاه است که در ماتم و ناله، ایزد را یومندِ فرهمند چنین به درگاه آهورامَزْدا می‌خروشد:

"ای وای بر من ای اهورامزدا، بدا به حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، محنت به تو ای مَزْدَیَسنا، اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام‌برده می‌شود نمی‌ستایند... اگر مردم در نماز از من نام‌برده مرا بستایند، من نیروی ده اسب، نیروی ده شتر، نیروی ده گاو، نیروی ده رودِ آبِ قابل کشتی‌رانی خواهم یافت[۵۳]".

خروش تشتر، پارسایان و مؤمنان را برمی‌انگیزد که قربانی باشکوهی به وی تقدیم دارند، و بر اثر این چنین رویدادی فرشتهٔ را یومندِ فرهمند باری دیگر به‌صورت اسبی سپیدگون باگوش طلایی و زین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود می‌آید. دیوخشکی نیز به هیأتی مهیب برای مبارزه به‌عرصه‌گاه نبرد می‌شتابد. مبارزه‌یی دیگر با تاب و نیروی فزون‌تری درمی‌گیرد تا سرانجام در نیمروز، دیوخشکی مقهور شده و شکست‌یافته هزارگام واپس می‌نشیند. ایزد باران بانگ شادمانی برمی‌آورد و این ماجرا در یَشْت هشتم، قطعهٔ بیست و نهم چنین آمده:

"خوشا به من ای اهورامزدا، خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دینِ مَزْدَیَسنا، خوشا به شما ممالک، آب جوی‌هایِ شما بدون مانعی به‌طرف محصول با دانه‌های درشت و چراگاه با دانه‌های ریز و به‌سوی جهان مادی روان گردد[۵۴]".

پس تِشْتَر پیروزمندانه به دریای فَراخْکَرْت فرو می‌ریزد. دریا به جنبش و تلاطم درآمده و بخارهای باران‌زا از دریا به‌سوی بلندی‌های کوه هند که در میان دریای فراخکرت قرار دارد برمی‌خیزد، ابر و مه تولید می‌کند، پخش مـی‌شود و هم‌چون باران و تگرگ به مزارع و کشت‌زارهای اطراف فرو می‌ریزد[55].

۱۳. ترجمهٔ تِشْتَر یشت

اهورامَزْدا به سپنتمان زرتشت گفت: ستایش کن با زَوْرْ و آیین، ستارهٔ تِشْتَر راکه آرامش بخشنده و ارزانی‌کنندهٔ شکوه و بزرگی است به مردان. که خان و مان خوب می‌بخشد و انوارش سیمین است و درمانگر است، چون بر پهنهٔ دریای **فراخکرت** و رود **ونگوهی** بتابد، آنها را پاک و مصفا می‌نماید. "کردهٔ ۱"

تِشتَر ستارهٔ **رایومند** و **فرهمند**، در بردارندهٔ آب است و از آن فراز، نِگران مردمان و از نژاد **اَپَم‌نَپات** apam-napât می‌باشد. "کردهٔ ۲"

حامیِ دام‌ها و ستوران است و از وی است که آنها می‌بالند و گیاهان را به سبزی می‌رویاند و گروه ستایش‌کنندگان‌اند که مترنّم هستند این چنین: چه هنگام است که تشتر با فرّ و شکوه به درآید و چه هنگام است که چشمه‌های زورمند را به سَنگابه‌هایی روان کند. "کردهٔ ۳"

برای فرو باریدن، چالاک و تند، همچون تیری که از کمان آرش رها شد به‌سوی فرازنای فراخکرت روان می‌شود. به خواست اَهورامَزْدا، باد وی را همراه است و ایزدان برایش گذرگاهی فراهم می‌کنند. "کردهٔ ٤"

ایزد تشتر بر **پَئیریکاها** pairīkā پیروز می‌شود. هنگامی که آنها "پَئیریکا" به‌شکل سنگ‌های آسمانی راه را بر باران می‌بندند، تشتر به‌صورت اسبی نیرومند در آسمان به‌سوی دریای فراخکرت بتازد و امواج آب را برانگیزد، و این آب را **سَتَه‌وَئِسَه** Satavaesa به هفت کشور می‌رساند تا همهٔ زمین اهورا آفریده و مردمان

از آن بهره یابند و نعمت و برکت در سرزمین آریایی افزایش یابد. "کردهٔ ۵"

تشتر به درگاه **آهورامزدا** روی آورده چنین گفت: هرگاه مردمان نمازگزارِ من باشند و نیایش کنند مرا، برای‌شان زندگیِ همراه با خوشی و نعمت و برکت ارمغان می‌آورم و به هنگام لزوم در مدتی معیّن آب را از ابرها آزاد ساخته ببارانم.

تِشْتَر را می‌ستاییم و ستارگان پیرامون را. **سَتَه‌وَیِسه** ستاره‌ای راکه به‌دنبال تشتر است مـی‌ستاییم. سـتارهٔ پـئوئیریَه‌ئِنی‌نی paoiryaeini را مـی‌ستاییم. سـتارهٔ هَفتورنگ hapto-iringa که دشمن و براندازندهٔ جادوان و پری‌ها "پَئیریکا"ست می‌ستاییم. ستارهٔ وَنَنت vanant را می‌ستاییم و آن تشتر دور نگرنده را.

در ده شب نخست، تشتر به‌صورت جوانی زیبا، بلند بالا و روشـن چشـم و پانزده ساله در آسمان پدیدار شده و میان روشنی درخشان پرواز کند. درست در سنّی که یک پاک دین کُشْتی košti بر میان بندد و چه‌کسی اکنون با آیین و رسم مرا نماز بگزارد و بستاید تا من به وی نعمت و برکت و خوشی و پسرانی برازنده بخشم.

در ده شب دوم، تشتر به‌صورت جسمانی و ترکیب گاوی با شاخ‌های زرّین در فضای درخشان به پرواز درآید که چه‌کسی مرا مـی‌ستاید تـا وی راگـله‌ای از گاوان و خرد و اندیشه ارمغان کنم.

در ده شب سوم، به ترکیب اسبی سپید و خوش پیکر با زین و لگام زرینه در آسمان به پرواز درآید که چه‌کسی مرا می‌ستاید تا اسبان نیرومند و خوش‌پیکر، و نعمت و آسایش به وی بخشم.

آن‌گاه با همان ترکیب اسب سپید و خوش پیکر و زرینه لگـام بـه دریـای فراخکرت فرود آید؛ و از دیگرسو، دیو اَپه‌اوشـه apauša بـه‌صورت و تـرکیب یک اسب کَل و گَر و بدمنظر، به سیاهی و تیرگی نمایان شود و به سـتیز گـلاویز شوند به مدت سه شبانه روز و در این جنگ و ستیز، اَپه‌اوشه، بر تشتر با فرّ و شکوه پیروز شده و او را شکست دهد.

در این شکست، تشتر به فاصلهٔ یک هاثرَ Hâθar از دریای فَراخْکَرْت عقب

نشسته و بانگ غماگین بر می‌آورد این چنین که: آب‌ها و گیاه‌ها و دین مَزْدَیَسْنا در کاستی‌اند، اکنون دیگر مردمان نمی‌ستایند مرا چونان که می‌ستایند دیگر ایزدان را. امّا هرگاه نیایش و ستوده شَوَم چون دیگر ایزدان، نیرویی آن چنان فزون خواهم یافت چون نیروی ده اسب و ده شتر و ده گاو و ده رودِ رَوَنده و توفنده که در آن کشتی رَوَد. پس ندای اَهورامَزْداست که: من خود می‌ستایم این ایزد با فرّ و شکوه را و چنان نیروهایی را که درخواست به او می‌بخشایم. پس تِشْتَر دوباره چونان اسبی سپید و خوش‌پیکر با زین و لگام زرینه به دریای فراخکرت فرود آمده و با دیو **آپه‌اوشَه** که به ترکیب یک اسب کَل و گَر و بدمنظر، به سیاهی و تیرگی درآمده بود درآویخت و او را سخت بشکست و یک فرسنگ از دریای فَراخْکَرْت به دور راند.

پس بانگ شادمانهٔ تشتر با فرّ و شکوه طنین زد که: شادمانم ای **اهورامَزْدا**، آب‌ها و گیاه‌ها شادمانند و دین مزدیسنا پیروز است و اینک فرو خواهد بارید آب‌هایِ زندگی‌بخش و رودها پُر آب و کشتزارها سیراب و پُربار خواهند شد. آن‌گاه تشتر به ترکیب اسبی سپید بَر فرازِ دریایِ فراخکرت، آن را به موج‌هایِ پُرخروش برآورده، سینهٔ آب بالا آید و از سوی هند، مِه از کوهی که میانهٔ دریاست همه جا را فراگیرد و باد با چالاکی، باران را به فراوانی در هفت‌کشور فرو ریزد. باد تند وَ وزنده، و فَرّ (**خْـوَرِنَه** xvarenangh) و **آپَم‌نَپات** این آب را به اندازه‌هایِ درست در هفت‌کشور بخش می‌کنند. "کردهٔ ۶"

چون سال به سَر آید، در آغازِ سالِ نو، با پدیدار شدن تِشْتَر در آسمان، این ایزد، چگونگی تَرسالی و فراخ‌سالی یا خشکسالی را با چگونگی وضع خود در آسمان اعلان می‌کند... "تکرار کردهٔ ٤"، کردهٔ ۸ ـ ۹.

تِشْتَر با فرّ و شکوه را می‌ستاییم که چون به‌گونهٔ باران فرو ریزد و جاری شود، همهٔ ترس و نگرانی‌ها را بِزُداید و فرو شوید و درمان بخشد همهٔ دردها را هرگاه درست و از روی آیین ستوده شود. "کردهٔ ۱۲"

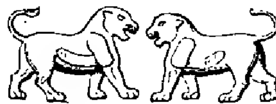
تِشْتَر سرور و بزرگ همهٔ ستارگان است. نیرومند است آن چنان‌که اهریمن

به وی آسیبی نتواند رساند و اوست که نه پَئیریکاها و نه جادوها و نه همهٔ دیوها نتوانند به وی پیروزی یابند. "کردهٔ ۱۳"

تِشْتَر دارای هزار نعمت و کرامت است. به کسانی که او را از روی درستی بستایند، از این بخشش و برکات بی‌مضایقه اهدا نماید. **اهورامَزْدا** به **زرتشت** می‌گوید که من وی را جهت ستایش و نیایش مردم، هم‌سنگ خود بیافریدم، هر که او را بستاید، چنان است که مرا ستوده. بیافریدم او را تا بزند و بشکند پَئیریکا را و قرار دادم او را برای تَرسالی و سالِ فراوانی و نعمت تا از میان بردارد خشک‌سالی را.

تِشْتَر با آن نیرومندی، فرو بندد و به بَندکشد پَئیریکا را، آن چنان‌که هزار مرد نیرومند، در بندکرده باشند یک مرد را.

هرگاه در کشورهای آریایی، با درستی و از روی راستی ستوده شود تشتر رایومند فرهمند، دشمن به این سرزمین‌ها نتواند داخل شود و سیل و بیماری‌ها در آنجاها نفوذ نخواهند یافت. پس گفت **اهورامَزْدا** به **زرتشت**، در پرسش که آیین ستایش و نیایش تشتر چه‌گونه است؟ پاسخ داد اَهورا که برای او همهٔ مردم سرزمین‌های آریایی، لازم است زَوْر نثار کنند، بَرْسَم بگسترانند و گوسپندی که یکسر یا سیاه باشد یا سپید، بریان کنند. از این فدیه و نذر نباید سهمی نه به دزدان، نه زن بد، نه آن‌کسی که گاتاها نمی‌خواند و نه آن‌که بر ضد نظم و قانون است و نه آن‌که بر ضد دین اهوراییِ زرتشتی است برسد. هرگاه این چنین شود، تشتر نعمت و برکت و درمان از آن مردم برگیرد و بیماری و یورش دشمن و خشکسالی پدیدار گردد... "کردهٔ ١٦"



۱۴. هَئومَه، گیاه مقدّس

داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدّس- روش سرورانگیز آریایی‌ها در پرستش، اهمیّت زندگی و کار، عدم توجّه به زندگی پسین- اخلاق و کردار مذهبی، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها، اخلاق خدایان- فلسفهٔ فدیه و هدایا و قربانی، شیرهٔ گیاه هوم هدیهٔ خدایان و قهرمانان، هوم پیش از زرتشت، داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یک خدای برجسته، مظاهر و صفات عالی هوم، اهمیّت و ارزش آریایی‌ها و پرستش آنان، کرامات هوم، توجّه به زندگی مادی، حاصل و نتیجه



سَئُومهٔ هندوان و **هوم** یا هَئومَهٔ ایرانیان Haoma داستانی شیرین و افسانه‌یی دل‌انگیز دارد. توجّه به این عنصر، یکی از وجوه زیبایِ آریایی‌ها را در پرستش نشان می‌دهد. درواقع می‌توان با دقّت در این اسطوره به روح شاعرانهٔ آریایی و آن مردم کهن در پرستش، و عدم عجز و درماندگی، و شهامت و عزّت نفس‌شان آگاهی پیداکرد.

البتّه هم‌چون تمام ملل و اقوام دیگر، آریاییان نیز برای خدایان: هدایا، نذور و قربانی‌ها می‌داده‌اند، امّا چنان‌که ذکر شد، این هدایا و پیش‌کش‌ها و قربانی‌ها جملگی از برای خدایان خیر و نیکی انجام می‌شده است و اصولاً از برای ارواح خبیث و خدایان تاریکی و پلیدانِ اهریمن‌زاد به‌هیچ وجه قربانی نکرده و هدایایی تقدیم نداشته و حتا مراسم ستایش و نیایشی هم به هر اندازه که مختصر و

کوتاه و ناچیز نیز بوده باشد انجام نمی‌داده‌اند.* هم‌چنین مانند اقوام و ملل دیگر در برابر خدایان نیکی و مورد پرستش‌شان نیز افتاده و زبون نمی‌شدند، تضرّع و زاری نمی‌کردند، با عجز و اصرار استدعای طلب چیزی را نمی‌نمودند، بلکه خود دست یاران و وسایلی بودند از برای کمک به خدایان که درواقع کمکی بود به خودشان. آنان بر آن عقیده بودند که عناصر نیکی و سودبخش با نیروهای اهریمنی در جنگ و ستیزند و خود را از این جریان برکنار نمی‌دانستند. در اساطیر تیوتونیکی که شباهت بسیاری دارد به افسانه‌ها و اساطیر ایرانی[۵۶]، مردمان خود را از این مبارزه برکنار می‌دانند و اصولاً معتقدند که پیروزی از آن اهریمنان است[۵۷]، امّا در اساطیر ایرانی، آریایی‌های باستان معتقد بودند که در این گیرودار و بحبوحهٔ جنگ و ستیز، لازم است تا به خدایان و عناصر نیکی کمک و معاضدت نمایند، تا دیوان پلید زودتر برافکنده شده و پیروزی نصیب خدایان شایسته گردد، و این مبارزه و کمک چنان بود که با انجام اعمال و گفتار و کردار نیک در پیروزی خدایان و جنگ و ستیز اهریمنان دخالت نمایند.

در این‌جا روابطی بسیار صمیمی همراه با دوستی و مودّت میان خدایان و آدمیان برقرار است. آریایی‌های ساده‌دل و طبیعت‌نگر می‌اندیشیدند که با اهدای هدایا، سُرایش نغمه‌های ستایش، سپاس‌داری‌ها و نیایش‌ها، خدایان را به‌هیجان درآورده و به جدال دامنه‌دارتری علیه دیوان پلید وامی‌دارندشان، در این‌جا هم‌چون خدایان یونانی و مردم، روابطی عمیق و انسان‌منشانه میان این مردم ساده‌اندیش و خدایان وجود دارد. هرچه این خدایان از لحاظ پالودگی و پاکی و

*. چنان‌که اشاره شد، روایاتی از مورّخان رومی / یونانی دربارهٔ مراسمِ قربانی و عبادت برای اهریمن گزارش شده است. در کتاب پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی، نگارنده در این‌باره شروحی ارائه کرده است. هم‌چنین به‌موجب یشت پنجم، یعنی آبان‌یشت در مورد منع چنین مراسمی و این که مَزْدَیَسْنان در آن مراسم شرکت نکنند اشاراتی هست. هم‌چنین نگارنده در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی دربارهٔ چنین مراسمی برای اهریمن ایزد، شاهزادهٔ تاریکی پژوهشی نقل کرده که در آیین‌های زروانی / میترایی رواج داشته و جنبهٔ محفوظ و پنهانی داشته است. امّا در مَزْدَیَسْنایِ زرتشتی تاکنون دربارهٔ چنین موردی، گزارش و شرحی در دست نیست.

منزّهی از صفات ناشایست و خلاف اخلاق از خدایان یـونانی و آن سـرنشینان المپوس Olampus دورند، از لحاظ طبع شریف انسانی به خدایان یونانی شباهت دارند. قربانی‌ها و پیش‌کش‌های غذایی در حکم ضیافت‌هایی است که انسان‌ها از برای این خدایان گرامی تهیّه می‌بینند، خدایان نیز این انسان‌های راست‌پندار را تکریم می‌کنند، از خوان رنگین‌شان خود را سیر کرده و نیرو می‌اندوزند و بر اثر این نیروی غذایی چون انسان‌ها نیرومند می‌شوند تا به خصم خود چیرگی یابند.

شیرهٔ گیاه **هَئومَه** Hauma از این‌چنین نـیرویی سـرشار و لبـریز است. هـوم ایرانی و سومای هندی هر دو یکی و واحد است. خدایان از شیرهٔ این گیاه نیرویی بسیار یافته و تهییج می‌شوند و به‌جنگ می‌پردازند و پیروز می‌شوند. مـطابق بـا سرودهای ریگ‌وِدا *Rig-Veda* **ایندَرَ** Indra بسیار شایق و دوست‌دار نوشیدن شیرهٔ این گیاه سُکرآور و مستی‌بخش می‌باشد و هر بار دریاچه‌هایی لبریز از شرابی را که از این گیاه تهیّه می‌شود می‌نوشد تا بتواند بجنگد و در چنین هنگامی است که هیچ نیرویی را یارای مقاومت با او نیست.

در بخش‌های مختلف اوستا از **هوم** سـخن بسـیار رفـته و آنـانی کـه در اوستا تحقیق کرده‌اند درباره‌اش توضیحات بسیاری نگاشته‌اند. یکی از یَشت‌ها، یـعنی "هوم‌یَشت" ویژگی به این گیاه دارد، هم‌چنین در یَسنایِ نه و ده و یازده به‌تفصیل از این گیاه زرّین سخن رفته است.* به غیر از "هوم یَشت" در یَشت‌های دیگر نیز از آن یاد شده است. هم‌چنین بایستی اشاره شود در "گوش یَشت" بند هجدهم و در "اَرَتْ یَشت" بند سی و هفتم ازکسی یاد شده به نام **هوم پارسا** که شاید بتوان او را یکی از پیغمبران پیش از **زرتشت** دانست[۵۸].

*. جهت دریافت آگاهی‌های مستند و ترجمه‌های موارد اوستایی، وِدایی، پهلوی دربارهٔ همهٔ موارد یاد شده، نگاه کنید به مدخل "هوم و پَراهوم" در دانشنامهٔ ایران باستان. نیز: مجلّد اوّل از تاریخ رازآمیز آیین میترایی. در پایان این بند، ترجمهٔ هوم یَشت، یعنی یَسنای ۱۱ ـ ۹ را نگارنده از کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان نقل کرده است. برای آگاهی از ترجمهٔ ساده و روان همهٔ یشت‌های مورد اشاره، به کتاب مذکور نگاه کنید.

شاید برای شناخت **هوم** ــ معرفت و آگاهی دربارهٔ درخت **گئوکِرِنَه** Gao-Kerena یا درخت همه تخم لازم باشد. این درخت یاری‌دهنده و نیرو فزایندهٔ کلیهٔ نباتات و گیاهان مَزْدا آفریده می‌باشد که در میان دریای "فَراخْکَرْت" می‌روید. "گَئوکِرِنَه" یا شاخ گاو برای مقابله با اعمال اهریمنی، یعنی پوسیدگی، بی‌باروبری و ازکاراُفتادگی پدید آمد. این درخت موجودیتی داشت از برای زندگانی نیک و پایداری جهان و جاودانگی، چون هرگاه کسی موفّق می‌شد تا از برگ آن بخورد، به حیات جاویدان نایل می‌شد[۵۹].

امّا مطابق با مندرجات "گزیده‌های زادْسپَرَم Zât Sparam"[۶۰] دیو پلید بدی و زیانکاری، برای مقابله با کار نیک یزدانی در اعماق دریای فَراخْکَرْت یک سوسمار عظیم آفرید. پس **آهورامَزْدا** نیز ده ماهی "**کَرَ** Kara" پدید آورد تا مانع تباهیِ ناشی از پتیارگی سوسمار شوند. این سوسمار و ماهی‌های "کَرَ" از روش تغذیهٔ معنوی زندگی می‌کنند و در اعماق دریا تا پایان جهان در پیکار و نبردند.

درخت "**گَئوکِرِنه** Gao Kerena" را **هَئومَه** Haoma یا هوم زرین نیز می‌نامند و می‌توان این درخت را یکی از مظاهر این گیاه مقدّس خواند. شکل مادی و زمینی این گیاه مقدّس یا **هومِ زرّین** را اقوام هندو ایرانی بسیار مقدّس داشته و در طی مراسم مذهبی از آن بسیار استفاده می‌برند و به‌نظر می‌رسد که پس از جدایی هندوان و ایرانیان، این مراسم در ایران نفوذ بیشتری یافته و در دینِ زرتشتی داخل شده و سرانجام به‌صورت یکی از ارکان مراسم مذهبی این دیانت درآمده است. شاید همان‌گونه که در آیین آریایی‌های هندی، سوما Soma در هیأت یکی از خدایان ظاهر می‌شود، در ایران نیز کم‌وبیش این گیاه به‌شکل یکی از خدایان، مورد پرستش بوده است، چون تجلیل و بزرگ‌داشت‌اش در اوستا، شاهد این مقام است از برای او پیش از اصلاحات دینی. در جایی از اوستا می‌خوانیم:

"رساندن دانش برای سخن گفتن از تو است ای [هوم] زرّین. رساندن نیرو، رساندن پیروزی، رساندن دل‌خوشی، رساندن بهی‌بخشی، رساندن افزایش، رساندن بالندگی، رساندن زور برای همهٔ تن، رساندن بزرگی و

شکوه سرتاسر درخشان، رساندن آن را هم‌چنین در میان جهانیان، به زندگی کنندهٔ به کامْ فرمانروایِ درهم شکنندهٔ بدی، شکست‌دهندهٔ پلیدی[۶۱]."

این گفتار هم‌چنین در بند بعدی ادامه پیدا می‌کند و این خدای عالی‌جناب که در آغاز گیاه زرینهٔ مقدّسی بوده است پناهگاه و ملجأی می‌شود از برای مردمی که از بدیها، زشتی‌ها و ناهنجاری‌های اهریمن و زیانکاران و عملهٔ دیو پلیدی به‌تنگ آمده‌اند. در بند شانزدهم از یَسْنای نهم نیز به صفات و وظایف دیگر هوم اشاره می‌شود و این ماجرا در سه یَسْنای: نه، ده و یازده هم‌چنان ادامه دارد.

هوم کرامات و کردارهایی دیگر نیز دارد که به تکرار می‌آید. در بند نوزدهم، بیستم، بیست و دوم و بیست و سوم از این کرامات یاد می‌شود. یکی از این صفات برجستهٔ هوم، سلامت بخشندهٔ تن و دورگردانندهٔ مرگ "دورَاوشَه dura.ôsa" است، بخشایندهٔ عمر و زندگانی طولانیِ قرین با صحّت و سلامت است. هرگاه نیک در این قسمت از اوستا دقیق شویم، فَرّوشکوه این خدای پیش از اصلاحات را بهتر درمی‌یابیم، چون در ریگ‌ودا نیز این چنین‌ها از او یاد می‌شود، و هرگاه متن اوستا را با آن‌چه که در وِداهاست مقایسه نماییم، به ارزش و عمق ساختار اصلاحاتِ زرتشت آگاه می‌شویم.

در این‌جا طنین با فَرّوشکوه خدا و مردمی است: وارسته، جاودان، فعّال، اهل کار و کوشش، وابسته به زندگی کامل مادی و زمینی، سرشار از نیرو و دلاوری و راستی، مشحون از آزادگی و طالب و جویای زندگی خوب، کار خوب، خوراک خوب، عمر طولانی، صحّت بدن، فرزندان نیک، پهلوانی و زور بازو، نام نیک و فَرّ و بزرگی.

مطالعهٔ هوم یَشْت، خود با روشنی نمودارِ باورها و عقاید و رفتار و کُنشِ مردمی است که در عصرِ نوشته و سروده شدنِ هوم یَشْت می‌باشد. شاید با نقل قسمتی از یسنای نهم، آن را که بدونِ آوردن متن، فهم‌اش میسّر نمی‌شود، آن شور زندگی سه هزار سال گذشته را به ما منتقل نماید:

"این چهارمین بخشایش را از تو خواستارم، ای هومِ مرگ‌زدا، هم‌چنان دلیرانه با خوشنودی برابر دلخواه در روی زمین پیش بروم، بدی را درهم شکنم، پیدی را شکست دهم. این پنجمین بخشایش را از تو خواستارم ای هومِ مرگ‌زدا. این چنین در سرتاسر زمین پیروزمند، در جنگ شکست‌دهنده پیش روم، بدی را درهم شکنم، پلیدی را شکست دهم...

هوم، زور و نیرو می‌بخشد به آن دلیران چالاک که می‌شتابند برای پیشی‌گرفتن در اسب‌دوانی. هوم به زایندگان، پسر برجسته هم‌چنین فرزند نیکوکار می‌دهد. هوم به آن بزرگانِ خانواده‌ها که برای آموزاندن کتاب‌های دینی نشینند، فرزانگی و بزرگی می‌بخشد.

هوم به آن دخترانی که دیرزمانی بی‌شوهر به‌سر می‌برند، یک درست‌کار "شوهر درست‌کار" و مهربان می‌بخشد، همین که نیک‌خردی "دختر نیک‌خردی" آرزو کند[۶۲]."

هرگاه بر آن باشیم تا تنها درباره تجلّیات، صفات و مظاهر هوم سخن گوییم، شرح بسیار به درازا خواهد کشید، و این مورد لازم است تا به جای خود، در آیین مَزْدَیَسْنا مورد تفصیل کامل قرار گیرد و در صفحات بعدی نیز ترجمهٔ هوم یَشْت نقل شده است.

به هر انجام بعدها هوم دارای مراسمی شد که تا هم اکنون دوام آورده است[۶۳]. و طی مراسم مذهبی و نثار فدیه، هوم را در جعبه‌یی فراهم آورده و در محفظهٔ آهنینی قرار می‌دهند. آن‌گاه موبدی پنج یا شش قطعه از این گیاه را از آن محفظه طی مراسمی بیرون آورده و در ظرفی شسته و درهاونی با "وَرَ؟ Vara" می‌پالاید. آن‌گاه عصارهٔ گیاه را با نوشیدنی‌هایِ مقدّس دیگری ضمن اوراد و ادعیه‌یی مخلوط می‌کند، و البته این از مراسم متأخر است که در هر آیینی قهراً به‌وسیلهٔ روحانیان آن مذهب به‌وجود می‌آید.

به هر انجام مراسمی دربارهٔ گیاه هوم از ادوار کهن موجود بوده است. در یَسْنای نهم، ضمن بندهای اوّلیهٔ آن دربارهٔ پیدایش این گیاه مطالبی آمده است[۶۴]. نخستین نگهبانان این گیاه **ویوَنگهونت** Vivanghvant آبتین، **تِشْتَر** و **پوروشَسْب** و

پهلوانان کهن بوده‌اند. امّا از لحاظ نمایاندن سابقهٔ کهن‌تری لازم است در ریگ‌وِدا، کتاب مقدّس هندوان نیز به کاوش پرداخت. به‌موجب این روایات "اَمْرَت سوما"، یعنی سوم جاودان را عقابی از آسمان به فرازنای کوهی می‌آوَرَد. جریان این داستان بدین قرار است که عقاب تیزپر به دژ استوار آسمان راه یافته و گیاه زندگی‌بخش سوما را می‌رباید[۶۵]. در اساطیر و افسانه‌های بابلی نیز نشانی از گیاه معجزه‌بخشی داریم که "گیاه زایندگی" خوانده می‌شود و نگهبان‌اش **شَمَش** Shamash خداوندگار خورشید است، تفصیل افسانه‌یی دربارهٔ **گیاه ولادت** یا زایندگی در اساطیر بابلی نیز خالی از لطف نیست. به‌هنگامی که همسر **اِتَنَه** Etana دلاور بابلی از درد و رنجی رو به هلاک است و از درد بارداری سخت به‌خود می‌پیچد، پهلوان بابلی دست نیاز به جانب **شَمَش** خدایِ عالی‌جناب مهر دراز می‌کند و تضرّع و زاری می‌نماید تا آن خدا مکان گیاه ولادت را به‌وی بنمایاند، تا همسرش از فرط درد به هلاکت نرسد و آسایش یابد، و در این هنگام است که عقابی، پهلوانِ بابلی را به‌جایگاه گیاه ولادت راهنمایی می‌کند[۶۶]. در این‌جا وجه شباهت و همانندی بسیار شیرینی میان ولادت فرزند "اِتَنَه" با داستان ولادت رستم ملاحظه می‌شود که جهت محقّقان مبحثی ارزنده خواهد بود.

در این‌جا، جهت اهمیّت موضوع، نقل ترجمهٔ هوم یَشت، یعنی یَسنا، هات ۱۱ ـ ۹ نقل می‌شود*:

۱۵. ترجمهٔ هوم‌یَشت، یَسنای نهم

بامدادانْ پِگاه، هوم نمایان شد بر زرتشت که در آتشکده به‌کارِ پیراستن و آراستنِ آتش بود و سرودگاهان می‌سرود. زرتشت پرسید: که هستی تو ای دلیر که در سراسر این جهان مادی، این چنین درخشان و باشکوه به دیده می‌آیی با جاودانگی و بی‌مرگی؟

* به نقل از کتاب نگارنده: اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، ص ۴۵۳ و بعد. تهران ۱۳۷۹.

پس گفت به **زرتشت**، هوم پاک مرگ‌زُدای این چنین: من هوم پاکِ مرگ‌زُدای هستم. مرا فرادست آر، ای سپنتمان و آماده ساز برای آشامیدن و ستایش‌کن مرا، آن چنان ستایشی که بزرگان و ناماوران پیش از من کردند.

پس **زرتشت** هوم را درود گفت و پرسید: چه‌کسی برای نخستین بار تو را بفشرد جهت تهیهٔ آشام در این جهان مادی، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این کار.

پس گفت هوم پاکِ مرگ‌زدای، این چنین: نخستین کس از میان مردم این جهان مادی، **وِیوَنگهانْ** بود که مرا بفشرد برای تهیهٔ آشام. درعوض، این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، آن‌که به نام **جمشید** است و دارندهٔ رمهٔ انبوه و خوب، که فروغمندترین است میان همهٔ زاییده شدگان، که خورشید چشم است، که در زمان شهریاری خود چهارپایان و مردم را نمردنی ساخت و آب و گیاه را همیشه روان و نخشکیدنی، و خوراکی راکاهش نیافتنی.

به هنگام شهریاری جم دلیر، در جایی که فرمانروایی می‌کرد، نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود و بیماری و نه مرگ، نه رشک دیو آفریده. پدر و پسر هر یک با صورتی پانزده ساله با هم راه می‌سپردند در مدّتی که جم دارندهٔ رمهٔ خوب شهریاری می‌کرد.

برای دومین بار، چه‌کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهان مادی بفشرد جهت تهیهٔ آشام، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این‌کار.

پس گفت هوم پاکِ مرگ‌زدای، این چنین: دوم‌کسی از میان مردم این جهان مادّی، **آثْوِیه** Âθwya "آبْتین" بود که مرا بفشرد برای تهیهٔ آشامیدنی مقدّس، و در عوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش پسری آمد، که به‌نام **ثْرَئِتَئونَه** θraətaona می‌باشد، از یک خاندان دلیر.

آن‌که کُشت اَژی‌دَهاک سه پوزهٔ سه‌کلهٔ شش چشم راکه هزار نیرنگ داشت و دیوی بسیار دروغ و بسیار زورمند بود، که ناپاک بود و زیان‌آور برای این جهان. این نیرنگ باز بسیار دروغ و زورمند را اهریمن برانگیخت جهت

تباهی و ویرانی این جهان راستی.

برای سوم بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میان مردم این جهانِ مادّی بفشرد جهت تهیهٔ آشامیدنی مقدس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این نیکوکاری.

پاسخ گفت هوم پاکِ مرگ‌زُدای، این چنین: سوّم کسی از میان مردم این جهان مادّی ثْریتَه θrita بود از خاندان سام، آن‌که نیکوکارترین از این خاندان بود و در میان مردم این جهان مادی مرا بفشرد جهت تهیهٔ آشامیدنی مقدّس، و درعوض این سود و نیکی را برای انجام نیکوکاریش بُرد که برایش دو پسر آمد، اورْواخْشَیَه ūrvāxšaya و کِرِساسْپَه kərəsāspa نخستین یک داور و یک قانون‌گزار tkaəša "داتورازَ datô.Râza" کسی که مراسم سوگند او داد و قانون اَهورامَزْدا بود، سرپرست وَر و آزمایش‌های ایزدی و آن دیگری یک دلاورِ بی‌باکِ پیچیده گیسوی گرزدار.

آن‌که کشت اژدهای شاخ‌دار را ـ که اسب‌ها و مردها را می‌بلعید، که زهری به رنگ زرد داشت و به بلندی یک نیزه دورتر از جایی که بود روان می‌شد و جهش می‌کرد. به روی او، ناآگاه کِرِساسپ در یک آوند (ظرف، دیگ) خوراک می‌پخت به هنگام نیمروز. پس آن اَژی به تَفْسید و گرم شد و دم زد و به جنبش درآمد. آنگاه ظرف فلزی که از آب جوشان بود واژگونه شد و بریخت. کرشاسپِ نریمان به هراس اندر شد و خود را واپس کشید.

برای چهارمین بار چه کسی تو را ای هوم پاک در میانِ مردم این جهانِ مادی بفشرد جهت تهیهٔ آشامیدنی مقدّس، و چه سود و نیکی به او رسید در عوض این نیکوکاری.

آن‌گاه پاسخ گفت هوم پاکِ مرگ‌زدای، این چنین: چهارم کس از میان مردم این جهان مادی، پُئوروشَسْپ بود که مرا بفشرد و آشامیدنی مقدّس تهیه کرد، و در عوض این سود و نیکی به او رسید که تو برایش زاییده شدی، تو ای **زرتشت** پاک و درست‌کار که دشمن و بر ضد دیوپرستی و اهوراکیش می‌باشی از خاندان

پوروشَسْپ، تو ای **زرتشت** که برای نخستین بار در ایرانْویج نماز اَهونَه‌وَئیرْیَه را چهار بار بخواندی با رعایت درنگ و آن‌گاه با سرایشی بلندتر؛ که موجب شدی ای **زرتشت** همهٔ آموزگاران بد و دیوان آدمی‌نما که آزاد به روی این زمین می‌گشتند، خود را پنهان کنند. تویی ای **زرتشت** نیرومندترین، دلیرترین، تندترین و چابک‌ترین و پیروزمندترین کس در میان آفریدگان که به بهترین اندیشه ممتاز می‌باشی.

آن‌گاه **زرتشت** گفت: درود و آفرین به هوم نیک آفریده شده، به هوم درست آفریده شده که درمان‌بخش است، که خوش‌اندام است، که نیک کردار و پیروزگر است، که زرین‌گون و نرم شاخه است، که فشرده‌اش برای آشامیدن نیکوترین درمان است برای تن و روان.

به رهبری و راهنمایی بر من فرود آی تا دست یابم ای زرینه هوم به‌دانش و نیرومندی و پیروزمندی، به درمان و درستی، به افزایش و برکت، به تندرستی و بزرگی و فرزانگی تا در جهان چون شهریاری باکامیابی، بدی و پلیدی و دروغ را درهم شکنم و براندازم.

تا پیروزی یابم بر همهٔ ستیزه‌گران و دشمنان و بدخواهان و براندازم آنان را همه از دیوان و مردم بدروش و جادوان و پریان و بی‌دادگران و **کَوی‌ها** و **کَرَپن‌ها** و برهم‌زنان نظم و راستی و درندگان (گُرگان) چهارپا و سپاه بدخواهی که به دشمنی حمله‌ور است.

ای هوم پاک دورگرداننده مرگ، از تو می‌خواهم بهترین جهان و زندگی خوش و درخشانی را آن چنان که شایستهٔ پاکان و پارسایان است. از تو می‌خواهم ای هوم دور دارندهٔ مرگ، تندرستی و بهی جسم را؛ و خواستارم نیز ای هوم پاک، سلامت جان و روان را.

خواستارم بدین آرزو که باکامیابی و دلیرانه و به خواست، به روی این زمین هم‌چنان پیش روم و بدی و دروغ را درهم شکنم، و از آن پس کامیاب باشم به درهم شکستن پلیدی و دروغ به روی همهٔ این پهنهٔ زمین.

از تو خواهانم ای هوم پاک، ای دور دارندهٔ مرگ، از گزند دزدان و راهزنان و هجوم و حملهٔ گُرگان از پیش آگاه شویم، قبل از آن‌که به ما گزندی برسانند، آن چنان پیش آگاهی که دیگران را نرسد.

هوم بخشایندهٔ نیرو و زور است به آن دلیرانی که در هنگامهٔ پیکار، اسب را به‌تاخت آورند. هوم به زنان زاینده‌یی که خواستار و آرزومند باشند، پسرانی نامبُردار و نیکوکار می‌دهد. هوم به آن کسانی که از روی باور و ایمان برای آموزش \وستا\کوشش کنند، فرزانگی و پارسایی می‌بخشد.

هوم به دختران آرزومندی که خواهان شوهر باشند و زمانی از هنگام شوهر کردنشان گذشته باشد، هرگاه دست خواهش به درگاهش بردارند، شوهرانی درست‌کار و پیمان‌شناس بخشاید.

هوم، شهریاریِ کِرسانی keresāni را برانداخت، کسی که در روزگار شهریاریش با خود رایی به خود می‌بالید و می‌گفت از این پس آموزگارانِ دین برای آموزاندن آیینِ راستین در سرزمینِ من نباید بگردند و او بود که افزایش و بالندگی و راستی را باز می‌داشت.

درود می‌گویم تو را ای هوم که با نیروی خود، شهریاری کامروا هستی. درود بر تو ای هوم که بسیار سخنان راست‌گفته شده می‌دانی، درود بر تو که با دانشت، از پرسش دربارهٔ سخنان راست‌گفته شده بی‌نیازی.

که فراز آورد برای تو مَزْدا، نخستین کمربندِ مینوی ساختِ دینِ نیکِ مَزْدَیَسْنی را؛ و این چنین است که همواره آماده و کمربسته هستی در فرازین فرازهای کوه‌ها برای نگاهبانی و نگهداری کلام ایزدی.

ای هوم که بزرگ و مهتر خانه، ده، شهر و کشور هستی، که دارندهٔ دانش می‌باشی، تو را به خود می‌خوانم و خواستارم تا برای تن نیرو و پیروزی بهره‌ام گردانی تا باکاروَرزی به آسایش و برکت دست یابم.

ای هوم دور بگردان از ما ستیزه‌های دشمنان را، منش و سیرت بدکاران را از ما دور گردان، و از همهٔ کسانی که در این خان و مان و ده و شهر و کشور به گناه

آلوده‌اند، نیروی بدخواهی و کارکردشان را بگردان و اندیشه‌هاشان را پریشان ساز، آن چنان که به وسیلهٔ هیچ یک از اندام‌هاشان نتوانند به ما گزند و آسیب رسانند.

ای زرینه هوم، با جنگ ابزار برزن آژیِ زردِ سهمیگینِ زهر ریز را، راهزنِ بدکارِ ستم‌کار را، مردِ پلیدِ دروغ‌گرای را، گمراه کنندهٔ بر هم زنِ نظمِ اَشایی را، زنِ بدکارهٔ جادو پیشهٔ شهوت‌پرست را که اینان نیکی و پارسایی و راستی و آن قانونِ والای اَشایی را برهم می‌زنند.

۱٦. هوم یَشت، یَسنای دهم

خواستارم که دور شوند از این خان و مان همهٔ بدمنشان و دیویَسْنان. خواستار آنم که همیشه پایدار باشند در این خان و مان سروشِ نیک و ارْت نیک؛ در این خان و مانی که اهورایی آیین‌اند و از روی راستی نماز می‌گزارند هوم درمان بخش را.

ای هوم، ای خردمند ـ نخست با سرود ستایش، آن هاون مقدّس را می‌ستایم که شاخه‌ها "ی هوم" در آن با نیرومندی کوبیده و سابیده می‌شود.

[می‌ستایم همهٔ آن چیزهایی را که در پرورش و بالندگی و رویش یاریت می‌دهند]؛ می‌ستایم ابر را و باران را که می‌پرورند پیکر تو را به بلندی کوه‌ها، می‌ستایم آن فرازین فراز کوه‌ها و دیگر جاها را که در آن همی‌رویی، می‌ستایم این زمین پهن و گسترده و دهشمند را که تو را در خود می‌پرورد ای هوم پاک، که نامی‌ترین روییدنی‌ها هستی که دارای بوی خوش می‌باشی، که مزدایی گیاهی، که سرچشمهٔ پاکی و راستی هستی.

اینک با این نماز و درودِ من ببال و نمو کن در سراسر ریشه‌ها و شاخه‌ها و شکوفه‌ها، [چون همی‌دانم که] هوم ببالد و افزایش یابد هرگاه بستایندش با درود و نماز، و ستایندهٔ هوم در آرزو و خواستِ درست پیروزمند و کامیاب خواهد شد و

شیرهٔ پروردهٔ هوم به دور خواهد راند هزاران بدی و دروغ و بَدان و دیویَسْنان را.

در هر خانه‌یی که بیماری و پلیدی پیدا شود، چون در آنجا از روی راستی ستوده و درودگردد هوم درمان‌بخش، به‌زودی نابود شود در آن خانه پلیدی و بیماری؛ و برای آن خان و مان درمان و آسایش جایگزین بشود.

هرمِی، چون نوشیده شود، مستی ای در پی دارد که خشم و ستیزه به‌بار می‌آورد، جز مستی هوم که با شادمانیی راستین همراه است که نوشندهٔ راستین را سبک سازد و آرامش بخشد. هرکس که گیاه هوم را با مهر و توجّه، چون فرزندی بپروراند، هوم به او و خانواده‌اش تندرستی و درمان بخشد.

ای هوم مرا درمان‌هایی ده که بِدان‌ها آراسته هستی. ای هوم مرا پیروزی‌هایی بخش و آن چنان توانیی که بر اثر آن دشمنان شکست یابند. خواستارم همی که برای تو یک دوستِ ستایشگر باشم از روی راستی و ایمان؛ که این بهترین است و خواستِ اَهورامَزْدا.

خداوند به زیبایی بیافرید تو را با چابکی و توشهٔ خرد بر فرازین گاهِ البرز کوه. آن‌گاه مرغانِ پاکِ تندپرواز، دانه‌های تو را به همه سو در بلندی‌های کوه‌ها بپراکندند، بر بلندی کوه **اوپائیری سَئِنَه** ūpāiri-saəna، بر قلهٔ سْتَه‌اِرُسارَ staəro-sāra و گردنهٔ کوه کوسْرُپَتَه kūsro-pata و ژرفای درهٔ ویشْ‌پَثَن viš-paθan و بر کوه سْپیتَه گَئُونَه spita-gaona.

آن‌گاه در آن بلندی‌هایِ بلند، بسیار روییدی با ساقه‌های پرشیر و زرینه گون ای هوم که دارنده و بخشندهٔ بهترین درمان‌ها هستی با رامش و شادمانی و نیک‌اندیشی. پس از من دور گردان گزند و آسیب آن‌کس راکه با منش بد در برابر من ایستاست.

هوم را نماز می‌گزارم که منشِ درویش را توان بخشد و نیرومند سازد چون منش توانگران. هوم را نماز می‌گزارم که منش و اندیشهٔ درویش و نیازمندِ بدان را آن چنان نیرو می‌بخشد که بخواهد و به آرزو برسد. هوم بسیاری از مردم راکه از روی راستی خواستار تقدّس و پارسایی و دانش باشند، تقدّس و پارسایی و دانش

خواهد بخشید.

کسانی که برای هوم، از این شیرهٔ مقدّس می‌نوشند، نباید آن چنان به بی‌خودی در شوند که چون درفشی در مقابل باد به حرکت و جنبش درآیند. شراب مقدّس هوم برای دریافت و ادراک و ورزیدگی است. ای هوم پاک و نیروبخش که جز راستی نمی‌پروری، تقدیم می‌کنم این تن و پیکر راکه خوب و آراسته است [که بی‌خودیِ مستی آن را فرا نگرفته].

آن زنِ پست وگناه کار و بی‌خرد را می‌رانم که به اندیشهٔ فریب آتُرْبان و هوم اندر شود. امّا او خود را با این فریب‌کاری نابود می‌کند که مُیَزْد Myazd ویژهٔ هوم را خود بخورد و بد به مصرف برساند. به چنین کس داده نمی‌شود نه پسرانی که آتربان باشند و نه فرزندان خوب:

از برای این پنج چیز هستم ـ از برای پنج چیز نیستم:
برای اندیشهٔ نیک هستم ـ برای اندیشهٔ بد نیستم،
برای گفتار نیک هستم ـ برای گفتار بد نیستم،
برای کردار نیک هستم ـ برای کردار بد نیستم،
برای فرمانبُرداری هستم ـ برای نافرمانی نیستم،
برای راستی هستم ـ برای دروغ نیستم،

و این چنین است تا به روز واپسین که میان دوگوهر مینوی نبرد پایان پذیرد.

آن‌گاه زرتشت گفت: نماز به هوم مَزْدا داده، نماز به هوم نیکِ مزدا آفریده، همهٔ هوم‌ها را می‌ستایم چه آنهایی که در بلندی‌های کوه‌ها هستند و چه آنهایی که در ژرفای دره روییده شده‌اند و چه آنهایی که بریده و دسته شده و در اختیار زنان است. از تَشتِ سیمین آن را به تَشتِ زرّین ریزم بی‌آن که بر زمین افکنده شود، چون بسیار ارزشمند و ارجمند است.

این سرودها از آن تُست ای هوم با ستایش‌های همراه که گفتارهایی راستی آورنده هستند، که پیروزی بخشند و در برابر درد و بدی و دشمن، چاره و درمان

پدید آرند.

این سرودهای ستایش از سوی من برای تست و هرکس که از روی راستی فراستاید تو را با این سرودهای شایسته، فراز آیدش: چالاکی، پیروزی و بهی‌های درمان‌بخش.

درود به چهارپایان، رفتار خوش همراه با پیروزی برای چهارپایان، خوراک و چراگاه و دشت‌های خوب رُسته برای چهارپایان که از برای خوراک ما افزایش بده آنان را.

هوم زرّین بلند رُسته را می‌ستاییم، هوم نیروبخش گیتی‌افزا را می‌ستاییم، هوم دور دارندهٔ مرگ و درد را می‌ستاییم، همهٔ هوم‌ها را می‌ستاییم. فَرَوَهْرِ پاکِ زرتشت سْپَنْتَمان را می‌ستاییم.

۱۷. هوم یَشت، یَسْنای یازدهم

(۱) سه پاکان سودمند: گاو و اسب و هوم نفرین کنند به دارندگان و نگاهدارندگان خود این چنین؛ ـ گاو نفرین کند به نگاهدارنده‌اش این سان: ای که درست مرا نپروردی و درست بهره نبردی از من، بلکه فقط در این اندیشه بودی که مرا برای سیرکردن شکم خانواده‌ات به‌کارگیری ـ باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

اسب نفرین کند به سوار، این سان: بشود که نتوانی اسبان خوب پروردن و بر آنها نشستن و سواری کردن و رام‌کردن و لگام نهادن، ای که در انجمن و میان گروه مردم، نیرو و چابکیِ مرا نمی‌آزمایی و در تاخت و تاز نمی‌نمایی.

هوم نفرین کند به نوشنده این چنین: ای که فشردهٔ مرا پنهان نگاه می‌داری چونان راهزنی مرگ ارزان، مرگ ارزان نیستم، من هوم پاکِ دورکنندهٔ مرگم. باشد که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دچار گردی.

آهوراَمَزْدا در ستایش و فدیه و مْیَزْدِ من دستور فرمود، هرکس که آن

سپارش‌ها نگاه ندارد و انجام ندهد در خانه‌اش زاییده نشود فرزندانی که آتُرْبان یا سپاهی یا برزیگر باشند بلکه در آن خانه زاده شوند فرزندانی بددین، نادان و تنبل و بسیار صفات بد دارنده.

مراسم فدیه و مْیَزْدِ هوم را به درستی انجام ده تا بـه بـندِ هـوم در نـیایی، آن چنان‌که به بند کشید **افراسیاب** بدکارِ تورانی را در سومین بخشِ ایـن زمـین مـیان دیوارهای آهنین.

پس گفت **زرتشت**: درود به هوم مزدا داده، درود به هوم نیکِ مزدا آفریده که در برابر هر عمل و کردهٔ نیکی، تا ده برابر پاداش و سود مـی‌دهد بـه سـتایندگان خود.

ای هومِ پاک نیروبخش، تقدیم می‌کنم به تو این تن و پیکر راکه خـوب و آراسته پرورده شده [بر اثر بهره‌بری از آشـامِ نـیکِ هـوم]، درخـواست مـی‌کنم ببخشایی به من دانش و نیرو ای هوم پاکِ مـرگ‌زُدای و آن جـهانِ درخشـان و زندگی‌یی که شایستهٔ پاکان است.

اَشِمْ وُهو: راستی بهترین نیکی است، که مایهٔ سعادت است، سعادت کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است.

یَتااَهو: همان‌گونه که سردار دنیوی "فرمانروا، شاه" به ارادهٔ خود "فرمانروایی می‌کند" به همان سان نیز یک رَدْ یا رهبر روحانی در پرتو راستی و پاکی نیرومند است. بخشش اندیشهٔ پاک بهرهٔ کسی است که کار را به‌نام و به خواست مَزْدا انجام دهد. نیروی خدایی و کشور اهورایی از آن کسی است که بینوایان را دستگیری کند.

به خواست و ارادهٔ خود، ای **آهورامَزْدا** بـا نـیرومندی شـهریاری مـی‌کنی بـه آفریدگان خود. به خواست و اراده‌ات به آبها، گیاهان و همهٔ بـهان پـاک‌نـژاد و آزاده توانایی و فرمانروایی‌بخش و ناتوان ساز دروغ و پلیدی را.

به‌کام و پیروز باد راستی، ناکام و شکسته باشد دروغ و پلیدی. باشد که زدوده و نابود شود پریشانی و آشفتگی از آفرینش پاک و ناکام باشد پلیدِ ناپاکِ زشت

راه.

من که زرتشت هستم، راهنمایی می‌کنم سران خانواده‌ها، روستاها، شهرها و کشورها را به اندیشه‌گری در این دین اهورایی زرتشتی که درست و نیک بیندیشند و رفتار کنند.

اقرار می‌کنم که مزداپرستِ زرتشتی هستم، دشمن پلیدی و بدی هستم، اهورایی کیشم. ستایش و نیایش و خشنودی برای هاوَنی Hâvani می‌گزارم، همچنین ستایش و نیایش و خشنودی برای ساوَنگهی Sâvanghi و دهبانِ پاک و همهٔ گاه‌ها و جشن‌های روز و ماه و سال به جا می‌آورم.

می‌ستایم اندیشهٔ نیک را، گفتار نیک را و کردار نیک را. برمی‌گزینم اندیشه و گفتار و کردار نیک را و دوری می‌کنم از اندیشه و گفتار و کردار بد.

به سوی شما تقدیم می‌کنم ای **امشاسپندان**، ستایش‌ها و نیایش‌های خود را که از روی راستی و ایمان و همهٔ جان و دل انجام شده است.

۱۸. نکات اساسی آیین آریایی

نکاتی اصلی دربارهٔ دیانت آریایی‌ها، دربارهٔ طبیعت‌پرستی، خدایان عمدهٔ هند و ایرانی، خدایان عمدهٔ آریایی‌های ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند، میتراپرستی، مزداپرستی پیش از زرتشت، دربارهٔ وارونه خدای بزرگ آریایی، علّت توجّه به خدایی واحد، ایزد بانوان و خدایانِ عالی‌جناب، خانواده اساس و الگوی طبقات خدایان، عناصر شر و نیروهای نیک، روش کلّی پرستش، اخلاق کلّی و اساسیِ آریایی



ممکن است پس از این پراکندگی دربارهٔ آیین آریایی‌ها با جست‌وجو و کاوش، رئوس و مطالبی عمده به‌دست آورد. دیانت آریایی‌های

ایرانی تقریباً با اندکی کم‌وبیش و تفاوت همان‌هایی بوده است که در زمان اشتراک داشته‌اند و این مطلب از مقایسهٔ اوستا و ریگ‌ودا آشکار می‌شود، و این معتقدات و مراسم و آداب تا زمان ظهور زرتشت هم‌چنان میان‌شان باقی بود و بسیاری از آن درصورت تکامل یافته و پالودهٔ خود مورد پذیرش اصلاحات پیامبر قرارگرفت و در دین راه یافت. اینان روش اصلی آیین‌شان طبیعت‌پرستی محض بود و به مظاهر طبیعت، چون: آب، باد، خاک، خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، زمین، گیاه و آتش جنبهٔ خدایی بخشیده و به پرستش‌شان مبادرت می‌کرده‌اند، و این خدایان را "دیو" می‌نامیده‌اند. در پهلوی "دِوْ" Deiv، در اوستا "دَئِوَ" Daêva "دیو" در هندی باستان Dêvà[۶۷] و این کلمه به خدایان آریایی پیش از زرتشت اطلاق می‌شده است و چون زرتشت به اصلاح پرداخت، "دیوان" یا خدایان گذشته را مردود دانسته و برمبنای یکتاپرستی، اَهورامَزْدا را خالق کل جهان معرفی کرد، و از آن زمان به‌بعد این خدایان مردود به مفهوم "دیو" امروزی شناخته شدند، امّا این کلمه هنوز در زبان هندی و زبان‌های اروپایی همان مفهوم درست پیشین خود را نگاه داشته است. زِئوس Zeus یونانی، دهاوس Deus لاتینی، دیـو Diue فرانسه دهوا Deva هندی جملگی به‌مفهوم خدا می‌باشند[۶۸]. میان این مظاهر طبیعت یا دیوان آریایی، باران و روشنایی اهمیّت فراوانی داشت. چنان‌که مشاهده شد میان آریایی‌های هندی اینْدْرَ Indraیِ اژدها کش اهمیّت فراوانی داشت و خداوندِ رعد و برق و پیکار به‌شمار می‌رفت، امّا میان آریایی‌های ایرانی آن مقام را از دست داده و به‌ندرت از وی یاد شد تا آن‌که سرانجام در اوستا از دیوان مردود آریایی به‌شمار رفت.

امّا به عوض میترا Miθra میان ایرانیان ارج و اهمیّتی بسیار یافت. لیکن جای ایندرای مردودْ واقع شده را بایستی چیزی پُر می‌کرد و به‌همین جهت باورهایی دربارهٔ او به ایزدبهرام ــ یا [وِرِثْـرَغْنَه Vereθrayna اوستا ــ وَرَهْـران ــ وَرَهْـرام پهلوی] منسوب شد[۶۹]. این پرهیز در مورد واروَنه Varuna نیز عملی شد و به گونه‌ی که دربارهٔ اینْدْرَعمل نمودند، یعنی صفت او را برگزیدند، در مورد وارونه

نیز صفت وی را به‌شکل **آهوراَمَزدا**، خالق جهان مورد پرستش قرار دادند. میترا از زمان‌های بسیار دوری معبود هند و اروپاییان، و هندو ایرانی بوده است و چنان که ملاحظه کردیم در چهارده قرن پیش از میلاد نام او به‌وسیلهٔ حُکّام میتانی در کنار وارونَه و ایندْرَ به سوگند یاد شده است. امّا میترا روزبه‌روز دارای اهمیّت و مقام برجسته‌یی می‌شد، هم خدای جنگ به‌شمار می‌رفت و هم رب‌النوع پیمان و دوستی محسوب می‌شد و هم خدای نور و روشنایی و آفتاب بود. امّا وارونه نیز خدای بزرگ هندو ایرانی بود، وی خدای بزرگ، نگهدار نظام و بقای جهان به‌شمار می‌رفت و از جمله خدایانی بود که از وی به نیکی و احترام یاد می‌شد و چنان‌که تذکّر داده شد، همین وارونَه که به صفت اَسورَه، یعنی بزرگ و ارباب و صاحب می‌آمد، چون **آسورَه ـ وارونَه** Asura Varuna بعدها نزد ایرانیان به **اوزمَزد** یا **آهوراَمَزدا**، و **مَزدا ـ آهورا** ـ یعنی سرور داناکه خالق کل و خدایی یکتا بود، تغییر شکل پیدا کرد.

امّا آیا درواقع علّت این تغییر و تحوّل در دیانت ایرانی چیست و بر چه مبنایی استوار است. برخی از محقّقان چون **دومزیل** Dumezil برآنند که ایرانیان پس از شهرنشینی، تمرکز جمعیت و مدنیت، نیازمندی به نظم و قانون پیداکرده و به‌همین جهت به وحدت‌گراییده و از خدایان جنگ و خشونت و بی‌نظمی و هرج و مرج دست پرستش فروهشته و به پرستش "**آهوراَمَزدا**" خدایی یکتا، خدایِ نظم و قانون، عدل و داد پرداخته‌اند، البته این احتمالی است که میان بسیاری از اقوام که به شهرنشینی پرداخته‌اند، گمان‌اش قابل تصدیق می‌تواند بود[۷۰].

هم‌چنین آریایی‌ها به ربّ‌النوع‌ها و ربةالنوع‌ها باور داشته‌اند، یعنی خدایان مذکّر و مؤنّث را معتقد بودند. مثلاً **دیااوه** Dyauh خدای بزرگ آسمان و **آگْنی** خدای آتش از مرد خدایان و **اوشاه** Vshah یا **اوشانَه** Vshanh دختر آسمان از زمرهٔ ایزد بانوان بوده است. سازمان جامعهٔ خدایان از روی الگوی خانوادگیِ آدمیان مطابق معمول ساخته شده بوده است. خدای بزرگ، رب‌النوع آسمان پدر نامیده می‌شد. و این امر، یعنی اِعطای کلمهٔ پدر به خدای خدایان در تمامی مذاهب و

ادیان قابل مقایسه و دریافت می‌باشد[۷۱]. در این روشِ خدایی، سپیده‌دم دختر و دیوان [=خدایان] پسران به‌شمار می‌روند.

یکی دیگر از خصوصیات و ویژگی‌های دیانت آریایی، ثنویت و دوگانگی منطقی و عقلی این مردمان بوده است. آن چه‌که خیر، زیبا و نیکو بوده، آفریدهٔ خدایان نیکی؛ و آن‌چه‌که عناصر زیان‌بخش، مظاهر زشت و اثرات بد بوده است درنتیجهٔ کار خدایان شرّ موجودیت می‌یافته‌اند. نیروها و مظاهر نیک عبارت بوده‌اند از باران‌های به موقع، روشنایی، فصول خوب و معتدل، تندرستی و صحّت، فراوانی و وفور نعمت، ــ و عناصر شر نیز از قبیل تاریکی و ظلمت، خشک‌سالی و قحطی، زمستان و سرمای شدید، بیماریها و ناخوشی‌ها، دروغ و صفات ناشایست و نکوهیده ــ در شیوهٔ پرستش این آریایی‌ها آن چه‌که جالب توجّه و قابل تعمّق است این‌که از برای خدایان و مظاهر شرّ و زشتی به‌هیچ وجه عبادت، پرستش و نیایش و مراسمی وجود نداشته است، بلکه به عکس ملل و اقوامی دیگر بر آن اعتقاد بوده‌اند که بایستی به‌وسیلهٔ کمک به خدایان خیر، بر علیه عناصر شر جنگید و آن‌ها را تضعیف نموده و برافکند. اینان مردمانی بودند ساده‌دل، جنگ‌جو، پیکاری و راست‌کردار که به هیچ وجهی زیرِ بارِ گناه و کژی و ناراستی نمی‌رفتند. این آن چیزهایی است که از نوشته‌هایِ به یادگار مانده برمی‌آید و دریافتی است که از مدارک موجود ولی اندک و قلیل نتیجه می‌شود. آن چه‌که از مدارک مستفاد می‌شود، جملگی از کار، کوشش، پیکار بر علیه ظلم و بیداد، ستیزه بر علیه دروغ و ناراستی و پلیدی است، روح لبریز و سرشار از شور زندگانی مردمی است که به‌درست پیمانی، نیک‌کرداری، سلحشوری، آزادگی و جوان‌مردی شهره‌اند. جریان تندسان و پرشور زندگی را مشاهده می‌کنیم که در طلب فرزندان، پسران و دختران نیک است، جنبش قهرمانی را بازمی‌یابیم که در کار ستیزی است از برای بیرون راندن بدی‌ها و پلیدی‌ها، و بدها و پلیدها از جمع و گروه نیک‌کرداران، روح برتری‌جو و زندهٔ مردمانی را مشاهده می‌کنیم که در کار برپاداشتن مسابقه‌های پهلوانی است، مردمانی زنده‌دل را باز می‌یابیم که برای

دنـیایی مـوهوم تـرک زندگی نکـرده و صـوفی‌گری و عـرفان‌منشی را بـه‌دور می‌افکنند، لباس‌های فاخر مـی‌پوشند، پـرتو بـرق‌آلودهٔ سـلیح‌شان از شـوکت و احتشام حکایت می‌کند. و برابر بـا شـرایع‌شان روزه‌داری را نکـوهش مـی‌کنند، چون از ناخوارگی ضعف می‌زاید و عقل درست در بدنی کـه از کـم‌خوارگـی بـه ضعف گراییده است، پرتوی شایسته ندارد. نـیکی و درسـتی و دادگـری و تـمام کارهای خوب و شایسته را از برای نَفْسِ خوبی و انسانیت انجام مـی‌دهند نـه از برای آن‌که پس از مرگ به‌بهشتی یا عدنی روند. هر قوم و ملّتی به هنگامی که از لحاظ اخلاقی سقوط کند، به‌وسیلهٔ خرافات بایستی مهارش کرد که آغـاز سـقوط است. در زمان ساسانیان که اخلاق اصیل در جامعهٔ ایرانی سقوط کرد، **آزداویـراف** ظهور نمود و اَرْداویراف‌نامه، حاصل نمایش یک جامعهٔ در حالت و موقعیتی است که از اخلاقیات اِعراض کرده است.* در کنار اَرْداویراف‌نامه، باید از "وندیداد" یا قانون ضد دیو یادکرد. درکنار آن "روایات پهلوی" وکتاب‌های احکـام و شـرایع است، چون "روایت همیت [امید] اَشاوَهیشتان" و دورهٔ پس از آن "سد در نثر و سد در بندهش" و "روایات داراب هرمزدیار". در این کتب که توسط مغان حاکم در دوران ساسانیان تدوین شده است، حکومت جابرانهٔ **مغان** که با شاهان ساسانی دست در یک کاسه داشتند به‌نمایش درآمده است. آن چنان قوانین شدید و وسواس‌گونهٔ مغانی که با مفاهیمی دور از اخلاقِ یک ملّت آزاده در تضاد است، به مردم تحمیل می‌شود، و آن‌گونه مالیات‌های سنگین دینی ـ علاوه‌بر مالیات‌های عرفی و دولتی برای تودهٔ مردم وضع می‌شود که کسی را نه یارای پرداختِ دیونِ دنیوی و دولتی است و نه توان تأدیهٔ حق خداوند و مغان. این حکومتی بود که مـغان سـاختند و همین حکومت جابرانهٔ مغان و ساخته‌های شگفت‌شان بـود کـه مـوجب زوال و سقوط ساسانیان شد. در این حکومتِ دینی که مغان غـاصب بـه‌نام جـانشینان و خلفای زرتشت بر مردم تحمیل کردند، هیچ‌گونه اثر و نشانی از آموزش‌های گاتایی

*. نگاه کنید به دو مدخل اَنَغرَرَ اَچَنْگَه / اَنَغرَتِمَنْگَه یا بـهشت و دوزخِ مـزدایـی در دانشنامهٔ ایـران باستان.

زرتشت قابل تشخیص نیست.

به هرانجام نیاکان ما دارای چنین روش‌هایی نبودند، و آن چه‌که در این‌باره به‌وجود آمده است از ساخته‌های متأخّر پهلوی است و با سعی و کوشش کسانی است‌که دانسته و یا نادانسته، از روی قصد یا پیروی کورکورانهٔ متعمدّان به ساختنِ چنین چیزهایی از برای آیین‌کهن ایرانی مجاهدت می‌ورزند. البته دیانت و اخلاق و روش نیاکان باستانی ما، آریایی‌های ساده‌دل و راست‌پندار، آرمان و غایت خوبی نبوده است. ضعف‌ها و موارد قابل انتقادی داشته است‌که از آن‌ها یادکردیم، امّا این ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد در برابر آن چه‌که دارای ارزش و شکوه درستی است ناچیز می‌باشد.

۱۹. چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت

مجملی از معتقدات آریایی‌ها هنگام ورود به فلات، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریایی‌ها، گفتهٔ کریستن‌سِن دربارهٔ دیانت آریایی، دو شاخهٔ مهم این دیانت، گروه خدایانی به سرپرستی ایندر، گروه اَسورَها یا اهورا، تقسیم کلّی، پرستندگان میترا، پرستندگان مزدا، تعریف و توضیح نیرگ، روش پرستش مهر، وظایف و کارهای مهر، طبقهٔ مغان، کار این طبقه در طول اجرای مراسم پرستش، گسترش و نفوذ میتراپرستی، اصلاحات



اینک زمینه‌یی فراهم است‌که توجّه‌کنیم در زمانی‌که آریایی‌ها به ایران آمدند، دارای اساطیر، خدایان، مراسم، افسانه‌ها و معتقداتی بودند، امّا در این سرزمین تازه به‌ناچار برحسب مقتضیات و شرایطی در این موارد دگرگونی‌ها و تغییر و تبدیلاتی حاصل شد. علاوه‌بر علل طبیعی چون موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و علل طبیعی دیگر‌که قهراً در معتقدات بشری اثر می‌گذارد [۷۲]، معتقدات و فرهنگ بومیان ایرانی نیز به‌زودی در فرهنگ

آریایی‌های تازه وارد شروع به نفوذ کرد. امّا دربارهٔ چگونگی عقاید بومیان در حدّ مقدور شرحی نقل شد و اینک به‌جا است تا به دورهٔ متأخّر آریایی، اندکی پیش از ظهور زرتشت نظر افکنیم.

کریستن‌سِن Christensen جایی بسیار به اختصار و مجمل می‌گوید[۷۳]: دین قدیم آریایی‌ها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. با این حال از زمان بسیار قدیم، خدایانِ عمدهٔ طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که قبل از جداشدن دو تیرهٔ هند و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دو گروه از خدایان عمدهٔ آن‌ها بوده است. یک گروه را **دیوها** "دیو Daiva" می‌خواندند و در رأس آن خدای جنگ‌جویی به نام **ایندَرَ** Indra قرار داشت، و گروه دیگر را **آسورَها** Asura "به ایرانی **آهُور** Ahura" می‌گفته‌اند و بزرگ‌ترینِ آن‌ها **وارونَه** Varuna و **میتره** Mitra بود. اکثر دانشمندان برآنند که **مَزْداه** Mazdâh ایرانیان که به‌معنی "دانا" و بزرگ‌ترین **آهورَه** می‌باشد، همان وارونَهٔ قدیم است، که نام اصلی‌اش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظهٔ ورود ایرانیان به عرصهٔ تاریخ ما به دو شکل مختلف از مذهب ابتدایی آن‌ها برخورد می‌کنیم. یک گروه به پرستش میترا Mitra "در متون ایرانی میثْرَه Miθra" مشغول‌اند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد، و گروه دیگر که خدای بزرگ آن‌ها **مَزْداه** می‌باشد.

پرستندگان **میترا** یا **مهر** در ستایشِ او و خدایانی که در گرد اویند، یَشت‌ها را می‌سُرایند و این همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند از آن، که با اصول دین زرتشتی تطبیق شده در قسمت موسوم به "بخش جدید اوستا" تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جملهٔ این گروه خدایان یکی **رَشنو** Rašnu یا **رَشْن**، یعنی راستی و دیگری **سْرَاوشَه** Sraoša "**سروش**" به‌معنای اطاعت است. این نام‌ها هم‌چون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند "مجرّدات مجسّم" به‌نظر می‌آید. به ادّعای **نیبرگ** Niberg[۷۴] این خدایان درحقیقت نماینده و مظهر هیأت‌های اجتماعیه می‌باشند. به گمان او "رَشْنو" خدای آزمایش ایزدی "وَرْ var/varangh - ordalie"

و سروش خدایی است حافظِ دین و آمادهٔ دفاع. مهر "پرتو خورشید". **آشی** Aši ایزد بانوی باروری و زناشویی که به مؤمنین برکت در ازدواج و هرگونه سعادت ارزانی می‌داشت. دیگر از زمرهٔ خدایان **وِرِثْرَغْنَه** Vereθrayna "بهرام" خدای حمله و پیروزی ـ خدای جنگ، و **خْوَرِنَه** Xvarenah، یا فَرّی که جلال و اقبال و شوکتِ شاهان به حقّ از اوست می‌باشد، و بسی خدایان کوچک دیگر.

پرستندگان مهر، هنگامِ قربانیِ جانوران برای خدایان، خود را با **هوم / هَئومَه** Haoma سرمست می‌کردند، و آن مشروبی بود که از فشردهٔ گیاهی به‌همین نام به‌دست می‌آمد. هوم به عنوان خدایی که مؤمنان را در جذبهٔ مذهبی و خلسهٔ عرفانی فرو می‌بُرد، پرستش می‌شد...

چنین به‌نظر می‌رسد که پرستش **مَزْداه** نیز مانند پرستش **مهر** در سراسر سرزمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. **زرتشت "زَرَتوشْتْرَ** Zaraθuštra" پیغمبر نیز از میان این قوم در مکانی از ایران شرقی ظهور کرد[۷۵]. زمان ظهور او به هر حال مقدّم بر دوران هخامنشی است. زرتشت باگاثاهای خود، که سرودهایی است و بیان آموزه‌ها و به شعر است، آیین پرستش مَزْدا را اصلاح و آن را برپایهٔ محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زرتشتی معروف است.

باری این‌چنین جریان‌هایی بود، یعنی جریان نفوذ وگسترش معتقدات بومیِ ایرانی که درباره‌اش سخن گفتیم، و این جریان‌های آریایی که در دو صورت متفاوت و جریان‌هایی منشعب از آن که در تغییر و دگرگونی بودند، که آیین آریایی‌ها را به‌وسیلهٔ مغان به دوران ماد و هخامنشی منتقل کرد. دربارهٔ مغان جای سخن بسیار است[۷۶]، امّا هرگاه به تحقیقات **مِسینا** Messina[۷۷] اتکاء نماییم، برخلاف رأی **هرودوت**[۷۸] که مغان را طایفه‌یی از طوایف مادی معرفی می‌کند متوجّه می‌شویم که این مغان طایفه و قبیله‌یی نبوده‌اند، بلکه اینان افرادی بوده‌اند روحانی و طبقه‌یی محدود که انجام امور مذهبی به‌وسیلهٔ آنان صورت می‌گرفته است و بعدها بر اثر تقویت وگسترش قدرت مذهبی که یافتند، اینان اهمیّتی پیدا کرده، متشکّل شده و طبقهٔ مقتدری را تشکیل داده‌اند. اندکی پیش از ظهور **زرتشت** که

پرستش **میترا** Mithra در ایران رواجی داشت، اینان کاهنان این آیین بودند و بعد در دوران اصلاح، این طبقهٔ مقتدر برای حفظ منافع طبقهٔ خود و هم‌چنین استفاده از جریان تازه‌یی که بوی موفقیّتِ آن مشام‌شان را پر کرده بود، و زنده نگاه‌داشتن آیین آریایی قدیم در کنار اصلاحات، خود را هواخواهی سخت‌پای نشان دادند و به این وسیله بود که موقعیت خودشان را حفظ نمودند، و هم اینان بودند که به‌هنگام مقتضی، عناصر قدیم را دگرباره وارد آیین تازه کردند، و چون متولّیان مذهبی بودند، در کارشان توفیق حاصل کردند و دینی راکه زرتشت آورده بود، و اصلاحات عمیق او راکم‌کم از مسیر و جریان اصلی خارج کرده و روشی راکه بیشتر سودشان در آن بود به‌پاکردند. به‌طور کلّی روش تاریخ در بستر زمان همین است[۷۹] و در دین زرتشت نیز پس از اصلاحاتِ بنیادیِ پیامبر، همین امر انجام گرفت و بازگشتی شد به خرافات و روش‌هایی بسیار پیچیده و دست و پاگیر که در جامعهٔ ایرانی اثراتی ناگوار نهاد.*

امّا در این جا لازم است تا دگرباره به اهمیّت و نفوذ و گسترش عظیم مهرپرستی اشاره شود. در دوران هخامنشی در کتیبه‌های **اردشیر** دوم و سوم، نام میترا در کنار نام‌های **آهورامَزْدا** و **آناهیتا** آمده است، وگاه تنها همراه با نام اهورامزدا ذکر شده است. از روشی که در یادکرد نام **میترا** مستفاد می‌شود، چنین برمی‌آید که در زمان هخامنشی پرستش میترا در میان توده گسترش و اهمیّت بسیاری داشته است[۸۰].

با عطفِ توجّه و عنایتی دربارهٔ وظایف میترا و سرپرستی‌ها و اعمال و کردار و الطاف و خشم و غضب وی نسبت به بندگان است که متوجّه می‌شویم به چه

*. نگارنده در مجلّد اوّلِ تاریخ آیین رازآمیز میترایی، باتوجّه به فهرست توضیحی، پژوهشی مستند دربارهٔ این که مغان روحانیان آیین میترایی بوده‌اند و به‌موجب گاثاها، همان کَرَپَن Karapanها می‌باشند ارائه کرده است. امّا مغان مادی و مغان مجوسی جز از مغان میترایی بوده‌اند. در ادوار قدیمِ تاریخِ دینی ایران باستان، روحانیانِ آیین‌های گوناگون مغ نامیده می‌شدند. مغان میترایی همان‌هایی هستند که در جریانِ اسلامی شدنِ ایران، اندیشه‌های گنوسی و عرفانیِ ویژه خودشان را در حکمت و عرفان ایرانِ دوران اسلامی وارد کردند. نیز نگاه کنید به آیین مغان، پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی، از نگارنده.

علّتی میان آریایی‌ها که شروع به شهرنشینی نمودند، پرستش این خدا تا این‌اندازه رواج و رونق یافت. هرگاه در مهریَشت دقیق شویم، آن موارد و صفاتی را که از برای ایرانیان در قسمت **هوم**، گیاه زرّین برشمردیم، بسیار پررنگ و آب‌تر در نظر جلوه گر می‌شود. رونق و شکوه زندگیِ عملی، احتشام و شکوه زندگیِ مادی که با پیکار و کوشش حاصل می‌شود، نظم و ترتیبی که یک زندگی نوخاستهٔ شهری لازم دارد در مهر جمع است.

امّا این **مهر**، این خدای باستانی، این آیین عظیمی که ایرانیان آن‌چنان بدان دل بسته بودند،کیست، یا چیست؟. آن چه که در این‌باره برمی‌آید، آگاهی را بایستی از اوستا کسب کرد. در آغاز "مهریشت" به عظمت دیرین و مقام بعدی مهر که در مقام به گفتهٔ **آهورامَزْدا** مطابق با خود اوست، برمی‌خوریم. شاید بر همین مبنا بوده باشد که **اردشیر** دوم و سوم نام **مهر** و **آهورامَزْدا** را در یک ردیف آورده‌اند. آن‌گاه به مبدیی می‌رسیم که کیفردهندهٔ سخت و بی‌گذشتِ پیمان‌شکنان می‌باشد. یعنی **مهرذُروج**، و مهر دروج Miθro.druj کسی است که به نام مهر و میانجی شناختنِ وی، پیمان و عهد با کسی منعقد کرده و پس از آن پیمان‌شکنی کند. این کسان توسط خداوندگار میترا به سختی مجازات می‌شوند. امّا پاداش نیز می‌دهد، پاداش به کسانی که دروغ نگویند، پیمان‌شکنی نکنند و این چنین کسانی را فرزندهای شایسته می‌بخشاید. مردمی که به شهرنشینی روی آورده‌اند، در طلب خان و مان و آسایش و راحت می‌باشند، و مهر نیز به نیک‌گرایان بخشندهٔ خوشی، آسایش و خان و مان است. مهر آن کسی است که با هزارگوش و هزارچشم همواره بیدار و مترصّدِ اَعمال مردمان است. مهر در میدان و صحنهٔ نبرد، آن جنگ‌جویانی را ظفر و پیروزی می‌بخشاید که از مؤمنانِ به او باشند، راست‌گرای، پیمان‌دار، درست‌کار و وارسته باشند. از برای مهر تفاوتی در درجات و مقام اشخاص نیست و از بزرگ و کوچک، بلند مرتبه و کوچک مرتبه نمی‌توانند به او دروغ بگویند، و هرگاه کسی به دروغ گرایید و پیمان شکست به‌زودی به کیفرش می‌رساند.

به همین سبب است که آریایی‌ها این چنین به مهر گرایش دارند. **مهر مظهر**

حفظ نظم و قانون است، نظم و قانونی که از برای یک جامعهٔ شهری بسی لازم است و قوامش بدان وابسته می‌باشد. بزرگ‌ترین کار مهر که نظارت کامل به‌عهد و پیمان و پیمان‌داری است، سبب شد که طبقهٔ جنگ‌جویان و پیکاریان به او سخت دل‌بسته شدند، آن چه که سربازان را به فرماندهان وابسته می‌سازد، حفظ سوگند و نگاهداری پیمان است به‌همراه نظم و انضباط، و مهر نیز خدای حافظ این اصول است. به‌همین جهت بود که مدّت‌هایی بعد سربازان رومی که در آسیای کوچک با میترا آشنا شدند سخت به او دل بسته و آیین میتراپرستی را که با بسیاری از عناصر دیگر چون سلحشوری و عیّاری آمیخته شده بود در روم و قسمت اعظم اروپا و آسیا و شمال آفریقا رواج دادند.*

آیین میترایی پیش از آن‌که از راه آسیای کوچک به‌وسیلهٔ سربازان رومی به‌اروپا منتقل شود، با بسیاری از معتقدات بابلی و عناصری دیگر آمیخته شده بود. در اروپا، به‌ویژه روم نیز عناصر یونانی و رومی بسیاری به آن افزوده شدند و در اروپا به‌شکل آیینی درآمد که از مهرپرستی ایرانی تنها نامی بیش نداشت. با نفوذ کاملی که این آیین در ایران داشت، زرتشت به‌طور کلّی بر علیه آن اقدامی نکرد، امّا پیکرهٔ آن را از شرک پالوده ساخت و متأسّفانه اندکی نگذشت که دگرباره این ایزد، پایندگی کرد و چنان‌که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود، با **آهورامزْدا** با آن‌که آفریدهٔ او است پهلو می‌زند. البته این شرحی بود بسیار فشرده و برای آگاهی‌های وسیع‌تر بایستی به مراجع این مبحث رجوع شود و در کتابی تحت عنوان دین قدیم آریایی که در ضمن دورهٔ "تاریخ ادیان" منتشر می‌شود، چنین پژوهشی انجام شده است.**

*. آیین پر رمز و راز میترایی، فرانتس کومُن / هاشم رضی. تهران ۱۳۸۰.

** نگارنده اینک دیگر به این باورها نیست. نخست آن‌که زرتشت به‌موجب گاثاها سخت با میتراپرستی و مراسم و باورهای آن مخالف بود و بدون یادکرد از نام میترا، با کنایات روشن آن را نکوهیده و با آن مبارزه کرده است. دو دیگر آن که آیین میترایی توسط سربازان مزدورِ رومی از آسیا به اروپا منتقل نشده، بلکه راه‌های انتشار پردامنه و گستردهٔ آن از راههای دیگری بوده است.

←

۲۰. تحوّل در گورسازی و هنر

وضع گورسازی و تحوّل در آن، نشان جابه‌جا شدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جا و محل گورستان عمومی، چیزهایی که به‌همراه متوفّا به گور می‌نهادند، تنوّع اشیا و لوازم، نکات مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح‌های جنگی، جواهرسازی و زرگری، کوزه‌گری و نقاشی، پیشرفت و تحوّل در نقاشی و رنگ‌ها، انواع نقش‌ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی

گیرشمن Ghirshman در بخشی از کتاب خود، تمدّن و فرهنگ آریایی‌ها را، به‌ویژه آنانی که در سْیَلْک Sialk کاشان مستقر شده بودند، از روی یافته‌های باستانی شرح داده است که از لحاظ مستندبودن بسیار دارای ارزش و اعتبار می‌باشد. دربارهٔ کاشان از لحاظ فرهنگ ماقبل تاریخی در حد مقدور، در بخش‌های اوّل سخن به‌میان آمد و در همین قسمت است که یک عدّه از آریایی‌های جنگ‌جو مستقر شده و بر فراز تپه‌یی یک قلعهٔ محکم با دیوارهایی

→

سه دیگر آن که اغلب مراسم و باورها و آداب و اصول میترایی که از سده‌های دوم و سوم پیش از میلاد در بخشی پهناور از جهان متمدنِ باستان انتشار یافت ریشه‌های شناخته شدهٔ ایرانی خود را حفظ کرد. نگارنده در سه کتاب اخیر خود: ترجمهٔ کتاب فرانتس کومُن به نام راز و رمزهای آیین میترایی، به ویژه تاریخ آیین رازآمیز میترایی و حکمت خسروانی به‌طور مشروح در این موارد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

ستبر بنا کردند.

عموماً یکی از وسایل و طُرُق شناخت جابه‌جا شدن اقوام، یعنی ورود قومی به منطقه‌یی کهن را می‌توان از روی تحوّل و دیگرگونی‌یی که در طرز تدفین آشکار می‌شود، شناخت، و این چنین روشی همراه با تحوّل در سَیَلْک کاشان به‌نظر می‌رسد که قومی بر بومیان تسلّط یافته و روش‌هایی نو به‌وجود آورده‌اند. این تحوّل عبارت از این بوده است که قبر و یاگورها را دیگر در کف اطاق و یا جاهای مختلف خانه قرار نمی‌داده‌اند، بلکه چند سد متر دورتر از محل زندگیِ عمومی، یعنی شهر و جای سکنای مردم، در گورستانی، مردگان‌شان را دفن می‌کردند و این گورستان به‌منزلهٔ شهر مردگان محسوب می‌شد. در وندیداد نیز اشاره است که مردگان بایستی دور از آب و آبادانی قرار داده شوند. امّا در روش دفن مردگان، یعنی اشیا و آلات و ادواتی که به‌همراه مردگان به‌گور می‌کردند، تغییری میان قوم جدید و سکنهٔ بومی نظرگیر نیست و این حاکی از روش مشترکی است در ادیان از نقطه‌نظر اعتقاد به جاودانگی روح و زندگیِ پس از مرگ. شاید از لحاظ کیفیت و کمیّت در چگونگی این اشیاء تغییراتی پدید آمده باشد. در گورها متجاوز از سد قطعه چیزهای مختلف می‌نهادند که سلاح‌های جنگ در درجهٔ اوّل اهمیّت قرار داشت و از این میان کلاه‌خودهایی که از چرم ساخته می‌شد، فراوان‌تر بود. امّا این زمان آن چرم‌ها پوسیده شده و از میان رفته است، لیکن ورقه‌های سیمین که روی آن‌ها نقوش وکنده کاری‌هایی شده و از اجزای تزیینیِ آن کلاه‌خودها بوده، باقی‌مانده است.

امّا آن چه که وسعت و افزونی بیشتری داشت، زینت‌آلاتی بودند اغلب سیمین و مفرغین که از لحاظ تنوع موردتوجّه می‌باشند. سنجاق‌هایی به‌شکل سر حیوانات که از لحاظ ذوق هنری سرشار بودند، دست‌یاره‌هایی به‌شکل‌های مختلف، گوشواره‌هایی با سنگ‌های گران‌بها، سنجاق‌ها وگیره‌هایی زرّین از برای موی سر و انگشتری‌هایی از مفرغ که گاه از آهن نیز ساخته می‌شدند، از چیزهایی بود که در این گورها به فراوانی می‌نهادند و آن چه که تاکنون از این

انواع فرادست آمده است، یافته‌هایی است که وضع هنری و پیشهٔ فلزکاری و جواهرسازی و زرگری آن مردم را آشکار می‌سازد.

به نظر می‌رسد که به کار گرفتنِ آهن، دیگر با تناسب زمان جای را برای خود کاملاً باز نموده بود. در گورهای جنگ‌جویان جنگ‌ابزارهایی چون: سپر، خود، پیکان، خنجر، شمشیر، لگام و تزییناتی از برای سروسینهٔ اسب می‌نهادند. امّا غذا و خوراک مردگان را نیز از نظر دور نمی‌داشتند، و برای این منظور از دیگ‌های بزرگ و دسته‌داری که از مفرغ ساخته می‌شد و استعمال آن نزد سکاها Scythes متداول بود استفاده می‌کردند. در شاخه‌هایی از آهن یا مفرغ که سرتیزی داشتند و به‌سان پرگارهایی بودند که دو شاخهٔ آن‌ها بر یک محور قرار نداشته باشد؛ نیز برای بریان و برشته کردن گوشت به روی آتش سود می‌بردند.

یک قلم دیگر از این بازمانده‌های گوری، ظروف می‌باشد. از تنوع شکل، رنگ و نقش آشکار می‌شود که هنر و پیشهٔ کوزه گری رواجی داشته است. شاید بتوان در نظر فعالیت این کوزه گران و کارگران‌شان را آشکار و نمایان ساخت، آنانی که با استفاده از چرخ‌ها، گل را به اشکال و قالب‌های مختلف درمی‌آورند، کوره‌هایی که با وسایل بدوی و ابتدایی به‌وسیلهٔ شاگردان مشتعل و افروخته نگاه داشته می‌شود، کارگرانی که در کارگاه در کار نقل و انتقال این ظروف هستند، هنرمندانی که سخت سرگرم نگارگری و تزیین این کوزه‌ها هستند و خریداران و مشتریانی که برای خرید و انتخاب با فروشندگان سرگرم چانه‌زدن هستند، هرگاه در کنار این کوزه گران از پیشه‌ورانی دیگر که حرفه‌شان زرگری، اسلحه‌سازی، آهنگری و رشته‌هایی دیگر است، و مردمانی که در کار رفت‌وآمد و خرید می‌باشند، و از بیکارگان و دریوزه گرانی که هر یک به کار خود سرگرم‌اند، و آن خانه‌های گلین و کوتاه و کوچه‌های باریک و تنگ و ناهموار منظره‌یی بسازیم، شاید بتوانیم در خیال جنب‌وجوش آن زندگی و نحوهٔ آن را درک نماییم.

کوزه گران به ترکیب و تلفیق رنگ‌ها اهمیتی بسیار می‌دادند. ظروف به‌دست آمده از این آریایی‌های ابتدایی به رنگ‌هایی مختلف می‌باشد، چون:

خاکستری، سیاه، قرمز، سرخ تیره، ارغوانی. اغلب این ظروف برای رفع نیازمندیهای زندگی در خانه ساخته می‌شد، امّا قلم عمده‌یی نیز برای به‌همراه کردن مردگان در گور و مصارف مذهبی ساخته می‌شده است. چیزهایی نیز به‌اشکال و روشی به‌دست آمده است که گویا صرفاً از برای ترضیهٔ ذوق هنری ساخته می‌شده‌اند.

در صفحات گذشته از کوزه گری بومیان شرحی گذشت، به‌ویژه از همین منطقهٔ کاشان. به نظر می‌رسد که امتداد این پیشه و هنر قطع نشده باشد، چون رواجی در نقاط پراکندهٔ فلات، چون: سُیَلْک، گیان، لرستان، مغرب تهران، نزدیک کرج، جنوب دریاچهٔ ارومیه و سار روز داشته و نمونه‌هایی از آن‌ها نیز در این نقاط یافت شده است، حتا دامنهٔ انتشار آن تا "نادعلی" یعنی در ساحل رود هیرمند واقع در حاشیهٔ صحرای سیستان نیز کشیده شده بوده است.

امّا موردی که سخت در این دوره جلب توجّه می‌کند، پرتو ذوق هنری، یعنی تزیین‌کاری و نقاشی و نوع نگاره‌ها و نوع غنی و آموزندهٔ آن است. البته روش پیشین هنر نگارگری متروک نشد، بلکه دچار یک دگرگونی تکامل‌گرایانه گشت. این روش در آثار به‌دست آمده از سْیَلْک Sialk بسیار قابل توجّه می‌باشد، چون در این منطقه کاوش‌های بیشتر و مرتّب‌تری شده و بالنتیجه یافته‌های باستانی بیشتری به‌دست آمده است. یک وجه مشخّص در این هنر نو، نوعی گریز است از زمینهٔ تهی، و هنرمندان و نقش‌گران می‌کوشیده‌اند تا زمینهٔ ظروف را از نقش‌هایی مختلف پر نمایند. نمایاندن خورشید و پرتو آن به‌اشکال هندسی رواجی بسیار داشت. تصاویر بزکوهی که از دید واقع‌گرایانه دور بود، بسیار نقش می‌شد، امّا اسب به‌زودی آن را متروک و مهجور ساخت. اسب، خورشید که از نظرگاه تمامی اقوام هند و اروپایی به هم مربوط بودند به آهستگی در هنر اهمیّت شایانی پیدا کردند، و به‌ویژه اسب بالدار که نقش‌هایی بسیار از آن به‌دست آمده است، رواجی داشت و شاید این نقش رمز و کنایه‌یی داشته باشد که با خورشید بی‌ارتباط نباشد.

به همین جهت است که هنر نقاشی را در ایران پیش‌رفته و تکامل یافته می‌توان پنداشت. نقش و تصویر انسان در این منطقه، از یونان کهن‌تر و قدیم‌تر است، از سدهٔ هشتم پیش از میلاد نیم رخ انسان بر روی ظروف گلی به هیأت تکامل یافتهٔ آن به‌دست آمده است. امّا آن چه که جلب توجّه بیشتری می‌کند، تصاویری است از مردانِ پیکاری که بر روی ظروف سْیَلْک به‌نظر می‌رسد. در این ظرف‌ها مردان جنگندهٔ پیاده نقش شده‌اند که دارای کلاه خود با جیغه و پَر و نیم‌تنه‌های کوتاه و تنگ می‌باشند. شاید این وضع لباس جنگی بوده است، چون روی یک مُهر نیز یک سوار جنگی بر پیکر اسبی جلوه گری می‌نماید که کفش‌هایی نوک برگشته به پا داشته و با همان نیم‌تنه و خود و نیزه با غولی می‌جنگد. مُهر دیگری نیز تصویر یک شکارورز را در حالی نشان می‌دهد که بر گردونه‌یی دواسبه در حال تاخت، تیری به جانب حیوانی رها می‌کند، این یک حکّاکی بر روی سنگ است که عجله و یا ناشی‌گری هنرمندِ سازندهٔ آن را نشان می‌دهد. به‌طور کلّی هنرمندان، یعنی تصاویری که توسّط کوزه گران و سنگ‌تراشان نقاشی و حکّاکی می‌شد، محتوی نقش‌هایی از جنگ‌جویان و شکارورزان می‌بود که از موضوعات کلاسیک هنر ایرانی محسوب می‌شد.

شکل گورها نظیر گور **کورش بزرگ** بوده است. سطح فوقانی گورها از الواحی سنگی یا از گل پخته تشکیل می‌شد به‌شکل شیروانی که از دو طرف شیب داشت در این‌جا رابطه و همانندی بسیاری را مشاهده می‌کنیم میان‌گورسازی این مردم و شکل نُردیک Nordique [وابسته به نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی]، که بیشتر میان مهاجمان هند و اروپایی که به ایتالیا رفته بوده‌اند رواج داشت [۸۱]، شاید در این مورد بتوان به قطع ناشدن روابطی میان ایرانیان و آن‌گروه از اقوام هند و اروپایی که در اروپا ساکن شده بودند، اشاره نمود که تا مدّت‌هایی دوام یافت و گور کورش و گورهایی امثال آن در اثبات این روابط است.

به همان شکلی که اشاره شد وضع گورسازی، قراردادن مکانی از برای گورستان در نقطه‌یی خارج از جا و مکان عمومی زندگی، نشانی بود از جابه‌جا

شدن اقوام، اقوامی که دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. امّا از لحاظ کلّی در چیزهایی که به همراه مرده در گور می‌نهادند، تغییر چندانی حاصل نشد، مگر آن‌که متنوع‌تر و محتشمانه‌تر گشت.

۲۱. زندگانی طبقاتیِ اجتماع

اجتماع و وضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت در این فن، ابداعات دفاعی، درون شهر، کارگران بناساز، دو طبقه اصلی، طبقهٔ سوم یا بومیان برده، دهکدهٔ ماقبل تاریخی سیَلْک و اقوام مهاجم، تمدّن و فرهنگ، طبقهٔ خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستائیان و دهقانان، بیگاری مردم برای حاکم، غنایم جنگی و کمبود بودجه، تقسیم کلّی طبقاتی، طلیعهٔ اختلافات طبقاتی

آن چه که بیشتر به نمایانیِ مظاهر اجتماعی زندگانی کمک می‌کند، وضع‌های مختلفی است از نمایش طبقاتِ اجتماعی، وضع شاهان، شکل بناها، فلاحت و بازرگانی و چیزهایی دیگر. تودهٔ خاک سَیَلْک کاشان به‌نظر می‌رسد که به‌وسیلهٔ فاتحان یا مهاجمان آریایی که از دهکده‌های ماقبل تاریخ پشته شده بود، تسطیح گشته و بر سطح هموار آن شهری برای فرمانروای جدید ساخته شده باشد. البته این شهر امروز از میان رفته و بقایای آن را تنها توده‌یی سخت از خاک تشکیل می‌دهد که مساحتی بیش از چهل متر پایهٔ آن را شامل می‌شود. وضع مصالح ساختمانی نشان می‌دهد که روشی نو در فلات مورداستفاده قرارگرفته است. این مهاجمان از آجر خام و سنگ در بناسازی استفاده می‌کردند که شاید خود نیز آن را از مناطق شمالی، ضمن مهاجرت از اقوامی دیگر فراگرفته باشند. اینان زمینی مسطح و صاف را برای ساختمان و بناسازی انتخاب می‌کردند و اهتمامی داشتند که در آغاز قصر فرمانروا، کاخ‌هایی از برای نجبا و اشراف برپا سازند. البته این روش در تمدّن ایجاب می‌کرد طبقه‌یی معیّن از سازندگانِ بنا،

چون: سنگ‌تراش، خشت زن، بنّا و کارگر وجود داشته باشند و این طبقه از میان رعیت انتخاب می‌شدند که برخی در جست‌وجوی کار بودند و برخی نیز به‌زور به کار واداشته می‌شدند.

شاید این اصل، و یا این چنین روش‌هایی بود که اجتماع را به دو طبقهٔ اصلی تقسیم می‌کرد: طبقهٔ خواص و نجبا و طبقهٔ عوام. این تقسیم طبقاتی حتا چون امروز پس از مرگ نیز جریان داشت و خود را نشان می‌داد، و این موضوع از گورستان‌هایِ آن مردمان به‌روشنی قابل مشاهده و درک است. در برخی از قبور، بسیاری اشیاء سیمین و زرّین یافت شده است که شامل انواع زینت‌آلاتِ پربها بوده و هم‌چنین جنگ‌ابزارهای گوناگونی نیز در آن گورها وجود دارد، درحالی که در نوعی دیگر از قبور تنها آلات و ادواتی آهنی و گاه کاسه و کوزه‌هایی معمولی مشاهده می‌شود. امّا مطابق با مشاهدات باستانی در این‌جا بایستی به‌طبقهٔ سومی نیز اشاره نمود که به احتمال قوی آن طبقه را می‌توان سکنهٔ بومی محسوب کرد که به‌وسیلهٔ مهاجمان برافکنده و بی‌خان و مان شده بودند. مهاجمان آریایی اغلب پس از تسلّط، پیشه‌های زراعت و کارهای یدی دشوار را به بومیان تحمیل می‌کردند و به‌همین جهت به‌زودی طبقه‌یی خاص را خارج از حیطهٔ طبقه‌بندی اجتماعی خودشان به‌وجود می‌آوردند. این طبقه از گروه کارگر و عوام فقیرتر و بی‌چیزتر بودند و گورهایشان شاهد این مدّعا است. سقف این گورها فاقد تخته سنگ یا گِل پخته‌یی است که گورهای دیگر واجد آنند، و هم‌چنین در این گورها آن چه که یافت شده، عبارت بوده است از ابزار کشاورزی و پیشه‌وری.

اقوام مهاجمی که دهکدهٔ ماقبل تاریخیِ سَیَلْک را به تصرّف درآورده بودند، سوارانی جنگ‌جو و پیکاری بودند که به‌زودی آن‌جا را به یک شهر قابل دفاع، مستحکم و با دیوارهایی ضخیم تبدیل نمودند. در اطراف دیواره‌ها به فاصله‌هایی معیّن، برج‌هایی ساخته بودند که کار دفاع و حمله را با اطمینان قابل دوامی تضمین می‌کرد. شاید کاخ امیر یا شاه در وسط و ساختمان‌های فرعی وابسته به آن‌که متعلّق به امیرزادگان و اشراف می‌بود، گرداگردش قرار داشت. میان ساکنان این شهر چه

از داخل و چه از خارج مخاصماتی که به جنگ می‌انجامید برقرار بود. امیران محلی با رؤسای جدید می‌جنگیدند، و از جانبی دیگر با دول بزرگ غرب، به‌ویژه آشور از در ستیز درآمده و به جنگ می‌پرداختند، وگاه اتفاق می‌افتاد که بنابر مصالح و مقتضیاتی این اُمرای محلی به‌عنوان مزدور وارد سپاه دُوَل بزرگ می‌شدند.

اینک هنگامی فرارسیده بود که فلات و فلات‌نشینان را به آینده‌یی امیدبخش بشارت می‌داد. وضع ماقبل تاریخی فلات به‌تدریج دیگرگون می‌شد. عنصر جدید فعّال، پیکارجو و سخت‌کار آمد بود، به‌همین جهت به شهرسازی پرداخت. دوران شبانی تمام می‌شد، و شهرنشینی با طلیعه‌یی از اهمیّت کشاورزی آغاز می‌شد. امّا به‌طور کلّی عصر حادثه‌جویی، پیکار، مهاجمه و دفاع بود. شهرهای مستحکمی ساخته می‌شد که الگوی آشوری داشتند و با دیوارهای قطور دوگانه وگاه سه گانه محافظت می‌شدند. دربارهٔ دفاع از شهرها تمام پیش‌گیریهای معمول و لازم مراعات می‌گشت. خندق‌هایی بزرگ را رودخانه‌هایی که از مسیر خود منحرف می‌شدند پر می‌کردند، در برج‌ها انواع وسایل دفع حمله و یورش موجود بود. این عنصرِ غالب، حادثه‌جو و درکار پی‌ریزی قدرتی بود که بتواند خود را حفظ نماید، امّا این پیش درآمدی بود تا بسیاری از مراکز قدرت را نیز به‌زیر سلطهٔ خود درآورده و آن‌ها را نیز حفظ کند.

دربار، امیران و اشراف وابستهٔ هستهٔ اصلیِ قدرت اجتماعی محسوب می‌شدند، درحالی که طبق معمول به تودهٔ مردم فشار وارد شده و تحت انقیاد قرار داشتند. امیر یا فرمانروا با امیرزادگان و اشرافِ ملتزم رکاب منافعی وابسته داشته و با هم زندگی می‌کردند. امیر دارای زمین‌های اختصاصی فراوانی بود که رعایا و بردگان در آن به کارگماشته می‌شدند. به‌نظر می‌رسد که تنها شکم این بردگان را سیر می‌کردند و از حق دیگری برخوردار نبودند، و در مواقعی که امیر دچار کمبود کارگر می‌شد، روستائیان و دهقانانِ آزاد مجبور بودند تا در املاک وسیع‌اش به کار پردازند. برای اصلاحات، جاده‌سازی، تعمیر قَنَوات و پل‌ها و

استحکامات از کارگران روزمزد استفاده نمی‌شد، بلکه جملهٔ این کارها به‌عهدهٔ دهقانان، روستائیان و شاید یحتمل در مواقع ضرور به پیشه‌وران واگذار می‌شد. انواع مالیات‌های ابتدایی نیز به‌وسیلهٔ فرمانروا وضع و اخذ می‌شد و این مالیات‌ها از صید ماهی، شکار حیوانات، تربیت اغنام و چیزهایی دیگر گرفته می‌شد.

امّا دربارهٔ اخذ و وصول مالیات، آن فرمانروایان باستانی هم‌چون بازماندگان‌شان، و امرای تحصیل کردهٔ امروزی که راه‌ها و روش‌های گوناگونی ابداع می‌کنند، کارآمدی نداشتند و به‌همین جهت دچار کمبود بودجه می‌شدند. دربار، وابستگانِ درباری: اُمرا، امیرزادگان، موکب امیر، هستهٔ اصلی اتباعی که سپاه را شامل می‌شدند روابط دوستانه با امرای محلی و امیران همسایه که مستلزم ردوبدل تُحَف و هدایایی بسیار بود، هدایایی که بایستی به روحانیان پرداخته شود و بسیاری از این‌گونه موارد مستلزم درآمد هنگفتی بودند که مالیات‌ها کفاف آن را نمی‌داد و این کسر بودجه لازم بود تا به‌وسیله‌یی ترمیم و جبران شود. بهترین و شاید تنها وسیله برای حل این مهم، غنایم بود که فرادست آمدن آن هم جز با جنگ میسّر نمی‌شد، و به‌همین جهت به جنگ می‌پرداختند و اگر بخت با آنان یاری می‌کرد و پیروز می‌شدند، غنایم جنگی کسر بودجه را تأمین می‌کرد.

در سطور گذشته از وضع تقسیم طبقاتی مردم به‌طور کلّی سخن گفته شد، و در این‌جا به تقسیم عمومی طبقاتی مبادرت می‌شود. به‌طور کلّی از لحاظ تقسیم طبقاتی، در جامعه پنج طبقه شناخته می‌شد به این ترتیب: امیر و امیرزادگان، نجیب‌زادگان و اشراف، زمین‌داران و مالکان، مزدوران و کارگران، بردگان. در این تقسیم طبقاتی نشانه‌هایی از ستیز و اختلافی که بایستی بعدها میان طبقات غیرمالک و روستائیانی که بر ضد نجبا می‌شورند وجود داشته باشد. وضع ایران در نخستین دهه‌های هزارهٔ اوّل پیش از میلاد بایستی شباهتی بسیار با آن نوع زندگی یونانی که **هومر** Homeros شرح داده است داشته باشد[۸۲]. میان قرن‌های هشتم و نهم چنان به‌نظر می‌رسد که در سرایِ امیران از تمام طبقات و اصنافی که مورد احتیاج باشند، وجود داشته بوده‌اند. از غلامان، کنیزان، بردگان و انواع

پیشه‌ورانی که لوازم مورداحتیاج امیر و خانواده و ملتزمان رکاب را می‌ساخته‌اند، در یک جاگرد بوده‌اند. احتمالاً این اصناف آن چه راکه تولید می‌کرده‌اند، در منطقهٔ مخصوص امیر به کار نمی‌رفته و مازادی که قلم عمده‌یی را تشکیل می‌داده، از دسترنج پیشه‌وران، کارگران و بردگان باقی می‌مانده که لازم بوده است در خارج بازارفروشی از برای آن‌ها به‌دست آید و البته نیازمندان، و فروشندگان مجبور بوده‌اند تا احتیاجات خود را از این بازار تهیّه و تأمین نمایند و به‌همین جهت وضع از برای پیشه‌وران آزاد بسیار سخت و دشوار می‌شده است.

۲۲. بازرگانی و اقتصاد

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوّق آریایی‌ها، کشورهای کوچک توسعه می‌یابند، وضع روستاییان در ایران نسبت به‌مراکز قدرت، روش خرده مالکی، روش اقتصاد آینده، استخراج فلزات، غنای ایران، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج، توجّه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحتی، روش بازرگانی، اهمیّت اقتصاد فلاحتی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد، ایران در کنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی



عصری که مورد سخن است، زمانی است که قدرت‌های بزرگ پیشین در حال انحطاط و پس‌روی، و قدرت‌های کوچک و کشورهای توسعه نایافته در کار بازگستریِ قدرت و عظمتی بودند که می‌بایستی جهانی شود. سامی‌ها جای خود را به آریایی‌ها می‌دادند. هندوستان، یونان، روم و سرانجام ایران در مراحل ابتداییِ تفوّق فرهنگی و تمدّن بودند. در همین کشورهای کوچک که در حال توسعه بودند، به‌ویژه در ایران، وضع زندگی دهقانان بسیار بهتر و شایسته‌تر از بین‌النّهرین و مصر بود و روستاییان ایرانی در برابر روستاییان

مصری و بین‌النّهرین از آزادی‌هایی بیشتر و حق مالکیت برخوردار می‌شدند. وضع کشاورزی نشان می‌دهد که مالکیت‌های عمده به تقسیم املاک به واحدهای کوچکی منجر می‌شد و این شیوهٔ خرده مالکی نشانه‌یی بود در تحوّل و تکامل شرق قدیم در عهد مفرغ، و این شیوهٔ و روشی که دوران نخستین‌اش را طی می‌کرد، شیوه‌یی بود که بعدها یکی از عمده‌ترین روش‌های اقتصاد کشاورزی در قسمت عمده‌یی از جهان شد.

به موازات فلاحت، استخراج کانی‌هایی که در تصرّف ایران بود، پیش می‌رفت. ایران در آن زمان نیز به‌عنوان کشوری غنی و صادرکننده به‌شمار می‌رفت. معادن غنی و موردنیاز ایران از جمله عللی بود که آشوریان را به‌جنگ وامی‌داشت و سال‌نامه‌های پادشاهان آشور نشان می‌دهد که در طی جنگ، مقادیر بسیاری از مس و آهن و لاجورد به‌دست آورده و به‌کشور خود حمل می‌کردند.

جنگ از برای بهبود اقتصاد که از خارج ادامه داشت، جنبش‌هایی نیز از داخل جهت سروسامان بخشی به وضع اقتصادی درگیر بود. امیر و فرمانروا از درآمدهای حاصله که از فرآورده‌های کشاورزی و تربیت اغنام و فروش محصولات کانی‌ها فراچنگش می‌آمد، نمی‌توانست خود و اطرافیانش را اداره کند. هر چه که زندگی شهری توسعه و گسترش می‌یافت، شکوه زندگی درباری نیز رنگ به‌رنگ می‌شد و لازم می‌آمد تا ممرّهای بیشتری از برای عایدی جست‌وجو شود، به‌همین جهت است که امیر به عاملانِ اصلی اقتصاد روی کرد و به‌حمایتِ تاجران و بازرگانان پرداخت. درآن هنگام، بازرگانان اغلب غیرایرانی بودند و برای پیشرفت کار و پر نمودن کیسه‌های خود به‌پشتیبانی امیران سخت نیازمند بودند، و امیران نیز از برای ازدیاد سهم خویش در توسعهٔ تجارت می‌کوشیدند و این امر خودبه‌خود به وضع شایسته‌یی در اقتصاد شهری منجر می‌گشت. مواد عمدهٔ تجاری عبارت بودند از زینت آلات، اشیاء تجمّلیِ سیمین و زرّین، سنگ‌های پربها، و پارچه‌های خوش‌بافت و به‌ویژه قلاب‌دوزی‌هایی که

مشتری و خواهندگان بسیار داشت.

البته بایستی در این‌جا تذکّر داده شود که نقش فلاحت در اقتصاد، با توسعهٔ تجارت و بازرگانی به‌هیچ وجه دستخوش رکود، وقفه و غفلت واقع نشد، بلکه امیر بدون آن‌که از قلم عمده و مورد اعتماد کشاورزی غفلت کند، به‌توسعهٔ حریصانهٔ مراکز تجارتی در شهرها می‌پرداخت و با این روش بود که اقتصادی دوجانبه که کمک هم بودند و شیوهٔ مخصوصی را ارائه می‌کردند در ایران به‌وجود آمد و مراحل ترقّی را طی کرد. امّا بایستی به‌نکته‌یی دیگر نیز توجّه داشت و آن این‌که اقتصاد کشور اساساً بر محور کشاورزی و فرآورده‌های آن چرخش داشت و بازرگانی همواره تحت‌الشّعاع، و در حمایت و به‌طور کلّی عامل مقوّمی محسوب می‌شد از برای اقتصاد که می‌شد به رویش حساب کرد. اساس اقتصاد مملکتی نه بر آن‌که در آن زمان برپایهٔ کشاورزی و تربیت اغنام و احشام قرار داشت، بلکه هم‌چنان تا زمان هخامنشیان و جانشینان آنان نیز چنین بود.

پس با چنین وضعی مشاهده می‌شود که با فقدان شهرهای بزرگ، شیوهٔ اقتصاد فلاحتی که جنبهٔ اشرافی داشت، وضع ایران بسیار شبیه به اوضاع یونان بود تا آشور، بابل و مصر.

با توسعهٔ کاربُردِ روزافزودن آهن، وضع اقتصادی دچار دیگرگونی‌هایی شد. هرچند آهن به‌وسیلهٔ هیتیان و حُکّام میتانی در سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد شناخته شده بود، و هم‌چنین مصری‌ها نیز در قرن چهاردهم پیش از میلاد از آن اطلاع داشتند، امّا با این احوال، آهن تا قرن نهم چندان مورد استعمالی نداشت و وفور به کار بردن آن میان سده‌های نهم و هفتم انجام گرفت.

چنان‌که گفته شد، استعمال روزافزون آهن موجب دیگرگونی مبانی اجتماعی و اقتصادی شد و به‌سرعت سطح مصنوعات را افزایش داد. با افزایش سریع مصنوعات، قیمت‌ها بالا رفت و موجباتی فراهم آورد از برای بازارهای خارجی برای فروش محصول. هم‌چنین اقتصاد فلاحتی نیز جهشی سریع کرد، چون پیدایش و وفور آهن موجب شد تا زمین‌های بسیار و بایری که تا آن زمان

معطّل مانده بود، به کار گرفته شده و به زیر شخم رَوَد. از جانبی دیگر معادن آهن موجب شد تا کشورهای بی‌اهمیّتی که تا آن زمان موقعیتی نیافته بودند، سخت جلب توجّه کنند و از جملهٔ این کشورها از ایران بایستی یاد کرد. ایران دیگر با عظمت و مجد خود فاصله‌یی اندک بیش نداشت، و هرچند سرحدهای بحری نداشت امّا با این احوال به‌زودی از اسپانیا تا چین که تحوّلی تجاری در کار وقوع بود، مقامی شامخ یافت و در مبادلات تجاری که تا حدود گُل Gaule و برتانی Bertagne از یک طرف، و هند و آسیای مرکزی و چین از جانب دیگر انجام می‌شد شرکت می‌کرد.

از این پس تا روی کارآمدن مادها، در ایران وضع نامنظمی وجود داشت، وضعی مغشوش و درهم که در طی آن قبایل، اقوام و ملل چندی تفوّق یافته و فروافتاده‌اند و درضمن این اعمال و کارها، اختلاط فرهنگی و نژادی سخت جریان داشته است. هرگاه بر آن باشیم تا از این اوضاع شرحی ارائه کرد. و به تشریح و توضیح مختصر و کوتاهی نیز مبادرت ورزیم، از منظور خود ممکن است که به‌دور رویم، هرچند که تحقیق در احوال این قبایل و اقوام و ملل که با ایرانیان همواره در حال اختلاط و امتزاج بوده‌اند، کمک بسیاری می‌نماید به شناخت عناصر فرهنگی و دینی و تمدّنی ایرانِ آینده و کیش بهی، امّا این‌کار بایستی در تاریخ مفصّل‌تری از ادیان صورت گیرد. در این مقدّمه منظور نمودن مختصری از تمدّن و فرهنگ و به‌ویژه دیانت ایرانی پیش از زرتشت بود، که بایستی با بحث مختصری در مورد مادها و پارس‌ها ختام پذیرد.



بخش چهارم

طلوع و افول مادها

۱. مادها و پارس‌ها

نخستین یادکرد از مادها و پارس‌ها، شلمانسر سوم و پارس‌ها، برخورد او با مادها، شَمتشی آداد پنجم و پارس‌ها، برخورد پارسیان و مادها با تیگلات پیلسَر، چگونگی زندگی مادها و پارس‌ها، ملوک الطوایفی، رونق کار مادها، تمدّن گاثایی، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌یی، هخامنش، دیاکو، پسران و نوادگان هخامنش

از مادیان "**مادای** Madai" و پارسیان "**پارسوا** Parsua" نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است. هنگامی که **شِلمانَسَر سوم** Shalmanzar III به پارس‌ها که در جانب غرب دریاچهٔ ارومیه بودند فایق آمد؛ به سرزمین ماد ـ در جانب جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه رسید. از این زمان به‌بعد از این دو قوم به‌تکرار یادکرد شده است. در حدود سال‌های ۸۲۰ پیش از میلاد **شَمَسی‌آداد** پنجم Shamshi-Adad,V پادشاه دیگر آشوری با آن‌ها درجایی برخورد که اکنون "پارسواش" نامیده می‌شود، و جانب جنوب کرمانشاه کنونی می‌بود. در سال ۷۳۷ قبل از میلاد **تیگلات‌پیلسَر** سوم Tiglat pilasar III در پارسوای اصلی به تاخت و تاز پرداخت و بسیاری از امرای مادی را به‌اطاعت درآورد.

مادها و پارس‌ها هنوز در حال نقل وانتقال وگردش بودند. به‌نظر می‌رسد که وضع ملوک‌الطوایفی سخت میان‌شان شایع بود و عدم اتحادشان به شکست‌های بسیاری منجر می‌شد. هر تیره‌یی در منطقه‌یی، مناطقی نزدیک به‌هم برج و

بارویی ساخته و از برای خود امیری داشتند. و هرگاه دچار تاخت‌وتاز و حمله و شکست واقع می‌شدند، به آشوریان خراج می‌پرداختند تا مدت زمانی به وضع خود ادامه دهند. قسمت‌هایی از مناطق مادی‌نشین کم‌کم به‌صورت استانی درآمده بودند، مرزها دایماً بر اثر شکست و پیروزی تغییر می‌کرد و پارس‌ها نیز تقریباً وضع مشابهی داشتند، امّا مادهاکه درکار پیشرفت بود، هنوز به‌سامان بخشیدن و مرتّب‌نمودن استان‌هایی که تشکیل یافته و دچار هرج و مرج بودند، توفیق نیافته بودند.

در طول تاریخ پیشین، ایرانی‌ها در حالی‌که مردمان گله‌داری بودند، از کشاورزی و فلاحت نیز دست فرو نمی‌داشتند، مطابق باگاثاها مردم به واحدهای چهارگانهٔ محلّی بخش می‌شوند، به این ترتیب: خانه "دمانه dmâna"، خاندان "ویس vis"، بخش "شوئیثْرَه Šoiθra"؛ و سرزمین یاده "دَهْیو dahyu/dainghu"[۱]:

هیچ یک از شما نباید که به‌سخنان و فرمان دروغ‌پرست گوش دهد، زیراکه او خان و مان و شهروده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.[۲]

هم‌چنین از دیدگاه اجتماعی از سه طبقه آگاهی می‌یابیم که عبارت‌اند از: پیشوایان، نجبا، برزیگران[۳]. البته طبقات فرعی و منشعب از این طبقات اصلی نیز مشاهده می‌شود که به‌نظر می‌رسد از لحاظ نژادی این طبقات شناخته می‌شدند، چون نام یک طبقهٔ دیگر و مادون "رنگ" بود[۴].

هرگاه بر آن باشیم تا دربارهٔ تمدّن گاتایی که معرّف این عصر است به شرح و تحقیق بپردازیم، پژوهش به درازا خواهد کشید، وانگهی در متن کتاب به‌تفصیل دربارهٔ این موضوع پژوهش‌هایی شده است[۵]، به‌همین جهت به‌مادها می‌پردازیم. یکی از امرای محلّی مادی به‌نام **دیاکو** Diakku که **هرودوت** از وی به‌نام **دیاکوس** Deiacos یاد می‌کند[۶] به‌سال ۷۱۵ پیش از میلاد به اسارت به سوریه برده شد و این همان کسی است که موجد شاهنشاهی ماد به‌شمار می‌رود. پس از وی **کیاکسارس** اوّل به سلطنت رسید، و این همان **اواکساتار** است که در سال ۷۱۴ مغلوب **سارگون** Sargon شد و به سال ۷۰۲ در زمان **سِناخریب** Sennacherib آشور را مورد

تاخت‌وتاز قرار داد. در سال ۶۸۱ سپاهیان پارسی نیز با سِناخریب به‌جنگ پرداخته و هرگاه به‌تحقیقات تاریخی باور داشته باشیم، رهبر پارس‌ها در این جنگ **اکْمَنِش** یا همان **هخامنش** معروف بوده است که نامش به سلسلهٔ معروف هخامنشی نسبت شده است[۷]. پسر هخامنش **چِشْپِش** "تِئیس‌پیس" بود که او نیز دو پسر داشت: **آریارامْن** و **کوروش** اوّل.

۲. شاهنشاهی مادی

ورود گروه‌های جدید به فلات، کیمِری‌ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسّس سلسلهٔ مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشتریته پسر دیاکو، جنگ با آشور و کشته‌شدن او، هووَخْشَتَر شاه بزرگ و نامی ماد، جنگ‌های او، اوج عظمت ماد، ترقّی و قدرت یافتن پارس‌ها، آستیاگس پسر هووخشتر، زمان انقراض ماد



گروه‌های جدید هم‌چنان از آسیای مرکزی به‌سوی فلات روان بودند و از آن جمله کیمِری‌ها Cimmériens وسکاها Scythes یا چنان‌که سال‌نامه‌ها ذکر کرده‌اند گیمیرای Gimirraiها و ـ ایشکوزای Ishkuzaiها بودند[۸]، که چیزهایی متعلّق بدانان از لرستان به‌دست آمده است.

امّا این‌ها در حواشی اقوام اصلی بودند که نقش عمده را ایفا می‌کردند، و این اقوام اصلی چنان‌که ذکر شد، مادها و پارس‌ها بودند، مادیها قومی بودند آریانژاد که ابتدای سدهٔ هفتم و یا اواخر قرن هشتم به‌تأسیس شاهنشاهی ماد اقدام کردند. البته کسانی هستند که در آریایی بودن مادها تردید می‌کنند، چون **اُپرت** Oppert که آنان را تورانیِ آلتایی می‌نامید، امّا امروزه در آریایی بودن آنان شکّی نیست. دربارهٔ طول مدّتِ دوام شاهنشاهی ماد و شاهان این قوم میان روایات قدیم اختلاف است. **هرودوت** شاهان مادی را چهارتن نام برده است. نخست **دیاکو** یا

دیوکس به‌روایت هرودوت است که بنابر جدول وی از ۷۰۸-۶۵۵ پیش از میلاد حکومت کرده و هر چند دربارهٔ تاریخی بودن شخصیت وی برخی از محقّقان دچار تردیدند، امّا با کتیبه‌های آشوری محقّق است که وی وجود تاریخی داشته[۹]. این شاه نخست عنوان حاکم ساده‌یی را داشته است که بر اثر مقدّمه‌چینی‌هایی به شاهی رسیده و کوشش کرده تا اقوام و قبایل پراکنده را تحت قدرتی واحد متمرکز نماید. پس از برقراری حکومتی واحد به‌وضع قوانینی دربارهٔ سپاه و اجرای قوانین دستور داد و همدان را به‌عنوان مرکز فرمانروایی با برج و باروها و حصارهایی محکم استوار ساخت.

پس از دیاکو فرزندش **فَرَوَرْتیش** Phraotte یا **فَرَاُورتِس** Phraortes یا **خَشَتْریتَه** Kshatrita به‌سلطنت رسید. این شاه به‌زودی به کار جمع سپاه پرداخت و پارس‌ها را به‌اطاعت درآورد تا به آشور حمله نماید، امّا هر چند آشور تازه از جنگی مهم در ایلام و بابل آسوده شده بود، لیکن هنوز قدرت آن را داشت تا در برابر مادها که با پارس‌ها متّحد شده بودند مقاومت ورزد. جنگ درگرفت و **خشتریته** در حین نبرد کشته شد.

پس از خشتریته و جانشین‌اش **هُووَخْشَتَر** یا به گفتهٔ هرودوت **کیاکسار** Kyaxar به‌سلطنت رسید. هووخشتر از شاهان بزرگی است که نظیرش را زیاد نمی‌توان یافت. وی قبل از هر چیز به‌ترتیب سپاهی پرداخت به‌سبک آشوری، چون به تجربه دریافته بود که با وضع لشکریِ موجود نمی‌توانست در برابر آشوریان ایستادگی کند. پس به کار ترتیب سپاه پرداخت و لشکریانی مجهّز با جنگ‌ابزارهایی مطمئن تهیّه دید و به آشور حمله کرد. این حمله با موفقیّت انجام شد و سپاهیان آشوری منهزم شدند، امّا هووخشتر پشت دیوارهای نینوا معطّل ماند، و به‌خوبی می‌دانست که بازگشایی آن شهر مستحکم تا چه اندازه وقت خواهد گرفت. امّا پایمردی نمود و دیگر چیزی به غلبهٔ نهایی و سقوط نینوا نمانده بود که هووخشتر آگاهی یافت که سکاها به‌قلمرو او تجاوز کرده‌اند. با تمام علاقه‌یی که به‌اتمام کار آشور داشت، آن‌جا را رها کرده و به‌سرعت به‌جانب

قلمرو خود روانه شد. در نزدیکی دریاچهٔ ارومیه با سکاها مصاف داد، امّا سخت در تنگنا قرارگرفت و مجبور شد تا شرایط سنگینی را بپذیرد. امّا اندکی نگذشت تا تجدید قوایی نموده و سکاها را برانداخت. از این پس تا سال ۵-۵۸٤که هُووَخْشَتَر درگذشت، زمان اعتلا و عظمت شاهنشاهی ماد است. آشور منهدم شد و از صفحهٔ تاریخ برافتاد و بسیاری ازکشورها و مملکت‌های بزرگ جزو شاهنشاهی مادگشت.

امّا دیگر کم‌کم زمانِ آن فرا می‌رسید که ماد نیز برافتد و بزرگ‌ترین دوران عظمت ایران در طی قرون فرا رسید. پارس‌ها کم‌کم قدرت و نیرویی می‌یافتند، و زمان آنان فرا رسیده بود. پس از هووخشتر، **آستیاگس**، یا **اژدهاک** پسر نالایقش به‌سلطنت رسید. نام او به ایرانی **اَرْشْتَه‌ویگَه** Aršta.viga به‌معنای نیزه‌انداز بود[۱۰]، امّا این نام بی‌مسمّایی بود، چون در طی سلطنت درازش "۵۸۵-۵۵۰ پ ـ م" جز تضعیف ماد،کاری انجام نداد، و سلسلهٔ مادی بااین شاه منقرض شد.

۳. فرهنگ و تمدّن

عدم آگاهی دربارهٔ فرهنگ و تمدّن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علّت دیرکرد اتّحاد و طلوع حکومتی مرکزی و نیرومند در ایران، علل این رویداد، ماد در برابر دو راهی اسارت و استقلال، راه استقلال، تسلّط بر آشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ و تمدّن، هنر و بقایای هنری، چهره و اندام، لباس و جنگ‌ابزارها، عدم کاوش در همدان، ناآگاهی دربارهٔ دورهٔ مادی



دربارهٔ سازمان حکومت و فرماندهی مادی، و هم‌چنین فرهنگ و تمدّن آن چیزی نمی‌دانیم. در همدان هنوز چنان‌که بایستی کاوش‌های باستانی انجام نگرفته است و خاک و زمین این قسمت از ایران، تاریخ زرّین

دیگری را دربردارد که بر اثر کاوش و حفّاری، آگاهی‌ها و اطلاعات بسیاری دربارهٔ مادی‌ها که بدان بسیار نیازمندیم، دراختیار ما می‌نهد.

وحدت و همبستگی ایرانیان، برخلاف سومری‌ها و مصری‌ها بسیار به‌آهستگی و در عصر متأخرتری اتّفاق افتاد. اقوام مصری و سومری همین که از دوران شکارورزی درگذشتند، به‌زودی در مرحلهٔ کشاورزی به وضع جامعه‌یی منظّم از روستائیان و گله‌داران درآمدند که به‌وسیلهٔ حکومتی سامان می‌یافت. امّا در ایران وضع چنین نبود، علّت این دیرکرد را بایستی در دو مورد اساسی جست‌وجو کرد: نخست عناصری که قوم ماد را ترکیب می‌کردند، و دیگر شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی که از آن سخن گفته شد. ایرانی‌های فاتح برای منقاد ساختن و تسلّط نهایی بر آسیانی‌ها یا سکنهٔ بومی که به‌طور پراکنده در فلات زندگی می‌کردند، نیازمند به طول زمان بودند. شرایطی که با آن روبه‌رو شده بودند بسیار سخت و دشوار بود و این علل کار نهایی را بسیار به‌تعویق افکند، چنان‌که در سدهٔ هشتم این مهم هنوز به‌مرحلهٔ اساسی خود نرسیده بود.

در شرایط سخت اقلیمی و پراکندگی اقوام بومی و آریایی، مادها کوشیدند تا وحدتی ایجاد کنند و این وحدت تحت تأثیر عوامل خارجی پدید آمد و هرگاه این عوامل حادّ خارجی وجود نمی‌داشتند، بدون شک همبستگی و وحدت در زمان‌های دیرتری انجام می‌شد. این عوامل خارجی عبارت بود از تهدید ماد به‌وسیلهٔ کشور **اورارتو** Urartu که قدرتی بسیار یافته بود[۱۱]، و سیاست استعماری و سخت تسلّط‌طلبانهٔ آشور. مادی‌ها مجبور بودند تا یکی از دو طریق را انتخاب نمایند: یا تحت تسلّط سیاست استعماری آشور و دُوَلی دیگر به اسارت تن دهند و به‌تدریج محو گردند، و یا آن‌که با وحدت و تمرکز از خود دفاع نموده و حکمرانی کنند، و طریق اوّل را برگزیدند. شاید نامی که به شهرشان نهادند، یعنی هگمتانه که به‌معنای "محل اجتماع" می‌باشد تعبیری مناسب از این تصمیم تلقّی گردد. از این تاریخ بود که رقیبی زورمند، که روز به‌روز بر قدرتش افزوده می‌شد، در برابر آشوری‌ها قدعلم کرد تا بدان‌جا که آنان را به کلّی برافکند.

پژوهش دربارهٔ سرزمین‌های مادی، وضع طبیعی و اقتصاد آن‌ها و روابط و تیره‌هاشان موضوعی است بسیار پردامنه که بایستی در منابع خودش مورد مطالعه قرار گیرد[۱۲]، امّا می‌توان اندکی از تمدّن، فرهنگ و روش زندگانی‌شان که دردست است، سخن گفت. هرگاه از این موضوع که دولت ماد از نقطه‌نظر ضرورت سیاسی دارای تشکیلاتی تا اندازه‌یی همانند سازمان‌های آشوری بوده است درگذریم، از فرهنگ معنوی و تمدّن آن بی‌خبریم. البته برای قومی که در شرایط سخت زندگیِ روستایی بود، و از برای حفظ سرزمینی که در آن می‌زیست، دایماً در حال ستیز و پیکار بود، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی **ژرمن‌ها** Germains و **واندال‌ها** Vandals و **ویزیگوت‌ها** Visigoths یا **فرانک‌ها** Francs نمی‌توان به‌صورت قابل شناخت دریافت.

از روی تصاویری که در نقوش برجستهٔ آشوری به‌جای مانده است می‌توان شکل و لباس عامهٔ مردم را مورد شناسایی قرار داد. این مردان را با مویی کوتاه که با نواری تزیین می‌یابد و ریش تابدار و انبوه می‌توان در نظر مجسّم ساخت. روی پیراهن، پوستِ حیوانات را بر دوش می‌افکنده‌اند که هنوز بهترین پوشش برای محافظت از سرما در مناطق سردسیر ایران است. هم‌چنین کفش‌های بلند با نوک برگشته که تا انتهای ساق را می‌پوشانیده است، وسیله‌یی شایسته از برای گذشتن از برف‌های زیاد بوده است. در جنگ، با نیزه‌هایی بلند و سپرهایی چهارگوش به پیکار می‌پرداختند. البته از زمان **هُووَخشَتَر** لباس نظامی تغییر و تحوّل یافت چنان‌که در به کار بردن جنگ‌افزارها و سلاح‌ها نیز تجدیدنظری شد. از روی پیکره‌هایی که در تخت جمشید کنده شده‌اند، مادی‌ها با لباس ایرانی شناخته می‌شوند. کلاه‌های نمدی با لبه‌هایی پهن بر سر می‌گذاردند، و تن‌پوش‌شان سدره‌یی چسبان و تنگ از چرم بود که در مواقع تشریفاتی و شاید جشن‌ها، جُبّه‌یی مزیّن به روی آن می‌پوشیده‌اند: سدرهٔ چرمی تا بالای زانو می‌رسید و با دو قلاب درکمرگاه محکم می‌گشت. شلوار بلند چرمی و کفش‌هایی با ساقه‌های بلند و نوک برگشته لباس‌شان را شامل می‌شد. ریش نوک تیز و پُرتاب و جعدی

داشتند، و هم‌چنان بود موی سرشان. زینت‌آلاتی به خود می‌بستند، به‌گوش گوشواره کرده و به‌گردن، پیرایه‌هایی آویزان می‌نمودند. سلاح جنگی اغلب جنگاوران عبارت بود از نیزه‌هایی بلند از چوب با نوک‌هایی پرداخته از فلز، تیر و کمان نیز از زمانی شاید زمان **هُوَخْشَتَر** بسیار مورداستفاده قرار گرفت.

باتوجّه به یافته‌های باستانی سقّز، می‌توانیم تا اندازه‌یی از هنر این مردمان را که شاید از ملل متمدّنی که مغلوب‌شان شده بودند اخذکرده باشند، آگاه شویم[۱۳]. البته باتوجّه به چگونگی هنرِ اقوامِ مغلوبِ اینان، و مقایسه‌یی با ساخته‌های هنری مادی‌ها این حدس که هنرِ خود را اغلب از دیگران اخذکرده‌اند، تأیید می‌شود. امّا به‌طور کلّی هنوز از هنر مادی‌ها چیز قابل توجّهی به‌دست نیامده است. شیر عظیمی از ساخته‌هایشان به‌دست آمده که قسمت مهم آن خراب شده و درهم ریخته گشته است. برخی مقابر نیز از مادهاکشف شده است. این گورها اغلب صخره‌یی هستند و اصولاً حجاری‌هایی می‌باشند که درکنارهٔ کوه کنده شده‌اند، برخی از این‌ها باکنده‌کاری و نقش‌های برجسته نقوش و تصاویری مذهبی را نشان می‌دهند. یکی از نقش‌ها نمایش مردی را می‌دهد که شاید روحانی باشد که بَرْسُم Barsom، که دسته‌یی از شاخه‌های آن در مراسم مذهبی به کار می‌رود، دردست دارد.

در زمان عظمت مادی‌ها، چهار نیروی بزرگ شرقِ نزدیک را در تسلّط داشتند: ماد، کلده، لیدیه و مصر. امّا از این چهار تنها ماد را می‌توان به‌عنوان شاهنشاهی قبول‌کرد و شگفت‌تر آن‌که ماد درواقع نخستین شاهنشاهی بزرگی بود که از جنگ‌جویانِ شمالی که به یک زبان ایرانی سخن می‌گفتند و روش فکری شمالی داشتند تأسیس شده بود. جای تأسّف است که تودهٔ خاک همدان هنوز موردکاوش‌های باستانی قرار نگرفته است[۱۴]، و بدون شک این نقطهٔ بکر و ثروتمندی است از برای باستان‌شناسان که با حفّاری وکاوش پرده از روی تمدّن بزرگی که از آن آگاهیِ درستی به‌دست نیست بردارند.



بخش پنجم

شاهنشاهی هخامنشی

۱. ظهور کوروش

آژدهاک واپسین شاه ماد، بی‌لیاقتی و عدم کفایت او، استبداد و خشونت‌اش، عشرت‌طلبی و عیش و نوش چگونه ملّتی جنگ‌جو بر اثر غفلت می‌میرد، وضع ماد و انحطاط مادیان، غلبهٔ کوروش، کوروش شاهنشاهی بی‌نظیر، صفات و بزرگی او، فتح کشورهای بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی، تسلّط بر بابل، شورش در سرحدهای شرقی، کشته شدن کوروش



تأسیس دولت ماد، هم‌چون شاهنشاهی بزرگ پارس، هم‌چنان که به سرعت تکوین یافت، با سرعت بیشتری برافتاد. در بخش گذشته شرح داده شد که **اژدهاک** یا **آس‌تیاگس** Astyages جانشین پدر لایق‌اش شد. امّا وی که سلطنتی بزرگ را با ثروتی بسیار، سهل به‌دست آورده بود، به عیش و نوش پرداخت. لاقیدی و عشرت‌طلبیِ این واپسین شاه مادی، سرمشقی شد از برای ملّت‌اش که در طیّ سالیانی دراز تحتِ شرایط و دستورهایی خشک، با خوی سلحشوری بار آمده بودند. سجایا و روش پیشین به‌زودی به فراموشی گرایید، و به تلافی ایّام گذشته پرداختند. شاید این نیز تأثیر آشوریان بود که پس از هر فتح و جنگی به عیش و نوش می‌پرداختند و چون خمودگی درشان راه می‌یافت با شکستی از پسِ آن مواجه می‌گشتند. طبقات مرفّه‌تر که دست‌شان از ثروت بیشتری پربار بود به زندگی تجمّلی و اشرافی پرداختند، مردان لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و زنان‌شان در آرایش ابداعاتی می‌کردند. صحنه‌های جنگ و پیکار

به بزم و عیش و عشرت مبدّل شده بود. زین و برگ اسبان را از طلا و فلزات گران‌بها می‌آراستند[۱]، و مردمانی ساده و گله‌چران که در ارابه‌های زمخت و سخت و ناهموار در نقل و انتقال‌هایشان سفر می‌کردند و این کار از برایشان فخر و مباهاتی از پی داشت[۲]، به ارابه‌هایی گران‌بها با زینت‌آلاتی بسیار سوار شده و به مجالس عیش و عشرت می‌رفتند.

مغان که امور روحانی و مراسم مذهبی و راه و روشِ زندگی و جنگ و حکومت را در دست داشتند و قبیله‌ای از قبایل ماد بودند، با خوی سُلطه‌طلبی و حکومت، شاهان را از حرکت و تصمیم‌گیری بازداشتند. درباریان و سپاهیان با اعتقاد به پیشگویی و قدرت فوق طبیعیِ آنان، مغان را برای جنگ و تجهیز قوا مورد مشورت قرار می‌دادند و مغان با تفأّل و از روی حرکتِ ستارگان و امعاء و احشاء چارپایانی که برای خدایان قربانی می‌شدند، پیش‌بینیِ منفی کرده و از تحرّک بازشان می‌داشتند. مغان یکی از عوامل سقوط شاهنشاهی ماد بودند. در انتقال قدرت به هخامنشیان، **کورش** و **داریوش** آنان را محدود و مقیّد کرده و از دخالت و حکومت بازشان داشتند و آنان نیز به سرکردگی **گِئومات مغ** شورش کردند تا **داریوش** و همراهانش را قتل‌عام کنند. امّا داریوش پس از چندی به قتلِ‌عام آنان پرداخت و گِئومات مغ کشته شد و مغان برای مدّتی تا اواسط فرمانروایی **خشایارشا** در انزوا و تحت نظر بودند. امّا از این زمان، دوباره به‌تدریج قدرت و نفوذ و شرکت در حکومت را به‌دست آوردند. یکی از علل شکست و سقوط هخامنشیان، همین دخالت و حکومتِ جابرانه و مذهبی‌شان بود، چنان‌که مهم‌ترین علّت سقوط ساسانیان، حکومتِ مغان بود که بسیار جابرانه و سخت برای مردم محسوب می‌شد.

دیاکو، خْشَتْریتَه و هُووَخْشَتَر پادشاهانی که به داد و دادگری سخت به‌خود می‌بالیدند، از داد و دادگستری‌شان در اَژدهاک آن باقی مانده بود که روزی نسبت به **هارپاگس** Harpages خشمگین شد و دستور داد تا فرزندش را کشته و از گوشتش خوراکی تهیه کردند تا پدر از آن بخورد[۳]. هارپاگس سخت کینهٔ او را به دل گرفت

و بعدها به **کوروش** کمک‌های بسیاری کرد تا بر آژدهاک پیروز شد.

کوروش بسیار به سهولت بر ماد تسلّط پیداکرد، چون مردم از خودکامگی‌ها و استبداد و ستم آژدهاک به عذاب بودند و غلبهٔ وی را با قبول و شادی پذیرا شدند. این نخستین غلبهٔ پارس بود که درکار تسلّط بر شرق در آینده نقشی به‌سزا داشت و به همین جهت هخامنشیان، مغان را محدود کرده و اجازه ندادند تا درکار حکومت و یا تحمیل باورهای مذهبی به مردم بپردازند و مورد نارضایتی و رنج مردم را فراهم کنند و یا با دولت‌های هم‌جوار سازش کرده و آنان را تضعیف کنند.

کوروش از جمله کسانی بود که برای فرمانروایی، به حق ساخته شده بود. روحی آزاده، طبعی بخشنده، سیاستی ماهرانه توأم با شرافت و رعایت اصول انسانی داشت. با دشمنانش با مدارا و بخشندگی رفتار می‌کرد، برخوردش و رفتارش با شکست‌یافتگان از روی بزرگواری بود. دارای اتّکایی سخت به خود بود و از اراده‌یی آهنین و اطمینانی به آیندهٔ روشن لبریز بود. برای غلبه و پیروزی بر ماد، به هیچ‌وجه از متّحد دور خود، یعنی بابل کمک نگرفت و جز به‌خود به کسی اطمینان نمی‌کرد. نیروهایش از اتّحاد قبایلی فراهم آمده بود آریایی و غیرآریایی و **هرودوت** بسیاری از قبایل و طوایف و مللی را نام می‌برد که تحت لوای او گرد آمده بودند. غلبهٔ او بر ماد بدون خونریزی و تقریباً به‌مسالمت انجام‌گرفت، پس با اتّحاد دو مرکز بزرگ، خود را بر رأس شاهنشاهی عظیم آینده یافت.

پس از مدّت زمانی، این پادشاه بزرگ، وارث دولت ماد و آشور و اورارتو و آسیای صغیر شد. آن‌گاه بود که خود را در برابر لودیا "لیدیه" یافت. فتح لیدیه که با افسانه‌های بسیاری آمیخته است و برخورد **کوروش و کِرِسوس** Crésus فصلی جالب را از تاریخ باستان شامل می‌شود. با تسخیر لیدیه، گشودن شهرهای یونانی که در ساحل دریا بودند، حتمی به نظر می‌رسید و این امر برای ایران اهمیّتی به‌سزا داشت. نخست این شهرها از در مقاومت درآمدند، امّا چاره‌یی جز تسلیم نبود، و یکسره به امپراتوری بزرگ ایران پیوستند. پس از این نوبتِ سرحدهای شرقی

بود. گرگان "هیرکانی" و پارت که متّصل به ماد بودند، پس از بازگشایی **ویشتاسپ** پدر **داریوش** را به‌عنوان حاکم پذیرفتند، پس **کوروش** بیشتر به جانب شرق پیش رفت، زَرَنگ "دْرَنْگیانا" Drangiana، رُخَج "آراخوزیا" Arachosia، مرو و بلخ "باکتریا" Bactria یکی پس از دیگری در ردیف ایالات تازهٔ شاهنشاهی درآمدند. آن‌گاه کوروش از جیحون گذشت و به سیحون "آمودریا، سیردریا" که سرحد شمال شرقی مملکت محسوب می‌شد رسید و در آن‌جا استحکاماتی بناکرد تا از حملات قبایل آسیای مرکزی درامان باشد.

پس از بازگشت، نوبت بابل فرارسیده بود. در چنین هنگامی بابل سخت دست خوش ضعف بود و در آغاز حمله بدون مدافعه سقوط کرد. چند روزی پایتخت محتضرانه ایستادگی داشت که به‌زودی مقاومت درهم شکسته شد. **نَبونید** Nabonide شاه بابل محبوس شد، امّاکوروش وی را به احترام پذیرفت و رهایی بخشید و در سال بعد که درگذشت، در سوگش شرکت کرد. با سقوط بابل، مستملکاتش نیز در قلمرو شاهنشاهی درآمد. سوریه نیز به ایران بزرگ پیوست و سیاست خیرخواهانه و مسالمت‌آمیز کوروش در این‌جا نیز قلوب را جلب کرد. پادشاهان فینیقیه نیز از در اطاعت درآمده و نیروی دریایی خویش راکه معادل با نیروی دریایی یونان بود، دراختیار کوروش گذاردند.

اندکی نگذشت که به سرحدهای شرقی از جانب اقوام بدوی حملاتی شد، و کوروش اجباراً با سپاهی بدان حدود عزیمت کرد، درحالی‌که پسر خود **کمبوجیه** را درکارسازی مقدّمات سفر جنگی به جانب مصر واداشته بود. امّا دست مرگ او را از ادامهٔ کارهایش بازداشت و در شرق ضمن جنگی درگذشت. جسدش را به پاسارگاد آوردند و در مقبره‌یی نهادند که هنوز باقی است و خاطرهٔ گورهای ایرانیانی راکه تازه به فلات آمده بودند، زنده نگاه می‌دارد.



۲. کمبوجیه

کمبوجیه پسر کوروش، پادشاه بابل، سفر کوروش برای جنگ با اقوام بدوی، رسم پارسیان و جانشین کردن، مرگ کوروش، کمبوجیه شاه می‌شود، سفر جنگی به مصر، فتح مصر و علل سقوط آن، عدم اجرای نقشه‌های کمبوجیه، کشتن بردیا برادرش، اغتشاش در ایران و شاه شدن گوماتای مغ، بازگشت کمبوجیه و مرگ او

پس از **کوروش**، سلطنتی بزرگ که فراهم آمده بود، به پسرش **کمبوجیه** رسید. رسم پارسی مبتنی‌بر این بود که هر شاهی پیش از اقدام به یک سفر جنگی، بایستی جانشین خود را معلوم نماید. کوروش نیز پیش از اقدام به واپسین سفرش، کمبوجیه را به‌جانشینی برگزید و بدو اجازه داد تا عنوان شاه بابل را اختیار نماید، و از برای خود عنوانِ شاه ممالک و کشورها را نگاه داشت. کمبوجیه به زودی از این لقب خود استفاده کرد[۴]، تا آن‌که خبر کشته شدن کوروش رسید و عنوان کامل پدر را اختیار کرد، و به رسم ایلامی با دو خواهر خود **آتوسا** Attusa و **روکسانا** Roxana ازدواج کرد.

مقدّمات سفر جنگی به مصر، پیش از سفر کوروش و منتهی شدن به مرگش آماده شده بود، پس به سوی **مصر** روان شد. **آماسیس** Amasis فرعون مصر که حملهٔ شاهنشاهی تازه و قدرتمند را پیش‌بینی کرده بود، با **پولیک راتس** Polycrates جبّار ساموس Samos متّحد شد. امّا هنگامی که سپاهیان ایران به غزه Gaza رسیده و اردو زدند، پولیک راتس فرعون را ترک گفته و حاضر نشد به متّحدش کمک

نماید. علّتی دیگر مزید بر شکست مستعجل فرعون آماسیس شد، و آن این بود که یکی از سرداران کارآمد یونانی که در لشکر مصر دارای مقامی بود، نقشه‌های دفاعی مصریان را نزد کمبوجیه فاش ساخت، و بر اثر این حوادث مصر بدون درنگ تسخیر شد.

کمبوجیه نقشه‌های بسیاری داشت، که اغلب آن‌ها عملی نشد و هنگامی که در مصر بود، از ایران اخباری ناگوار برایش آوردند. کوروش در زمان سلطنت خود کمبوجیه را به حکمرانی بابل برگزیده بود و به پسر دومش **بردیا** Bardiya ادارهٔ ایالات شرقی را سپرده بود. پس از مرگ پدر، بردیا به اغتشاش و شورش دست زد و برای محفوظ داشتن مقام پدر از برای خود به تلاش پرداخت. کمبوجیه که برخلاف پدر طبعی تند داشت و در سیاست خودکامه و مستبد بود، به شدّتِ عمل گرایید و به امر او بردیا کشته شد. پس از این در سفر مصر، شخصی به‌نام **گئومات** Gaumata مغ که شباهتی به بردیا برادر مقتول کمبوجیه داشت به دعوی سلطنت برخاست و به سال "۵۲۲ پ ـ م" به سلطنت نشست. این مرد از نقطهٔ ضعف عمومی استفاده کرده و برای تثبیت مقام‌اش مالیات سه سال را بر مردم و ایالات بخشید. پیشرفت گئومات سریع بود و با فریب، راه را برای خود باز نمود. کمبوجیه در راه بازگشت بر اثر بیماریِ ناگهانی درگذشت و یا به احتمال در نتیجهٔ حملهٔ صرع خودکشی کرد.

۳. داریوش

عصیان و غائلهٔ گِئومات مغ، علل این عصیان، شورش مذهبی، رهبران شورش، نقش روحانیان و مجوسان، پیشرفت محدود، آغاز اقدام داریوش، هفت نجیب‌زادهٔ پارسی، اعدام گِئومات، تشنّج و اغتشاش در شاهنشاهی، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ، توفیق نهایی داریوش، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش، آغاز انحطاط



درحقیقت عصیان و غائلهٔ **گِئومات** Geumât، یک غائله و شورش مذهبی

بود برای بازگشت به قدرت پیشین. گِئومات مُغی بود که بی‌شک عصیانش که به‌وسیلهٔ روحانیان ناراضی از آیین جدید، و اشرافِ فرصت‌طلبی که درصدد به‌دست آوردنِ جاه و شوکت بودند، رهبری و تقویت می‌شد و هدف اصلی این شورش برانداختنِ هخامنشیان بایستی بوده باشد چون پس از برافتادن مادی‌ها، هخامنشیان قدرت و نفوذ آنان را که حکومت را حق خود می‌دانستند کاملاً محدود کردند[۶]. به هر انجام نقشه شورش مجوسان هرچند در آغاز پیشرفتی محسوس داشت، امّا به‌زودی به‌وسیلهٔ **داریوش**، شاهنشاه جدید و پرقدرت و سطوت درهم کوبیده شد.

گشتاسپ "ویشتاسپ" پدر داریوش، فرماندار پارت و گرگان بود، در بازپسین سفر **کوروش** که به مرگش منتهی شد شرکت داشت و پسر کوروش، کمبوجیه پسر جوان او را که **داریوش** نام داشت و بیست و هشت سال از سن‌اش می‌گذشت، جزو نیزه‌داران منتخب با خود به مصر برد[۷]، یعنی به سال ۵۲۲، و در پایان همان سال به سلطنت رسید[۸]، و این در واقع با چنین سنّی کم و باوجود زنده بودن پدر و پدربزرگ از شگفتی‌ها است.

هنگامی که **گِئومات** سلطنت را غصب کرد و در کار انهدام مظاهر فرهنگی و قدرتِ نوخاسته بود، و بسیاری را به امیدهایی فریفته و گرد خود فراهم آورده بود، هنوز بسیاری بودند که به هخامنشیان سخت وفادار بودند. از میان اینان هفت نجیب‌زاده و دلاور پارسی که در رأس‌شان داریوش قرار داشت به کنکاش پرداختند. شاید از همان آغاز، داریوش شاه آینده شناخته می‌شد. امّا مطابق با روایات افسانه‌یی در هنگامی معیّن اسب هر یک از این هفت تن که زودتر شیهه می‌کشید، صاحب‌اش شاه شناخته می‌شد، و مهتر داریوش حیله‌یی به‌کار زد و اسب زودتر شیهه کشید و داریوش شاه شد. در این مورد قابل توجّه است که شباهتی بسیار میان این داستان و به‌تخت نشستن **روسا** Busa شاه اورارتو Urartu موجود است که حکایت از روابطی میان دو تمدّن می‌نماید[۹]. به هر انجام هنوز بیش از دو ماهی از مرگ کمبوجیه نمی‌گذشت که گِئومات برافکنده، اسیر و اعدام

شد.

امّا تازه این آغازکار بود، و داریوش دوران پرآشوبی راکه مدّت دو سال با جنگ و شورش مواجه بود سپری کرد تا موفّق به استقرار صلح شد. البته موفّقیت داریوش در این بودکه شورش‌ها پراکنده و شورشیان دارای اتّحاد و اتّفاقی نبودند، هر فرماندار و مخالف و شورش‌گری به‌خاطر منافع خود و استفاده از موقعیت قیام می‌کرد و سرکوب می‌شد، و بدین شکل بودکه بسیاری از شورش‌ها یکی پس از دیگری خاموش می‌شد. در ایلام اغتشاشی به پا شدکه به‌زودی با شکست دچار شد، امّا این سرآغاز شورش‌های بزرگ‌تری شد. در بابل شورشی درگیر شدکه تسلّط بر آن با قوای اندک داریوش و وضع نابه‌سامان ایالات مشکل به‌نظر می‌رسید. کسی به‌نام **نی‌دین‌توبل** Nidintubel که خود را خلفِ **نَبونید** Nabounida، شاهی که به‌وسیلهٔ کوروش برافکنده شده بود، شاه خوانده و به‌نام **نبوکدنسار** سوم NebuchadnezarIII به سلطنت نشست. داریوش مدّتی برای این سرکوبی معطّل ماند؛ امّا ناگهان با یک اقدام متهوّرانه از شط عبور نمود و دگرباره تسلّط را در بابل برقرار ساخت. هنوز از این مهم فارغ نشده بودکه اغتشاشی دیگر، به همان اندازه مهم که بابل بود، در سوزیانا "شوش" ایجاد شد. **مَرتی‌یه** Martiya که پارسی بود، سرکردهٔ این اغتشاش محسوب می‌شدکه اعدام‌گردید. در ماد نیز شورشی ایجاد شد و **فْرَوَرْتیش** نامی به استقلال و عصیان پرداخت. مدّتی جنگ وگریز میان سپاهیان این شخص و پارسی‌ها برقرار بود تا سرانجام این شورش‌گرِ مادی به بدترین وجهی کشته شد و جسدش را در همدان به‌دار آویختند. امّا در ماد غایله‌یی دیگر به‌وسیلهٔ قبیلهٔ ماد شمالی برانگیخته شد،که آن هم به‌زودی برطرف‌گشت.

داستان **بردیا** هنوز تمام نشده بود و به‌زودی در پارس که داریوش گمان نمی‌بُرد، شورشی درگرفت. شورش‌گری به‌نام **وَهْیَزْداته** Vahyazdâta خود را بردیا نامیده و به اغتشاش پرداخت. این نیز مغلوب شد و با عساکر و اعوانش اعدام گشت. شورش‌هایی دیگر هم‌چنان درکار انجام می‌بود، یکی خاموش می‌شد، از

منطقه‌یی دیگر شورش و طغیانی دیگر سر برمی‌کشید، و داریوش دو سال تمام در کار سرکوب کردن این شورش‌ها بود که تا مصر و یهودیه نیز دامن کشیده بود، و سرانجام موفّق به ایجاد استقرار صلح و نظم شد، صلح و نظمی که شاهنشاهی هخامنشی را به اوج قدرت رسانید، قدرتی که پس از آن به رکود و انحطاط گرایید.

۴. خشایارشا

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل، شدّت عمل در مصر و بابل، طبع و خوی شاه، علل جنگ با یونان، مقدّمات سفر جنگی، به‌سوی یونان، اوّلین برخورد و پیروزی، انهدام و حریق کشتی‌های ایرانیان، علل بازگشت شاه، اقدامات ماردینوس، جنگ مجدّد، پیروزی و به آتش کشیدن آتن، حملهٔ یونیان و کشته شدن ماردینوس، حریق مجدّد کشتی‌های ایرانی، شکست نهایی ایرانیان، اوضاع پایتخت، وضع شاه، کشته شدن او

سلطنت **خشایارشا** "۴۸۶ ـ ۴۶۵ پ ـ م" درحقیقت، پس از عظمتی آن‌چنان که **داریوش** ایجاد کرد، آغاز انحطاط شاهنشاهی بزرگ به‌شمار می‌رود. خشایارشا که داریوش او را به‌جانشینی برگزیده بود. پس از دوازده سال سلطنت در بابل از جانب پدر، به تخت سلطنت نشست.

از نخستین اقدام‌های این شاه، شدّت عمل بسیاری بود در مصر و بابل که به‌عصیان پرداخته بودند. مصر به‌زودی آرام شد، امّا درصدد فرصتی بهتر بود. امّا در بابل وضع غیر از این بود. پس از استقرار در بابل، دستور داد تا جملهٔ مواضع دفاعی و استحکامات آن منطقهٔ کهن را خراب و ویران کردند. برخلاف سیاست مدبّرانه و انسان‌منشانهٔ **کوروش** و **داریوش** از تساهل و مدارای مذهبی درگذشت و فرمان داد تا معابد و پرستش‌گاه‌های بابلی را نیز ویران ساختند. پیکرهٔ زرّین خدای بزرگ بابلی، یعنی **بَعل** Ba'l را به ذوب کردن دستور داد، و از عنوان

"شاه بابل" درگذشت. و تنها به‌عنوان "شاه مادها و پارس‌ها" بَسَنده کرد.

این شاه بیشتر در تجمّل کاخ‌ها و اندرون، و بزم آسایش داشت تا در میدان‌های جنگ و صحنه‌های رزم. تجمّل از زمان او به شکل تباه‌کننده‌اش بر شاهنشاهی سایه افکند و اغلبِ اوقاتِ خود را به ساختن کاخ‌ها و تزیینات و آذین‌ها و زندگی درباری سرگرم می‌کرد، و شور و شوقی از برای دنبال نمودن جنگ‌ها و اقداماتی برای تحکیم قلمرو وسیع شاهنشاهی نشان نمی‌داد، امّا اوضاع و احوال چنان پیش آمد که مصدر یکی از جنگ‌های بزرگ گردد که نتیجه‌یی جز شکستی فاحش و آغاز سریعانهٔ ضعفی عظیم در ارکان شاهنشاهی نداشت.

این پادشاه چنان‌که برمی‌آید از اراده‌یی که لازمهٔ مقامش بود، برخورداری نداشت و زود تحت تأثیر اشخاص و عقاید قرار می‌گرفت و زود اقدام می‌کرد، و به‌همین جهت کارهایش با واقع‌بینی انبازی نداشت. پس آن‌کسانی که تحریکش به جنگ با آتن می‌کردند، به اقدامی برانگیخته کردندش که لااقل هرگاه از روی تدبیری کوروش‌منشانه و یا داریوش‌وار سیر خود را ادامه می‌داد، به‌احتمال قوی برد با او می‌شد. به هر انجام شاه با این‌که خود تمایلی نداشت، تحت تلقین گروهی تبعیدی یونانی که در کار انتقام‌جویی بودند، وکسانی دیگر شروع به اقدام نمود.

سپاهی بزرگ و سازمان یافته و نیرومند که داریوش تهیّه دیده بود، به‌وسیلهٔ این شاه از چهل و شش ملّت ترکیب شد که بیست و نه فرماندهٔ پارسی آن را هدایت می‌کرد. در یک هم‌چو سپاهی، مادها و بابلیان نقش‌های فرعی به عهده داشتند، و پس از آن همه شورش‌ها، اطمینان شاه از آنان بریده و سلب شده بود. شاه خود در رأس سپاه حرکت کرد. پس از مدّتی، همراه با دشواری‌های حرکت چنان سپاه عظیمی با آن همه تجهیزات و راهی بدان‌گونه صعب و سخت، سرانجام دو نیرو با هم روبه‌رو شدند. نخست وضع ایرانیان ثباتی نداشت، لیکن بر اثر حوادثی که میان یونانیان درگیر شد، نخست آتی‌کا Attica و پس از آن آتن تسخیر شد. از آکْروپولیس Acropolis، قلعهٔ آتن که دژی سخت استوار می‌نمود، دفاع می‌شد، امّا آن‌جا نیز بازگشوده شد و به آتش‌کشیده گشت، چنان‌که همه چیز

سوخت.

امّا یونانیان تسلیم نشده بودند. در سالامیس Salamis متمرکز شدند و جنگی سخت درگرفت که در ضمن آن کشتی‌های عظیم ایران درهم شکسته شد، و این طلیعه‌یی بود از برای شکست بعدی. امّا در صورت کلّی‌اش این شکست برای ایران اهمیّتی چندان پیدا نکرد. و هرگاه اصولاً اهمیّتی بدان داده می‌شد، شاید از خطری که اعلام شده بود پیش‌گیری‌هایی مرعی می‌گشت.

سپاه یونان با تمام اندکی و ضعف‌اش سخت پایداری می‌کرد، امّا خشایارشا سخت دچار اشتباه شد و عزم بازگشت نمود. شاید انگیزهٔ او در این بازگشت، جریحه‌دار شدن طبع زود رنج و حسّاس‌اش بود از شکست نیروی دریایی‌اش، چون می‌خواست دست‌آویزی برای تسکینِ خشم‌اش پیدا کند، دستور داد تا دریاسالار فینیقی را اعدام کنند و همین امر موجب شد که هم‌وطنان دریاسالار و هم‌چنین مصریان از آنان کناره گرفته و جدا شوند، و در چنین حالی بود که شاه **ماردینوس** Mardinus را به‌جای خویش نهاده و بازگشت.

ماردینوس پس از عزیمت شاه با یونانیان از در مذاکره وارد شد تا صلح نماید، امّا پیشنهادات وی پذیرفته نشد، پس به آتی‌کا Attica و آتن حمله کرد و دگرباره آتش در این دو منطقه افتاد و آن چه راکه از حریق نخستین باقی مانده بود بسوخت. این بار یونانیان سخت از در اتّحاد درآمدند، و سپاه خود را برای جنگ هدایت کردند. برخورد دو سپاه، یکی خسته و سرگردان، دیگری منظّم و انتقام‌جو در پلاته‌آ Plataea صورت گرفت و این برخورد به سال ۴۷۹ بود. ماردینوس دچار اشتباهی جبران‌ناپذیر شد، چون خود وارد میدان جنگ گشت و کشته شد. از سویی دیگر کشتی‌های مجهّز و تازهٔ یونانی به کشتی‌های ایرانی حمله کرده و آن‌ها را طعمهٔ حریق کردند، و بدین‌ترتیب بود که ایرانیان دچار شکست نهایی شدند.

البته برای این جنگ، و شکست ایرانیان عللی بسیار وجود داشته که از جمله عدم رهبری درست سپاه، عدم وجود غذای کافی برای آن لشکریان انبوه، فقدان

اراده‌یی لازم در شاه، و بسیاری دیگر بود که بایستی در مراجع و منابع خود مطالعه شود. تأثیر این جنگ‌ها در داخل کشور نیز بسیار بود. به مدّت ده سال همه کارهای تخت‌جمشید دچار رکود و توقف گشت. در بابل و مصر به تلافی شکست از یونان، سیاست استعماری و استبدادی سختی برقرار شد که عکس‌العمل‌اش را اندکی بعدتر مشاهده می‌نماییم. شاه پس از ورود به پایتخت، خود را سخت در حصار اندرون و مصاحبت درباریان و خواجه‌سرایانی که آلت دست‌اش قرار داده بودند، محاط شد. قابل تذکّر است که همسر یهودی‌یی که به‌عنوان شاه زن با یکی از اقربای نزدیکش به دربار پذیرفته بود و یکی از داخل شبستانِ شاه و دیگری از داخل دربار و مشاوران جاسوسی می‌کردند، نزدیکان وفادار شاه را ناامید و پراکنده کرد. سیاست یهودیها در سقوط خشایارشا مؤثّر بود. از سویی دیگر، با سستی و بی‌کفایتی و بی‌تدبیری شاه، خواجه سرایان نیز از اندرون و شبستان در تقسیم قدرت و سست کردن بنیاد حکومت، هم‌چنان‌که در دوران امپراتوری روم و سقوط آن دولت نیرومند اتفاق افتاد، به این ضعفِ شاه و حکومت کمک کردند. در این میان، مغان مادی نیز که موقعیت را مساعد یافتند، با کینه‌ای که نسبت به هخامنشیان از زمان داریوش داشتند، موقعیت را مناسب یافته و شاه را تحت تأثیر قرار دادند تا دستور ویران کردن معابد و عبادت‌گاههایِ اقوام و ملّت‌های مختلفی راکه با آزادیِ مذهبی و تساهل هخامنشیان به مراسم دینی خود می‌پرداختند بدهد ـ همان اشتباهی که در نیمهٔ شاهنشاهیِ ساسانیان رخ داد و **کَرتیر** که مغانِ مغ و موبد **آهورامَزدا** و فرمانش بر شاهان نیز نافذ بود، با رایزنی شاه ساسانی، دستور ویران کردن پرستش‌گاههای غیرِ **مَزدَیَسْنان** را صادر کرد. و سرانجام زندگی **خشایارشا** به وضع دردناکی به سررسید، یعنی در کاخ مجلّل و باشکوهی که از برای خود ترتیب داده بود، کشته شد[11] "٤٦٥ پ ـ م".



۵. اردشیر اوّل، داریوش دوم

اردشیر اوّل، ضعف و سستی او، سیاست و طلا با سپاه و سرباز مقابله می‌کند، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت، شورش‌ها، آرامشی قبل از توفان، داریوش دوم شاه می‌شود، تعقیب سیاست پدر، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت، شورش در ساردس، وضع منحط داخل و خارج، فساد و توطئه در اندرون، مرگ داریوش دوم

اردشیر اوّل پسر **خشایارشا**، مردی ضعیف و سست بود که به کار ادارهٔ شاهنشاهی نمی‌آمد. شاهی‌اش آغاز شد با شورشی از بلخ که مصدرش برادرشاه، شهربان آن ایالت بود. زودتر از آن چه که تصوّر رود این اغتشاش درهم کوبیده شد و برادران شاه کشته شدند. امّا این شورشِ خانوادگی منشاء و مبدیی بود از برای شورش‌هایی بزرگ‌تر، مصر طغیان کرد و این بار آتن که در جست‌وجوی راهی برای تأمین گندم از راهی آسان بود، آن‌جا را فتح کرد، لیکن سپاه تازه نفس ایرانیان سررسید و دوباره مصر به اطاعت و تصرّف درآمد.

در زمان **اردشیر اوّل**، کم‌کم طلا، کار سپاهیان جنگی را پر می‌کرد. ایران راهی پیدا کرده بود و به‌وسیلهٔ طلا، اسپارت و آتن را بر علیه هم می‌شوراند. پس از فراز و نشیب‌هایی میان یونان و ایران، سرانجام **پریکلس** Pericles در نیمهٔ قرن پنجم، عصر طلایی یونان را به‌وجود آورد[۱۲]، درحالی که ایران به سوی انحطاطی سریع پیش می‌رفت. در زمان این شاه "۴۶۵ ـ ۴۲۴ پ ـ م" نمودارهایی از وضع آشفته و

انحطاطِ پس از افراشتگی مشهود می‌شود، که از وی در زمان جانشین‌اش، یعنی **داریوش دوم** "۴۲۴ ـ ۴۰۵ پ ـ م" هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند.

در زمان **داریوش دوم**، جز شورش ساردس که به‌وسیلهٔ **تیسافرن Tissapherne** خاموش و درهم کوبیده شد، مابقی کارهای شاه مصروف بود بر توطئه و فساد و صرف طلای ایران در راه برهم انگیختن آتن و اسپارت. البته در ماد و یهودیه نیز شورش‌هایی شد که خاموش گشت، امّا این خاموشی‌ها کاملاً صورتی موقّتی داشت. گذشته از وضع فسادآمیز خارجی و داخلی، این سیاست تفرقه و اختلاف، در دربار و کاخ شاهی نیز برقرار بود. ملکه **پروشات** Paryatis رسماً در برابر ولیعهدی **اردشیر دوم**، از پسر دیگرش **کوروش** دفاع می‌کرد و از شاه علاوه‌بر حکومت مناطقی چند، فرماندهی کل سپاهیان را در آسیای صغیر از برای **کوروش** اخذ کرده بود. سرانجام داریوش دوم درگذشت و اردشیر دوم به‌شاهی نشست.

۶. اردشیر دوم، اردشیر سوم

آغاز سلطنت و مدّعی قوی. برادر بر ضد برادر، سوءقصد، بخشش و روانه کردن کوروش به مأموریت، اقدام و شورش مجدّد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت. شورش و تجزیهٔ سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی از برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران. قدرت و شدّت عمل. ویران کردن صیدون و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه

اردشیر دوم از همان آغاز ولیعهدی یک مدّعی سرسخت و کارآمد داشت. این مدّعی برادر کهترش **کوروش** بود که از جانب مادرش **پروشات** که دارای قدرت و نفوذی بود، تقویت می‌شد. به هر حال در آغاز جلوس

این کتاب با مشخصات زیر:

Die Ausstellung

Persepolis

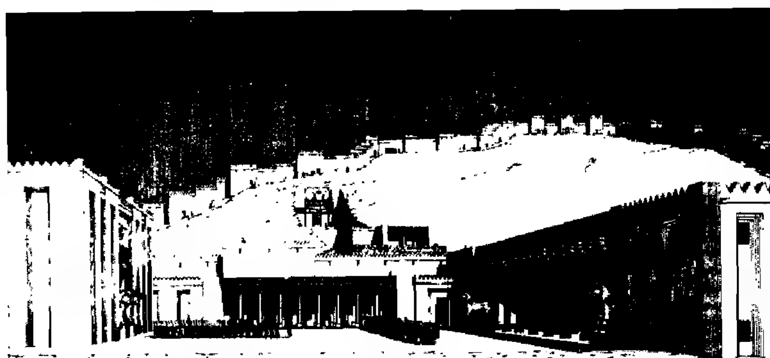
Ein Weltwunder Der Antike

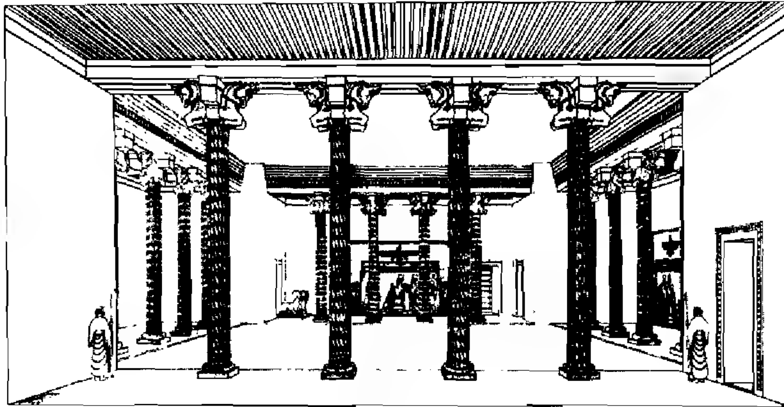
Ist

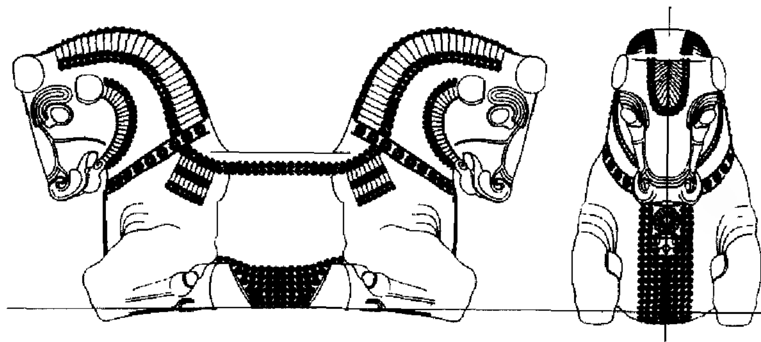
Friedrich Krefter - 1988

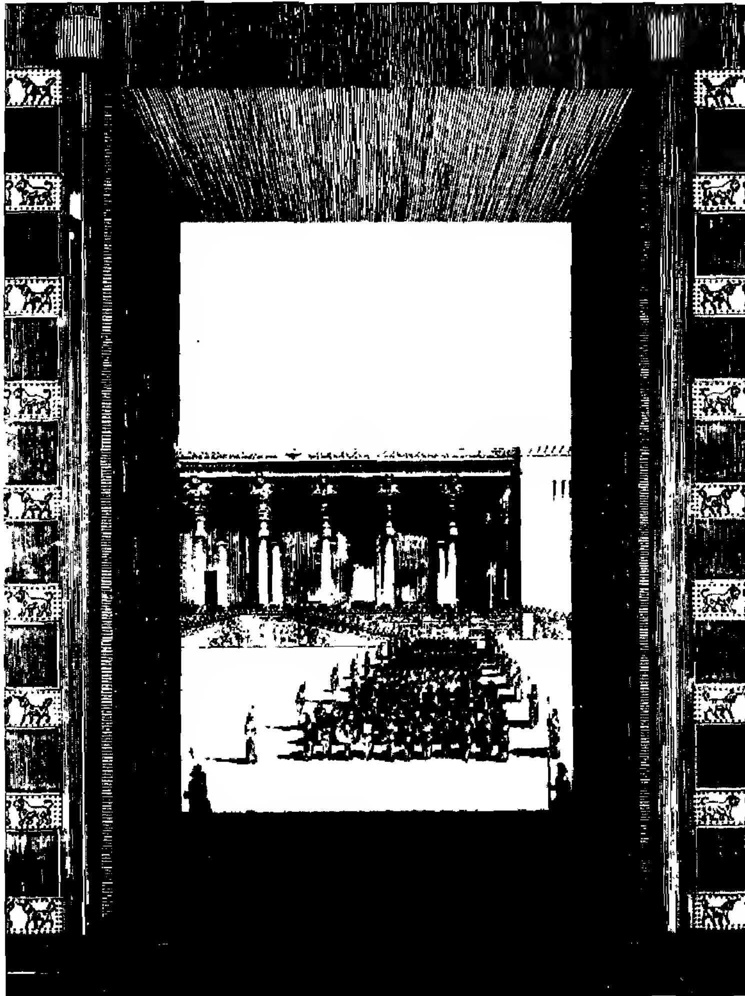
به مناسبت نوزدهمین سالگرد تولد Krefter کِرِفْتِر چاپ شده است که در حفاریهای تخت جمشید شرکت داشت و به مناسبت برپایی نمایشگاهی در مونیخ دربارهٔ تخت جمشید و طرح‌های کِرِفْتِر از بازسازی کاخ‌های تخت جمشید حکایت می‌کند. چند تصویر چاپ شده از همین کتاب است.

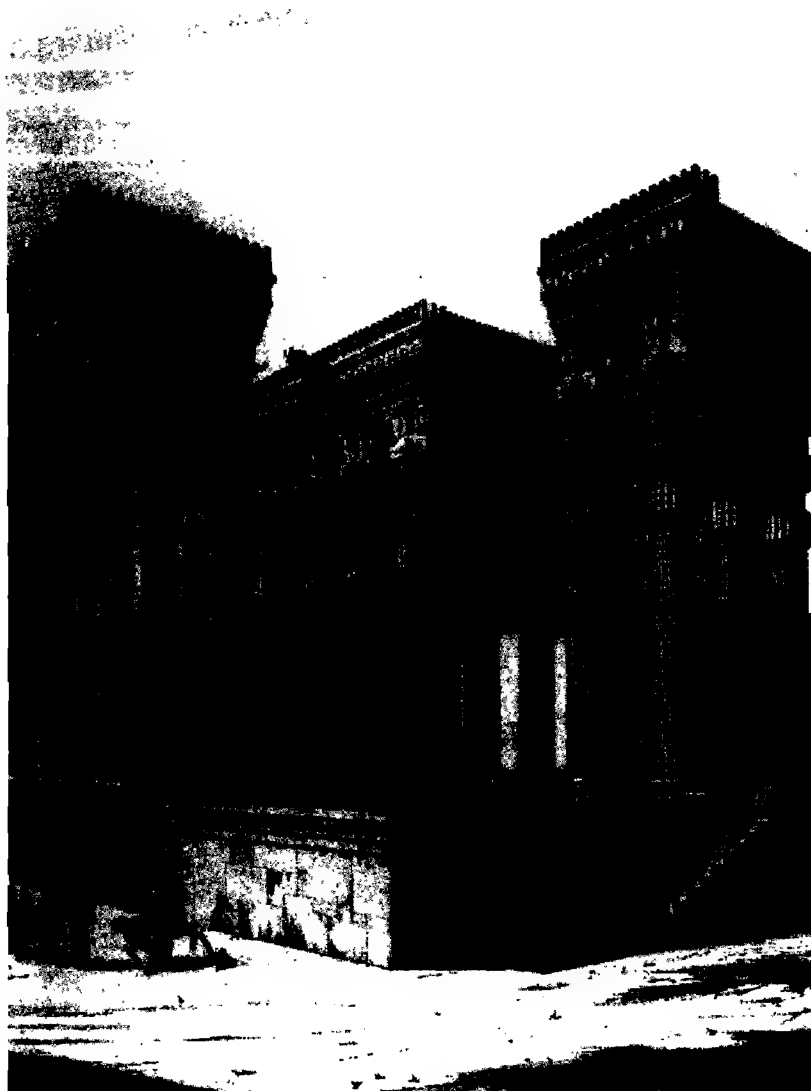


















برادر، به قصد کشتن‌اش با خنجر به وی حمله کرد، عمل‌اش بی‌انجام ماند و بر اثر مداخلهٔ مادر، شاه وی را مورد عفو قرار داده و حتا به آسیای صغیر، تحت فرماندهی سپاهیان آن منطقه فرستادش. امّا کوروش از تصمیم خود منحرف نشده و انصراف حاصل نکرده بود، به‌همین جهت بر ضد اردشیر وارد جنگ شد. در نزدیکی بابل پیکاری سخت روی داد و به‌طور قطع پیروز شد، امّا در لحظات آخر، بر اثر غرور، بی‌پروایی و شجاعتی که داشت خود را به کشتن داد. آن‌چه که از روایات و تاریخ برمی‌آید، این شاهزاده قدرت، اراده و شجاعت شگفت‌آوری داشت و هرگاه پیروزی‌اش به انجام می‌رسید و به سلطنت می‌نشست، احتمالی بسیار وجود داشت که از سقوط سریع سلسلهٔ هخامنشیان جلو گیرد، امّا این چنین نشد و پس از کشته‌شدن، به دستور شاه جسدش را قطعه قطعه کردند.

سیاست تطمیع با طلا برای ایجاد اختلاف میان اسپارت و آتن به‌وسیلهٔ **اردشیر دوم** سخت تعقیب می‌شد تا سرانجام نتایجی مطلوب بخشید و ایران آن مناطق یونانی‌نشین را که از دست داده بود، بازپس گرفت. هرچند که طلیعه‌یی امیدبخش می‌نمود، امّا موقّتی بود. درحالی که گمان می‌رفت مرزهای از دست رفته، به قلمرو شاهنشاهی پیوسته است و قدرت و نظم جای‌گزینِ آشوب و نابه‌سامانیِ پیشین شده، در ایالات غربی شورشی درگرفت. از سویی دیگر مصر استقلالی کامل پیدا کرد و وضع داخلی به‌سرعت به وخامت گرایید. تجزیهٔ تدریجی شاهنشاهی را مورد تهدید قرار داد و شهرها و ایالاتی به‌تدریج مستقل شدند. این سلطنت که نزدیک به نیم قرن "۴۰۵ ـ ۳۵۹ پ ـ م" دوام آورده بود، سرانجام غروب کرد، اردشیر دوم درگذشت درحالی که برخی او را رحیم و سخی، و بعضی قسی و بی‌اراده می‌پنداشتند.

اردشیر سوم "۳۵۹ ـ ۳۳۸ پ ـ م" هنگامی که به‌سلطنت رسید، امیدی به‌وجود آمد از برای حفظ سلسله و جلوگیری از انحطاطی که سقوط در پی داشت. اردشیر سوم طبعی تند، خویی بی‌رحم و قسی، اخلاقی خشن و روشی سبعانه داشت، امّا در

عوض از اراده‌یی آهنین نیز برخوردار بود. آغاز شاهی‌اش مواجه شد با کشتار بی‌دریغ خواهران و برادرانش که چندین ده تن بودند. دربارهٔ این‌که آیا این شقاوت، سیاستی محسوب می‌شد از برای حفظ شاهنشاهی و اعتلای آن، یا خاستگاهی داشت از منشأ شقاوت و خویِ خونریزیِ شاه، جای سخن است. اردشیر با ثبات و اراده‌یی محکم به خاموش کردن شورش‌ها پرداخت. نخست شورش کادوسیان Cadusiens و طغیان شهربانان را با قدرت درهم کوبید. برخی از شهربانان به‌وسیلهٔ آتن برانگیخته و تقویت می‌شدند، به‌همین جهت اعلامیهٔ شدیداللحن و سختی مبنی‌بر تهدید آتن صادر کرد، و آتن که هنوز قدرتی قابل اطمینان نداشت، به‌زودی پس نشسته و سپاهیان خود را از آن مناطق احضار کرد. آن‌گاه در کار مهمی قدم گذاشت. و آن تسخیر مصر بود. بار اوّل اقدامش منتج به‌نتیجه‌یی نشد، امّا درخلال آن صیدون Sidon متّحد مصر که عصیان کرده بود، به‌سختی منهدم شد. این شهر را با ساکنان‌اش دستور به حریق داد و چنان خرابی به‌آن وارد آورد که بیش از ویرانه‌یی از آن باقی نماند. پس از آن با نیرویی بیشتر به مصر حمله برد، و با همراهی سپاهیان مزدور یونانی کار آن را یکسره ساخت. فرعون به حبشه گریخت، شهرها از پی هم بازگشوده شدند و خرابی بسیاری به مصر وارد آمد. استحکامات و معابد ویران شد و روحانیان که کیسه‌هایی انباشته از طلا داشتند، آزادی خود را به‌بهای گزافی باز خریدند، و این منتهای عظمت شاهنشاهی بود پس از **داریوش بزرگ**.

در این زمان نیروی یونان تحلیل رفته و بی‌اثر شده بود و دیگر نمی‌توانست برای احراز قدرت پیشین و شروع جنگ نیرویی گرد آوَرَد، امّا درعوض مقدونیّه در کار بازسازی امپراتوری بزرگ بود. **فیلیپ** Philip پدر **اسکندر** از سال "۳٦۰ پ - م" شروع به جهان‌گشایی و تسخیر سرزمین‌های هم‌جوار نمود. ابتدا همّ خود را مصروف به فتح نواحی شمالی یونان نمود و به‌تدریج کم‌کم میان یونانیان اهمیّت و مقامی یافت و نمادی گردید برای تحقّق آرزوی یونانیان که فتح آسیا محسوب می‌گشت. امّا فیلیپ که تازه در کار پی‌ریزی و بازسازیِ ارتشی باقدرت بود، و

مشاهده می‌کرد که ایران اعادهٔ قدرت نموده و مصر را بازگشوده است، احتیاط را از نظر دور نداشت و درحالی‌که آتن و ایران متّحد شده بودند، با استعانت پسرش اسکندر کار یونان را یکسره ساخت و یونان را با مستملکاتش در تسلّط گرفت، و این واقعه به سال "۳۳۸پ ـ م" روی داد، و در همان سال **اردشیر سوم** مسموم شد و با مسموم شدن این شاه، ضربتی قطعی به شاهنشاهی هخامنشی وارد شد.

۷. هنر هخامنشی

گزارش داریوش، چگونگی ساختن کاخ شوش در تخت جمشید، سازندگان و مهندسان مختلف کتیبهٔ داریوش، عظمت هنر معماری، خصایص هنر در زمان هخامنشی، عدم توجّه به واقع‌گرایی، هنر در خدمت قدرت، جنبهٔ واقع‌گرایی و نقش دوجانبهٔ آن، تفسیری از دو جنبهٔ نقش خراج‌گزاران، زمان داریوش، هنر در زمان خشایارشا، خصایص هنری این عصر، عهد اردشیر اوّل، دوران‌های بعدی، سرانجام هنر هخامنشی



هرگاه برآن باشیم تا از جلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی زمان هخامنشی به پژوهش بپردازیم، هم کتابی مستقل را لازم است و هم شاید تا اندازه‌یی از موضوع خارج شویم، به‌همین جهت دراین مختصر به‌اندکی از وضع اجتماعی و هنری هخامنشی پرداخته، آن‌گاه به‌کاوش و بررسی چگونگی دیانت، و آن‌چه که در سازمان سیاست خارجی هخامنشیان به سیاست مذهبی تعبیر شده است خواهیم پرداخت.

اندکی از آغاز شاهی **داریوش** نمی‌گذشت که ثروت سرشاری به شاهنشاهی سرازیر شد. وضع زندگانی به‌سرعت رو به بهبود و ترقّی بود. زندگانی دیگر به‌وضع فقیرانه، خشن و آماده به‌جنگ برگزار نمی‌شد. زندگی شهری با سرعت فوق‌العاده‌یی گسترش پیدا می‌کرد. خانه‌ها وسیع، ره‌گذرهای عمومی بزرگ و

تمیز، قصرها، کاخ‌ها و شهرهایی به‌عنوان پایتخت به‌زودی گردی از فراموشی به امکانات محدود پیشین کشید. دامنهٔ وسیع فتوحات، سیل خراج و تحف و هدایا را به مرکز جریان داده بود. اجتماع روز به روز مرتّب‌تر می‌شد، مردم مختلف از سرزمین‌های گوناگون، اجناس و کالاها و روش‌ها و آداب و رسومِ گوناگون و متنوّع را با خود در داخل شاهنشاهی می‌گستراندند هم‌چنان‌که بازرگانی در قلمرو مادیات سخت رواج می‌یافت، بازرگانی در زمینهٔ معنویات نیز گسترش پیدا می‌کرد. بایستی توجّه داشت‌که تنها سپاه **خشایارشا** از چهل و شش ملّت مختلف تشکیل می‌شد. یعنی از چهل و شش روش فکریِ مختلف، چهل و شش شیوهٔ مذهبی، چهل و شش تمدّن و رسوم و آداب رنگ به‌رنگ، این وضع خارج از سپاه، نفوذ و گسترش بیشتری داشت و دادوستد این همه مردم گوناگونی که با هم زندگی می‌کردند، بایستی فرهنگ شگفتی‌زایی را تشکیل دهد، و این چنین فرهنگی نیز به‌وجود آمد.

داریوش تنها اندک مدّتی بیش در بابل اقامت نکرد، و به‌نظر می‌رسد که به‌سال ۵۲۱ شوش را پایتخت قرار داده باشد. امّا این‌جا منطقه‌یی بود که در تاخت‌وتاز آشوریان منهدم شده بود، و به فرمان داریوش به روی خرابه‌های پیشین بناهای جدیدی ساخته شد، از جملهٔ این بناها کاخ آپادانا Apadana یا ـ تالاربار ـ بود که در اطراف آن ساختمان‌ها و بناهای دیگری امتداد پیدا می‌کرد و سرانجام شهری تازه بر خرابه‌های گذشته بنا شد که در حصار یک دیوار محکم از آجر خام محافظت می‌شد. گرد این حصار را خندقی بسیار عظیم کنده و از آب پر کرده بودند، چونان‌که شهر به‌سان جزیره‌یی بر آب شناور بود. شوش در کار آن بود که پایتخت جهان شود، مرکز شاهنشاهی عظیمی که در کار تسخیر جهان بود. در این شهر از چهارگوشهٔ جهان دانشمندان، پزشکان، فیلسوفان، هنرمندان، ادیبان و سفیران گرد می‌آمدند. شاید نقل مندرجات کتیبه‌یی از داریوش که بسیار مهم می‌باشد و در شوش به‌دست آمده، خود بدون شرحی، آن عظمت دیرین را نمایش دهد:

"خدای بزرگ است **آهورامَزْدا** که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که **داریوش** را شاه کرد، شاه شاهانِ بسیار و فرمانده فرمانداران بسیار.

منم داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک، شاه این سرزمین، پسر **ویشتاسپ** هخامنشی".

داریوش شاه گوید: **آهورامَزْدا** خدای بزرگی است، برتر از تمام خدایان، او مرا آفریده، او مرا شاه کرد، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان خوب و اسبان زیباست به من عطا فرموده. وقتی پدرم **ویشتاسپ** و جدم **آرشام** هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل خود مرا شاه این سرزمین‌های پهناور کرد. اهورامزدا اسبان عالی و مردان عالی را در تمامی این سرزمین به من بخشید و مرا شاه این سرزمین قرار داد. از این وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کرده‌ام. اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آن چه که او به من امر می‌کند بکنم، به‌دست من انجام می‌شود، آن چه من کردم، به‌فضل اهورامزداست.

کاخ شوش را من ساختم و تزیینات آن از جاهای دور آمده، خاک راکندند و ریگ به‌قدر کفایت بود. محل را به اندازهٔ چهل ارش در بعضی جاها، و بیست ارش در جاهای دیگر از ریگ پر کردند، بر این ریگ‌ها قصر را ساختم.

پر کردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم بابل بود. چوب سدر که به کار رفته، آن را از محلی آورده‌اند که کوه [جَبَل لبنان[۱۳]] نامیده می‌شود. آشوری‌ها این چوب را از لبنان تا بابل آوردند چوب یاکا [Yaka] آورده شد از گَنْدار [قندهار] و کرمان.

طلایی که در این‌جا به کار رفته از سارد و باکتریا [بلخ Bactria] آورده شده و در همین‌جا آن را درست کرده‌اند. سنگ پربهای لاجورد [Lapis Lazuli] و عقیق و رنگ شنجرف راکه در این‌جا درست شده از سندیان آورده‌اند. سنگ قیمتی فیروزه که به کار رفته و در این‌جا به زیبایی مشهود است از خوارزم آورده شده و همین‌جا درست و تراش خورده است.

نقره و آبنوس مصرف شده از مصر آورده شده، تزیینات برجستهٔ قصر از زین و عاجی که به‌کار رفته از حبشه و هند و رُخَج آورده شده.

ستون‌های سنگی از شهری در ایلام به‌نام ابی‌رادو [Abiradu] آورده شده و حجّارانی که این سنگ‌ها را درست کرده‌اند از اهالی ین‌وسارد بوده‌اند.

زرگرانی که این طلاها را درست کرده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند، آنانی که چوب‌ها را درست کرده‌اند [ترصیع کرده‌اند] ساردی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند و آنانی که آجرهای قصر را درست کرده‌اند بابلی‌ها، و آن‌هایی که دیوارها را تزیین نموده‌اند مادی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند.

داریوش شاه می‌گوید: در شوش کارهای بسیار عالی شد وکارهایی که دستور داده شد بسیار عالی بود. آهورامَزدا مرا و پدرم ویشتاسپ وکشور مرا نگاه دارد.»

این خود بی‌گفت‌وگو نمودار عظمتی است بسیار جالب از هنر و معماری در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی. در این بنا هنوز آن‌چه‌که باقی‌مانده، هنر بابلی، مصری و آشوری را منعکس می‌کند. امّا این آغازی بود در معماری و بناسازی از برای داریوش و به‌زودی مصمّم شد تا در تخت جمشید مقرّی دیگر بنا سازد، یعنی در پارس که سرزمین اصلی‌اش محسوب می‌شد. پس مهندسان، هنرمندان و کارگرانی راکه در شوش کار می‌کردند به تخت جمشید انتقال داد. در این‌جا نیز باز احتشام و شوکت و اقتدار هخامنشی در زمان داریوش موج می‌زند.

آن‌چه‌که در هنر هخامنشی جلب نظر می‌کند، عدم توجّهی است‌که به‌واقع‌گرایی و نمودن و نشان دادن صحنه‌های زندگی روزمرّه و مردم شده است، برخلاف هنر یونانی که بر اثر دموکراسی و آزادی، و بیرون بودن هنر از تسلّط‌های درباری و قدرت‌های بزرگ، بسیاری از صحنه‌های روزمرهٔ زندگی مردم را از خود نشان می‌داد. هنر هخامنشی برای نمایاندن قدرت، شوکت، احتشام، وسعت قلمرو و نمایاندن مردم زیر حکومت بود. امّا هرگاه به مواردی نیز بر بخوریم که در ابتدا حاکی باشد از شکل طبیعی و حقیقت‌پردازی، آن نیز نقشی دو پهلو دارد که جنبهٔ واقع‌گرایانه و یا توجّه به زندگی عادی مردم در آن

ناآگاهانه و غیرعمد بوده است، و جنبهٔ قدرت‌نمایی خاص از آن منظور نظر بوده است.

برای مثال می‌توان از صف طویل خراج‌گزاران در پلکان تخت جمشید یاد کرد که آیینه‌یی است از قدرت و حکومت شاه بر ملل و اقوامی بسیار که به‌زیر یوغ کشیده شده و خراج می‌پرداختند. در این‌جا تقابلی میان وضع مستملکات یونانی و قلمروهای ایرانی از لحاظ مقایسهٔ حکومت و جنبهٔ مقایسهٔ انسانی بسیار پرمعنا و جالب توجّه خواهد بود.

آشوریان شاید زمختی، سترگی و بزرگی بیش از اندازه را در پیکره‌سازی، حکّاکی و نقش برجسته‌سازی نمودن، قدرت بیشتر می‌دانستند و یا عللی دیگر در این ردیف از برایش قایل بودند. این دید و روش در هنر ایرانی بی‌تأثیر نبود. مجسمه‌هایی از گاو بال‌دار با سر انسانی، ستون‌هایی که به سر انسانی ختم می‌شوند، بلندی بیش از اندازهٔ ستون‌ها که شاید در جهان بی‌نظیر باشد و چیزهایی دیگر در این حدود، جملگی آرمانی را مجسّم می‌کنند که نمایاندن قدرت، شوکت و اقتدار بوده است. امّا با این‌که این هنری است در خدمت قدرت، باز سخت تزیینی است و با سرعتی شگرف رو به ظرافت می‌رود. هنرمندان به‌زودی ذوق هنری‌شان می‌شکنند و شاید در اندک زمانی تجسّم قدرت را که فرمایشی بود، به‌دور می‌افکنند. توجّه به نقاشی حیوانات و رعایت تناسب دورنمایی است برای استواری این تحوّل و از اواسط شاهی داریوش بزرگ، نقش اصیل و پخته‌یی از هنر ایرانی خودنمایی می‌کند و در حالی که عناصری بسیار از جاهایی متفاوت درهم ریخته است، هنر پخته و اصیلی را ارائه می‌دهد که عناصر ترکیب شده و متشکّله تفاوت عمده و ناباوری پیدا می‌نماید. این عناصر مرکّبه که عبارت بودند از بابلی، هیتی، مصری، آشوری و بسیاری روش‌های بدوی وابسته به اقوام گوناگون به وسیلهٔ پارسیان منشأ پیدایش هنری گشت اصیل:

هر چند در زمان **داریوش** هنر. به‌ویژه آن‌چه که جنبهٔ اختصاصی دارد، یعنی هنر ساختمانی به اوج عظمت خود رسید، امّا در زمان **خشایارشا** نیز ابداعات،

نوجویی‌ها و پیش‌روی‌هایی هم‌چنان در کار بود که از لحاظ کمیّت و تناسب غیرقابل سنجش امّا از نظرگاه کیفیّت قابل ملاحظه بود. در زمان خشایارشا که دگرباره آن خصیصهٔ قدرت‌نمایی نخستین که عرصه گاهی یافته بود، به خود نمودن پرداخت و در این زمان به‌ویژه نشان دادن منتهای قدرت به‌روی سنگ که از خصایص آشوری بود رواج یافت. گاوهای نر بالدار با سرهای انسانی، نگاهبان کاخ‌های آشوری بودند که مورد الهام هنرمندان ایرانی قرارگرفته بودند، و شاهی که در سویی دور از قلمروش شکست یافته بود، در حصار داخلی قلمرو به این وسیله شکست را جبران می‌کرد. به هر انجام عصر **خشایارشا** با چنین خصیصه‌یی، یعنی مبالغه در هنر و گرایش به سترگی و بزرگی ممتاز و مشخّص است. در تالار سد ستون، به‌دستور شاه، در نقش برجسته‌یی وی را در حال جنگ با هیولا نشان دادند، و این تخیّل و آرمان‌هایِ شاهی را می‌رساند که مایه‌یی کمتر از بینش در قلمرو حقیقت داشت.

در زمان **اردشیر اوّل** رکودی در هنر ساختمانی پدید آمد و جز چند نشان نادر چیزی یافته نشده. در این زمان آمیزش و حشر و نشر یونانیان و ایرانیان بیشتر و تقریباً معمول شده بود و امکان نفوذ هنر یونانی که در اوج ترقّی بود، در هنر ایرانی نمودار می‌شود از این زمان تصفیه و ملایمتی در هنر قابل رؤیت است و می‌توان مشاهده نمود که هنر چگونه در جادهٔ اعتدال ره سپر شده و عنصر جسامت که نمایندهٔ نشان دادن قدرت بود، از کالبد هنر قومی که ناگهان به‌عظمت و اقتدار دست یافته بود بیرون می‌رود.

امّا هرگاه برآن باشیم تا آن عظمتِ هنرِ ساختمانیِ زمان **داریوش** و **خشایارشا** را هم‌چنان در ادوار بعدی گسترده و یا در حال تکامل و بازایستی بیابیم، بیهوده است، چون از عصر **اردشیر اوّل** به‌بعد آن‌چه که در این زمینه انجام گرفت، تعمیر و اصلاح بود نه سازندگی و ابداع و تکامل.

هنر پارسی چنان‌که گفته شد، از عناصر بسیاری که از ملل و اقوام گوناگونی اخذ شده یا به وام گرفته شده بود ترکیب یافت. پارسیان همان‌گونه که یک‌باره

بـه‌قدرت رسـیدند، هـنرشان نـیز بسـیار زود شکـفتن پـیدا کـرد، آنـان هـرگاه می‌خواستند به سیر تـدریجی تکـامل هـنری خـود دست یـابند، هـیچ‌گاه مـوفّق نمی‌شدند. آنان هرگاه به اخذ و اقتباس از ملل و اقوام دیگر نمی‌پرداختند، هرگز نمی‌توانستند بدان برق‌آسایی از زندگی بی‌اهمیّت و سـاکـن ابـتدایـیِ خـود بـه سروری جهان رسیده وکاخ‌هایی با آن شکـوه و شـوکت و حشـمت بـر پاکـنند. هم‌چنان در برپاداشتن این تمدّن عـظیم ازکـارشناسان ورزیـده و مـتمدّن دست نشانده بسیارکمک و یاری گرفتند. این هنر که بدان سرعت قوام گرفت، به‌همان سرعت نیز برافتاد. در زمان **کوروش** شوکت‌اش به‌سان گلی شکفته شد، و در زمان **داریوش** به خود بالید و به ذُروهٔ اهمیّت رسید، لیکن این اهمیّت و تکـامل سـریع دچار رکودی طولانی گشت و هرگاه از تحوّلات و جنبش‌هایی در عهد **خشایارشا** و **اردشیر** درگذریم، این رکود هم‌چنان تا پـایان عـصر هـخامنشی امـتداد یـافت تـا سرانجام به‌وسیلهٔ آتش **اسکندر** دچار تباهی و نیستی شد.

در اجزاء، شکلِ درونی و بیرونی این‌چنین هنری، با توجّه به سرچشمه‌های مختلف وگوناگون‌اش که از منابعی بسیار ترکیب شده بود، یک روح ایرانی وجود داشت که آن تشخّص را بدان بخشیده بود. همین روح ایـرانـی مـوجب شـوکتی گشت که هنوز در حال ویرانی پس ازگذشت نزدیک به بیست‌وپنج قرن آدمی را وادار به ستایش وکُرنش می‌کند، و هرگاه از حسّ زیبایی دوستی و ذوق هنری نیز بی‌بهره نباشیم، به افسونی دچار می‌شویم.



۸. زندگانی اجتماعی و اقتصادی

توسعهٔ تجارت و بازرگانی، مقایسه‌یی میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعهٔ قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای موردنیاز زندگی روزمره به‌جای اجناس زینتی و تجملی، بانک‌ها، کارگران و پرداخت دستمزد، اقداماتی در بالابردن سطح کشاورزی، وضع آب و احداث کاریزها، شهرسازی، فلزات و کانی‌ها، وضع زمین و دهقانان



وضع حیات اجتماعی که سخت وابسته به مسایل اقتصادی بود که در خطهٔ پهناوری گسترش پیدا می‌کرد. وضع تجارت و مبادلات کالایی، سابق براین بسیار محدود بود و عواملی بسیار وجود داشت که این محدودیت را تثبیت می‌کرد که البتّه آن عوامل آشکار و روشن است، چون فقدان طُرُق ارتباطی، محدودیت نواحی، عدم موجودیت قلمروهایی با نظم و رعایت بسیاری از اصول. امّا یکی از علل مهم فقدان و یا محدودیت بسیار، سکه می‌بود. هرگاه هر منطقه‌یی وسیع‌تر و قدرتش ثابت‌تر می‌شد، وضع بازرگانی و باالتبع اقتصادش دچار تحوّل و پیش‌روی می‌گشت. در زمان هخامنشیان بر اثر گسترش قلمرو تحتِ فرمان و یک قدرت مرکزی مسلّط و اداره کننده وضع تجارت از راه‌های زمینی و دریایی گسترش شگرفی پیداکرد و بایستی اشاره کرد که نقش

رواج سکه‌های مختلف در این توسعهٔ تجاری بسیار درخور توجّه است. این توسعهٔ تجارتی که جنبه‌یی جهانی داشت، کمکی بسیار شایسته نمود به ارتقای سطح زندگی در ایران عهد هخامنشی. هرگاه به گزارش‌های محقّقان توجّه کنیم از لحاظ اقتصادی وضع بابل بسیار شایسته‌تر و برتر از یونان بود[۱۶].

در زمان **داریوش** اکتشافاتی بسیار به انجام رسید و به‌وسیلهٔ سفرهای دریایی توسّط کسانی چون **اِشکی لاکس** Scylax و **شتاشپه** Sataspés دورترین نقاط شناخته و در آن‌ها روابط تجارتی برقرار می‌شد. از سویی دیگر دریانوردان یونانی فینیقی و عرب مرتّب میان بسیاری از مراکز عمده در تردّد و رفت و آمد بودند و سکّه‌های مکشوفه در نقاط مختلف و دور و نزدیک، عظمت این تجارت جهانی را نشان می‌دهد. روابط در تجارتِ میان قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد از تمام تجاربی که در مشرق قدیم انجام شده بود، بیشتر به‌نظر می‌رسد. در مقام مقایسه به مورد بامعنایی میان کالاهای تجارتیِ مشرق قدیم و زمان موردنظر برمی‌خوریم، و آن این که به‌جای اجناس تجمّلی و زینت‌آلاتی که در زمانی قدیم‌تر رواج داشت، در این عهد قلم عمدهٔ کالاهای وارداتی و صادراتی را وسایل و اثاثهٔ زندگی تشکیل می‌داد. با رواج مبادلات بازرگانی، روش‌های صنعتی و صنایع‌دستی در تمام نقاط شاهنشاهی انتشار می‌یافت.

برای سهولت‌هایی در کارهای تجاری و دادوستد، بانک‌هایی ایجاد می‌شد. مطابق با مدارک به‌دست آمده این بانک‌ها چند نوع بوده است و در بابل رواجی داشته. بانک‌هایی بوده از برای تمرکز و دادوستد پول و نگاهداری اوراق بهادار، و هم‌چنین بانک‌های عمومی که به بانک‌های عُمرانی شباهت بسیاری داشته است. البتّه آشکار است که با چنین گستردگی‌ها و روابط تجارتی، جاده‌سازی نیز اهمیّتی بسیار داشته است. جاده‌های سنگی و حتا جاده‌هایی که جای چرخ در آن احداث می‌کرده‌اند برای سهولت رفت و آمدِ وسایل نقلیهٔ چرخ‌دار، اهمیّت و توجّه این موضوع را می‌رساند. از سویی دیگر چون راه‌های دریایی و حمل و نقل کالا از راه دریا و هم‌چنین جنگ‌های دریایی معمول بود، به‌کشتی‌سازی و آن‌چه

که امروزه در جنگ نیروی دریایی و در صلح کشتی‌های تجارتی می‌نامیم توجّهی بسیار می‌شد و کشتی‌هایی باکشش دو سد تا پنج سد تن ساخته می‌شد.

آن چه که از الواح تخت جمشید برمی‌آید، آگاهی دربارهٔ مزد کارگران و شیوهٔ پرداخت آن را روشن می‌نماید[۱۷]. این الواح منظری نمایان از وضع دورانی راکه سکّه رواج می‌یافت نشان می‌دهد، یعنی زمانی که سکّه کم‌کم جانشین دستمزدهای جنسی از برای کارگران می‌گشت. قبل از آن پرداخت مزد به شکل جنس بود، از قبیل نان، گوشت، حبوبات و دیگر چیزهای موردنیاز. در زمان **خشایارشا** این وضع هنوز منسوخ نشده بود، و معادل دو سوم دستمزد به‌صورت جنس و یک سوم پول پرداخته می‌شد، لیکن تا اواخر دوران سلطنت این پادشاه، این نسبت واژگونه شد، یعنی برابر یک سوم جنس و دو سوم پول از برای کارگران درنظر گرفته شد. البتّه معاملات در این زمان به‌طور کلّی از صورت مبادلات جنسی خارج شده بود و تماماً به‌وسیلهٔ پول انجام می‌گرفت، و با تمام این احوال هنوز مدّت زمانی حدود نیم قرن لازم بود تا سکّه[۱۸] کاملاً جانشین روشی که در شُرُف متروک شدن بود، بشود[۱۹].

به موازات پیشرفت و توسعهٔ تجارت، اقداماتی بسیار نیز از برای بالارفتن سطح کشاورزی به عمل می‌آمد، و باتوجّه به این که ایرانیان از ازمنهٔ گذشته به‌فلاحت و کشاورزی عشق و علاقه‌یی فراوان داشتند، و زندگانی مادی‌شان بر آن چرخش داشت و مذهب نیز بدان اهمیّتی بسیار می‌داد، در چنین زمان و احوالی متوجّه می‌شویم که در این مورد لازم بود تا جنبشی عمیق‌تر ازگذشته رعایت شود. برای نیل به این منظور نخست تأمین آب موردنظر بود و با وضع فلات، همواره این یکی از اساسی‌ترین موضوع‌ها بوده است. حفر قنات‌های زیرزمینی، هدایت آب و روش‌های آب یاری برای زمین‌هایی که در اثر بی‌آبی متروک بودند، از جملهٔ اقداماتی بود که در زمان هخامنشی‌ها صورت گرفت. روش خشک کردن باتلاق‌ها نیز به‌کشاورزی کمکی فراوان نمود و در اثر جنگ‌ها و مناسبات ملل و اقوام، بسیاری ازگیاهان و میوه‌های بومی ایران به اروپا

برده شد و هم‌چنین بسیاری از پرندگان آسیایی چون: خروس، کبوتر سفید و تاووس و احتمالاً حیواناتی چند از آسیا به اروپا منتقل گشت.

مدارکی دردست است که علاقهٔ **داریوش** را به نقل و انتقال گیاهان و کشت چیزهایی راکه در مناطقی ویژه رشد بیشتری دارند ثابت می‌کند و البتّه این امر، باتوجّه به چگونگی‌های آن، زیربنای اقتصادی‌اش را روشن می‌کندکه کوشش‌ها و به کار بردن روش‌هایی است برای بهبود خوراک مردم و اتباع شاهنشاهی. به‌حفظ جنگل‌ها برای تأمین چوب موردنیاز برمی‌خوریم. صنعت‌کشتی‌سازی که رونقی یافته بود، ارّابه‌سازی که بسیار موردتوجّه بود، و احتیاجاتی از لحاظ ساختمانی و به‌ویژه نیازمندی‌هایی از چوب برای کاخ‌هایی که ساخته می‌شد، لزوم مبرم توجّه به جنگل را نشان می‌دهد. از جانبی دیگر این عصری بود از برای توسعهٔ صنایع فلزی و فلات و مستملکاتش از لحاظ معادن وکان‌های فلزی غنی بودند. قبرس مرکزی بود از برای تهیّهٔ نقره و مس و آهن، در آسیای کوچک نقره و مس بسیار استخراج می‌شد و این دو در فلستین نیز به‌دست می‌آمد. در سیستان قلع و در کرمان طلا و نقره فراوان بود، و به‌وسیلهٔ راه‌های دریایی و زمینی این فلزات صادر و وارد می‌شدند.

شهرسازی و تزیین شهرها و هم‌چنین کاخ‌سازی و بنای قصرها با آن عظمتی که داشته‌اند، هم‌چنین باتوجّه به این که استخراج معادن و توسعهٔ روزافزون مصرف فلزات به‌سرعت گسترش می‌یافت. وضع ازدیادکارگران مختلفی که از سرزمین‌های گوناگون در رشته‌های تخصّصی کار می‌کردند، می‌نمایاندکه این مهم، یعنی ساختنِ بناها و معابر تا چه اندازه گسترش داشته است. کارگرانی بسیار درکار استخراج سنگ‌ها ازکوه‌ها بودند و بسیاری درکار استخراج فلزات و سنگ‌های بهادار چون فیروزه و عقیق. از جانبی دیگر وضع چوب‌بُری و درودگرانی که به کار در و پنجره‌سازی، کشتی‌سازی و ارابه ساختن سرگرم بودند، کارگران اجیر، معماران، نقاشان، حجّاران، فلزکاران، جواهرسازان و زرگران و بسیاری دیگر وضع کار وگوناگونی مشاغل و توسعهٔ آن را نشان می‌دهد.

عدّهٔ عمده‌یی از این کارگران را دهقانان تشکیل می‌دادند. زمین‌دارانی بزرگ وجود داشتند که از زراعتِ محصولِ بسیار فراوانی به‌دست می‌آوردند و این محصول به‌وسیلهٔ دهقانانی از زمین به‌دست می‌آمد که هم‌چون تمامی ادوار وضع مناسبی نداشتند. اینان رعایایی بودند وابسته به زمین که هم‌چون زمین و هر شیأ دیگری خرید و فروش می‌شدند، امّا خرید و فروش اینان با زمینی که به‌رویش کار می‌کردند انجام می‌شد. علاوه‌بر این رعایایِ وابسته به زمین، بردگانی بسیار نیز بودند که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می‌شدند و در املاک بزرگ به کار گماشته شده، و وضع و احوال‌شان از رعایای وابسته به زمین بسیار بدتر بود. درکنار این املاکِ بزرگ، روش خرده مالکی و دهقانان آزاد نیز وجود داشت، امّا روش اقتصادی سختی که در املاک بزرگ برقرار بود و با حداقل هزینه محصولِ بسیار حاصل می‌شد، محلی از برای دهقانان آزاد باز نمی‌گذاشت. امّا این روش در پارس به نسبت توسعهٔ بیشتری داشت، چون در این منطقه مالیات گرفته نمی‌شد و به حقوق افرادی که قومی را تشکیل می‌دادند که هخامنشیان از آن بودند، توجّه بیشتری می‌شد. کاشتِ گندم، جو، مو و زیتون رایج بود. تربیت زنبور عسل رواجی بسیار داشت، چون عسل در این زمان به‌جای شکر مصرف می‌شد. هم‌چنین تربیت و پرورش: گاو، گوسپند، بز و چارپایان مرکوبی چون: اسب، خر و استر ازکارهای اساسی به‌شمار می‌رفت.

هرگاه بخواهیم هم‌چنین فهرست‌وار از رئوس مطالب اجتماعی و اقتصادی این عصر سخن گوییم، سخن بسیار ادامه خواهد یافت. تنها توجّه به وضع کارگران و اداره و گردآوری آنان از برای آن همه کارهای بزرگ خود عنوان مطلبی مشروح و شیرین را خواهد داشت. از سویی دیگر تنظیم وضع اقتصاد ملّی در عهد هخامنشی از موضوعاتی است که بسیاری از مطالبِ درخور توجّه را روشن خواهد کرد. امّا آن‌چه که بیشتر موردنظر ما است، نمودن وضع مذهبی و چگونگی دیانت در این زمان است، به‌ویژه سیاست مذهبیِ هخامنشیان که شاید یکی از علل عمدهٔ پیروزمندیشان در سیاست خارجی باشد.

۹. دین در زمان هخامنشی

پژوهشی بی‌انجام، دربارهٔ دین هخامنشیان، آیا زرتشت در زمان هخامنشیان می‌زیسته، اقوال مورخان یونانی، سستی این اقوال، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش مغان، مجوسیان برافکنندهٔ قدرت مادی و معنوی ایرانیان، منظور از این موضوع

پژوهش دربارهٔ این که هخامنشیان دارای دین زرتشتی بودند یا نه، مبحثی است طولانی و بسیار پیچیده میان آنانی که در تاریخ هخامنشی تحقیقات و کاوش‌هایی نموده و صاحب‌نظرند. البتّه باتوجّه به زمان این سلسله، متوجّه می‌شویم که با تاریخ متداولی که از برای ظهور زرتشت ذکر می‌شود. یعنی قرن ششم پیش از میلاد بایستی هم عصر با آغاز سلطنت هخامنشیان بوده باشد. امّا در تاریخ قرن ششم از برای عصر زرتشت امروزه آن اهمیّت و اعتبار گذشته را از دست داده و بسیاری از دانشمندان، حوالی قرن هشتم پیش از میلاد را عصر ظهور پیامبر می‌دانند. در این‌جا به هیچ روی بر آن نیستیم تا دربارهٔ عصر پیامبر به گفت‌وگو و بحث بپردازیم، چون در متن از این مطلب سخن به میان آمده و در ملحقاتی که در پایان کتاب اضافه می‌شود، نیز گفت‌وگویی می‌شود.* لیکن قدر

*. نگارنده حالیه بر این نظر نیست. در کتاب "پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی" چنین نظری به‌روشنی مورد پژوهش قرار گرفته، نه هخامنشیان زرتشتی بودند و نه عصر زندگی زرتشت حدود سدهٔ ←

مسلّم آن است که زرتشت در حدود دو قرن پیش از شاهنشاهی هخامنشی ظهور کرده است در این‌جا قدر متیقّن و مسلّم آن است که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم اقوال کسانی چون **خسانتوس** Xantus و **هرمیپوس** Hermipus و امثال آنها را بپذیریم که تاریخ سرسام‌آور شش هزار و یا اندکی بیشتر و کمتر را از جنگ ترویا Troia یا لشکرکشی **خشایارشا** به یونان و یا حمهٔ اسکندر را ذکر می‌کنند. اینان خود به مسایلی اشاره می‌کنند که وضع را تا اندکی روشن می‌کند و آن تعدّد نام زرتشت و شخصیت‌هایی به نام زرتشت می‌باشند که در سحر و جادو دستی توانا داشته و در اعصار دوری زندگی می‌کرده‌اند و به مناسبت تجانس اسمی، چون پیامبر بلندآوازه شد، برای شهرت وی آن حوادث و اموری را که به زرتشت‌های دیگری وابسته بود، به این وابستند و افسانه‌های مردمی جادوگر و ساحر و نیرنگ‌باز با شخصیّت مردی مصلح، دانا و وارسته آمیخته شد.* هر کاوش‌گر و محقّقی هرگاه به دقّت در اقوال و آرای تاریخ‌نویسان یونانی به کاوش، جست‌وجو و پژوهشی منتقدانه بپردازد، به‌زودی به این مسأله آگاهی می‌یابد. تاریخ‌نویسان یونانی و غیریونانی دربارهٔ روش **زرتشت** آن قدر به نیرنگ‌ها، شعبده‌ها و ساحری و امور خارق‌العاده اشاره می‌کنند که حدّی بر آن متصوّر نیست، و آن‌گاه خود درخلال گفته‌هایشان از کسانی دیگر نیز نام می‌برند که زرتشت نام بوده و به سحر و جادو می‌پرداخته‌اند. البتّه در متن کتاب از این موضوع مفصّل یاد شده و مطالب بسیاری را روشن می‌نماید.

به هر انجام هنگامی که هخامنشیان به عصر قدرت خود رسیدند، دارای دین زرتشتی به‌صورت سادهٔ آن بودند. سیر و توجّهی به روش و سیاست مذهبی

→

هشتم بوده است. درکتاب یاد شده نیز دربارهٔ عصر زرتشت به‌طور مشروح تحقیقی ارائه شده است و نگارنده بر آن است که عصر زرتشت را از سدهٔ سیزدهم پیش از میلاد نمی‌توان پایین‌تر آورد و این حالیه نظری است که محقّقانِ دقیق، تا سدهٔ پانزدهم و هجدهم پیش از میلاد هم اظهار کرده‌اند.

*. نگاه کنید به مقدّمهٔ کتاب «اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان».

شاهنشاهان هخامنشی، نشان می‌دهد که چگونه دین بهی کم‌کم از مسیر خود خارج شده و به شرک ابتدایی باز می‌گردد، هرچه پیش‌تر می‌رویم و نفوذ مغان بیشتر می‌شود، دین ساده و اوّلیهٔ زرتشت به‌وسیلهٔ این مغان بیشتر دچار تغییر و دیگرگونی واقع می‌گردد. اینان با صبر و حوصله کم‌کم روش و شکل آیینِ پیشینِ خود را داخل دیانت زرتشت می‌کنند تا سرانجام از اواسط دوران اشکانیان به قدرت دلخواه رسیده و در زمان ساسانیان قدرت را قبضه کرده و ایران را به انحطاط و شاهنشاهی ساسانیان را به مرحلهٔ سقوط سوق می‌دهند. انحطاط مادی و معنوی، انحطاط فلسفی و اخلاقی، شکست و برافتادگی و ذلّت و خواری ایرانیان به‌وسیلهٔ این طبقهٔ مذهبی انجام شد و فعلیت یافت. مغان[۲۰] هم‌چون زخمی بودند بر پیکر قدرتمند ایران که آهسته آهسته و به‌تدریج تمام آن را فراگرفته و هلاکش کردند. در این‌جا باز در تاریخ ادیان مشاهده می‌نماییم که چگونه مذهب که در ابتدا جنبشی کاملاً اجتماعی است از برای رفاه و آزادگی مردم، سرانجام آلت دست طبقه‌یی به‌نام مغان می‌شود که آن چیزهایی را که ابتدا مذهب می‌خواست از برای مردم و تودهٔ فشردهٔ محروم که اکثریت قابل ملاحظهٔ ملّتی را تشکیل می‌دادند فراهم نماید، از آنان باز می‌گیرد و تازیانه‌یی می‌شود از برای عذاب آنان[۲۱].

به هر انجام بدون توجّه به این مسایل، و این‌که آیا زمان زرتشت مقارن با هخامنشیان بوده و یا نه، و یا این هخامنشیان زرتشتی بودند یا این‌که آیین اورمَزْدپرستی آیینی بوده غیرزرتشتی و بسیاری از مسایل دیگر، به بحث دربارهٔ روش دینی هخامنشیان و سیاست مذهبی برجسته‌شان می‌پردازیم، برای موضوع‌های فوق بایستی به مدارک مربوطه رجوع نمود[۲۲]، و در این‌باره به‌مجلداتی که ضمن دورهٔ تاریخ ادیان منتشر می‌شود، می‌توان مراجعه کرد.*

*. از این مجلّدات مورد اشاره، آن چه که در مجموعهٔ پژوهش‌های ایران‌شناسی تاکنون منتشر شده است نگاه کنید که عبارتند از:

۱. زرتشت پیامبر ایران باستان، تهران ۱۳۸۰.

←

۱۰. وضع عمومی دیانت

شکل زرتشتی دین در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرک مبدّل می‌شود، زرتشت و یکتاپرستی او، صفات خدای یکتا، روش و برخورد سخت با دیوان یا خدایان متقدّم آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است، سایر خدایان، میترا و آناهیتا، خدای مورد پرستش پارس‌ها، از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجّهی به اقوال پدر تاریخ



آن چه که به احتمالی قرین با یقین می‌توان گفت، آن است که شاهنشاهان هخامنشی در آغاز با دین زرتشت به شکل صافی و پاکش آشنایی داشتند. با آن روش زرتشتی که هنوز کاملاً از شکل اصلی خود خارج و منحرف نشده و به‌وسیلهٔ مغان و تماس با عقاید و ادیان ملل و قبایل بسیاری که با

→

۲. اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ مکتوب ایران باستان، تهران ۱۳۷۹.

۳. راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتس کومُن، ترجمهٔ نگارنده، تهران ۱۳۸۰.

۴. تاریخ آیین رازآمیز میترایی، در دو مجلّد، تهران ۱۳۸۱.

و چهار کتابی که به‌طور مستقیم دربارهٔ تاریخ دین زرتشتی است:

۱. کتاب حاضر، یعنی دین قدیم ایرانی که حاصل مطالعات قدیم نگارنده می‌باشد.

۲. آیین مغان، پژوهشی دربارهٔ دین‌های ایرانی بنابر متون کلاسیک غربی.

۳. زرتشت، ترجمه و نقل متون شرقی همراه با منظومهٔ زراتشت‌نامه.

۴. تمدّن و فرهنگ دینی ایرانیان شرقی در قدیم‌ترین ازمنهٔ اوستایی.

ایرانیان برخورد پیداکردند، تغییر ساختار نداده بود. امّا با تمام این احوال در بازسازی آیین اوایل عصر هخامنشی و شناخت آن به اندازه‌یی مدارک کم است که هرگاه بخواهیم از روی آن مدارک اندک به بازسازی کاملی دست بریم، به نتیجه‌ای بی‌انجام فراخواهیم رسید[۲۳].

امّا آن چه که در آغاز بدان دست می‌یابیم، یک نوع یکتاپرستی پالوده و صافی است که در آن عصر بسیار شگفت به‌نظر می‌رسد. این توجّه صِرف به یکتاپرستی، یا شیوه‌یی از یکتاپرستی که روش‌های شرک پیشین هنوز مصرّانه خود را بدان می‌شناسانند، لازم است در قومی ظهور کند، و یا از فکر مردی تراوش نماید که از لحاظ و دیدگاه علمی و دانشْ آگاهی، برخورداری بسیاری داشته باشد، چون می‌دانیم که تنها نقش علم است که هرچه بیشتر پیشرفت نماید، شرک و باورهای چند خدایی بیشتر به توحید و کاهش تعدّد خدایان گرایش می‌کند[۲۴]؛ و این چنین روشی بی‌شک بایستی میان قومی به‌وجود آید، تا پیامبری آن‌چنان‌که زرتشت بود ظهور کند.

زرتشت بی‌شک یک موحّد راستین بود[۲۵]. از نظرگاه او **اهوره‌مزدا** به واقع خدایی بود یگانه و بی‌دست یاری مستقیم. امّا هرگاه از اندیشهٔ نیک Vohu Manah، **وُهومَنَه، بهمن** و پاک‌روانی و پرهیزگاری Ârmaiti [**وُهومَنَه ـ آرمَئی‌تی**] و این‌گونه [منظور امشاسپندان‌اند] سخن می‌گفت، بی‌شک از برای آن بود که مشکل سرشتی انسانی بسیار به دشواری می‌تواند با به کار بردن واژه‌یی، یا واژه‌هایی معدود به طرز شایان و رسایی اندیشه نماید، و آن چه که مسلّم است این‌ها به‌شکلی بسیار ساده و بی‌پیرایه از صفت‌های خدایی یکتا محسوب می‌شد که برتر از همه چیز بود. دیوها [خدایان]یی که به‌وسیلهٔ مخالفان پیامبر مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفتند، درحقیقت چیزی خارج از زمرهٔ ارواح و روان‌های خبیث نبودند که زرتشت همواره با صَبغه و روش یک موحّدِ با ایمان نسبت به آن‌ها تنفّر ورزیده و مردودشان می‌شناخت.

و آن چه که به گفتهٔ **اولمستد** Olmestead جالب است این که دین زرتشت با

تمام نفوذ و قدرتی که داشت، نـه در داریـوش و نـه در امّتْ پـذیرش شـایسته‌یی نداشت. آیا میان یسنا، هاتِ چهل و چهار، بند سه و چهار با این قسـمت از کتیبهٔ داریوش که در شوش به‌دست آمد، می‌توان تقارن برقرار کرد:

"خدای بزرگ است اَهورامَزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد... اَهورامَزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان. او مرا آفریده، او مرا شاه کرد... اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آن‌چه که او به من امر می‌کند بکنم به دست من انجام می‌شود، هرچه من کردم به‌فضل اهورامزدااست."

پس متوجّه می‌شویم که **آهورامَزدا** خدایِ [بَغْ Baγa] بزرگی است. خدایی است یکتا، سازنده و آفریدگار همه چیز که خداوند بـزرگ جـهان است و ایـن امـر و موضوع در تمامی کتیبه‌ها تکرار می‌شود و هرچه که از مبدأ خود دور می‌شود، بر اثر تأثیرات زمانی مفهوم خود را از دست داده و از شرکْ نقش برمی‌دارد. امّا بـا تمام این احوال، **آهورامَزدا** یگانه بَغ نبود و **داریوش** کراراً از این مسأله یـاد مـی‌کند. این انحرافی است از آیینی که یکتاپرستی را تبلیغ می‌کرد و تمام خدایان گذشته را که نفوذی بسیار داشتند برافکنده بود؛ امّا انحراف هرچند بسـیار کـوچک است، محسوس می‌باشد و آیا این بغان دیگر کدامند؟ بی‌شک همان خدایان قدیم که از زمان **اردشیر** دگرباره به‌شکلی صریح کنار اهورامزدا قرار می‌گیرند و خواهیم گفت که چرا **مهر** و **ناهید** [**میثْرَه** Miθra ـ اَناهیتا Anâhita] این بغ مرد و بغ‌بانوی بـزرگ، دگرباره در زمان هخامنشیان قدرت و مقام پیشین را به‌دست آوردنـد و مـنشأی شدند برای تثلیث بزرگ زمان هخامنشی که با راز همراه بود.

به هرانجام این قدر مسلم است که مشاهده می‌کنیم اهورامزدا سرآمد بغان و بَغ بزرگ است، امّا از کتیبه‌های داریوش چیزی از بـغان دیـگـر دسـتگیر و مـفهوم نمی‌شود و تنها از زمان **اردشیر دوم** [**مِمْنون** ـ Memnon "به یادآور"] است که از بغانِ دیگری آگاهی می‌یابیم. این معنا از گفته‌های **هرودوت** Herodotus نـیز دربـارهٔ آداب و آیین پارس‌ها برمی‌آید[۲۶] و ما به موجب نوشته‌های وی آگاهی می‌شویم

که پارس‌ها **میترا** Mithra، **ماه**، **زمین** "زَم Zam" آتش "**آتَر** Atar"، آب "**آپَم‌نَپات** Apam Napât"، **وَیو** "Vayu" را پرستش می‌کرده‌اند. امّا سیر تدریجی دیگرگونی در توحیدِ نسبی شاهان هخامنشی از زمان **اردشیر دوم** با قرارگرفتن **مهر** خداوند راستی و پیمان و **آناهیتا** Anâhita ایزدبانوی آبها و حاصل‌خیزی و تولید در کنار اَهورامَزْدا، بَغِ بزرگ نمودار می‌شود.

در آغاز از روش دینی ساکنان بومی فلات سخن گفته شد، آن‌گاه از آیینِ آریایی‌ها و نفوذِ روش‌ها و معتقدات بومیان بر باورهای دینیِ آن‌ها نیز اشاراتی گذشت و سرانجام در اصلاحات و عقایدِ **زرتشت** بسیاری از عناصر آریایی با تغییر و تبدیل‌ها و اصلاحاتی به زندگی خود در هیأت و دستگاهی نو ادامه دادند. مطابق با گفته‌های هرودوت دورنمایی از اخلاق، آداب، عادات و رسوم پارس‌ها نقش می‌شود که بنا بر آن می‌توان دریافت‌هایی حاصل نمود.

۱۱. رسوم و آیین پارس‌ها

توجّهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس‌ها مطابق با گفته‌های هرودوت. شیوهٔ سادهٔ پرستش. عدم برپاکردن معابد و بت‌ها و قربان‌گاه، نظر پارس‌ها نسبت به کسانی که به این روش‌ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان عمدهٔ پارس‌ها، میترا و خاستگاه آن، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، همسرایی و سرودخوانی، عدم تشریفات در مراسم قربانی، دربارهٔ مردگان، رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان. رسم پارس‌ها و تدفین، روش مغان دربارهٔ کشتن حیوانات و جانورانِ زیانکار



نقل نوشته‌های هرودوت، بدون آن‌که از زرتشت یاد کنند، منظری از: رسوم، آداب، تشریفات، اخلاق، قوانین و آیین پارس‌ها را نمایان می‌سازد که در این بند به‌نقل رئوس آن مبادرت می‌شود. هرودوت در کتاب اوّل

خود، بند سد و سی‌وهشت از غلبهٔ نهایی **کوروش** براستیاگس Styages یا **آژی‌دهاک** سخن گفته و پس از آن بلافاصله از آیین و رسوم پارسیان سخن می‌گوید و این منظری است از زندگی اجتماعی، اخلاقی و دینی پارس‌ها در آغاز شاهنشاهیِ آن‌ها.

هرودوت چنین آغاز می‌کند که پارسیان در شیوهٔ پرستش به‌هیچ روی از برای خدایان خود مجسمه، پرستش‌گاه و یا قربانگاه بنا نمی‌کنند ونسبت به آنانی‌که مبادرت به‌چنین کارهایی می‌نمایند، از لحاظ مرتبت عقلانی ارزشی قایل نشده و حتا به آنان نسبت دیوانگی می‌دهند. وی خود نتیجه می‌گیرد که شاید منشأ و خاستگاه چنین امری از آن جهت است که پارس‌ها چون یونانیان از برای خدایان صفات و خصوصیات بشری قایل نیستند. رسم آنان چنین است که بر بلندترین نقاط کوهستان رفته و از برای **زِئوس** Zeus [=اَهورامَزْدا] هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. هرودوت در این‌جا دچار اشتباهی شده است، چون می‌گوید این خدای بزرگ را با کاینات و آسمانها یکی می‌دانند، درحالی که در قسمت‌های گذشته متوجّه شدیم که آریایی‌ها آسمان را **دیااوس** Dayaus می‌نامیدند و شاید هرودوت بنابر تجانس لفظی با زِئوس، خدای بزرگ پارس‌ها را همانند با آسمان وکاینات دانسته، در حالی که اهورامزدا به‌موجب گاثاها و الواح و سنگ نوشته‌های داریوش خدای بزرگ و آفرینندهٔ زمین و آسمان و جملهٔ کاینات است. آن‌گاه اشاره می‌کند که در آن بلندی‌ها از برای خورشید "مهر" ماه، زمین "زَم"، آب "اَپَمْنَپات"، آتش "آتَر" و باد "وَیو" هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند. در آغاز این‌ها خدایانی بودندکه پارس‌ها برای‌شان عبادت و قربانی می‌کردند، امّا بعدها در اثر برخورد با آشوری‌ها، برای **آفْرودیت اورانیا** Aphrodite ourania نیز قربانی کردند و این همان الاهه‌یی بود که آشوری‌ها آن را **می‌لی‌تا** Myllitta و اعراب آلی‌تات Alitat می‌نامیدند و پارس‌ها آن را **میترا** Mithra می‌خواندند. امّا درواقع هرودت میترا را با **آناهیتا** اشتباه کرده است، چون اَناهیتا است که یک بَغْبانو می‌باشد، نه میترا.

پس وی دربارهٔ مراسم مذهبی و اهدای قربانیِ پارس‌ها سخن می‌گوید که در مواقع تشریفاتی دربارهٔ اهدایِ قربانی نه معبدی برپا می‌دارند و نه مذبحی، نه قربانی را با نوارها و آذین‌ها می‌پیرایند و نه ترنّم موسیقی برپا می‌کنند و نه بسیاری از تشریفات دیگر را مراعات می‌کنند، بلکه به سادگی هنگامی که یک پارسی درصدد قربانی برای خدایان برمی‌آید، چارپایِ قربانی را به جایگاهی پاک برده و بر کلاه خود شاخه‌یی چند از گل خرزهره قرار می‌دهد. به هنگام قربانی وی به‌هیچ وجه تنها برای خود برکت و خیرات طلب نمی‌کند، بلکه برای تمام پارس‌ها دعا می‌کند و خود او نیز که جزو پارس‌هاست، از دعای خیر به‌سهمی برخوردار می‌شود. پس قربانی را به‌قطعات کوچکی تقسیم کرده و پس از پخته‌شدن بر بستری از علف‌های سبز و تازه، به‌ویژه شبدر قرار می‌دهد. در این مراسم حتماً لازم است تا یکی از مغان حاضر باشند و هرگاه مغی نباشد انجام مراسم قربانی مقدور نمی‌شود. مغ در این هنگام سرودی می‌خواند که نَسَب‌نامهٔ خدایان[۲۷] "تِئوگونی Theogonie" است و پس از انجام سرود، شخصی که قربانی کرده است، گوشت‌ها را به خانه برده و به هر شکلی که مایل باشد به مصرف می‌رساند.

مسألهٔ مهم دیگری که حتا **هرودوت** دربارهٔ آن با احتیاط سخن می‌گوید، مربوط است به مردگان و به آدابی دربارهٔ آن‌ها[۲۸]. **هرودوت** می‌گوید آن چه که در این‌باره شرح می‌دهیم از زمرهٔ مسایلی مرموز است که باالشخصه دربارهٔ آن آگاهی درستی ندارم. امّا آن چه مشهور است این‌که بایستی مردگان خود را پیش از دفن [در دخمه نهادن] نزد سگان و پرندگان درنده و گوشت‌خوار بیفکنند تا آن‌ها را پاره‌پاره کنند. در مورد مغان من به این چنین کاری اطمینان دارم، چون آنان در نظرگاه عام به این امر اقدام می‌کنند. امّا پارس‌ها پیش از آن‌که جسد را دفن کنند، آن را مومیایی کرده و بعد دفن می‌کنند. مغان از لحاظ عقاید باکاهنان مصری تفاوت بسیاری دارند، چون کاهنان مصری از کشتن حیوانات اجتناب می‌کنند، مگر به‌هنگام قربانی. امّا به عکس مغان به جز سگان، بسیاری از

حیوانات را با ولع بسیاری می‌کشند و در این کار علاقه و شوق بسیاری دارند و حتا مورچگان را در زمرهٔ خطرناک‌ترین حیوانات زمینی و پرندگان آسمانی انگاشته و بی‌دریغ آنها را می‌کشند[۲۹].

۱۲. آداب و رسوم پارسی

رسوم و آدابی دربارهٔ جشن تولّد، ذبح چه حیواناتی رواج داشت، چگونگی خوراک و غذا، رسم‌هایی دربارهٔ مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری، نسبت احترام و علایق خانوادگی، نسبت علایق و فاصلهٔ مکانی دربارهٔ همسایگان، اخذ رسوم و تمدّن خارجی. شواهدی در این‌باره، روش تربیت کودکان، ازدیاد نسل، کیفر و چگونگی تصمیم دربارهٔ گناهکاران، دقّت در این امر

پس از این **هرودوت** در زمینهٔ رسوم و آداب و قوانین پارس‌ها شرحی نقل کرده است. به‌موجب نوشته‌های وی پارس‌ها نیز چون امروز که برپا کردن جشن تولّد معمول و مرسوم است، در انجام آن اهتمامی داشته و هر سال روز تولّد خود را جشن می‌گرفته‌اند در این جشن‌ها که اشراف و طبقهٔ کارگر و کشاورز جملگی به‌حفظ آن می‌کوشیدند، فقرا و اغنیا هر کدام مطابق با فراخور حالشان به مدعوین خوراک و غذاهایی می‌داده‌اند. آن چه که موردنظر می‌تواند بود، رواج ذبح شتر، خر، اسب و گاو است و مصرف گوشت آن‌ها ـ در مراسم قربانی و مراسم معمولی، خوراک گوشت این حیوانات به‌مصرف می‌رسیده است و در جشن‌ها پس از ذبح، حیوان را یک پارچه کباب می‌کرده‌اند. پیش خوراک یا صرف خوراک‌هایی اشتهاانگیز در ضمن غذای اصلی و پس از آن نیز موسوم بوده است. به شراب علاقهٔ زیادی داشتند و از رسومی که رعایت‌اش بسیار شایسته بود، این که حق نداشتند در منظر عام و یا نزدکسی آروغ یا بادگلو کنند و

یا مبادرت به ادرارکردن نمایند.

هنگامی که بخواهند دربارهٔ مسألهٔ مهمّی تصمیم بگیرند، درحال مستی در انجمنی مسأله را طرح و دربارهٔ آن تصمیمی اتّخاذ می‌کنند، آن‌گاه فردای آن روز در حال هشیاری دگرباره همان مسأله را مطرح و درباره‌اش رأی می‌گیرند. هرگاه رأی‌شان در حال مستی و هشیاری مطابقت داشت، بدان عمل می‌کنند، ورنه از آن منصرف می‌شوند. هم‌چنین است مصداق این نحوه عمل در مورد حالت عکس آن؛ یعنی گاه نیز نخست در حال هشیاری در مورد مسأله‌یی تصمیم می‌گیرند، و هرگاه در حال مستی نیز به همان نتیجه رسیدندکه به مورد عمل می‌گذارندش و در غیر این‌صورت مسکوت می‌ماند.

در مورد علایق خانوادگی و حقوق همسایگان داخلی و خارجی بسیار دقّت دارند. به جای سلام کردن، هنگامی که در راه‌گذر و یا مجلس و محفلی با هم روبه‌رو می‌شوند لب‌های هم را می‌بوسند، و این درصورتی است که از طبقات بالا و مهتران باشند. هرگاه به هنگام برخورد یکی از طبقه‌یی پایین‌تر و دیگری بالاتر باشد، گونه‌های هم را می‌بوسند و اگر یکی از کهتر مردان با مهتری برخورد کند، در برابر او زانو بر زمین می‌زند و این رسمی است که هنوز در میان جوامع اشرافی بسیاری از کشورها باقی است.

در روش خانوادگی نخست برای کسانی احترام بیشتری قایل‌اند که از لحاظ مناسبات خویشی نزدیک‌تر باشند، و هرچه علایق و روابط خانوادگی دورتر شود، آن روابط عمیق مودت که خاستگاهی از علایق خانوادگی آن را به‌وجود می‌آوَرَد، سست‌تر می‌شود. هم‌چنین است چنین روشی در سیاستِ دوستی خارجی، چون پارسیان به ملل و اقوامی که نسبت همسایگی با آنان دارند، دوستی و روابطیِ مودت‌آمیز بیشتر دارند و هرچه نسبت مکانی میان آنان و اقوامی دیگر بیشتر شود، مودت و دوستی‌شان سست‌تر و کمتر می‌شود. بر همین پایه و مبنا است که تمدّن و فرهنگ را می‌سنجند، چه پارس‌ها خود را از شایسته‌ترین و متمدّن‌ترین اقوام بشری می‌شمارند و معتقدندکه به‌نسبت مکانی ملل و اقوام

هرچه از آنان دورتر شوند، در مرحلهٔ ابتدایی‌تر و بدوی‌تری از لحاظ فرهنگ و تمدّن به سر می‌برند.

آن چه که این زمان برای ایرانیان مسأله‌یی مهم شده است و دربارهٔ آن بسیار صحبت و بحث و تدقیق می‌گردد و مخالفان و موافقاتی دارد، مسألهٔ اخذ تـمدّن خارجی است، و درصورتی روشن‌تر تقلید از روش‌های غربی در شئون مختلف زندگی! **هرودوت** در حدود بیست و پنج قرن پیش این مسأله را تذکّر داده است که ایرانیان استعداد بسیار بیشتری دارنـد از مـلل دیگـر در اخـذ رسـوم و عـادات خارجیان. چون با مادها درآمیختند و لباس مادی را زیباتر و بـرازنـده‌تر یـافتند، روش مادی را در لباس اخذ نمودند. به‌هنگام برخورد بـا مـصریان اسـتعمال زره مصری راکه سپری مطمئن در کارزار به‌شمار می‌رفت گرفتند. با هر ملّت و قومی که برمی‌خوردند، روش‌های آنان را در لذّت‌طلبی و کام‌جویی اقتباس کردند. مثلاً روابط جنسی با پسران نوخاسته و زیبا را از یونانیان آموختند و رسم تعدّد زوجات و داشتن زنان به اصطلاح عقدی و رسمی و کنیزکانی به‌عنوان صیغه و بردگانی از برای تمتّع و کامجویی نزدشان رایج و مرسوم بود.

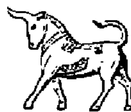
آن چه که نزد پارس‌ها وجـه اهـمیّت و مـقام و احـترام بـه‌شمار مـی‌رفت، شجاعت، تهوّر و دلاوری بود، و پس از آن داشتن فرزندانی بسیار. شـاه در هـر سالی ضمن تشریفاتی هدایایی به آن‌کسی عطا می‌کرد که دارای فرزندانی بیشتر بود، چون پارس‌ها بر آن عقیده بودند که هرچه نفوس‌شان زیادتی گیرد، به همان نسبت به‌قدرت و تسلّط‌شان افزوده می‌شود. آنان تحت شرایطی تربیتی تـا سـن بیست سالگی تنها سه چیز به فرزندان خود می‌آموزند و آن سه چیز عبارت است از: اسب‌سواری، تیراندازی، راست‌گویی. پدران تا سن پنج‌سالگی فرزندان خود را ملاقات نمی‌کنند و نزد زنان بزرگ می‌شوند و در این روش فلسفه‌یی دارنـد و آن این است که هرگاه کودک در چنین سال‌هایی فوت کند، دل پدران به تأثیر و اندوه نگراید.

هرودوت می‌گوید که این‌ها رسومی هستند بسیار شایسته نزد پارسیان که من

آن‌ها را ستایش و تمجید می‌کنم، هم‌چنین رسوم و عاداتی دیگر دارند که در زمرهٔ قوانین محسوب می‌شوند. مرعی داشتن قوانینی که به مرگ کسی منجر شود، سخت مورد تحریم و احتیاط می‌باشد. شاه باالشخصه هیچ‌گاه جهت ارتکاب یک گناه و بزه کسی را به مرگ محکوم نمی‌نماید. هم‌چنین هیچ فردی از پارس‌ها حق ندارد تنها به‌موجب یک جرم کسی را به گونه‌یی مجازات نماید که جبران‌ناپذیر باشد. به‌هنگام کیفر و مجازات لازم است تا با دقّت سنجشی میان اعمال نیک و بد مقصّر به عمل آید، و هرگاه اعمال زشت و ناپسند مجرم زیاده از کارهای نیک و پسندیده‌اش بود، می‌تواند که به مجازاتِ بزه کار اقدام نماید، و در غیر این‌صورت مجرم از امکانات بسیاری برخوردار شده و بخشوده می‌شود.

پارس‌ها برآنند که هیچ‌گاه از آنان کسی مبادرت به قتل پدرومادرش نکرده است و هرگاه درصورت ظاهر چنین اتّفاقی میان پارس‌ها رخ داده باشد، حاکی از آن است که یا از جانب فرزند خوانده چنین اتّفاق و عملی انجام شده و یا از جانب اولاد حرامزاده، چون هیچ‌گاه کسی پدر و مادر راستین خود را به‌قتل نمی‌رساند.

معمولاً رسم است میان پارس‌ها از آن چه که نهی و منع شده است، حتا سخن نیز نمی‌گویند. در نظر آنان زشت‌ترین کارها دروغ‌گویی است، و پس از آن وام‌گرفتن؛ و در این‌باره استدلال می‌کنند که آدم وام‌دار و قرض‌مند معمولاً مجبور به دروغ‌گویی می‌شود. برای آب احترام بسیاری قایل‌اند، در آب‌های روانی که در شهر جریان دارد و در هرگونه مجاری و در آب ادرار نمی‌کنند، و حتا دست و صورت خود را در مجاری آب نمی‌شویند و در آن‌ها آب دهان نمی‌افکنند و به کسی نیز اجازهٔ چنین کاری را نمی‌دهند. در این‌جا **هرودوت** اضافه می‌کند برخلاف ما، پارس‌ها در پاکیزه نگاه‌داشتن مجاری و گذرگاه‌های آب اهتمامی بلیغ مرعی می‌دارند.



۱۳. علل تجدید حیات مهرپرستی

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان‌گاه‌ها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از دین زرتشت، اهورامزدا و بغان دیگر، زرتشت و مهر، تجدید حیات میترا‌پرستی، علل این تجدید حیات، ایزدمهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهرپرستی، مقام بزرگ مهر در ادبیات اوستایی آناهیتا یک بغ‌بانوی ارجمند

دربارهٔ آیین هخامنشیان و دیانت در عصر هخامنشی، چه در آغاز و چه در مرحلهٔ میانگین آن، دگرباره تأکید می‌شود که موردی است بسیار دشوار و مستلزم مطالعاتی بسیار. در آغاز پرستش و احترام شدید **اورمزد**، البته نه به‌عنوان خدایی یکتا، بلکه سرور مطلق خدایان رواج داشت و پس از آن کم‌کم خدایان آریایی که **زرتشت** آن‌ها را و مراسم پرستش‌شان را منع کرده بود، شروع به تظاهر بیشتری کردند. هخامنشیان در آغاز بی‌شک به اصول زرتشتی پابستگی بیشتری داشتند، امّا هرچه زمان می‌گذشت و ملل و اقوام بیشتری تحت لوای پرچم شاهنشاهی درمی‌آمدند، ترکیب و اختلاط عقاید بیشتر می‌شد و در این میان نقش طبقهٔ مغان در دیگرگونی دین زرتشت از عناصر دیگر بیشتر بود.

هرچند که **هرودوت** پارسیان را دارای معابدی نمی‌دانست [۳۰]، امّا آن چه از

کاوش‌های باستانی تاکنون برمی‌آید، سه معبد از زمان هخامنشیان کشف شده است: یکی در پاسارگاد که تاکنون آثار بهتر و روشن‌تری از آن برجای مانده است[۳۱]. این به امر **کوروش** ساخته شده، امّا برای ادّعای هرودوت نیز نشان‌هایی در دست است، چون نقش برجستهٔ آرامگاهی در نقش رستم، شاه را نشان می‌دهد که در برابر یک آذُریان مراسم ستایش انجام می‌دهد، درحالی که **آهورامَزْدا** با همان نقش معروف‌اش در جهت بالاتری نموده شده است و از این نقش برمی‌آید که مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. دیگری در نزدیک مقبرهٔ **داریوش** که آتشگاهی است و شاید به دستور خود **داریوش** بنا شده باشد[۳۲]. هم‌چنین جایگاهی دیگر که شایع است "مگوش / مغ =گِئومات" آن را ویران کرد و داریوش دوباره ساخت[۳۳]. یکی نیز در شوش یافت شده که از قراین برمی‌آید که متعلّق به زمان **اردشیر دوم** بوده است. این آتش‌گاه‌ها اغلب بسیار ساده و از اطاقی تشکیل شده است به‌شکل برجی مکعب که به‌وسیلهٔ پلکان به آن وارد می‌شدند و در آن جا مُغ، آتش مقدّس را در حال فروزش نگاه می‌داشت. امّا بایستی توجّه داشت که این‌ها تنها آتش‌گاه‌هایی بوده‌اند محدود و ساده و بدون تشریفات، چون مطابق باگفتهٔ هرودوت مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می‌گرفته است. این احتمال هست که در بنای این چهارتاقی‌ها مقصودی دیگر در نظر بوده باشد و آتشگاه عبادت نبوده است. تمامی قربان‌گاه‌هایی که تاکنون یافت شده در مسافتی دور از این معابد بوده است. بنابر گفتهٔ **کِسِنُوفون** Xenophon این‌ها جاهایی بوده‌اند که حیوانات قربانی و گردونه‌هایی راکه به اسبان مقدّس ایزد خورشید بسته بودند، از آن‌جا حرکت می‌دادند و سپس مراسم قربانی در برابر شاه انجام می‌گرفت.

زمان هخامنشیان انحراف از آن دینی که **زرتشت** شارعِ آن بود کم‌کم محسوس می‌شد، امّا با تمام این احوال پارس‌ها و هخامنشی‌ها در این عصر به دین زرتشت نزدیک‌تر از دیگران بودند. میان این شاهان **داریوش** از همه مؤمن‌تر به طریق به‌نظر می‌رسد، و در نوشته‌های آرامگاهش، چنان است که تکّه‌هایی از

گاثاها را می‌خوانیم، امّا نه داریوش و نه جانشینانش هیچ کدام آموزه‌ها و هستهٔ اساسی تعالیم پیغمبر را درنیافته بودند. درحالی که به‌نظر می‌رسد که به‌نوعی نزدیک به یکتاپرستی باور دارند و از بَغان دیگر نیز نام می‌برند. ممکن است این به گمان برخی کسان سیاستی تلقّی شود در داخل کشور، از برای آرام ساختنِ کسانی زیادکه سخت به بَغان گذشته وفادار بودند و اسکات‌شان، امّا درکتیبه‌هایی دیگر نیز که برای سراسر شاهنشاهی ارسال می‌شد، اهورَمَزدا تنها و یکتا خدا نبود، بلکه بزرگ‌ترین بَغان به‌شمار می‌رفت.

با آن‌که زرتشت پرستش خدایانِ "دیوان" دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعضی‌شان در دل مردم سخت بازمانده بود، و از آنجمله بود میثْرَه Miθra و آناهیتا Anâhita. مهر، ایزد روشنایی و راستی وداد، جنبه‌یی کاملاً اخلاقی داشت و چنان‌که به‌اختصار در صفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زرتشت دارای اهمیّت و مقامی بود. امّا یکی از اصول اصلاحی زرتشت پالودن پیکرِ بَغان‌پرستی بود و چون مهر از جمع بغان دارای اهمیّتی بسیار بود، او را از مقام‌اش فروافکند و به‌طور صریح گفت اهورامزدا خداوند یکتا می‌باشد. در این اصلاح حتا مهر در زُمره امشاسپندان نیز قرار نگرفت و چنین به‌نظر می‌رسد که زرتشت بر آن بوده تا توجّه خلق راکاملاً از جنبهٔ خدایگان‌بخشی آسمان و نگاره‌های آسمانی بازدارد. برای نزدیکی به وحدت، برافکندنِ مظاهر کثرت لازم می‌نمود و به همین جهت در این دین، مجمع خدایان درهم ریخته شد و اهورامزدا خالق مهر و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و... معرفی شد[۳۴].

هرگاه توجّهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجّه خواهیم شدکه برای چه مهر دگرباره تجدید حیات نمود. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودّت، شجاعت و قهرمانی، راستی و راست‌واری، توانایی و پهلوانی بود و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدایی نیاز داشتند، ایزدی که اقوام به‌هم آمده و انبوه سپاهیان راکه در اکثریتی قابل توجّه بودند حفظ کند، چنان‌که در اروپا نیز مهرپرستی به‌وسیلهٔ سپاهیان رومی که در آسیای کوچک

بودند رواج یافت[۳۵]. به هر انجام این آغازی بود از برای کارهای بعدی و دیگرگونی‌هایی که در دین زرتشتی حاصل می‌بایستی شد. مبدیی بود از برای سروده شدن و تألیف یشت‌ها و بازگشت به دوران بَغان‌پرستی پس از اصلاح و یکتاپرستی. گروه نظامی در زمان هخامنشی به این ایزد رغبتی نشان داد و دین زرتشت کم‌کم از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌شد. البته **آهورامَزْدا** مهتر خدایی بود، امّا با صفاتی که از برای مهر برمی‌شمردند، دیگر جایی از برایش جز یک یادکرد باقی نمی‌ماند. مهرایزد روشنایی، بخشایش‌گر نعمت و فراوانی، نماد توانایی و پهلوانی و قهرمانی، ایزد پیمانْ‌دوستی و راستی و صفا و پاکی بود، ـ مهرایزد و خداوند دشت‌ها و بوستان‌های پهن، خدایگان و برآرندهٔ سبزه‌ها، گیاهان، شکوفندگی و بالش‌دهندهٔ درخت‌ها و برآرنده آب‌ها از سنگ‌ها، پرورش‌گر چارپایان، ایزد تندرستی و نگاه‌دار آفریدگان اهورامزدا بود، ـ مهر ایزدی رزمنده و توفنده بود، رزم‌جویی که حریف سرسختی از برای دیوان محسوب می‌شد، مبارز سرسختِ دیو تاریکی بود که همواره دروغ، غفلت، جهل و سرما در جهان می‌پراکند، **مهر** تباه کنندهٔ دیوانی بود که دشمن ایرانیان بودند و دیوانی را که خشک‌سالی، ویرانی، ناپاکی و دروغ را سرپرستی داشتند نابود می‌کرد.

در روایات و ادبیات آن‌قدر پاکی‌ها و امور خوب و نیکو را تحت سرپرستی مهر قرار داده‌اند که علّت گرایش تمام طبقات مردم را بدان توضیح می‌هد و باز می‌گوید که چگونه مذهبی جهان‌گیر شد و به‌هنگامی که مُرد، چگونه تمامی باورها و آداب و رسوم ویژهٔ خود را به ادیان و مذاهب دیگر به وام داد. از دین زرتشتی تا تصوّف و عرفان اسلامیِ ایرانی و هرچه که از مذاهب و ادیان در میان این دو قطب گذشته و پدید آمده‌اند، از مهرپرستی عناصری به وام گرفته‌اند که تنها درصورت تحقیق روشن می‌شوند.

از زمان **اردشیر اوّل** به روشنی از مهر یاد می‌شود. **داریوش** می‌گفت اهورامزدا و دیگر بَغان، و اردشیر از این دیگر بغان، پس از اهورامزدا بلافاصله مهر را یاد می‌کند.

در این جا بایستی تذکّر دهیم که ممکن است روش خورشیدپرستی بابلی و مصری نیز در تجدید حیات مهر در زمان هخامنشیان بی‌تأثیر نبوده باشد. امّا مهرایزد خورشید نیست، بلکه در ادبیات اوستایی جدا از مهر که صفاتش ذکر شد، ایزد خورشیدی نیز داریم و قوانینی روشن هست که به‌هیچ وجه منظور از مهر ــ خورشید نمی‌باشد[۳۶].

در ضمن مباحث آینده از این ایزد و گاه بَغْ دگرباره یاد می‌کنیم، امّا اندکی از زمان اردشیر اوّل نگذشت که توجّهی به یک بغ‌بانو، یعنی **آناهیتا** جلب شد. آناهیتا Anahita را اغلب با **آرته‌میس** Artemis ایزدبانوی یونانی یکی می‌دانستند امّا بعدها در فهم این بغ‌بانو انحطاطی رخ داد و او را با **ایشتار** Ishtar زن خدای بابلی، الاههٔ عشق و شهوت و **آفرودیته** Aphrodite یونانی یا **وِنوس** Venus مقایسه کردند. باری اردشیر دوم به این بَغ‌بانو علاقه‌یی بسیار داشت.

۱۴. بغ‌بانو آناهیتا

گفتهٔ مورّخان قدیم دربارهٔ انتشار پرستش آناهیتا، اردشیر دوم پرستش‌گر این ایزدبانو یا ایزد اوستایی، کتیبه‌های او و ستایش ناهید، از زمرهٔ ایزدان آریایی، در ریگ‌ودا، تجدید حیات ناهیدپرستی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزدبانو، معنای لفظی، تقدّس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزدآب در اوستا، گفتهٔ استرابو و قربانی برای آب، قدیم‌ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آسپاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهیدپرستی



کْلِیمِنْس آلِکْساندریوس Klemens Alexandrius که از مورّخان عیسوی بوده و در حدود سال دو سد و بیست میلادی وفات یافته، از **بروسوس** Brossus مورّخ معروف کلدانی که در سدهٔ سوم پیش از میلاد می‌زیسته است روایت کرده

که **اردشیر دوم** نخستین پادشاه هخامنشی بود که برای **آفرودیته** معبد بنا کرد [= **آنائی‌تیس** Anaitis ـ **آناهیتا** Anahita] و تندیسهٔ آن الاهه را در نقاط مختلف چون شوش، همدان و بابل برای پرستش در معبدها نهاد و هم او بود که پرستش این الاهه را به مردمان پارس و باختر آموخت[۳۷]. این معنا راکتیبه‌هایی که یافت شده تصدیق می‌کنند و مشاهده می‌کنیم که برای نخستین بار **اردشیر دوم** از این الاهه یاد کرده و وی را هم مقام **آهورامَزدا** ذکر می‌کند. در کتیبهٔ شوش این شاه از آهورامَزدا و ناهید و مهر کمک می‌طلبد:

"این آپادانا Apadana یعنی ایوان که **داریوش** نیای بزرگ من بنا نهاد، و در زمان نیای دیگرم **اردشیر** آتش گرفت، من به تأیید **اورمزد** و **آناهیتا** و **میثْرَه** دوباره ساختم، و اورمزد و آناهیتا و میثْرَه مرا از همهٔ دشمنان نگهداری کنند"[۳۸].

هم‌چنین کتیبهٔ دیگری برپایهٔ ستونی که از همدان یافته شده و در موزهٔ انگلستان است، این شاه می‌گوید که: "این ایوان را من به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میترا بناکردم، امیدوارم که اهورامزدا و آناهیتا و میثره مرا از هر بلایی حفظ کرده و آن چه راکه من بناکرده‌ام از گزند ایّام مصون دارند"[۳۹-۴۰].

آناهیتا نیز چون مهر از خدایان قدیم و باستانی آریایی است و بی‌شک وی نیز از جمله الاهه گانی بوده است که در اصلاحات **زرتشت** از مسند خدایگانی به‌پایین کشیده شده بودند. به‌نظر می‌رسد در زمان هند ـ و ایرانیان پرستش عام داشته، چون در ریگ‌وِدا *Rig Veda* از دوزن خدا به‌نام‌های سی‌نی‌والی Sinivali و سَرَسْ‌واتی Sarasvati یاد شده که شباهت بسیاری به آناهیتا دارند.

به نظر می‌رسد که پس از آن که این بغ‌بانو نیز چون **میثْرَه / میترا** در زمان هخامنشیان به تجدید حیات پرداخت، از زمان اردشیر دوم پرستش و ستایش‌اش به‌سایر قلمروهای شاهنشاهی نفوذ کرده باشد[۴۱]. و حتا در خارج از قلمروهای ایرانی نیز دارای اهمیّت و موقعیت و مقامی گشته است، چون این بغ‌بانو نیز چون میثْرَه آن‌قدر دارای مناصب و صفات بسیار نیکو بوده که در هر منطقه‌یی که داخل می‌شده، صفات و مناصب ایزدبانویِ آن منطقه را نیز گرفته و مورد پرستش

واقع می‌شده است.

امّا دربارهٔ **آناهیتا** Anahita که لفظاً به پاک و بی‌آلایش معنی شود و هنگامی که با **آرِدْویسور** Aredvi Sura که "اَرِدْوی" نام‌رودی می‌باشد[۴۲] ترکیب شده و به‌شکل "اَرِدْوی سورَه اَناهی‌ته" به کار می‌رود به مفهوم "رود نیرومند پاک" یا "چشمهٔ زایندهٔ پاک[۴۳]" به تعبیری درمی‌آید. امّا آن چه که اساسی و موردنظر است آن‌که **آناهیتا** بغبانوی بزرگ آب‌ها است. نزد آریایی‌های قدیم و هم‌چنین ایرانیان تا دوران‌های واپسینِ امپراتوری‌شان عناصر چهارگانه تقدیس شده و مورد احترام بوده‌اند. در سراسر اوستا این معنا به وضوح به‌چشم می‌خورد. ایزدآذر مظهر و نمایان‌گاه آتش است و در سراسر اوستا از این عنصر با احترام و بزرگ داشت یاد شده است. ایزدهوا، **وَیو** Vayu نام دارد و "رام‌یَشت" هرچند به‌نام **ایزدرام** نام‌گذاری شده، امّا همه‌اش سخن از **ایزدهوا** است. از نگهبان و سرپرست زمین یا **سپندارمذ** نیز که یکی از شش اَمْشاسْپَند است آگاهی داریم، و سرانجام اَرِدْوی سورَه اَناهیتا، بَغ‌بانوی بزرگ و سرپرست و **ایزدآب**، یعنی عنصری که پس از آتش از عناصر دیگر قابل احترام‌تر بود می‌باشد. از بیست و یک یَشْت موجود، پنجمین آن‌ها، یعنی آبان یَشت، ستایشی است خاص بانو اَناهیتا. البتّه در سایر بخش‌های اوستا، چون خرده اوستا[۴۴] و یَسنا[۴۵] نیز از این ایزدبانو یاد شده است، امّا آن چه که مقام این بغبانو را بیان می‌کند، یشت پنجم می‌باشد.

امّا در اوستا از یک ایزد دیگر نیز یاد شده است به نام **اَپَم‌نَپات** Apam Napât که در ریگ‌وِدا نیز از وی یادشده امّا به عنوان یک خدای مذکّر، و در یَسناها و یَشت‌ها نیز از او یاد شده است، لیکن به عنوان یک ایزد موکّلِ بر آب در برابر اَناهیتا اهمیّتی چندان ندارد. در صفحات گذشته، تحت عنوان آداب و رسوم پارسی یاد شد که آب تا چه اندازه نزد ایرانیان مقدّس بوده است و **هرودوت**، مورّخی که این چنین گزارشی را دربارهٔ تقدیس و احترام و بزرگ داشت آب نزد ایرانیان می‌دهد[۴۶]، به‌نظر ناباور می‌رسد که گزارشش دربارهٔ **خشایارشا** و تنبیه آب به‌وسیلهٔ او درست باشد[۴۷]. **استرابو** Strabo نیز دربارهٔ روش ایرانیان در پاکیزه

نگاه‌داشتن آب همان‌گونه سخن می‌دارد، و چیزی که اضافه می‌کند روش قربانی‌کردن پارس‌ها برای آب است. وی می‌گوید هنگامی که ایرانیان می‌خواهند برای **ایزدآب** قربانی کنند، درکنار چشمه، رود و یا جویبار و ره گذر آب؛ گودالی می‌کنند و با احتیاط تمام به گونه‌یی که آب به خون آلوده نشود، مراسم قربانی برای آب را انجام می‌دهند[۴۸]، و مراسمی راکه **استرابو** در قربانی شرح می‌دهد، همان مراسمی است که از **هرودوت** در صفحات گذشته نقل کردیم و این موردی از فرایض مؤکّده است که در شرایع مغان وکتاب وندیداد و سایر رساله‌های زمان ساسانیان و پس از آن نقل شده است.

معابدی که از برای ایزدبانو آناهیتا ساخته می‌شد بسیار مجلّل، باشکوه و ثروتمند بوده است. آن چه که از روایات وگزارش‌های باستان برمی‌آید، این آتشکده‌ها که به‌نام آناهیتا بوده‌اند بسیار باشکوه و شوکت بوده و حتا به گفتهٔ برخی از دانشمندان، بعضی از این معابد، چون **معبد ناهید** در همدان پیش از عهد هخامنشی، یعنی در زمان دومین شاه مادی، یعنی **هُوَوَخشَتَر** "۶۲۵ ـ ۵۷۵ پ ـ م" بنا شده است[۴۹].

در ضمن شرح وقایع دوران **اردشیر دوم** یاد شد که **کوروش** برادر اردشیر دوم بر او شورید و سرانجام در نزدیکی بابل درحالی که پیروزی فراارویش بود کشته شد. جزو اسیرانی که از سپاه کوروش گرفته شد، معشوقهٔ یونانی او به‌نام **آسپاسیا** Aspasia جلب نظر می‌کرد. به‌نظر می‌رسد که اردشیر سخت به این بانوی یونانی دل‌بسته بود امّا از بیم مادرش که کوروش را بسیار عزیز می‌داشت، به‌جانب وی نمی‌رفت. سرانجام اردشیر هنگامی که **داریوش** پسرش را به جانشینی برگزید، مطابق با رسم معهود می‌بایست اوّلین خواهش ولیعهد را برآورده سازد، و داریوش نیزکه دوستدار آسپاسیا بود، معشوقهٔ عمویش را از پدر درخواست کرد. مطابق با این جریان که **پلوتارک** Plotarchos از **کتسیاس** Ktesias نقل می‌کند، اردشیر در ظاهر خواهش فرزند و ولیعهد را قبول می‌کند لیکن درواقع از این جریان ناراضی به‌نظر می‌رسد و اندکی نمی‌گذرد که آسپاسیا را به همدان می‌فرستد

تا در معبد آناهیتا راهبه گشته و به پارسایی تا پایان عمر زندگی نماید. در این جا نشانه‌هایی از آن چه که بعد میان مسیحیان رایج شد را ملاحظه می‌نماییم، و چون آسپاسیا که معشوقش کشته شده بود و به این جهت دچار شکست و ناکامی گشته بود به درخواست خودش ترک دنیا کرده و به معبد ناهید رفته بود. به‌احتمال قوی می‌توان منشأ این چنین روشی را از یونان دانست. به هر انجام ولیعهد که از این عمل پدر به خشم آمده بود، قصد جان پدر را می‌کند، امّا نقشه‌اش بی‌انجام مانده و به‌فرمان پدر به قتل می‌رسد[۵۰].

پلی‌نیوس Plynius مورّخ نامی سدهٔ دوم پیش از میلاد از عظمت و شوکت این معبد، ضمن وصف همدان سخن بسیار می‌گوید. درهایی که تمام از چوب‌های سدر و سرو بوده و جملگی با رویه‌هایی از طلا پوشیده شده بوده، بامی که از نقره پوشش داشته و چون خورشید درخشان بوده است و بسیاری دیگر از توصیفات، عظمت ثروتی را که در این معبد گرد آمده بوده و در زمان حملهٔ اسکندر به تاراج رفته است بیان می‌کند. پس از معبد همدان، بایستی از معبدی دیگر در شوش یاد کرد. به گفتهٔ **پلی‌نیوس** Plinius در این معبد تندیسه‌یی بسیار سنگین از ایزدبانو آناهیتا قرار داشته که از طلای خالص ساخته شده بوده است و به‌هنگامی که جنگی میان **آنتونیوس** Antonius سردار رومی و اشک پانزدهم یا **فرهاد چهارم** "۳۷ ـ ۲ ـ ب ـ م" درگیر می‌شود. تندیسهٔ پربهایِ ناهید به تاراج می‌رود. هرگاه بر آن باشیم که ادامهٔ این ماجرا را بیان کنیم، تا آخر عهد ساسانی گسترش پیدا می‌کند، یعنی پرستش و احترام یا بزرگ‌داشت این ایزدبانوی اوستایی بسیار دیرپایی داشته است و برای شناخت این بغ‌بانوی ایرانی بایستی از روی آبان‌یشت که از جملهٔ قدیم‌ترین یشت‌هااست[۵۱] به‌شناسایی پرداخت.



۱۵. اَناهیتا از روی یَشت پنجم

آگاهی ما دربارهٔ اَناهیتا، تحلیلی از یشت پنجم، اهورامزدا و تقرب بسیار اَناهیتا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، اَناهیتا ایزدبانوی مزدا آفریده، توصیف پیکر مادی‌اش، نیایش‌ها و فدیه‌ها، قربانی‌های بسیار برای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون، حمایت‌گر آریایی‌ها و دشمن دیوپَتنان، دربارهٔ قربانی، اسطورهٔ پا اورزَو و یاری ایزدبانو، داستان ویسَتَه اورو و شباهت با قصهٔ مذهبی یهودیان، داستان یوایشتَه یا اودیپوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهیدپرستی



چنان‌که اشاره شد آبان یَشت یا یشت پنجم یکی از کهن‌ترین و طویل‌ترین یَشت‌ها می‌باشد، و چنان‌که کریستن‌سن Christensen در کتاب اخیرالذّکر توضیح داده، این یَشت بایستی در زمان سلطنت **اردشیر دوم** "۳۵۸ ـ ۴۰۴ پ ـ م" تدوین شده باشد. به هر انجام باتوجّه به حدس دانشمند و پژوهشگر فوق، دربارهٔ زمان تدوین این یشت، کوشش می‌شود تا این ایزد از روی همین یشت یا سرود ستایشِ وی شناخته شود.

در آغاز **اَهورامَزدا** به زرتشت تکلیف گرامی داشتِ اَرِدْوی سورَ، اَناهیتا را می‌نماید، کسی که بر کیش اهورایی است و دشمن دیوها است، کسی که مایه‌ورِ جان‌ها است و رمه‌ها و گله‌ها را می‌افزاید، قلمرو کشور را می‌گشاید و ثروت را فراوان می‌کند. این ایزد توجّهی خاص به زنان و مردانی دارد که درصدد به‌وجود

آوردن فرزندانی بسیار هستند و به همین جهت نطفهٔ مردان را پاک و مشیمهٔ زنان را می‌پالاید تا به پاکیزگی فرزند آرند. درد زنان را در زایمان را تخفیف می‌دهد و شیرشان را در پستان‌ها می‌پروراند.

آناهیتا، ایزد بانویی است که در زورمندی برابر با تمام آب‌هایی است که برروی زمین جاری است و به دریای فَراخکَرت "**وُئوروکَشَه**" می‌ریزد. وی بانو و سرپرست تمامی آب‌ها است، کسی است که هزار دریا و هزار رود دارد و طول هریک از این رودها برابر است با تاخت چهل روز اسب‌سواری که سخت ورزیده باشد. در بندهایی مختلف از توجّه این ایزدبانو به پاکیِ نطفهٔ مردان و زنان و شیری که کودکان از پستان مادر می‌نوشند سخن گفته شده است.

شاید این تأکیدی باشد که هنوز اثر عمیق رستاخیزِ **زرتشت** را بنماید که بر علیه بَغان‌پرستی سخت پایمردی کرد، چون **آهورامَزْدا** تأکید می‌کند که او را از نیرو و ارادهٔ خودش آفریده است تا به‌وسیلهٔ او آفریده‌های نیک و نظم اجتماعی را بهتر اداره کند. در آبان‌یَشت به‌هنگامی که به توصیف ایزدبانو **اَرِدْوی‌سورَ** پرداخته می‌شود، زبان غنایی و لطافت شعری بسیار جالب است و بلندی خاصّی را ادا می‌کند. بازوانش زیبا و سپیدگونه، به فراخی و پهنی شانهٔ اسبی است. این ایزدبانو بر گردونه‌یی زیبا که چهار اسب سپید و یک شکل به آن بسته شده است، همواره آمادهٔ آن است تا بر دیوان و جادوان و ستم‌پیشه گان حمله برده و نابودشان سازد.

آن‌گاه به توصیفِ: نیایش‌ها، فدیه‌ها، قربانی‌ها و نذور نام‌آوران پیشین به درگاه **آناهیتا** از برای موفقیّت می‌رسیم. نخست **جمشید** است که از برای این ایزدبانو بر فراز کوه هَرا "هَرَئیتی Haraiti" سد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد و از وی درخواست کرد که شهریار همهٔ کشورهای بزرگ شود و بر دیوان پلید و دروغ‌گرایان مسلّط گردد آن‌گاه نوبت **فریدون** می‌رسد که مطابق قربانی‌های جمشید از برای ایزدبانو قربانی می‌کند و درخواست می‌نماید تا توانایی‌اش بخشد تا بر **آژی‌دهاک** [ضحّاک] دیوِ دروغ و ناراستی پیروز شود، و به‌کامش رسیده و آن هیولا را برمی‌اندازد. پس **نریمانِ گرشاسپ** آن‌چنان قربانی‌هایی از برای

آرِدْویسور آناهیتا می‌نماید تا بر "**گَنْدَرِوَ**"یِ زرّین پاشنه Gandereva. Zairi-pâšna مسلّط شود. ایزدبانو وی را نیز توانایی می‌بخشد تا کامیاب شود.

در این‌جا لازم یادآوری و تذکّر است که هر چند فاصلهٔ بسیاری میان سرودن گاثاها و یَشْت‌ها موجود بوده است، و چنان‌که می‌دانیم در گاثاها بر ضد قربانی‌های خونین سخن رفته و نکوهش شده است. امّا در یَشْت‌ها، به‌ویژه در آبان‌یَشْت بایستی توجّه داشت که تمام این نام‌آوران پیش از **زرتشت** زندگی کرده و بر آیین آریایی که مورد اصلاح قرار گرفته است بوده‌اند و این قربانی‌ها راجع است به آن زمان. البته در زمان‌های بعدی نیز قربانی به کلّی برافکنده و عملش متروک نشد، امّا تعدیل و تخفیف بسیاری یافت. امّا با تمام احوال رسم قربانی هنوز میان زرتشتیان معمول است و در جشن مهرگان چون مسلمانان در عید قربان، قربانی می‌کنند[۵۲].

همان‌گونه که این ایزدبانو به ایرانیان نامدار و نیک‌کار و مزداپرست در آرزوهایشان کمک می‌کند، به آنانی که بخواهند به فَرّ و مجد ایران خللی وارد کنند، هرچند که قربانی و نیایش نیز کنند، توفیق نمی‌بخشد، چون **افراسیاب**، آن بدکردار و دشمن آهنگِ تورانی. پس نوبتْ یکان‌یکان به یلان، پهلوانان و شه‌سواران و سلحشوران ایرانی می‌رسد که هر کدام از آناهیتا تقاضای یاری می‌کنند، و برایش در نقاط مختلف قربانی و نثار و فدیه می‌دهند و با کامیابی و موفقیّت آرزوهایشان انباز می‌گردد.

چنان‌که اشاره شد در برخی از بندهای این یَشْت، ایزدبانو **آرِدْویسور آناهیتا** در قالب و پیکر مادی‌اش، شاعرانه توصیف شده است. **پااورْوَ** Pâurva آن کشتی‌ران چرب‌دستی که به‌وسیلهٔ **فریدون** در هوا چون کرکسان درآمده بود، از ایزدبانو یاری می‌خواهد. این ایزدبانو چون **ایندْرَ** Indra آن خدای بزرگ هند و اروپایی که در اوستا، به‌ویژه وندیداد به‌صورتی یادش درآمده است، نیز بسیار تشنه و خواهان "زَوْر / زَاُثْرَ Zaoθra" یا فدیهٔ مایع می‌باشد که از شیرهٔ هوم [هَئومَه Haoma] مخلوط با شیر تهیه می‌شود. پس "پااورْوَ" که پس از سه شبانه‌روز پرواز در

آسمان به‌شکل کرکسی خسته و درمانده شده بود، سپیده‌دمی از ایزدبانو یاری می‌طلبد و پیمان می‌دهد که درکنار رودی برای وی بسیار شیرهٔ هوم "زَوْر" تهیّه و نثار نماید: "پس اَناهیتا روان شد به‌صورت دوشیزه‌یی بلندبالا و بس برومند و خوب‌چهر، درحالی که میان را باکمربندی زرّین بسته، فراخ سینه و آزاده از نژادی والا، با پاپوش‌هایی بسیار درخشنده و بندهای زرّین، و پااوزْوَ را به سَبُکی و خوشی از آسمانی که در آن سرگردان بوده به زمینِ استوار که در آن خانه داشت بر زمین نهاد.

در جایی دیگر نیز تجسّم پیکر مادی اَناهیتا وصف و یاد شده است و این توصیف این تا پایان یَشْتِ پنجم چندین بار تکرار می‌شود. امّا آن چه که بسیار شایان توجّه است، آن‌که مبنای بسیاری از معجزات پیامبران سامی را درخلال سروده‌های زیبا و ستایشِ ایزدان ملاحظه می‌کنیم، بدون این‌که در این‌جا منظوری از معجزه را افاده کنند. **ایزدمهر** که برآرندهٔ آب از سنگ است، در قصه‌های مذهبی یهودیان و دیگران بسیار تأثیر بخشیده و یا نظایر آن برای نمایاندنِ معجزه میان ادیان سامی رواجی دارد، ــ و در این‌جا نیز ملاحظه می‌کنیم که شباهتی بسیار میان این اسطورهٔ زیبای آریایی با یک قصهٔ مذهبی یهودی وجود دارد:

ویشــــتەاورو Vistaurô از خــــاندان نـوذر درکـنار آب "ویـتَنْگوهَئیتی Vitanguhaiti" برای اَناهیتا، فدیهٔ مایع "زَوْر" آورد، شیرهٔ هوم بـه شیر آمیخته، چیزی که بسیار دوست می‌داشت و درخواست کرد تا ایزدبانو یاریش دهد. این یل نامدار که دارمستتر باگُشْتَهْم Gostahm شاهنامه یکی می‌داندش[۵۳] می‌گوید که شمار بسیاری از دیوپرستان و دروغ‌گرایان را هلاک کرده‌ام و اینک خواهانم تا از برای من گذرگاه خشکی از فراز آب‌های "وَیتَنْگوهَئیتی" بگشایی. شاید این یل‌نامدار بر آن بوده تا از جاده و مسیری که برروی آب احداث می‌شد، با سپاهش بگذرد، به هرانجام در این‌جا نیز ایزدبانو با تمام زیبایی و فَرّوشکوهش تجلّی و تجسّم می‌یابد، به‌صورت دوشیزه‌یی زیبا، بلندبالا، آزاده، شریف و والانژاد، با

کفش‌هایی زرّینهٔ درخشان ــ آن‌گاه از میان آب‌های ژرف، یک گذرگاه و جادهٔ خشک باز می‌کند و آن قهرمانی که دشمنِ سرسخت دیویَشنان است به کام خود می‌رسد و به آسانی از جادهٔ میان رود خروشان می‌گذرد. هرگاه به قصهٔ مذهبی یهودیان توجّه کنیم که **موسا** به‌هنگام بحرانی که سپاهیان فرعون در تعقیب‌اش بودند و به رود نیل رسید و از خدایش **یَهُوَه** Yahova درخواست کمک و یاری نمود، پس بر رویِ آب جاده‌یی قابل عبور گشوده شد و موسا و پیروانش از آن درگذشتند، به‌معنایی عمیق از اقتباس باز می‌رسیم. در افسانه‌های همانندی نیز این داستان نظایری دارد، به‌ویژه یکی از کرامات عرفا و صوفیان بزرگ، گذرکردن از روی آب بوده است.

داستانی دیگر از قدّیسِ یلی است به نام **یوایشْته** Yuišta که می‌توان وجه تشابهی میان آن و داستان مشهور یونانی **اودیپوس** Oeudipus برقرار کرد. اودیپوس، شاهزادهٔ بی‌فرجام، غولی راکه سرِ شاهراهی نشسته و مردمان را در تنگ‌نا ـ می‌افکند و هرگاه کسی معمّایش را پاسخ نمی‌گفت می‌کشتنش، پس از حل چیستانِ آن غول، وی راکشته و به پادشاهی می‌رسد[۵۴]. به هر انجام داستان "یوایشتَه" چنین است که برای ایزدبانو اَرِدْویسور اَناهیتا در کنار آبی سد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند قربانی کرد. درخواست‌اش چنین بود تا ایزدبانو یاریش دهد تا بر دشمن و رقیب‌اش که **اَخْتْیَه** Akhtia نام دارد و از دیویَشنان است پیروز شود. این جادوساز نابکار باتوجّه به روایات دیگر پهلوی با سپاه فراوانش به شهری هجوم می‌آوَرَد و یا بازگشایی نود و نه [در روایت پهلوی سی و سه] چیستان را می‌خواهد یا آن‌که بسیاری را هلاک سازد. در این بیان یوایشْتَه آن پهلوانِ مقدّس و دین آگاهِ نامی فرا می‌رسد و با قربانی به درگاه ایزدبانو اَناهیتا، یاری‌اش را جلب کرده معماها را جواب می‌گوید و آن دیو زیانکار را می‌کُشد.

در چند بند از کردهٔ سی‌ام یشت پنجم وصف پیکر کاملِ ایزدبانو اَرِدْویسورَ اَناهیتا می‌شود. در جاهایی دیگر از همین یشت از خواب‌گاه فراگسترده‌اش بر فراز ابرها توصیف شده است. پس از ذکرِ یلان، شاهان و نامدارانی که دست نیاز

به‌سویش برداشته و کامیاب شده‌اند، از کارهای نیکویشان و کمک ایزدبانو دگرباره سخن می‌رود. آن چه که در این یَشْت سخت جلب توجّه می‌کند، عدم دخالت ناقص‌الخلقه‌ها است و کسانی که به بیماری‌هایی گرفتارند یا نقص جسمانی دارند در مراسم ستایش و نیایش این ایزدبانو. البته در اینجا تأثیر اندکی از روش مغان را ملاحظه می‌نماییم که بعدها در وندیداد که در زمان تدوین‌اش قدرت کامل را به‌دست آورده بودند، به‌شکل ناهنجاری ظاهر می‌شود. چنان‌که گفتیم گرایش به این بَغ‌بانوی دوران باستانی در اثر اختلاط فرهنگ و ادیان کشورهایی دیگر، چون یونان، مصر، بابل و... در ایران به‌وجود آمد و توده‌یی که همواره به‌گذشته گرایی و تجدید حیات سنّت‌هایی که چندگاهی در ظاهر متروک شده است رغبتی شایان دارند به مهر و ناهیدپرستی پرداختند و در این تجدید حیاتِ مظاهر گذشتهٔ آریایی که در اصلاح زرتشت برافکنده شده بودند مغان نیز نقش مؤثّری را ایفا می‌کردند. اینان تازه در کار تجدید قوا بودند، و چون از اواخر هخامنشیان قدرت بسیاری به‌دست آوردند، در پناه و پردهٔ ترویج دین زرتشت، مقاصد ویژهٔ خود را رواج دادند، و این بود دو شیوهٔ پرستش که در زمان هخامنشیان بر اثر دو جریان عمده‌یی که ذکر شد، رواج یافت. اینک پیش از آن‌که به این قسمت پایان داده شود، نخست به نقلِ ترجمهٔ آبان یَشت پرداخته و پس از آن به‌شکل کوتاهی از پرستش اَناهیتا در خارج از قلمرو شاهنشاهی شرحی نقل می‌گردد.

۱۶. ترجمهٔ آبان یَشْت



آهورامَزْدا به **زرتشت** گفت: "این **اَرِدْویسورَآناهیتا** را ستایش کن که به همه جا روان است. درمان‌گر است و ستایندهٔ آیین اهورایی است و شایسته است که در جهانِ مادّی مورد نیایش قرار گیرد، چه نیایش وی، گله و رمه را بیفزاید، خواسته و مال را برکت دهد و کشور را فراخی و آرامش بخشد."

این نخستین بند در آغاز هر فصلی یکسان تکرار می‌شود و روشن است که از افزوده‌هایِ جدید می‌باشد. فشردهٔ کَردهٔ نخست چنین است که توصیف کارها و برکات این ایزد است:

نطفهٔ مردان را پاک می‌کند. زهدانِ زنان را پاک و آماده برای باروری نگاه می‌دارد و زایش و حمل را برای بانوان آسان می‌کند و پستان‌هایشان را پُر شیر نگاه می‌دارد. دارای نام و نشانِ همه جاگُستر است و به اندازهٔ همهٔ رودهایِ جهان که یک جا جمع شوند نیرومند است و از کوه هُکَر به دریایِ فَراخْکَرْت می‌ریزد، آنسان که سراسرِ کرانه‌هایِ آن دریا را به موج‌های بلند، بالا آرد و متلاطم سازد. ایزدی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است و بزرگی و بلندی هر یک از آنها، به‌اندازهٔ چهل روز راه است که مردی سوار با اسبی تیزتک بپیماید.

آهورامَزْدا این ایزد را با اراده و از هستیِ خود آفرید تا به‌وسیلهٔ او، نگاهبانِ کشور و ده و سرزمین‌ها و مردم باشد. آفریده شد با بازوانی فربه و سپید و بسیار زیبا و به زبانِ جان، آوا برآورد که: "چه کسی مرا خواهد ستود با زَوْر به شیر آمیخته و هوم که از روی آیین تهیه شده باشد و این چنین کسی در حمایت من خواهد بود"

آن گاه بانگ نمازگزاران و ستایشگران است که همسرایی می‌کنند:

"برای شکوه و جلوه‌اش، با مراسم ویژه، این اَناهیت را می‌ستاییم، باشد که به‌حمایت و دستگیری‌مان برخیزد".

از کردهٔ دوم تا کردهٔ چهارم توصیف گردونهٔ ایزدبانو اَناهیتا است:

به پیش گردونه، لگام در دست، شکوه‌مندانه می‌راند. گردونه‌ای که چهار اسب سپید و خوش پیکر و نژاده آن را می‌کشند.

از کردهٔ پنجم به بعد، در این یشت بزرگ و کهن، چون دیگر یَشت‌ها، بزرگان، شاهان و نام‌آوران، مراسم ستایش و آیین و نیرنگ‌های دینیِ ویژه به‌جا آورده و درخواست‌هایی می‌کنند.

در سر این ستایندگان نخست **آهورامَزْدا** قرار دارد:

ایزدبانو **آناهیتا** را ستایش کرد **آهورامَزْدا**، در سرزمین ایرانویج، به‌کرانهٔ رود **وَنْگوهی دائی‌تیا** vanguhī-dāityā با آیین هوم و شیر و **بَرْسَم** و سرودی ویژه. و از او خواست تا چنان شود که اَشو زرتشت همواره با توانایی و اراده، در پی انتشار دین باشد و پیروزی را دریابد. وی را بدین آرزو کامیاب ساخت اَرِدْویسوراَناهیتَ، ایزد بانویی که هرکس به پیشگاهش، از روی راستی و اخلاص، زَوْر نثار کند و فدیه اهدا نماید، کامیابش می‌نماید.

ستایش **آهورامَزْدا** درکنار رود **دائی‌تی** در ایرانویج انجام می‌شود. امّا از این پس ستایش‌ها، بر بلندی کوه‌ها و یا جاهایی دیگر انجام می‌گردد:

"**هوشنگ پیشدادی**" پس از انجام مراسم ویژه در بلندی کوه هَرا، درخواست می‌کند بزرگترین شهریار شود و همهٔ گردنکشان و بَدان و گمراهان را براندازد و در آرزوی خود نیز کامیاب می‌شود. "کردهٔ ۶"

"**جمشید**" نیز درخواستی مشابه دارد و پس از انجام مراسم، ایزدبانو، وی را نیز کامیاب می‌نماید. "کردهٔ ۷"

"**آژی‌دَهاک**" (ضحاک) در بابل به انجام آیین‌های ستایش می‌پردازد و درخواست می‌کند تا هفت کشور را از مردمان تهی سازد. ایزدبانو، وی را کامیاب نساخته و می‌راند. "کردهٔ ۸"

"فریدون" پسر "آثْوْیَه" āθwya در سرزمین پهناور وَرِنَه varəna مراسم دینی ویژه برای ایزد **آناهیتا** به جا آورده و درخواست می‌کند تا به "**آژدی‌دَهاک**" که آفریدهٔ اهریمن است و می‌خواهد جهان را تباه سازد، چیره شود و او را براندازد، و ایزد به وی توانایی داده کامیابش می‌کند. "کردهٔ ۹"

"**کرشاسپ**" در کرانهٔ دریاچهٔ پیشینَه pišina پس از انجام مراسم، درخواست می‌کند تا در پهنه‌گاهِ نبردی که به ساحلِ دریایِ فَراخْکَرْت در می‌گیرد، آن دروغ‌پرست نیرومند، "گَنْدَرِوَ"یِ زرّین پاشنه gandarewa را براندازد و کامیاب می‌شود. "کردهٔ ۱۰"

"**افراسیاب**" تورانی در دژِ زیرزمینیِ خود مراسم ویژه را به‌جای آورده و از اَناهیت درخواست می‌کند که به فَرِّ کیانی در پهنهٔ مواج دریایِ **فراخْکَرْت** دست یابد و بدان وسیله به فرمانرواییِ همهٔ سرزمین‌هایِ آریایی برسد.

آرزوی وی را ایزدبانو برآورده نساخت. "کردهٔ ۱۱"

"**کی‌کاووس**"، بر فراز کوه **اِرِزیفْیه** پس از انجام مراسم ستایش و اهدایِ فدیه، درخواست شهریاریِ مقتدری را برای خود می‌کند و ایزد کامیابش می‌نماید. "کردهٔ ۱۲"

"**کی‌خسرو**" "**کَـوی.هَـئوسْرَوَ** kavi-haosravangha در کـنارهٔ دریـاچهٔ پهناورِ **چِئچِسْتَه** čaečasta مـراسـم فـدیه و آیـین نـیایش بـه‌جا آورده و درخواست می‌کند شهریاری قدرتمند شود و دیوان و جـادوان، **کَـوی‌ها** و **کَرَپَن‌ها** را برانداخته و در جنگ بر دشمن خود پیروزی یابد و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کردهٔ ۱۳"

پهلوانِ جنگاور، "**توس**"، درحالی که بر پشت اسب می‌تاخت، اَناهیتا را ستایش نمود و توانایی و قدرت برای خود و پـایداری و اسـتقامت بـرای اسـب خود خواست تا در تعقیب دشـمن پیروزمند شـود و او را برانـدازد و ایزدبانو، وی را کامیاب ساخت. "کردهٔ ۱۴"

در کردهٔ چهارده، "**توس**" درخواست می‌کند که در جنگ بر دشمنانش که پسران "ویسَه" هستند در تنگهٔ **خْشَثْروسوک** xšaθrosūka فایق آید.

در کردهٔ بعد ملاحظه می‌شود که پسرانِ ویسه برایِ **اَرِدْویسورَاَناهیتا**، در تنگهٔ خْشَثْروسوک که بالای **کَنگهٔ** kangha قـرار دارد، فـدیه داده و آیـین ستایش به‌جا می‌آورند و درخواست می‌کنند تا بر "توس"، در جنگ سـختی که درگرفته پیروز شوند و سرزمین‌هایِ آریایی را متصرف شوند، امّا ایزد بانو آنان را کامیاب نمی‌سازد.

کردهٔ ۱۶گویایِ یک داستان و اسطورهٔ کهن است. نگـارنده در کـتاب اوّلِ فرهنگ نام‌های اوستا پژوهشی در این مورد انجام داده است. برابر با شیوهٔ نویسنده یا نویسندگانِ یَشْتِ پنجم و یَشت‌های کهن، چنان‌که اشاره به داستان‌ها و روایاتِ رایجی میان مردم کرده باشند، حد اختصار را رعایت کرده‌اند. به‌موجب این فصل **پااوزْوَ ـ ویفْرَ ـ نَواز** که کشتی‌رانـی چـیره‌دست بـود را **فـریدون** ـ پـهلوانِ نـیرومند ـ به‌شکل کرکس درآورده که در آسمان سرگردان در پرواز بـود. ایـن پـرواز سـه

شبانه‌روز به درازا انجامید که نمی‌توانست در خانهٔ خود فرود آید. به‌همین جهت متوسّل به ایزدبانو شد که: "ای اَرِدْویسور اَناهیت مرا یاری کن که سلامت بر زمین و خان و مان فرود آیم تا درکنار رود **رَنگهٔ** یک هزار "زَوْرْ" با دستور و آیین که آمیخته به شیر و هوم باشد نیاز کنم.

آن‌گاه ایزدبانو به پیکر دوشیزه‌ای بسیار زیباپیکر و خوش‌اندام، درحالی که کمربندی به میان بسته، آزاده و نژاده، باکفش‌هایی که می‌درخشید و با بندهای زرین بسته شده بود، به یاریش درآمد. بازوانش را به استواری گرفت و چست و چالاک، بدون آن‌که کوچک‌ترین صدمه‌ای به او رسیده باشد، آن چنان‌که می‌خواست بر زمین و میان خانه‌اش نهاد. "کردهٔ ١٦"

"جاماسپ" نیز مراسم فدیه و نیاز با آیین برای **آرِدویسورآناهیتا** بگزارد، درحالی که در میدان جنگ بود، درخواست کامیابی کرد که شاهد پیروزی باشد و قرین کامیابی شد. "کردهٔ ۱۷"

اَشَوَزْدَنگهٔ ašavazdangha و چند تن دیگر برای ایزد مراسم نیایش و اهدای فدیه به‌جای آورده و درخواست می‌کنند تا در جنگ با دشمنان موفّق و پیروز شوند و ایزدبانو کامیابشان می‌کند. "کردهٔ ۱۸"

ویستَه‌ئورو vistauru از خاندانِ "نوذر" درکنارهٔ رود پُرآبِ **ویتَنگوهَئی‌تی** مراسم ستایش و اهدای نذر و فدیه به‌جا آورد و گفت ای **اردویسورآناهیتا**، من بی‌شمار از دیویَسْنان را در نبرد به خاک هلاک افکنده‌ام، اینک در پهنه گاه نبرد، جهت گذر از آب، برای من راه عبوری از این رودِ **ویتَنگوهَئی‌تی** آماده‌ساز. اَرِدْویسور به‌صورت دوشیزه‌ای بسیار زیبا روان گشت و آب را به‌صورت پلی از میان درآورد که گذرگاهی خشک نمایان شد و **ویسته‌ئورو** از میان آن بگذشت. "کردهٔ۱۹"

یـوایشْته.فـریانه yuišta.fryâna درکنار آب **رَنگهٔ** مراسم را انجام داده و درخواست می‌کند تا به **اَخْتیَه** آن بدخواهِ بدمنش چیره شود و بتواند به نود و نُه پرسِش وی پاسخ گوید. ایزدبانو، وی راکامیاب می‌سازد. "کردهٔ ۲۰"

از کردهٔ بیست و یک تا کردهٔ بیست و چهار، مطالبی دیگر پیرامون کرامات، قدرت، خواست‌ها، روش‌های ستایش، توصیف و بزرگداشت این ایزد است.

آهورامَزدا فرمان می‌دهد که ایزدبانو از پهنه گاه آسمان و جایگاه ستارگان به‌سوی زمین فرود آید تا مورد ستایش بزرگان و نام‌آوران قرار گیرد و همگان از بزرگان و آتُربانان از درگاهش تمنّا و درخواست کنند. زنان هنگام زایمان، جهت آسان‌زایی به درگاهش نیایش کنند. حافظ و نگهبان آفریدگانِ **آهورامَزدا** به روی زمین باشد. **اهورامزدا** در توصیف وی می‌گوید که:

هم‌چون رودی است که از آسمان و چشمهٔ خورشید جدا شده و به‌سوی زمین روان باشد. گاهِ ستایش وی از هنگام برآمدن خورشید تا هنگام فرورفتن آن است و در مراسم تهیه و اهدایِ "زَور" و نذر و فدیه، آتُربانانِ پاک و آگاه از دین می‌توانند بنوشند و در مراسم شرکت کنند. [خود می‌گوید]: از "زور" و "فدیه" برای من نباید بنوشند و بخورند و در مراسم ستایش من نباید شرکت کنند همهٔ آن کسانی که به نوعی بیماری مبتلا باشند، به بیماری‌هایِ پیسی و تب و صرع و کوته‌فکری و داشتن قوز و چهرهٔ معیوب و اندام ناهنجار و دیگر زشتی‌ها مبتلا نباشند.

اَناهیتَ دارایِ هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک بسیار پهناور و طولانی است. در کنار هر دریاچه و رودی، دارای خانه‌ای‌ست روشن و بس درخشان که بر هزار ستونِ خوش‌تراش استوار است و به یک سد پنجرهٔ زیبا آراسته که در شبستن‌هایش بسترهای زیبا و عطرآگین گسترده و از فراز هزار بلندی یک مرد، مواج و خروشان به پهناوری و عظمت همهٔ آب‌های این زمین جاری است. "کردهٔ ۲۳"

"**زرتشت**" می‌ستاید وی را در کنار رود **وَنگوهی‌دائتی‌تیا** و درخواست می‌کند تا در تبلیغ دین به **کی‌گشتاسپ** موفّق شود و ایزدبانو، وی را کامیاب می‌سازد. "کردهٔ ۲۴"

"زَریر" zairi-vairi در حال جنگ، بر پشت اسب، کنارهٔ رود دائتی‌تیا مراسم ستایش به‌جا آورده و درخواست می‌کند تا در میدان جنگ با

تـورانـیان بـه **هـومَیَک** humayaka و **اَرْجـاسپ** arejat-aspa کـه از دروغ‌پرستان و دشمنِ دینِ مزدایی هستند فایق آید و کـامیاب مـی‌شود از سوی اَناهیتا. "کردهٔ ۲۶"

او را می‌ستاید با مراسم، سردار تورانی در جنگ با "کی‌گشتاسپ" کـه **وَنْدَرِمَئی‌نیش** vandaremainiš نام دارد، در کنار دریایِ فَراخْکَرْت کـه بـر "**کِی‌گُشتاسپ**" و "زَریر" پیروز شود و سپاه آنان را مغلوب نماید. امّا ایزدبانو درخواست او را نمی‌پذیرد و کامیاب نمی‌شود. "کردهٔ ۲۷"

از برای **اَرِدویسورَ اَناهیت**، گردونه‌ای ساخت **اَهوراَمَزْدا** که چـهار اسب داشت و این چهار به منزلهٔ: باد، باران، ابر و تگرگ بـود. انـدام زیـبایش را بالاپوشی گران‌بها و درخشان در برگرفته که ایستاده و در انتظار مراسم ویژهٔ نیایش ستایشگران است. نمایان می‌شود با جامه‌ای از پوست بَوْری bawri تا بالابسته، با تنی پیچیده تا این چنین سینه‌های خوش ترکیبش برجسته‌تر ظاهر شود، با گوشواره‌هایِ چـهارگوش زرّیـن و گـردنبندی گِـردِ گـردن زیبایش، و دیهیمی بر سر با سدگونه گوهر، با روپوشی زرّین.

۱۷. رواج و انحطاط ناهیدپرستی

نفوذ اَناهیتا در خارج از ایران، چگونگی و شکل این نـفوذ، در ارمنستان، اعمال گره گوری مـبلّغ مسـیحی در ارمـنستان، نـفوذ عجیب و بسیار اَناهیتا در ارمنستان، تیرداد ـ شـاه ایـن کشـور و گرایندهٔ ایزدبانو، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تـبدیل مـعابد ناهید به کـلیسا، تـغییر و دیگـرگونی آیـین نـاهیدپرستی، زنـای مقدّس در بابل، هرج و مرج و فحشای مذهبی در پاره‌یی نقاط، نفوذ این امر در آیین ناهید، معبد ناهید در شهر آکی‌لی‌زن، پایان و نتیجه



در خارج از ایران نیز این ایزدبانو نفوذ و اهمیّتی یافت. البته نمی‌توان

این نفوذ را با بسط و گسترش عظیم مهرپرستی در جهان آن روز مورد مقایسه قرار داد، امّا ناهیدپرستی که در ایران تحت شرایطی که شرحش گذشت وارد دینِ زرتشت و مزداپرستی شد و به‌وسیلهٔ همین دین با فرهنگ ایرانی به مناطق بسیاری نفوذ یافته و به‌شکل ناهیدپرستی در آن مناطق شایع گشت. از جملهٔ این مناطق بایستی ارمنستان را نام برد که پرستش آناهیتا در آن جا نفوذ و اهمیّت خاصّی پیدا نمود.

آگاثانگلوس Agathangelus مورّخ ارمنی در سدهٔ چهارم میلادی گزارش می‌دهد که در هر معبد آناهیتا در شهر "اِرِز Erez" پیکره‌یی بزرگ و سنگین از طلا، و تندیسه‌های آناهیتا وجود داشته است و چنان‌که در بند گذشته ملاحظه شد از وجود چنین تندیسه‌ای در معبد شوش نیز باخبریم[55]. سدهٔ چهارم میلادی حدود تاریخی است که **تیردات** پادشاه ارمنستان به وسیلهٔ کشیش مبلّغی به‌نام **گره‌گوری ایلومیناتور** Gregory Illuminator به دین **مسیح** درآمد. به هر انجام هرچند که ما نمی‌توانیم به اقوال آگاثانگلوس، مورّخ ارمنی مسیحی مذهب که کشیش نیز بوده است اعتماد کنیم امّا با تمام این احوال نوشته‌های او تا اندازه‌یی نفوذ فرهنگ ایرانی، به‌ویژه ناهیدپرستی را در این منطقه نشان می‌دهد. در زمان اشکانیان، شعبه‌یی از این خانواده به فرمانروایی در ارمنستان پرداختند، و هر چند پیش از این دین، تمدّن و فرهنگ ایرانی در ارمنستان رواج و نفوذی بسیار داشت، امّا از این زمان دارای اهمیّتی بسیار و نفوذی قابل توجّه شد، به‌ویژه **آرْمَزْد** Armazd "**آهوراَمَزْدا**" و ایزدبانوی گرامیش آناهیتا در این منطقه دارای مقامی درخور توجّه شدند و ارمزد درحالی که فراموش می‌شد، ناهید سخت موردتوجّه قرار می‌گرفت. البته هرچند سایر ایزدانِ مَزْدَیَسْنا چون **مهر** و **بهرام** نیز در این سرزمین اهمیّتی داشتند، امّا مقام آناهیتا بسیار ارجمندتر بود.

در سدهٔ اوّل پیش از میلاد در این منطقه آن اندازهٔ نفوذ آناهیتا و پرستش و عبادت این ایزدبانو اهمیّت یافت که نام شهر "**آکی‌لی‌زن** Akilisen" را به آنائی‌تیس Anaitis [تلفّظ یونانی آناهیتا] برگرداندند. معبد آناهیتا در این شهر عظمت و

شهرت بسیاری داشته است و این معبد عظیم چنان‌که **پروکوپیوس** Procopius تذکّر می‌دهد، در زمان انتشار مسیحیّت چون معابد دیگر به‌صورت کلیسا درآمد، هرچندکه بسیاری از آن‌ها نیز به تحریک گره گوری Gregory آن کشیش فعّال و متعصّب به‌خرابی و ویرانی دچار شد.

به هرحال از سال ۲۹٤ میلادی گره گوری در ارمنستان به تبلیغ پرداخت و چنان‌که شرح شد، مورّخ ارمنی سابق‌الذّکر شرح کارهای او را داده است و از خلال نوشته‌هایش جابه‌جا به رواج و انتشار آیین ناهیدپرستی برمی‌خوریم. در این گزارش‌ها شدّت گرایش تیرداد، پادشاه ارمنستان را به اَناهیتا با روشنی متوجّه می‌شویم. در برابر وسوسه‌های کشیش، شاه از اَناهیتا به‌عنوان ایزدبانویی بزرگ یاد می‌کندکه مایهٔ سرافرازی، آزادگی، قدرت و اعتبار ارمنستان است. هم‌چنین این شاه اشاره می‌کندکه چگونه از اعتقاد وگرایش چنین بانویی ایزدی و ارجمند دست فرو دارد، درحالی‌که شاهان بزرگ کشورهایی دیگر چون یونان وی را بسی گرامی داشته و از پرستش‌اش دریغ نمی‌ورزند!، الاهه‌یی‌که ایزدبانویی است سرپرست جملهٔ دانش‌ها، حامی و سرپرست و دوستدار آدمیان و دختر پاکیزهٔ **آرْمَزْد** Armazd "**آهورامَزْدا-هُرْمَزْد**" می‌باشد.از این‌گونه سخنان‌که به‌شکل محاوره و گفت‌وگو میان **تیرداد** ملحد وکافر، وگره گوری مقدّس به‌زعم تاریخ‌نگار مورد ذکر آمده است، معلوم می‌شودکه محاوراتی است‌که از روی تعصّب و تنها از برای مغلوب نمودن تیرداد تنظیم شده است. امّا سرانجام چنان‌که از روایت مورّخ سابق‌الذّکر برمی‌آید، این پادشاه در سال‌های واپسین زندگانی‌اش تحت تأثیر کشیش مبلّغ، یعنی گره گوری قرارگرفته و به دین مسیح درمی‌آید. از آن پس به تحریک گره گوری معابد ناهید بسیاری ویران و محدودی نیز به‌کلیسا تبدیل می‌شود، لیکن بسیاری از مراسم و آداب پیشین ناهیدپرستی در ارمنستان به‌زودی طبق اصل جبر و روش معمول داخل مذهب عیسوی شد.

در مناطقی دیگر، به‌ویژه همان شهر آکی‌لی‌زن Akilisen که از آن سخن به‌میان آمد، برحسب درهم آمیختن ناهیدگرایی و عناصر محلّی، رسم‌هایی به‌این

نام و منتسب به ناهید پدید شد، چنان‌که این روش به‌شکل بسیار عمیق‌تری نسبت به‌مهرپرستی عملی شد و مهرپرستی هم‌چون که از ایران خارج و از آسیای صغیر به‌روم و جاهایی دیگر منتشر شد، آن‌قدر تغییر کرد که دیگر میتراپرستی نخستین را به شناخت صورت اوّلیه‌اش تشخیص ناممکن بود.

باری در آسیای صغیر، و چنان‌که گفته شد در شهری که به آنائی‌تیس یا اَناهیتا نام‌گزاری شده بود معبدی بسیار بزرگ و مشهور به‌نام این الاهه وجود داشت و عناصر بابلی که دربارهٔ **ایشتار** Ishtar ایزدبانوی بابلی که ربةالنّوع عشق و شهوت بود، وجود داشت، در مراسم این ایزد بانوی ایرانی داخل شد، و از همین مبدأ و خاستگاه است که ناهید را با ایشتار بابلی و یا آفرودیته Aphrodite یونانی مقایسه می‌کنند.

در بابل رسم زنای مقدّس رواجی بسیار داشت و رسم بر آن بود که هر دوشیزه‌یی بایستی ابتدا مدّتی در معبد شغلی چون یک زن روسپی داشته باشد. در معبد مدّتی اقامت می‌کرد تا به‌وسیلهٔ مراجعان بکارت‌اش برداشته می‌شد و مدتی در این معابدی که کاهنان به‌نام خدای بزرگ و الاههٔ عشق و شهوت برپا کرده بودند، به شهوت‌رانی و زنادادن سرگرم می‌شد، آن‌گاه وارد اجتماع شده و از حق شوهرکردن برخوردار می‌شد[۵۶].

هرودوت و هم‌چنین **استرابو**، این مورّخان کهن نیز این رسم بابلی را توصیف کرده‌اند: "آن‌چه که میان رسوم بابلی سخت زننده و ننگ‌آور است، این می‌باشد که هر زنی لازم است در جریان زندگی خود لااقل یک بار به یکی از معابد آفرودیت [=می‌لی‌تا Milita] رفته و در آن‌جا با یک بیگانه زنای مقدّس انجام دهد. زنانی از طبقات بالا و اشراف به‌موجب امتیاز طبقاتی، محتشمانه و با کالسکه و خدم و حشم به این معابد می‌روند و از نشست و برخاست با زنان عامی و طبقهٔ متوسط ننگ دارند و به‌همین جهت در معبد [پرستش‌گاه ایشتار] غرفه‌های مخصوصی برای خود دارند. باری زنانی که به معبد می‌آیند تاجی از ریسمان که نشان بندگی در درگاه الاههٔ عشق و شهوت است به سر می‌گذارند و در معبد می‌نشینند. در این

معابد همیشه گروه انبوهی از مردان به این منظور در رفت و آمدند. آنانی که خواهان انجام زنای مقدّس می‌باشند داخل معبد شده و به گردش می‌پردازند تا از میان جمع زنان، یکی را انتخاب نمایند، و چون جفت دل‌خواه خودشان را انتخاب کردند، سکه یی پول هر چند هم که ناچیز باشد به دامان آنان می‌افکنند، و هر زنی موظّف است که این سکّه را قبول نماید، چون سکّهٔ مقدّس است، و هم‌چنین مرد به هر صورتی نیز که باشد مجبور است تا دعوت او را از برای هم‌خوابگی بپذیرد. هر مردی هنگامی که سکّه را به دامان زنی می‌افکند، می‌گوید، من تو را به‌نام الاهه "**می‌لی‌تا** به خود می‌خوانم" و می‌لی‌تا نام الاهه‌یی است که آشوری‌ها **آفرودیت** را بدان می‌خوانند. آن‌گاه زن به دنبال مردی که از وی دعوت کرده به‌جای‌گاه مخصوص رفته و هم‌خوابگی می‌کنند و پس از این زن آزاد است که به خانهٔ خود بازگردد، چون وظیفه‌اش را نسبت به الاهه انجام داده است که این مجوّزی است برای ازدواج قانونی.

البته در این گیرودار، زنان مادامی که در معبد هستند از زمرهٔ کنیزان الاههٔ عشق و باروری محسوب می‌شوند و موفقیّت آنان در زیبایی بیشترشان می‌باشد. چون هر دوشیزه‌یی که زیباتر باشد، بالطّبع زودتر خواهنده‌یی یافته و از معبد آزاد می‌شود، امّا آنانی که از زیبایی نصیبی ندارند، چه‌بسا که سالیانی دراز در معبد به‌انتظار می‌نشینند، ـ و این رسمی است که در برخی از نقاط جزیرهٔ قبرس [در Paphos و Amathont] نیز شایع است"[۵۷].

البتّه تحقیق دربارهٔ منشأ این چنین رسمی، پژوهشی است بسیار جالب توجّه و شیرین[۵۸]، امّا متأسفانه در این قسمت که خود فرعی است از برای نمایاندن یک رسم، اقتضای کاوش بیشتری را به ما نمی‌دهد[۵۹]، لیکن چنان‌که **هرودوت** توضیح می‌دهد این رسم در قبرس نیز شایع بوده، ـ امّا در قبرس، بلکه بسیاری دیگر از جاها، از قلب و اعماق جنگل‌های آفریقا، تا صحراهای استرالیا و میان جوامع متمدّن چنین رسمی وجود داشته است. میان بنی‌اسراییل این چنین رسمی با تفاوت‌هایی وجود داشته است[۶۰]، هم‌چنین در لیدی نیز رسمی این چنین شایع بود

و دختران از پولی که از این راه به‌دست می‌آوردند، جهیزیهٔ خود را فراهم آورده و آن‌گاه شوهر می‌کردند، و هرگاه دوشیزه‌یی این چنین نبود، مایه خفّت و سرشکستگی‌اش محسوب می‌گشت.

به هر حال در آسیا و در جاهایی دیگر این رسمی بود معمول و بسیاری از اقوام و ملل و مردمان که الاههٔ عشق و شهوت و باروری داشتند، این‌چنین رسم‌هایی نیز میان‌شان شایع بود، امّا چنان‌که در بخش‌های اوّلیهٔ این کتاب توضیح داده شد، از همان آغاز میان آریایی‌ها هر چند قید و بندهای شدیدی از برای تحریم میل جنسی وجود نداشت، امّا به هیچ وجه این چنین رسومی را نیز نداشتند[۶]. هم‌چنین مطابق با "آبان‌یشت" ایزدبانو اَرِدْویسورَ اَناهیتا الاههٔ پاکی و عفّت است، چنان‌که وی را با **آرتمیس** Arthemis الاههٔ یونانی قیاس کرده‌اند.

مشاهده نمودیم که چگونه **آسپاسیا** Aspasia **معشوقهٔ کوروش کوچک** در معبد ناهید در همدان معتکف شد تا پایان زندگی، به‌پاکی و دور از هیاهوی زندگی به‌سر بَرَد، ـ امّا وضع معبد **آنائی‌تیس** در شهر "اکی‌لی‌زن" این چنین نبود، بلکه در مناطق آسیای کوچک رسوم سامی‌ها، یهودیان، بابلی‌ها و هم‌چنین لیدیایی‌ها و بسیاری دیگر در آیین ناهید وارد شده بود و به کلّی چون میتراپرستی شکل اوّلیه‌اش را از دست داده بود.

در معبد ناهید واقع در آکی‌لی‌زن Akilisen رسمی شایع بود که از لحاظ شکل کلّی‌اش، نفوذ بابلی را صریحاً نشان می‌دهد. در این‌جا نیز دوشیزگان به‌هنگام معیّنی از سال‌های زندگی وارد معبد اَناهیتا شده و خود را دراختیار مراجعان و خواهندگان قرار می‌دادند، و این یک عمل و کار مقدّس و فریضه‌یی مذهبی محسوب می‌شد، که نه بر آن‌که زشت شمرده نمی‌شد، بلکه مستحسن بوده و ازدواج برای هر دوشیزه‌یی مستلزم گذراندن این چنین دورانی بود.

این بود شرح کوتاهی دربارهٔ **ایزدبانو اَرِدْویسورَ اَناهیتا**، ایزدبانویی که چون **میثْرَه** در زمان هخامنشیان تجدید حیاتی کرد و در بسیاری از نقاط متمدّن پرستش‌اش رواج یافت. در یونان، روم و بسیاری از شهرها و ممالک آسیایی، و چنان‌که

ملاحظه شد چون میثْرَه در جاهایی دیگر با عناصر محلّی آمیخته و ترکیب شد، امّا مطابق با مدارک صحیح و متیقن هیچ‌گاه در ایران این چنین رسومی دربارهٔاش وجود نداشت و در یَشْت پنجم که به حرمت و در ستایش او سروده شده است، جز پاکی، راستی و اخلاق چیزی بازیافت نمی‌گردد.

۱۸. آغاز آیین هخامنشی

وجود مبانی اصیل زرتشتی در آغاز دورهٔ هخامنشی، ثنویت، انگره‌مینو ـ یا "دروگ" علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعهٔ اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم و جدید، اختلاف مَزْدَیَسنای شرق و غرب، مبانی شرقی و غربی، تأثیر مذهبی شرق در غرب، مغ‌ها روحانیان مَزْدَیَسنا می‌شوند، انتقال قدرت از ماد به پارس



به‌طور کلّی مبانی اساسی دین زرتشتی به شکل ساده و بی‌پیرایه‌اش در میان مردم دوران هخامنشی وجود دارد. شکل مَزْدَیَسْنای هخامنشی را بیشتر از روی کتیبه‌هایی که از این دوران باقی‌مانده است می‌توان درک کرد. در این کتیبه‌ها از آن شکلی که آن را یک ثنویت و دوگرایی اصیل جلوه داده‌اند، خبر و نشانی نمی‌یابیم. نه از نام عامل شر و روح پلید بدی و زشتی، یعنی **اَنْگْرَه‌مَئین‌یو** Angra Mainyu نشانی در این‌جا مشاهده می‌شود و نه از دیوان و شیاطین بسیار اثری هست. هم‌چنین بنابراین کتیبه‌ها، آن اقوام و مللی که ایرانیان غربی را احاطه کرده بودند، و دارای مذاهب و ادیانی بودند جز آیین ایرانیان که مَزْدَیَسْنا باشد، دَیویَسْنان خوانده نشده‌اند.

لیکن در این‌که گفته شد در کتیبه‌های هخامنشی از انگره‌مَئین‌یو "اهریمن" نامی برده نشده است، دلیلی برای آن نمی‌شود که اصولاً عامل شرّی وجود نداشته باشد، چون از عامل شرّ در کیش بهی، در کتیبه‌های هخامنشی به‌عنوان **دروگ**

Drauga یا "دروغ" یاد شده است و این همان "دروج" اوستایی است. هم‌چنین زراعت دوستی و اهتمام در امور کشاورزی که در دین زرتشتی اهمیّت خاصّی دارد، در زمان هخامنشیان اعتباری بسیار داشته و در بهبود آن سعی و مجاهدت بسیاری می‌شده است. در کتیبه‌یی از **داریوش** که حاوی فرمانی است به **گاداتِس** Gadates که یکی از شهربانان است، این علاقه و اهتمام بسیار را ملاحظه می‌نماییم. **داریوش** در این نامه به شهربان مذکور دستور می‌دهد که درختان و گیاهان شرقی را در آسیای کوچک و روسیه کشت نمایند، و آن‌گاه از این حاکم به‌واسطهٔ جدیت‌اش تقدیر و تمجید می‌نماید[۶۲]، ـ و چنان‌که در بندهای گذشته موضوع اقتصاد هخامنشی مورد شرح بود، تذکّر داده شد که این مسأله چنان‌که در دین زرتشت نیز جنبه‌یی کاملاً اقتصادی داشته، در این‌جا نیز چنان‌که در آن‌جا به هدف اقتصادی توجّه بوده، چنان هدفی را از برای بهبود اقتصاد دنبال می‌کند، ورنه به‌هیچ وجه کار این شهربان و ستایش شاه از او جنبهٔ تعارفات و تشویق ندارد.

امّا چنان‌که گفته شد همان‌گونه که میان اوستای قدیم و اوستای جدید تفاوت‌های بیّن و آشکاری وجود دارد، میان روش زرتشتی‌گری شرق و غرب فلات نیز تفاوت‌هایی به‌نظر می‌رسد. در شرق نوعی تعصّب مذهبی و گرایش سخت‌گونه در آیین وجود دارد و این امر برای نخستین بار از اوستا برمی‌آید، درحالی که در غرب صورت عکس این روش شایع بوده. ایرانیان شرقی ملل و اقوام گرد خود را که دارای مذاهب و ادیانی دیگر بودند، دیویَسْنان نامیده و با آن‌ها به‌سختی رفتار می‌کردند. درحالی که غربی‌ها این چنین روشی نداشتند، بلکه با اقوام و مللی که گرداگردشان را فراگرفته بودند و دارای ادیان و مذاهبی دیگر بودند، باگذشت و بینشی بسیار آزادگرایانه می‌نگریستند. به‌همین جهت است که آن تساهل مذهبی عالیِ آغازین را میان هخامنشیان ملاحظه می‌نماییم، بدین‌سان که هخامنشیان در سرزمین‌های مفتوحه، خدایان ملّی اقوامی دیگر را ستایش می‌کردند و در احترام و بزرگ‌داشت‌شان می‌کوشیدند، در داخل قلمرو شاهنشاهی

نیز معابد و مراسم و آداب خود را به‌آسانی و آزادی تمام انجام می‌دادند.

به‌نظر می‌رسدکه ارتباط معنوی و هم‌چنین مادی و برخوردهای تجاری میان شرق و غرب ایران از زمان شاهنشاهی ماد شروع شده باشد. در همین اوقات دین زرتشتی شرق در ماد موردتوجّه قرارگرفته و به‌وسیلهٔ مغان در ماد مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. هنگامی که قدرت و تفوّق پارس‌ها محرز شد و سلطنت **کوروش** به اوج قدرت خود رسید، کشورهای شرقی نیز جزو شاهنشاهی پارس درآمد و به‌سرعت دادوستدی میان شرق و غرب انجام شد. به این معنی که غرب تمدّن فرارفته‌تر و متعالی خود را به‌ارمغان داد، و شرق نیز از لحاظ مذهب در غرب تأثیر کرد، و نخستین اثرات این امر در ماد و به‌وسیلهٔ مغان آشکار شد. سرزمین ماد از همین هنگام است که مرکز مذهبی شاهنشاهی شناخته شده و مغان به‌عنوان روحانیانِ مَزْدَیَسْنا شهرت بسیاری می‌یابند و این شهرت به‌ویژه در نظر یونانیان بسیار قابل اهمیّت تلقّی شده و موجب نابه‌سامانی‌ها و اشتباهات فراوانی در ادوار بعدی و هم تاکنون را فراهم می‌آورد. دو لهجهٔ اوستایی؛ یعنی لهجه گاثاها و لهجهٔ یَشت‌ها به‌عنوان زبان مقدّس مذهبی پذیرفته می‌شود. امّا هم‌چنان‌که اصول راستین و اصیل تعالیم زرتشت از میان می‌رفت، و به جایش اصول و عقاید نو در پناه نام زرتشت به‌وجود می‌آمد، به‌همین نسبت لهجهٔ گاثایی نیز مورد تساهل و فراموشی قرارگرفته و درعوض لهجهٔ یشت‌ها سخت از جانب مغان تقویت و غنی می‌شود و یَشْت‌های جدیدی با این لهجه سروده شده و به یَشْت‌های قدیم افزوده می‌شوند[۶۳] یَشت‌هاکه حاوی ستایش بَغان دورهٔ آریایی بود و زرتشت در رستاخیز و اصلاح خود آن‌ها را برافکنده بود، دوباره مورد توجّه قرار می‌گیرند، درحالی که دین اصیل زرتشتی متروک شده و فراموش می‌شود و باری دیگر تاریخ نفوذ قوی سنن و طبع سنّت‌گرای بشری را به عیان و آشکارا نشان می‌دهد.

قبل از آن‌که نفوذ و تسلّط مغان در میان پارس‌ها پای‌گیر و استوار شود، پارس‌ها از روشی که به روح زرتشتی‌گری بسیار نزدیک‌تر بود، اعتقاد داشتند، امّا به‌زودی مغان شروع به تحریک وکار نمودند به‌شکلی که از همان اوان، مطابق

باگزارش **هرودوت** مراسم مذهبی بدون وجود آنان انجام نمی‌شد. امّا از زمان **کمبوجیه** برای به‌دست آوردن قدرت به توطئه پرداختند هرچند توطئهٔ مغان در ظاهر شکست خورد و **گئومات** Gaumata مغ کشته شد، لیکن درواقع این آغاز پیروزی‌یی بود که نتایجش به‌تدریج آشکار شد. مغان درکار آن بودند تا آیین و مراسم خود را در پناه اصول زرتشتی اشاعه دهند و موفقیّتی نیز به‌دست آوردند که در هیأت کلّی‌اش کامل نبود، چون هیچ‌گاه رسم مرده را نزد درندگان افکندن باور به ثنویت مطلق و نوع ازدواج مقدّس و... بسیاری دیگر از اصول فقهی و قوانین سخت خود راکه درکتاب وندیداد *Vandidad* [وی.دَئِو.داتَه *Vi Daevo data*] گرد آورده بودند، نتوانستند به مرحلهٔ اجرا درآورند[۶۴].

۱۹. کوروش و برخورد با مذهب

هخامنشیان و سیاست مذهبی، کوروش و خوی انسانی و آزاده‌اش، کوروش در بابل، سیاست وی در شهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون، ساختن معابد ویران بابلی‌ها، احترام به آداب و رسوم، مفاهیم کتیبه‌های وی، برخورد با یهودیان، کوروش یا موعود قوم یهود، برگرداندن یهودیان باکمک‌های بسیار به ارض موعود، انگیزهٔ بشردوستی، کوروش چنان‌که ازکتیبه‌ها برمی‌آید، مقام انسانی او



در این واپسین شرح و پژوهش به‌جا است تا از سیاست مذهبی **کوروش و داریوش** که در آن عصر بسیار قابل توجّه می‌باشد یادگردد. کوروش به‌هنگامی که بابل راگشود، خود را چون فاتحی در اذهان جای نداد، بلکه با وضع آشفته و نارضایی که در بابل از سلاطین پیشین وجود داشت، خود را نجات‌بخش و وارث قانونی تاج و تخت و شاه بابل معرفی نمود، و برای اثبات این مدّعاها دست به‌روش سیاست خاص‌اش در مدارای مذهبی زد. از معبد **مَردوک** Marduek

خدای بزرگ ملّی، با احترام دیدن و ستایش کرد. امر نمود تا معابد ویران را بازسازی کنند و خدایانی را که به‌عنوان هتک حرمت از معابدشان دور کرده بودند، بازگردانند. دو معبد بزرگ **آساگی‌لا** Asagila که معبد **مردوک** در بابل بود، و معبد **آزی‌دا** Azida که معبد **نَبو** Nabu در **بورسی‌پا** Bursipa بود به امر وی ساخته و برپا شد و در تخته سنگ‌ها، و ته‌ستونها و جاهایی دیگر از بازمانده‌های این بناها که در بابل یافت شده است، این نوشته به‌شکل مُهر خوانده می‌شود: "من کوروش، سازندهٔ آساگی‌لا و آزی‌دا، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ پارس‌ها"[65]. همچنین در کاوش‌های "**اور** Ur" نیز کتیبه‌هایی یافت شده است که نشان می‌دهد **کوروش** معابد **نَنار** Nanar، **نون‌ماخ** Nunmakh و معبد مشترک **نَنار** و **نین‌گال** Ningal را که جملگی از خدایان بابلی می‌باشند تعمیر و بنا نموده است.

آن‌گاه نوبت آزادی یهودیان بود، مردمی که سخت در معتقدات خود متعصّب بودند و در اسارت مدّت‌هایی با امید، روح ملّی خود را نگاه داشته بودند. **کوروش** در همان سال نخست فتح بابل توجّهی بسیار به این قوم آواره و اسیر نمود و فرمانی داد مبنی‌بر آن‌که یهودیان آزاد بوده و تحت توجّهات و کمک شاهنشاهی می‌توانند به‌موطن خود بازگشته و به‌تجدید بنای بیت‌المقدّس که ویران شده بود بپردازند، وانگهی تمام آن غنایم گران بهای زرّین و سیمینی را که به خزاین بابلی ریخته شده بود، به آنان بازپس داد. به سال ۵۳۷ پیش از میلاد در حدود چهل هزار یهودی از بابل تحت رهبری کسی به‌نام **زَروبابل** Zarubâbal به‌اَرْض موعود به حرکت درآمدند و این امر موجب شد که یهودیان کوروش را همان نجات‌بخش و موعودی که پیامبران بنی‌اسراییل از وی سخن می‌گفتند، و برانگیختهٔ **یَهُوَه** خدای بزرگ‌شان بنامند. از سویی دیگر کوروش از جانب سیاسی قضیه نیز غافل نبود، چون فلستین سنگر و معبری محسوب می‌شد برای دست‌یابی بر مصر و به‌همین جهت یک سردار برجستهٔ پارسی همواره به‌عنوان نظارت کردن در کار یهود، در کارشان گماشته بود. امّا بایستی گفته شود که کوروش به‌هیچ وجه برای چنین منظوری یعنی درست کردن پایگاهی نظامی از

برای دست‌یابی به مصر، چنین کمک عظیمی را به یهودیان ننمود، بلکه محرک و برانگیزاننده‌اش در این‌کار تنها آن حس بشردوستی، آزادگی و احترام به حق و حقوق انسان‌ها و ملّت‌ها بود، چون شاهنشاهی هخامنشی هرگاه دولت اسراییلی و یا فلستین نیرومند و مقتدری نیز وجود می‌داشت، قادر بود تا درصورت لزوم بر آن قایق آید.

شاید **کوروش** از میان شاهان معدودی که حسن شهرت و نام نیکی از خود به‌یادگار نهادند، برگزیده‌ترین‌شان باشد. یکی از برجسته‌ترین ارکان حکومت و موفقیّت وی در آن بود که می‌دانست دین از دولت نیرومندتر و پربنیان‌تر است و به‌همین جهت نیز در شهرهایی که به‌وسیلهٔ وی گشوده می‌گشت سیاستی داشت بسیار انسانی و ملایم. نه به غارت و چپاول و اعمال خشونت‌بار دستور می‌داد و نه به‌ویران‌کردن معابد و پرستش‌گاه‌ها رغبت داشت، بلکه به نرمی و تساهل، و روحی فیلسوف‌منشانه و آزاد، نسبت به تمام خدایان رفتاری احترام‌آمیز و ملایم داشت. در شهرهایی که به‌وسیلهٔ او فتح می‌شد، بودجه‌یی تعیین می‌کرد تا پرستش‌گاه‌ها و معابدشان ساخته شود. حتا مردم بابل که در آغاز در برابرش اندکی ایستادگی کردند، هنگامی که مرحمت و لطف و اعتقادش را نسبت به خدایان و معتقدات، رسوم و مذهب خود دریافتند، سخت گرامی‌اش داشتند، در کتیبه‌یی خود می‌گوید:

"چون با داد و فرّبه بابل وارد شدم، به‌شادمانگی و سرور در کاخ شاهی سکونت کردم. **مَردوک** خداوند بزرگ، مردمان آزادهٔ بابل را به سوی من دل نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم. سپاهیان فراوان من به بابل وارد شدند، امّا به‌هیچ وجه اجازهٔ نامردی و رفتاری غیرانسانی بدانان ندادم، بلکه من مردمان بابل را از قید بندگی آزادی بخشیده و دستور دادم تا ویرانی‌های شهر را مرمّت و آباد سازند.

مَردوک Marduck، آن خداوند بزرگ از این رفتار من به شادمانگی در آمد و مرا آفرین گفت. مرا، **کوروش** را، شاهی که ستایش‌اش می‌کند، و کمبوجیه پسرم را، و تمام سپاهیانم را، ـ و ما نیز بی‌ریا و آزادمنش

ستایش و نیایش‌اش می‌کنیم جملهٔ پادشاهانی که در سراسر گیتی در کاخ‌هایشان زندگی می‌کنند، و همهٔ شاهانی که در چادرهایشان بر گاه سلطنت تکیه زده بودند [تازیان] برایم هدایایی بسیار آوردند، و در بابل، پای مرا که کوروش هستم بوسه زدند."

پس از این **کوروش** می‌گوید که چگونه وضع معابد و خدایان دربه‌در را سر انجام داده است:

"باشد تا همهٔ آن خدایانی را که از شهرهای دیگر، به شهر و معبدشان بازگردانیدم، از برای من زندگی دراز و موفقیت فراوان بخواهند، و برای من به‌مهرانگیزی و سرور سخن‌ها گویند، ــ و به **مَرْدوک** آن بزرگْ بغِ توانا بگویند که: کوروش، شاهی که تو را پرستش می‌کند، و پسرش **کمبوجیه**، برکت و پیروزی یابند."

این شیوه و رسم را تنها در بابل مراعات نکرد، بلکه در تمام سرزمین‌هایی که می‌گشود، این رسم انسانی را مرعی می‌داشت. نسبت به سنن، آداب و رسوم و معتقدات مردمی مختلف آزادی کاملی را قایل بود، و بالاتر از **ناپلئون** همهٔ ادیان و خدایان را قبول داشت و به تکریم‌شان می‌پرداخت. امّا نه در این‌باره، بلکه از مردان بزرگی بود که به بزرگ داشت مقام انسانی سخت توجّه داشته، و همچنان که **زرتشت** نیکی و نیکْ مردان را می‌ستود، وی نیز مقام انسانی را سخت بزرگ و گرامی می‌داشت.



۲۰. انحطاط مذهبی

کمبوجیه و روش سیاست مذهبی او، اشتباهاتی ناروا دربارهٔ این شاه، روش مدارای کوروش منشانهٔ او، داریوش و سیاستی روشن، شورش یهودیان و مدارای مجدّد، اتمام ساختمان معبد در مصر، داریوش پیرو صدیق زرتشت، نبرد درونی و بیرونی، عقاید پاکِ درونی، سیاست مذهبی برونی، معبدسازی در مصر، توجّه به اصول مذهبی مصریان، نمونه‌هایی از سیاست مذهبی او، خشایارشا و آغاز انحطاط، نفوذ مغان و برچیده شدن سیاست پیشین



از **کمبوجیه** سخنی بسیار به میان نخواهیم آورد، چه از این شاه طرفی نمی‌توان بست. در زمان پدرش وسایل و تجهیزات سفر جنگی مصر آماده شده بود، و چون کوروش کشته شد وی این هدف را دنبال کرد. در مصر آن چنان‌که دیوانگی‌هایی را به وی نسبت داده‌اند، درست نیست و به‌نظر می‌رسد که دربارهٔ وی به گزافه و اغراق پرداخته باشند[۶۶]. دربارهٔ **گاوآپیس** که کشتن‌اش را به این پادشاه نسبت دادند، به دروغ رفته و اشتباه غرض‌آلوده و یا شایع **هرودوت** را نقل و تکرار کرده‌اند[۶۷]، این اشتباهی به‌نظر بیش نیست چون به سال ششم که کمبوجیه "۵۲۴ پ ـ م" به اتیوپی "حبشه" لشکر کشید، و از مصر دور بود، گاو مقدّس مرد و گاو مقدّس بعدی نیز تا سال چهارم شاهی داریوش زنده بود[۶۸]. این ادّعا که بسیاری از داوری‌های ناروا را دربارهٔ کمبوجیه باطل و بی‌اثر می‌سازد، با

شواهد متیقن تاریخی ثابت است، چون کمبوجیه نه آن‌که مبادرت بـه کشتن و لگدمال کردن معتقدات و رسوم مصری نمی‌کند، بلکه چون پدرش به آنها احترام نهاده و در رسوم و آداب مردمان شرکت می‌کند. وی پس از آگاهی از مرگ گاو مقدّس، دستور داد تا از سنگ سماق خاکستری رنگ از برای گاو آپیس تابوتی ساختند، و این نخستین کسی بود که نامش را بـر تـابوت سـنگی و عـظیم و یک پارچهٔ گاو آپیس نهاد، و دستور داد تـا بـر سـنگ چـنین نـقر کـنند: "هـوروس، سامتوری، شاه مصر بالا و پایین، پسر رَع Ra'e ـ کمبوجیه جاودان ماناد. او برای یادبود پدرش، آپیس ـ اوزیریس تابوتی از سنگ سماق ساخت که شاه مصر بالا و پایین، پسر رَع کمبوجیه که زندگانی جاودانی، بخت خوب، تندرستی، شادمانی، همه به او داده شده که چون شاه مصر بالا و پـایین جـاودان نـمایان است، هـدیه نمود." هم‌چنین نوشته‌هایی دیگر از مصر به‌دست آمده متعلّق به آن زمان، و نشان می‌دهد که چگونه کمبوجیه معابدی را تعمیر و بنا کرد و با احترام و بزرگ‌داشت ملّتی با آداب و رسومش، بر آن‌ها حکم راند و این نوشته‌ها اسنادی است گویا که نوشته‌های سست و بی‌بنیاد بسیاری را بی‌اعتبار می‌سازد و جای تأسّف است که دو تاریخ‌نویس بزرگ عصر ما، چون **ویل دورانت** Will Durant **توین‌بی** Toynbee وظیفهٔ خود را کاملاً فراموش کرده و دربارهٔ ایران به همان روایات نادرست قدیم دل بسته و به مدارک صحیح تازه و زنده توجّه نکرده و یا آن‌ها را نادیده انگاشته و در آثار خود دربارهٔ ایران راهی ناحق را پوییده‌اند.

به‌نظر می‌رسد که **داریوش** پیرو وفادار و صدیقی بـوده است از بـرای اسـتاد بزرگش زرتشت، امّا پیروی که در محظورات سلطنتی مـحصور بـوده و اجـباراً، بدون این‌که قلباً بخواهد، در ظاهر از آیین بهی اندکی انحراف می‌جسته است. در کتیبه‌های بسیارش در هر یک سطر و دو سطری یک بار از **آهورامَزدا**، خـداونـد بزرگ ستایش و درخواست کرده، و به جز او از هیچ بغی دیگر یاد نکرده است. داریوش قلباً و از روی صدق از خدایان پیشین تنفّر داشت و از دیـوانـی کـه در رستاخیز بزرگ زرتشت جای و مقام یافته بودند، مشمئز بود. امّا تفاوت عمده‌یی

وجود داشت میان زرتشت، یعنی مصلحی که تنها هدفش ارشاد مردم بود بـه راه راست و زندگانی انسانی و دور از خرافات و رسوم غیرانسانی و بَغان‌پرستی ــ با **داریوش**، یعنی کسی که ناگهان به‌شاهنشاهی بزرگی در قلمروی وسیع، با مردمانی بسیار مختلف و گوناگون دست یافته بود، مردمانی که اغلب از توحید زرتشت به دور بودند و پابسته به بَغان‌پرستی و شرک و رسوم خرافی گذشته بودند. به‌همین جهت و بنا بر روش سیاستی که اعمالش و کارکردش مـوجب تـحکیم و تـثبیت فرمانروایی‌اش می‌شد، اجباراً از آن چه که موجب میل درونی‌اش بود، صرف‌نظر می‌کرد. او پیروی برای زرتشت بود که تنها اهورامزدا را مـی‌شناخت، امّـا شـاید ناچار و از روی مصلحت‌گاه نیز در کنار این "سروردانا" از بغانی دیگر که مـورد پرستش و گرایش خلق بودند یاد می‌کرد؛ امّا در هیچ‌جا اشاره‌یی صـریح از ایـن بَغانِ دیگر بازنمی‌یابیم. بعید نیست، و باتوجّه به‌روش برجستهٔ داریـوش، شـاید حتم باشد که به‌هنگام دستور به نوشتن، وقتی که می‌گفت "بغان دیگر"، زیر لب و در دل می‌گفت که: آن‌ها، بغان دیگر هیچ‌اند و جـز ـ و هـم و پـنداری از گـذشته چیزی نتوانند بود.

سیاست داریوش در مصر از لحاظ تساهل مذهبی و بنا و تعمیر معابد بسیار جالب توجّه است. داریوش با اعمال و کردار خود ثابت کرد که با اعتقاد راسخ در یک دین و آیین، می‌توان با وسعت دید و آزادگرایـی بـه آیـین‌ها و کـیش‌هایی دیگر نیز احترام گذاشت و مداراکرد. با ایـنکه یک بـغ‌پرست واقـعی و بـر ضـد خرافات و بغان‌پرستی بود، به این‌گونه شیوه‌ها از مردمانی دیگر تمکین می‌کرد، و شاید می‌دانست کـه تـا تـوده از فـرهنگی عـالی و تـدریجی بـرخـوردار نشـود، غیرممکن است تا از خرافات و مـوهومات صـرف‌نظر کـرد، پس ایـن گـله‌های بزرگ را آزاد می‌گذاشت تا دین و مذهب خود راکه آکنده از خرافات و رسومی عجیب و بدوی بود داشته باشند و بدان دل خـوش دارنـد. لیکـن خـود مـؤمن و پیروی راست‌پندار بود برای **زرتشت**، آن مرد بزرگی که از جمعِ بسیار خـدایـان پیوند بازگسست و کوشید تـا بـا آمـوزه‌هایی عـملی و اخـلاقی، مـقام انسـانی را

به‌ارزش راستین‌اش برساند.

کوروش کسی بود که امپراتوری را بنا نهاد، وسعت بخشید و قلمروهای بسیاری را به زیر فرمان آورد، امّا **داریوش** دنبالهٔ عمرش راکه بریده شد و موقعیت آن را به وی نداد تا نظم و نَسَق و سامان قلمروها را فراهم کند، ادامه داد و شاهنشاهی را به فرازگاهش بالا برد، فرازگاهی که از آن پس سقوطی تدریجی به‌دنبال داشت. در اوایل شاهی‌اش یهودیان نیزکه اوضاع را اندکی سست دیدند، درصدد توطئه برآمدند که یکی از بازماندگان **داوود** را به‌نام **زَروبابل** Zarubabel به پادشاهی برگزینند. چون ناظر و مأموری‌ که به‌کار ساختن معبد نظارت می‌کرد از توطئه باخبر شد، کار را متوقّف ساخت. یهودیان که بدون مساعدت و یاری مستقیم امپراتوری کاری از پیش نمی‌بردند، سفیری به نزد داریوش فرستادند. داریوش مطابق میل آنان، دستور به تجدیدبنای معبد داد، امّا این مانع از آن نشد که تصمیماتی اتّخاذکنند تا از حوادث احتمالی پیش‌گیری شود.

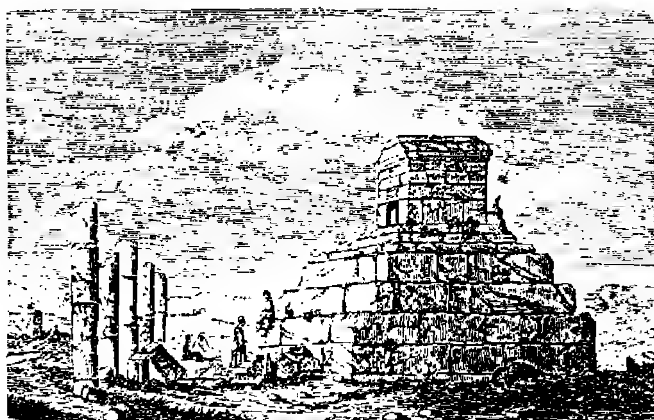
در مصر کار داریوش بسیار رضایت‌بخش بود. به فرمان او معماری از برجسته‌گان مصر به کار تعمیر معابدی بسیار و بنیان‌افکندن ستایش‌گاه‌هایی از برای خدایان محلّی شروع به اقدام کرد[۶۹]. امّا تنها در این‌جا مدار گفت‌وگو بر مسأله‌یی است که موردنظر و بحث است ورنه جای سخن از برای کارهای داریوش به‌ویژه، و دیگر شاهان هخامنشی در ایران بسیار و فراوان است. در قسمت جنوبی مصر با ورود شتر که به‌تازگی در مصر استفاده از آن معمول شده بود وکاریزکنی و قنات‌سازی آبادانی بسیار جالب و ثمربخشی مشهود شده بود. در هبت مرکز این قسمتی که آبادانی می‌دید، معبدی کوچک وجود داشت برای عبادتِ **آمون** Amon، امّا **داریوش** در حدود سال ۴۹۰ برای آن خداوند بزرگ معبدی باشکوه ساخت از سنگ. نقش‌های این معبد، داریوش را چون شاهی مورد مرحمت نشان می‌دهد، هم‌چنین در نقش برجسته‌هایی شاه را در حال اهدای هدایایی به بَغان و بَغ بانوان نشان می‌دهد. در نقش‌های بسیار و بالندهٔ این معبد، و باتوجّه به نقش‌های خدایان و بغان بسیارکه جملگی هم‌چون جلوهٔ یکتایی

از آمون نموده شده، رمزهایی بسیار پرمعنی یافت می‌شود از دینی که در حال تأثیر برداشتن و تکامل و فاصله‌گرفتن با باورهای پیشین است.

سیاست مذهبی داریوش در مصر و یونان و جاهایی دیگر بسیار جالب توجّه است. در مصر برای یافتن **گاوآپیس** یک سد تالان وعده داد. در هر نقطه‌یی از ره‌گذر به معابد سری کشیده و پس از عبادت و پرستش و برگزاری مراسم رایج، درصورت لزوم اصلاحات، تعمیرات و بناهایی برپا می‌کرد. در متن مصری کتیبهٔ کانال سوئز خود را فرزند ایزدبانوی بزرگ مصری **نیت** Nitte معرفی کرده و با مرتبت "رَع 'RA'" خدای آفتاب یکی می‌نمایاند. این شاهان نه بر آن‌که چنین سیاستی را به‌طوری محدود به‌مرحلهٔ اجرا درآورده و منحصر خودشان باشد، بلکه به شهربانان و حاکمان نیز همواره دربارهٔ رعایت اصل آزادی عقاید و مذاهب و آداب و رسوم تأکید می‌کرده‌اند. به‌موجب گزارش **هرودوت** هنگامی که **داتیس** Datis فرماندهٔ مادی مأمور سرکوبی شورش‌های یونانی بود، هنگامی که به‌جزیرهٔ **دِلوس** Delos که معبد بزرگ **آپولون** Appolon در آن‌جا واقع بود رسید، اهالی از بیم و ترس گریخته و جزیره را خالی کردند. اما **داتیس** کسانی را فرستاد تا به‌فراریان اطمینان دهد که به‌دستور شاهنشاه به مکان‌های مقدّس و معابد و مراکز مذهبی کاری ندارد و اهالی می‌توانند باکمال آسایش بازگشته و به کار خود ادامه دهند و پس از آن مقدار زیادی سوختنی‌های عطرآمیز "بوی و بخور" به معبد اهداء نمود. لیکن با تمام این احوال، اجرای چنین سیاستی مانع آن نبود که این شاهان اوّلیهٔ هخامنشی به‌اصلاحات تدریجی در مذهب، یعنی از آن چه که موردنظر **زرتشت** بود، غفلت ورزند. مردانی بودند بیداردل و روشن‌بین و آزاده که می‌دانستند در شرایط فرهنگیِ پیشرفته‌یی، امکان برچیده شدن خرافات و اوهام مذهبی امکان‌پذیر است و با پایین بودن سطح عمومی فرهنگ و زمینهٔ گستردهٔ جهل و نادانی، نتیجه می‌گرفتند که مذهب برای مردم لازم است، بدان‌سبب که به‌واسطهٔ جهل‌شان نمی‌شد مذهب‌شان را بازپس گرفت و به‌همین جهت به آن احترام می‌گذاشتند و خود به اعتقاد به آن‌ها تظاهر کرده و به‌وسیلهٔ آن پایه‌یی از پایه‌های

حکومت خود را استواری می‌بخشیدند. لیکن در مورد اوّل، یعنی اقداماتی در راه برافکندن خرافات، **داریوش** به کارتاژیان و بزرگان‌شان نوشت که از قربانی‌هایی برای خدایان و ذبح افراد انسانی جهت تسکین خشم و یا به‌دست آوردن مهر و لطف خدایان خودداری کنند، گوشت سگ نخورند و... این مطالب که به‌وسیلهٔ **اپیان** Appian [۱٦۰ میلادی] نقل شده چه‌بسا نظایر فراوانی داشته که در طول زمان هم‌چون بسیاری از موارد همانند دیگر از میان رفته و از آگاهی نسبت به آن‌ها بی‌خبر مانده‌ایم.

امّا متأسّفانه با آغاز دوران **خشایارشا** این روش برجسته و انسانی درهم پیچیده می‌شد. تا زمان این شاه، مغان هنوز نفوذ و اقتداری نداشتند، امّا نفوذ روزافزون‌شان در کار سیاست و دولت کم‌کم تثبیت می‌شد. نفوذ سیاست خشن و سخت مذهبی شرق در هخامنشیان به‌وسیلهٔ مغان کار را سخت و مشکل کرده و دیگر از آن مدارا و مماشات مذهبی و آزادی اثری برجای نمی‌ماند، از سویی دیگر با اِعمال نفوذ مغان، روش بَغان‌پرستی و قربانی‌های خونین و نوشیدنی مقدّس [هوم / هَئومَه Hauma] و بسیاری دیگر از عناصر برافتادهٔ آریاییِ پیشین، به اسم اصول زرتشتی وارد مذهب می‌شود، و این آغاز انحطاط هخامنشیان است، انحطاطی معنوی که خود انحطاط مادی را در برداشت.



بخش ششم

جای وندیداد در اوستای ساسانی

و یَشت‌هایی دربارهٔ خدایان پیشین

۱. جایگاه یَشْت‌ها در دین قدیم ایرانی

پیش از زرتشت

یَشت‌هایی دربارهٔ خدایان بزرگ عصر آریایی و مقدّم بر عصرِ زرتشت، شرعیات و فرایض دینی مربوط به دوران پیش از زرتشت، فهرستی کوتاه دربارهٔ آثار دینی پیش از زرتشت در اوستای نوین. ترجمهٔ یشت‌های قدیمِ عصر آریایی



اشاره شد که یَشت‌ها که بخشی از اوستاست، سرودهای ستایش است برای خدایانِ دورانِ آریاییِ پیش از **زرتشت** که موبدان زرتشتی هنگام گردآوری و جمع و تألیف اوستا، آن سرودها را چنان‌که باقی مانده بود، به‌دلخواه خود تدوین کرده و **آهوراَمَزدا و امشاسپندان** را بر آن خدایان سروری بخشیده و در شمار بخشی از اوستا درآوردند. این یَشت‌ها، سرودهایی بوده از دوران قدیم آریایی و پیش از **زرتشت** در بزرگداشت خدایانی عالی‌جناب و بزرگ چون: اَرِدْیسورَ اَناهیتا، تیشْتْرْیَه، میترا، وِرِثْرَغْنَه یا بهرام، اَرتَه، رَشْنْ، فْرَوَشی / فْرَوَرْتی، زامیاد که یشتی دربارهٔ وی، یعنی زمین ـ که در ستایش خْوَرِنَه یا فْرّکیانی است می‌باشد؛ و هوم‌یَشت. سرودهای چندی دربارهٔ این خدایان، چون: تیشْتْریه / تِشْتَر، میثْرَ، اَناهیتا، هوم / هَئومَه نقل شد. امّا چون شاخصه‌های دین قدیم ایرانیِ پیش از زرتشت، از روی همین یشت‌ها مطالعه و پژوهش می‌شود، البتّه شاخهٔ آریاییِ مربوط به پیش از **زرتشت**، ترجمهٔ بخشی از سرودهای: فْرَوَشی یَشت که دربارهٔ دوران نیاگان‌پرستی و تقدّس و تألّه ارواحِ بزرگانِ درگذشته است، و بخشی از بهرام یَشت و اَرت یَشت و رَشن یَشت و زامیادیَشت نقل می‌شود. نیز از بخش‌هایی در اوستای موجود که بارِ شایان توجّهی دربارهٔ مطالعهٔ دین قدیم ایرانی ارائه می‌کند،

از وندیداد یاکتاب شرایع و احکام مَزدَیَسْنان می‌توان موردنظر داشت. نام اوستایی این کتاب داد یا قانون شرع و ضد دیو است که در بیست و دو فَرْگَرد یا بخش، به‌شکل کامل‌تری از سایر بخش‌های اوستا باقی‌مانده و نزد زرتشتیانِ مَزْدَیَسْنا بسیار مقدّس محسوب می‌شد، چون فرایض دینی و بکن مکن‌ها و مقدّس‌ترین رسالهٔ عملیه برای آنان محسوب می‌شدکه در پایان خلاصهٔ بیست و دو فرگرد آن نقل شده است. مطالب این کتاب با سایر بخش‌های باقی‌ماندهٔ اوستایی هماهنگی ندارد. تنها از یَشْت‌های جدید، دو قطعهٔ خردادیَشْت و اردیبهشت‌یَشْت و چند بند از آبان‌یَشت، و بندهایی از یَسنا هات شست و پنجم می‌باشدکه از رساله‌هایی مانند وندیداد در اوستای نوین به‌نظر می‌رسد و افزودگی و الحاقی‌بودن آن‌هاکاملاً مشهود است. نگارنده در ترجمه و شرح وندیدادکه در چهار مجلّد به چاپ رسیده، به‌ویژه در مقدّمهٔ مجلّد اوّل به‌طور مشروح در این‌باره پژوهشی مستند ارائه کرده است.

۲. خرداد یَشْت

خردادیَشت، یَشْتی است جدیدکه در برابر یَشْت‌های قدیم، موبدان برای پنجمین امشاسپند، یعنی خرداد پرداخته و تدوین کرده‌اند. این امشاسپند را **اَوَرْداد** avardād نیز گفته‌اند.

خردادیَشت، یا یشت چهارم دارای یازده بند است. ترجمهٔ پهلوی آن دردست نیست و متن اوستایی کوتاه نیز سالم به‌دست نرسیده و در آن به‌هم ریختگی وجود دارد و فهمِ پاره‌یی ازکلمات و جملات آن مقدور نیست؛ در این‌جا، فشردهٔ آن نقل می‌شود:

آهورامَزْدا به **زرتشت** می‌گوید: "امشاسپند خرداد را بیافریدم تا به‌واسطهٔ وی، به مردم نعمت و برکت بخشیده شود و ستاینده‌اش، چنان باشد که همهٔ اَمشاسپندان را ستوده باشد. کسی که به امشاسپندان و به‌ویژه به خرداد پناه

بَرَد و نامش را یاد کند، بیماری‌ها و آلودگی‌هایِ ناشی از **نَسو** nasū از وی دور شود و از ابتلا به بیماری‌هایِ **هَشی**، haši **بَشی**، baši **سَئِنی** saeni و **بوجی** būji مصون و محفوظ ماند.

همگان باید بدانند که هرگاه در هنگام نیاز، مردم به امشاسپندان متوسّل شوند از بیماری‌ها درامان می‌مانند و هم‌چنین از حمله و یورش دشمن و مردم ستمگر و دروغ‌گو و جادو و تیره‌روزی محفوظ مانند.»

بند چهارم از لحاظ عادات و رسومی که امروزه میان عوام باقی است، بسیار شایستهٔ توجّه است. امروزه هرگاه کسی دچار صَرْع و غَش شود، پندار عامّه بر آن است که جنّ یا پری وجود او را تسخیر کرده است. به‌همین جهت گِرداگِـردش شیاری، دایره شکل باکارد (**خَشَتْرَ ـ وَئیرْیَه**) یا چاقو یا هر چیز بُـرّنده مـی‌کشند و ادعیه‌ای می‌خوانند تا جنّ ازکالبد جن‌زده بیرون رفته و شفا یابد یا حالت عادی خود را بازیابد.

در بند چهارم آمده:

هرگاه کسی از پاک‌دینان دچارِ بیماری شود، باید خود یا هرگاه نتواند دیگران کلام مقدّس (مَنْثْرَ) را زمزمه کرده و شیاری دور بیمار کشیده شود تا درامان ماند و سلامت یابد.

و از سه شیار و خط و شش و نُه شیار یاد شده. یـادکرد اسـامی امشـاسپندان موجب می‌شود که بلایا و آفات ازگوینده و یادکننده دور شود. **آهورامَزدا** به زرتشت می‌گوید که دعای ویژهٔ دورکردن بلایا و ایمنی از بیماری‌ها را فقط به خودی‌ها باید آموخت.

۳. اَرْدیبهشت یَشْت



سومین یشت به اردیبهشت یَشت موسوم است. در اوستا ـ **آشَه وَهیشْتَه** یکی از امشاسپندان است. به غیر از اردیبهشت، در میانِ یَشت‌هایِ موجود،

تنها خُرداد است که دارای یشتی مستقل می‌باشد و چنان‌که در توضیحات پیشین گذشت، شاید به گمان قوی، دیگر امشاسپندان نیز دارای یَشت‌هایی ویژه بوده‌اند که از میان رفته و به ما نرسیده است.

یشتِ موردنظر دارای نوزده بند می‌باشد. مطلب عمده در این یشت، گفت‌وگو از دو نماز بسیار معروف است. این دو نماز یا دو دعا، یکی دعای **آشِم‌وُهو** می‌باشد که به‌نام امشاسپند اَردیبهشت به نماز **آشه‌وَهیشته** نیز معروف است. در مباحث گذشته، ضمن معرفی یَسناها، ترجمهٔ نمازها آمده است. در این دعای کوتاه که مشهورترین نماز یا دعای زرتشتیان است، ستایش راستی است، که جرثومهٔ خیر و برکت و سعادت معرفی شده و پنج بند اوّلیهٔ یشت را شامل می‌شود. از بند ششم به‌بعد، یعنی تا پایان از دعای مشهور دیگری و اثراتش و کرامات و کاربُردهایش سخن در میان است که به اَئیریَمَن‌ایشیَه *Airyâman.išya* مشهور است.

اَئیریَمَن‌ایشیَه، در شمارِ ایزدان بوده و در اوستا، یکی از هات‌های یسنا، یعنی هاتِ پنجاه و چهارم موسوم است به‌نام این ایزد و اغلب از لحاظ قدمت و مضمون، آن را در شمار گاتاها به‌شمار می‌آورند.

نماز اَئیریَمَن‌ایشیَه، نمازی دشمن‌شکن است. آدمی را بر اثر تلاوت و یادکردِ آن، مهذّب و پاکیزه می‌گرداند تا بدی‌ها، زشتی‌ها، بیماری‌ها، دیوان و عناصر شرّ از وی دور شوند.

در بند پنجم، این نماز چنین توصیف شده: **اَنگره‌مینو** و همهٔ عناصر شرّ را برمی‌اندازد. بزرگترین و بهترین و خوش‌آهنگ‌ترین و نیرومندترین و مؤثرترین و درمان‌بخش‌ترین کلام اهورایی است.

در این یشت از مسایلِ پزشکی یاد شده و آگاهی‌های گران‌بهایی در این زمینه عرضه می‌شود. در بند سوم از پزشکانی سخن می‌رود که برخی به‌واسطهٔ اَشا درمان می‌کنند. برخی به‌وسیلهٔ علم پزشکی، برخی باکارد (**کَرِتَ**) معالجه می‌نمایند، یعنی جرّاحی می‌کنند، برخی متخصّص امراض داخلی هستند و برخی به‌وسیلهٔ گیاهان دارویی، بیماری را مهار می‌کنند؛ امّا در میان پزشکان، آنان که

بـه‌وسیلهٔ کـلام مـقدّس و دعـا "مـانْثْرَ Mânθra" شـفا مـی‌دهند، درواقـع بـهترین درمان‌کنندگان معرفی شده‌اند.

کرامات این نماز، به‌وسیلهٔ اَشا بسیار است. بندهای بعدی فـهرستی است از بدی‌ها، زشتی‌ها و بَدان که بر اثر کـرامـات نـماز و ادعـیه، بـا مـیانجی **آشَه‌وَهیشْتَه** برمی‌افتند، نابود می‌شوند، دور می‌گردند و به‌جایِ‌شان: نـیکی، تـندرستی، نـظم، قانون و... جایگزین می‌شود و این مطلب تا بند هفدهم هـم‌چنان ادامـه مـی‌یابد. فهرست مذکور که از برای برخی مطالعات جامعه‌شناسی و دیگر دانش‌هـا مـفید است، چنین می‌باشد:

> بـیماری‌ها، مـرگ، دیـوها، پَـتْیاره‌ها، آفت، بـلا، نکـبت، روحـانیان و پیشـوایانِ بـدآموز، اژدهـا نـژادان، گـرگ نـژادان، مـردم شَـرور، تَـرُمَئی‌تی tarōmaītī، پَئیری‌مَئی‌تی pairimaiti، تب، بدگو و خبرچین، مرد بدخشم، دروغ‌گو، جَهی jahī، بادِ شمالی.

آن‌گاه از بند چهاردهم به‌بعد، شِکوه و نالهٔ اهریمن را مـی‌شنویم کـه از اَشـا به‌جان آمده که همهٔ بدی‌ها و بَدان را برمی‌اندازد و جهانی پاکیزه و مصفّا می‌آراید و دوباره به شیوه‌ای دیگر، بدی‌های یاد شده در بالا، می‌آید که یک‌یک برمی‌افتد و در بند هجدهم امشاسپند اردیبهشت برای فروغ و فَرّی کـه دارد، بـرای آن‌کـه زیباترین وکارسازترین امشاسپندان است با سرود ستایش و زَوْرْ و با هوم آمیخته به شیر و بَرَسْمْ از روی خرد ستوده شده و یشت با نماز **یَتااَهـو** پـایان مـی‌پذیرد. اَردیبهشت یَشْت و خرداد یَشْت از لحاظ شباهت مطالب و اصطلاحات بـه‌سبک و بیان وَندیداد بوده و از آثار مغان است که در بخش وندیداد مشـروح دربـارهٔ آن تحقیق شده است.



۴. فَرْوَرْدین یَشْت

یکی از کهن‌ترین سرودهای ستایش مربوط به دوران کهن روزگار ایرانیان، سرود ستایشی است دربارهٔ فْرَوَشی‌ها یا ارواح پاک و طیّبهٔ پارسایان، بزرگان، شه‌سواران، شاهان و فرمانروایان و دلیران و سرکردگانِ ایرانی از زنان و مردانی که پس از مرگ، فْرَوَشی‌ها یا ارواحِ‌شان به‌مرتبهٔ تقدّس و خدایگانی رسیده و مورد پرستش قرار گرفته و در اعتلای مقام تا به آن‌جا رسیده‌اند که **آهوراَمَزْدا** می‌گوید در کار آفرینش جهان و نگاهداری و نگاهبانیِ آن، با یاری و معاضدت‌شان نیازمند بوده است. این دورانی از تاریخ دینیِ ایران کهن روزگار و باورهایِ دینی و مراسم و آداب ستایش و فدیه دادن و به‌جای آوردنِ مراسم نثار و اهدایِ نذور و ستایش و نماز است جهت ارواح درگذشتگان. در سیزدهمین یَشت یا سرودِ اوستایی یَشت‌ها، این مورد قابل مطالعه است. نگارنده جهت راهنمایی برای مطالعهٔ پژوهشگران، دو کتاب را که شروحی مستند در آن ارائه شده است یاد می‌کند: ۱. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بخش **فْرودُگ و فَرَوَهر**. ۲. دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "**فْرَوَشی**".

فروردین یَشت یکی از سرودهای بلند یَشت‌هاست. در این سرود از بند هشتاد به‌بعد، حدود دویست و چهل نفر از زنان و مردان بزرگ عصر باستان یاد شده که به فْرَوَشی‌شان درود و رحمت فرستاده شده است. برای این‌گونه آگاهی‌ها، به کتاب اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان، باتوجّه به فهرست، عنوان "فروردین یَشت" را می‌توان مطالعه کرد. در این‌جا بخشی از ترجمهٔ یَشت یاد شده که دربارهٔ

توصیف و کارآمدی و تقدّس و نیرومندی و مرتبهٔ خدایگانیِ فْرَوَشی‌هاست، از زبان **آهورامَزْدا** برای **زرتشت** نقل شده است:

آهورامَزْدا به **زرتشت** گفت: تو را آگاه می‌کنم از نیرومندی و شکوه و فَرِ فْرَوَهْرهایِ پاکان که چگونه به یاری من آمدند.

از شکوه و فَرِ آنان است که من آسمان را که درخشان و روشن در بلندی است و زمین را این جا از همه سو مانند یک خانه فراگرفته است نگاه می‌دارم.

از شکوه و فَرِ آنان است که آب‌های پاک و درخشان که درمان‌بخش هستند در بسترها روان‌اند. از شکوه و فرّ آنان است که من زمین فراخ و گستردهٔ اهورا آفریده را این چنین نگاه می‌دارم. زمینی که منشأ سراسر زندگی مادی است و آرامگاه همهٔ جانداران و بی‌جان. که دارای کوه‌ها، چراگاه‌ها، رودهای پهن و قابل کشتی‌رانی، گیاهان و رُستنی‌های خوب که مردم و چهارپایان به روی آن آرام دارند.

از شکوه و فَرِ آنان است که نطفه را در رَحِمِ مادران نگاهبانی می‌کنم تا به‌شکل فرزندانی تندرست زاده شوند. هرگاه امداد و یاری آنان نبود، دروغ پیروزی می‌یافت و من بهترین نوعِ جانوران و آدمی را نمی‌توانستم نگاه دارم.

از شکوه و فَرِ آنان است که آب‌ها همیشه روان‌اند و گیاهان مرتّب می‌رویند و بادها می‌وزند و زنان به پسران آبستن می‌شوند و به آسانی می‌زایند.

از شکوه و فَرِ آنان است که در انجمن نیکان، مردی با دانش و زبان‌آور پدید شود که حامل سخنان مقدّس باشد و در گفت‌وگو بر **گَئُوتِمَه** gaotəma پیروز شود، که خورشید و ماه و ستارگان به نظم در آسمان مدار خود را بپیمایند.

این فرَوَشیان اَشَه هستند که در صحنه‌های نبرد به یاری می‌شتابند. ای **زرتشت**، از **فرَوَشیان**، **فْرَوَهْرهایِ** نخستین استادان دین paoiryo-takaəša و فْرَوَشیِ سوشیانْت‌ها که هنوز زاده نشده‌اند نیرومندتر می‌باشند. امّا

فرَوَشیِ پاکانی که زنده‌اند، از فرَوَشیِ آنان که مرده‌اند نیز نیرومندتر است.

کسانی که در دوران زندگی، اگر یک شهریار و یا هرکس دیگر که باشد وظایف خود را نسبت به فْرَوَشیان درست انجام دهند و هم‌چنین مراسم و ستایش نسبت به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و اَرْشتات فزایندهٔ خواسته و ثروت را به‌جای آورند، همیشه پیروز و کامیاب خواهند بود.

و این آن مواردی بود که ای زرتشت از فرّ و شکوه و نیرو و توان و کارسازی فروَشیان برای تو گفتم که چگونه به یاری من آمدند و به کمک آنها چه کارها انجام یافت. "کردهٔ ۱"

آهوراهَزْدا به زرتشت گفت: هرگاه گرفتار راهزنی شدی و یا در جنگ به یاری نیازمند بودی، این دعا را زمزمه کن و یا به صدای بلند تلاوت نما: فْرَوَشی‌هایِ پاک و توانایِ پارسایان را می‌ستایم. آنان را به‌یاری می‌طلبم. فْروشیان متعلّق به خانه، تیره، قوم، ده، شهر و **زَرَتُشْتوم zaraθuštum** را می‌ستاییم.

فْرَوَشیان پاکانی راکه زنده‌اند، و آنانی راکه درگذشته‌اند و آنانی راکه از این پس خواهند آمد می‌ستاییم. فْرَوَشی نیرومندترین اقوام را می‌ستاییم. فْرَوَشیان را می‌ستاییم. فْرَوَشیانی را می‌ستاییم که نگاهبانی از آسمان و آب و زمین و ستوران کردند و محافظ فرزندانی هستند که در شکم مادران رشد می‌کنند تا تندرست و به‌راحتی زاده شوند. می‌ستاییم فْرَوَشیانی راکه نعمت و برکت بخشند و چون در بحبوحهٔ جنگ از آنان طلب یاری شود، فرا رسند و یاری دهند و هر نیازمندی که مراسم درست به‌جا آورد و زَوْر نیاز کند، و نیاز مقرّر دهد، کامیاب خواهد شد و از یاری و حمایت‌شان برخوردار خواهد گشت. "کردهٔ ۲"

فْرَوَشی‌هایِ پاکان و پارسایان را می‌ستاییم که در میان پیکارگران، تندتازترین، زورمندترین، چابک‌ترین و جسورترین هستند که چون از سوی یکی از دو طرف جنگ، به خوبی و آیین به یاری خواسته شوند، به‌پیش تازند و طرف خصم را بپراکنند و از حمله بازدارند. به هر هنگامی که به یاری خوانده شوند، فراخواهند رسید، اگر هنگام مراسم آیین و

گستردن **بَرَسَم** باشد و اگر هنگام جنگ در میدان و پشت مرکب باشد. مَزدا از آنان یاری خواست برای نگهبانی آفرینشی که از سویش توسط **سپِنتامینو** انجام پذیرفته بود، برای نگاهبانی آسمان، آب، زمین و گیاه و ستوران... "کردهٔ ۳"

آنان در دوستی استوار و نیک کردارند و در یاری برای آنان که طالب باشند و بخوانندشان شتاب کنند. آنان بر سپاه دشمنان از بالا با نیرومندی فرود آیند و هرچند هم نیرومند و قوی باشند، نابودشان گردانند. آنان نسبت به دوستان و راستان وفا دارند و دلیراند و درمان بخش‌اند و آنقدر که سطح فراخ زمین برای‌شان کوچک و درازنای رودها برای‌شان تنگ و در بلندی از خورشید فراتر... (کردهٔ ۴ تا ۷)

دو گروه به هنگام جنگ، آن که دنبال می‌کند و آن که می‌گریزد، هر دو فْرَوَشیان را ستایش کرده و به یاری می‌طلبند. امّا فْرَوَشیان به یاری آن سپاهی خواهند آمد که به راستی ایمان داشته باشند و فدیه‌های شایسته داده باشند و پارسایان از آنان خشنود باشند.

هنگامی که **خَشتاوی‌هایِ** xaštāvi دلیر با **دانوهایِ** dānū تورانی می‌جنگیدند، این فْرَوَشیان توانای پاک بودند که مسلّح و با درفش‌های افراشته به یاری خْشتاوی‌ها رسیدند و بر اثر آن دانوها شکست یافته و منهزم شدند، چنانکه به همین ترتیب و یاری فْرَوَشیان بود که کَرْشْنَزها نیز پیروزی یافتند. آنان به تعقیب دشمن کسانی که از پیروان راستی‌اند و یاری خواسته‌اند پرداخته و دو سوی صف‌های چپ و راست سپاه را درهم شکسته و با چالاکی آنان را درهم می‌کوبند. "کردهٔ ۱۰ ـ ۸"

به هنگام چون از آنان درخواست شود، به دشمن حمله کنند، چون آسایش و نعمت از آنان طلب شود، برکت و ستایش بخشند، که دارای جلال و شکوه و درخشندگی پیکر و رستگاری روان می‌باشند.

هر آن کس که چون **زرتشت**، آنان را از روی راستی و آیین بستاید، کامیاب خواهد شد، چنان که زرتشت کامیابی یافت به هنگامی که در سختی و خطر قرار داشت. چون از آنان درخواست یاری شود، به‌تندی

آن‌که اندیشه‌ای بر آدمی بگذرد، از بالا به یاری آن‌که خواستار یاری است می‌شتابند. در فضا، ستارهٔ **سَتَوَیْسَه** satavaәsa را برمی‌انگیزند که باران ببارد تا گیاهان برویند برای تغذیهٔ چهارپایان و آسایش انسان و نگاهداری سرزمین‌های ایران. "کردهٔ ۱۱"

فْرَوَهْرهایِ سودبخشِ نیرومندِ پاکان را می‌ستاییم که در **هَمَسْپَتْمَئِدَیه** hamaspaθmaedaya از جایگاه خود بیرون می‌آیند و ده شبانه‌روز برای کمک در این جا به‌سر می‌برند و آگاهی به‌دست می‌آورند [و این چنین می‌گویند]:

"چه کسی ما را می‌ستاید؟ چه کسی نیایش به جا می‌آورد؟ چه کسی سرودهای دینی می‌سراید؟ چه کسی نماز به‌جا می‌آورد؟ چه کسی پذیرا می‌شود؟ با دردست داشتن خوراک و داشتن پوشاک. با نماز راستی افزا. نام کدام یک از ما را در این‌جا خواهد خواند؟ روان کدام یک از ما را خواهد ستود؟ برای کدام یک از ما او دهش خواهد کرد از آن چه هست خوراک گوارای تازه برای همیشه و جاودان".

آن گاه کسی که او از روی راستی ستایش به‌جا می‌آورد با دردست داشتن خوراک و داشتن پوشاک، با نماز راستی‌افزا، فْرَوَهْرهای ناآزردهٔ نرنجیدهٔ توانای پاکان، با خشنودی برای او نیایش به‌جا می‌آورند:

"باشد در این خانه زندگی با گروه دلاوران. باشد اسب تندرو و گردونهٔ استوار. باشد هر آینه نیرومند سرور انجمن که ما را از روی راستی بستاید با دردست داشتن خوراک و داشتن پوشاک، با نماز راستی افزا". "کردهٔ ۱۳"

فْرَوَهْرهایِ نیرومندِ پاکان را می‌ستاییم که آبها را که پس از آفرینش ساکن بودند، روان کردند به‌سوی سرزمین‌های مزدا آفریده تا خشنود گردانند **آهورامَزْدا و امشاسپندان** را. که راه نمودند گیاهان را که پس از آفرینش در جای خود بی‌حاصل بودند در سرزمین‌هایی که حاصل‌خیز بودند، که به حرکت و گردش درآوردند ستارگان و ماه و خورشید را که پس از آفرینش به‌موجب ستیزه و دشمنی دیوها در جای خود بی‌جنبش بودند. "کردهٔ ۱۶ ـ ۱۴"

فْرَوَهْرهایِ نیرومندِ پاکان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ هزار آنان به نگاهبانیِ دریای "فَراخْکَرْت" گماشته‌اند و به‌همین طریق از ستارهٔ هَفتورَنگ، پیکر کرشاسپ و نطفهٔ زرتشت نگاهبانی می‌کنند. "کردهٔ ۲۰_۱۷"

هر سردار و فرماندهی در میدان نبرد، هرگاه پیرو راستی باشد و فْرَوَشیان از وی راضی باشند، آنگاه فْرَوَهْرها در کنارش بر ضد دشمن خواهند جنگید. آنان مظهر خیر و برکت و درمان‌بخشی و نیرومندی می‌باشند و هر جایی که نذور و فدیه برای‌شان اهدا شود، ده‌ها هزار فرود می‌آیند. چون آب مزدا آفریده از دریایِ **وُئوروکَشَه** روان شود، آنان مترصدند تا سهم آب را برای خانه و روستا و شهر خود برند. آوا سر می‌دهند که سرزمین‌های ما باید سیرآب و پُرمحصول باشد. آنان هر یک از خانه و سرزمین خود، در لباس وصف جنگ آمادهٔ مدافعه و نبردند. هرگاه سردار فرمانروای شهر مورد تهاجم دشمن واقع شود، آن فروهرهای توانای پاکان را به یاری فرا می‌خواند و هرگاه آن پاکانِ پارسا، از وی راضی و خشنود باشند، از بالا چون پرندگانی برای یاری به سویش پرواز خواهند کرد و با شتاب به دشمن حمله خواهند برد و به آنان هیچ جنگ ابزاری هرچند خوب ساخته شده و مؤثّر هم باشد، کارگر نشود... "کردهٔ ۲۲ ـ ۲۰"

از بند ۷٤ ستایش فْرَوَهْرانی آغاز می‌شود به شکل مقدّمه، تا از فْرَوَشیِ **آهوراَمَزدا** و فْرَوَشی اَمشاسپندان ستایش می‌شود. از بند ۷٤ تا ۷۹ فْرَوَشیِ سوشیانت‌ها، یعنی نه فْرَوَشی، بلکه دین‌شان (= دَئِنا، وجدان، نیرویِ مینوی و روحانی) ستوده می‌شود. آنگاه روان چهارپایان و روان جانوران برّی، بحری، پرندگان، چرندگان و خزندگان ستوده می‌شود. در بند ۷۵ فروَشی دلیران، چابک‌ها، و زورمندان ستوده می‌شود. ارج و کارکرد و مؤثّربودنشان در نگاهداری آفرینش بسیار جالب توجّه است. بندهای ۷٦ تا ۷۸ از مؤثّر بودن این فْرَوَشی‌ها سخن است در نگاهداشت آفرینش:

فْرَوَهْرهایِ توانای پاک و کوشا در میانِ آفریده‌هایِ دومینو

نیرومندترین هستند. هنگامی که دومینو به آفرینش پرداختند، مینویِ بد بر آفرینش **وُهوآشَه** چیره شد. پس در این میان وُهومَنَه و آتش درآمدند و دشمنیِ مینوی بد را درهم شکستند که آب‌ها را از جریان نتوانند بازدارند و گیاهان را از روییدن و بالیدن نتوانند بازداشت. پس آب‌های بسیار تند و روانِ آفرینندهٔ توانا، اهورامزدایِ فرمانروا جاری شدند و گیاهان شکوفا شدند. همهٔ آب‌ها و گیاه‌ها و فَرَوَهْرهای پاک و نیرومند را می‌ستاییم.

در میانِ همهٔ فروهرها، فَرَوَشیِ بزرگتر، نیرومندتر، زیباتر، درخشان‌تر و کارسازترِ **آهوراَمَزْدا** را می‌ستاییم، که روانِ روشن و درخشانش، کلام مقدّس است که به جلوه‌های اَمشاسپندان ظاهر می‌شود. "کردهٔ ۲۲"

فْرَوَشی‌هایِ آن فرمانروایان تیزبین و نیرومند و جاودانی و اهوراییِ اَمشاسپندان را می‌ستاییم. آن پاکان که هر هفت در اندیشه، گفتار و کردار یکسان عمل کنند و هر هفت را یک بزرگ و پدر است که **اهورامزدا** می‌باشد. آنان به پیکر اثیری یکدیگر را دیدن توانند کرد و این پیکر اثیری جز به اندیشه و گفتار و کردار نیک نیندیشد. "کردهٔ ۲۳"

۵. بهرام یَشت / وِرِثْرَغْنَه

وِرِثْرَغْنَه یا بهرام ایزد جنگ و پیروزی است. یکی از خدایان عالی‌جناب عصرِ اوستایی / وِدایی به‌شمار می‌رود که اساطیری را به‌شکل کهن در ضمن سرود به همراه دارد. در شمار یَشت‌ها، یَشت چهاردهم موسوم به بهرام یَشت در رثا و ستایش این خداوندگار روزگار عصر هندو ایرانی است که در ریگ‌وِدا نیز دربارهٔ وی مطالبی وارد است. در این یَشت و سرودِ خدایگانیِ بهرام، مؤلّفان و نویسندگانِ زرتشتی اوستا، نیز با افزودن شروحی، وِرِثْرَغْنَه را لباس زرتشتی پوشانیدند و او را آفریدهٔ **آهوراَمَزْدا** معرفی کردند. امّا در این یَشْت، بسیاری از باورها، مراسمِ آیینی و یادگارهای حماسی و شه‌سواریِ عصر آریاییِ مقدّم قابل مطالعه و دارای اشارات و مضامینی شایان توجّه است. جهت آگاهی‌های

پژوهشی و تطبیقی و اساطیری، نگاه کنید به مدخل **وِرِثْـرَغْنَه** / بـهرام در دانشنامهٔ ایران باستان. اینک به خلاصه‌ای از بهرام یَشت به نقل از اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان توجّه کنیم:

بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم.

زرتشت از **آهورامَزْدا** پرسید: ای **اهورامزدا**، ای مینوی پاک، ای آفرینندهٔ این جهان مادی، ای بخشنده‌ترین از میان مینوی ایزدان، کدامین جنگ‌افزار نیرومندتر و پیروزمندترین است؟ الهام شد از اهورامزدا بـه **زرتشت** اسپَنتَمان که: آن پیروزمندترین ایزد، بهرام اهورا آفریده می‌باشد.

آن‌گاه برای نخستین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبدِ بادِ تندوزانِ زیبایِ مزدا آفریده نمودار شد به‌سوی زرتشت و فرّ نیکِ مزدا آفریده را بیاورد که درمان‌بخش است و نیروزا.

پس بهرام دلیر و نیرومند گفت: در پیروزی پیروزمندترین هستم. در فرّ و شکوه فرهمندترین و شکوهمندترین هستم. در بخشش بخشنده‌ترین هستم. در سود سودمندترین هستم و در درمان‌بخشی درمان‌بخش‌ترین می‌باشم. و در هم خواهم شکست همهٔ بدی‌ها را، همهٔ آسیب‌های دشمنان و زشت‌کاران و جادوان و بی‌دادگران و ظلمِ **کَوی‌ها** و **کَرَپَن‌ها** را.

می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را که فروغمند است و بـا فَـرّ و شکـوه. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را به آیین نیکِ دین مَزْدَیَسْنی: با زَوْر، با هوم به شیر آمیخته، با **بَرْسَم**، با زبانِ از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی، باگفتار و کردار نیک.

آن‌گاه برای دوم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبدِ گاو نرِ زیبایی نمودار شد؛ زرین گوش و طلایی شاخ که به بالای شاخ‌های او، ایزد اَمَه نیک آفریده و بسیار زیبا نشسته بود. این چنین بهرام اهورا آفریده نمودار شد و فَرِّ نیک مزدا آفریده را آورد.

پس برای سوم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سپیدِ زیبایی نمودار شد، زرینه گوش و با زین افزار طلایی که بر پیشانی او اَمَه، ایزد نیک آفریده شده و بسیار زیبا آشکار بود. این چنین بهرام اهورا آفریده نمودار

شد.

آن‌گاه برای بار چهارم، بهرام اهورا آفریده در کالبد شتری نیرومند و رام و آموخته و راهوار و چالاک و تیزتک و باربر نمودار شد.

شتری که میان همهٔ نَرانِ جفت‌جو، زورآورتر و نیرومندترین است. که باهوش است و به‌خوبی و شایستگی ماده شترانی را که در پناه اویند نگاهبانی و محافظت می‌کند. شتری که بارکش است و پاهای بلند و نیرومند دارد و قوی کوهان و هوشیار و تیزبین و دورنِگَر است در تیره شبان، که بر پاهای نیرومند خویش باشکوه ایستاده و کف سپیدرنگ می‌پاشد و چون شهریاری مقتدر، مطمئن به اطراف می‌نگرد.

پس برای پنجمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد گرازی تیزدندان و دلیر و جسور و مهاجم و تیزچنگ نمودار شد که به یک ضربت بکشد، و خشم‌آگین و غرش‌کنان، صف دشمن را درهم شکند که بس تنومند و دلیر و زورآور است.

آن‌گاه برای ششمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد جوان پانزده سالهٔ زیبایِ درخشان پوست و روشن چشم نمودار شد با پاشنه‌هایی کوچک که چُستی و چالاکی را بیانگر است.

پس برای هفتم بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین با پرهای کشیده (مرغ بال زن) نمودار شد؛ آنکه میان مرغان تند پروازتر و چالاک‌ترین است و دورپروازترین، که با چنگال‌های قوی و نیرومند از پایین شکاری را به دام اندازد و با منقاری استوار و محکم از بالا، آن را بدرد و پاره کند.

تنها شاهین پرکش و تیز پر است از میانِ همهٔ جانداران که سریع‌تر از تیر پرّان پرواز می‌کند و هیچ‌گاه تیری به او نمی‌رسد. در آغازین آغازِ سپیده‌دمان، نه هنگام‌های تیره‌شبان، راست و استوار به پرواز درمی‌آید به دورها تا خورشید و مترصد و جویایِ یابشِ خوراک در قلّهٔ کوه‌ها، در صخره‌ها و تنگه‌ها و ژرفای دره‌ها و فرازین شاخ درختان با گوش‌هایی شنوا و حسّاس.

آن‌گاه برای هشتمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد میش دشتیِ بسیار زیبای پیچیده شاخ نمودار شد.

پس برای نهمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد بز جنگی زیبایی درآمد با شاخ‌هایی سر تیز و برّان.

آن‌گاه برای دهمین بار، بهرام اهورا آفریده در کالبد پهلوانی دلیر و کامیار و زیبایِ مزدا آفریده نمودار شد درحالی که دشنه‌یی زرّینه با دستینهٔ نقش‌دار و مزیّن در دست داشت با پوشش‌هایی آراسته.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که توانایی و زورمندی بخشد، که مرگ و تباهی آرد، که کامیاب کند صلح‌پیشگان و آشتی‌گرایان را.

زرتشت پاک بستود او را برای پیروزی در اندیشه و برای پیروزی در گفتار و برای پیروزی در کردار و برای کامیابی در امر رسالت خویش و برای موفقّیت در اعلام برنامه‌های دین.

آن‌گاه بهرام اهورا آفریده به او داد بهترین راستی و نیرومندی و قوّت در بازوان و کارکردی زورمندانه در همهٔ اندام‌ها و آن‌چنان تیزبینی و دورنگَری که ماهی کَرَ دارد، که کوچک‌ترین موجی را از ژرفای آب به‌اندازهٔ هزار بلندی پیکر آدمی می‌بیند در آب رَنْگ‌های دور کرانه. آن‌چنان بینایی که یک اسب نر دارد، که به شبان تیره و تاریک می‌شناسد یک موی اسب را بر زمین که از یال است یا از آنِ دُم. آن‌چنان بینایی که کرکس زرّین رنگ دارد که می‌بیند از بلندی و فرازنای فراز، به فاصله‌یی که نه بخش زمین دارد، پاره گوشتی را به‌اندازهٔ یک مشت آدمی و بسا کوچکتر هرگاه سر سوزنی باشد.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که فروغمند است و با فرّ و شکوه. می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را به آیین نیک دین مَزْدَیَسْنی: با زَوْر، با هوم به شیر آمیخته، با **بَرْسَم**، با زبانِ از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی، با گفتار و کردار نیک.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را؛ چون کسی بستاید وی را و راه آیین نگاه دارد، نیرومندی و زور بخشاید، آن چنان‌که از نیروی نهفته در وی،

دشمنان همه به واهمه و هراس درآیند. نیرویی که امیران و بزرگان و بزرگ‌زادگان در آرزو و خواست آن بودند، که **کی‌کاووس** در آرزوی آن بود، آرزوی نیرویی که اسبی نر، شتری باربر و آبِ تند روان در بردارد که کشتی بتواند در آن راه پیماید.

آن نیرویی که فریدون دلیر نهفته در خود داشت که به‌موجب آن شکست داد و به بند درآورد **اَژدی‌دَهاک** سه پوزهٔ سه کلهٔ شش چشم را که دارای هزار نیرنگ بود و بسیار زورمند و استوار قامت، که پلید بود و زیان‌آور و گمراه کنندهٔ مردمان، که فریفتهٔ راه اهریمنی بود و بر آن‌که جهان پاک اهورایی را تباه و ویران سازد.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را. باشد که فرّ و پیروزیِ بهرام این جهان نیک آفریده شده را بپوشاند، هم‌چنان که مرغ **سَئِنَه** saəna با بال‌های گستردهٔ خود و ابرهای وسیع باران‌زا با سایه‌های خود کوه‌ها را می‌پوشانند.

پرسید **زرتشت** از اَهورامَزْدا: ای اهورامزدای مینوی، ای پاک، ای بخشنده‌ترین، ای آفرینندهٔ جهان هستی، در کجا بهرام اهورا آفریده را شایسته است ستایش کردن و فراخواندن برای یاری؟

پس پیام رسید از **اورمزد** که: ای **زرتشت** هنگامی که دو سپاهِ صف آراسته و آرایش پیکار گرفته در برابر هم قرار گیرند، رزم‌آوران و دلاوران هیچ یک از دو سپاه به پیروزی نهایی یا شکست قطعی دست نمی‌یابند. پیروزی از آن کسانی است که ایزدان؛ اَمَه نیک آفریده شده و بهرام اهورا آفریده را بستایند و رسم نیایش بگزارند.

ستایش و هم‌چنین درود و آفرین به ایزدان اَمَه نیک آفریده شده و بهرام اهورا آفریده که نگاهبان و یاور پاکان و دوستان خود هستند، که یاران را پناه می‌دهند، که دشمنان را می‌پراکنند و نابود می‌کنند و به هر سو می‌رانند.

بهرام میان صف‌هایِ آراستهٔ سپاهیان درآمده با مهر (ایزد پیمان) و رَشْنْ (ایزد دادگری) و به بانگ می‌گوید: چه کس پیمان‌شکنی پیشه داشته، چه کس راه دادگری نپیموده؟ پیمان‌شکنان و بی‌دادگران را براندازم با نیرومندی، و پریشان و درمانده سازم.

آهوراَمَزْدا گفت: هرگاه مردم به شایستگی رسم ستایش و نیایش را برای بهرام به‌جا آورند که از روی ایمان و صفا و راستی باشد و آیین را نگاه دارند، به‌سوی کشورهای آریایی دشمن درنیاید، بیماری و سختی و قطحی روی نکند و بلای جنگ درنگیرد.

پرسید **زرتشت** از **اهورامزدا** که: شایسته‌ترین و برازنده‌ترین ستایش و رسم نیایش که از روی راستی باشد، برای بهرام چگونه است؟

پیام رسید از اهورامزدا: ای زرتشت، برای او مردمان آریایی زَوْرْ فراهم کنند، بَرْسَمْ بگسترانند و گوسپندی قربانی کنند به رنگ سپید یا هر رنگ زیبای دیگر که به یک رنگ باشد.

امّا از این نذور به راهزنان، زنان بدکاره، برهمزنان نظم و قانون، تباه‌کنندگان طبیعت و آفرینش نیک؛ و آنان که به دینِ اهورایی زرتشتی در نیامده‌اند نباید داده شود؛ چون هرگاه نذورِ بهرام ایزد به چنین کسان داده شود، بهبودی و پیروزی و فراخی نعمت از میان مردم برود و به کشورهای آریایی آفت‌ها و آسیب‌های فراوان برسد.

امّا مردم تباهکار و دیوپرست، آیین‌ها و رسم‌های بَد و ناشایسته انجام می‌دهند. اهورامزدا آنگاه همی ندا در داد: آیا بهرام و گِئوشْ اورْوَن gəuš-ūrvan شایستهٔ ستایش و برازندهٔ نیایش نیستند؟! مردم تباهکار ویامْبورَه vyâmhura و پیروان دیویَسْنی در راه و رسم انجام مراسم دین، خون روان می‌کنند و قربانی‌های بسیار با شکنجه می‌گزارند و آتش را با نهادن سوختنی‌های بدبو و پردود آلوده می‌کنند و چارپایان قربانی را کمر درهم می‌شکنند و اندام‌هایش را سخت می‌آزارند و دیگر زشتی‌های فراوان مرتکب می‌شوند.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را. به دست می‌گیرم شاخه‌های هوم را، می‌آشامم فشردهٔ هوم را که نگاهبانی می‌کند چیزهای خوب را، که نگاهبانی می‌کند و محافظت از بدی، که پشتیبانی می‌کند دوستاران را، که در جنگ سبب پیروزی بر دشمن و چیرگی می‌شود. که سپاه ستیزه‌گر شکست می‌یابد و تقدیس‌کنندهٔ هوم کامیاب می‌گردد.

خواستارم نیرو برای همهٔ دامان. درود می‌گویم همهٔ دامان را. گفتار و کردار نیک آرزومندم برای دامان رعایت شود، خواهانم که خوراک برای‌شان فراوان باشد و خوب پرورده شوند. باشد که بتوانیم با کوشش شمارشان را زیاده گردانیم، چون که دامان خوراک ما را تأمین می‌کنند.

می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را، که صف‌های آراستهٔ دشمن را می‌پراکند و از هم می‌پاشد و منهزم و نابود می‌کند. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را که بر ضد دیویَسْنی‌ها و نیرنگ‌کاران و جادوان و پری‌ها و کَوی‌ها و کَرَپَن‌هاست، اوست که صفوف منظمِ سپاهیانِ سرزمین‌هایی را که یگانه شده و دروغ و پیمان‌شکنی شعار و پیشه ساخته‌اند، درهم شکند، دست‌هاشان را از کار بیندازد و بینایی از چشم‌هاشان فرو گیرد و گوش‌هاشان را از شنوایی بازدارد که بیش نتوانند مقاومت کنند و تباهی بیافرینند.

می‌ستاییم بهرام مزدا آفریده را که فروغمند است و با فرّ و شکوه. می‌ستاییم بهرام اهورا آفریده را به آیین نیک دین مَزْدیَسْنی با زَوْر، با هوم به شیر آمیخته، با بَرْسَمْ، با زبان از خرد توشه یافته، با سخن ایزدی؛ با گفتار و کردار نیک.

٦. اَرْت یَشْت



یَشْت هفدهم، سرودی است در ستایش و رَثا و توصیفِ ایزدبانو **اَرْت** Art یا **اَشی‌وَنگوهی** Aši.vanguhi. مضامین این سرود بسیار کهن روزگار است تا جایی که دورانِ باورهایی را دربارهٔ مناسباتِ خانوادگی میان ایزدکدهٔ آریایی باستان بیان می‌کند. در این جمع خانوادگی، **آهورامَزْدا** پدر و **سپندارمَذ** مادرِ اَرْتَه (در کتیبه‌های هخامنشی اَرتَه، در سانسکریت رِیتا و در اوستایی اَشَه) معرفی می‌شوند و سروش / **سْرَاُشَه** و **رَشْنو** و میترا پسرانِ اَهورامَزْدا و برادرانِ **آشی** و **دَئِنا** خواهرش می‌باشد.

در آرتْ یَشت به توصیف نوعی زندگی پرتجمّل و رفاه عصر آریاییِ مقدّم و اشاراتی دربارهٔ بازرگانی و اخلاق و مناسبات جنسی و اخلاقی در خانواده و اجتماعْ برمی‌خوریم که برای محقّقان بسیار شایان توجّه است. اینک به نقل فشرده و مختصری از این سرود توجّه کنیم:

می‌ستاییم **آشی‌وَنْگوهی** را که زیبا اندام است و گردونه‌اش به استواری روان است، که بخشندهٔ ثروت و برکت است و درمان‌بخش و نیرومند و بسیار هوشمند «**پِرِثو.ویرَ**» pereθū-vira.

از مزداست هم‌چنان که **امشاسپندان** از اویند. داننده است هم‌چون سوشیانت‌ها، و چون خوب ستایش شود، به ستایشگرْ دانایی و شناسندگی بخشد، خواه این آیین‌گزاری از سرزمین‌های دور باشد یا نزدیک، و هر که بستاید وی را، چونان است که مهر را ستوده باشد.

ای اَرَت زیبا و فروغمند و درخشان و شادی‌افزا، در هر خانه‌ای که از روی راستی و نیکی ستوده شوی، بدان فرود آیی و به مردان آن خانه فرّ و شکوه‌بخشی و نیکی‌هایت را بهره‌شان سازی و آن خانه از خوشی و آسایش سرشار شود. در سرزمین‌هایی که با آیین گزاری و از روی نیکی ستوده شوی، مردانش با شهریاری بر خود زیست کنند با خوراک فراوان، آسایش سرشار از شکوه و ثروت و نعمت و برکت فراوان، خانه‌های زیبا و استوار و دام‌ها و ستورهای انبوه. در چنین خانه‌هایی، همسران زیباشان با آرایش و زینت‌های گران‌بها در انتظار شوی که چه هنگام به‌درآیند و از آسایش و لذت سرشار شوند. دختران‌شان نیز به‌نهایت زیبایی و با زینت و افزارهای گران‌بها آراسته گردند، آن‌چنان که هر بیننده را سرشار از لذّت کنند، و تو ای اَشی نیک حامی و نگهبان آنان هستی. اسب‌های تندتاز و تیزتک و پرهیبت‌شان، گردونه‌ها را با هیجان به‌حرکت درآورند و ستایشگران تو بر آن گردونه‌ها، با نیزه‌های بلند و پیکان‌های برّان به دشمن حمله برند و تعقیب‌شان کنند و پیروز شوند. شترهای پرهیبت و جسورشان، با کوهان‌های بلند برهم بتازند و پیشی گیرند و بر پشت‌شان، کاروان‌هایی از کالاها و سیم و زر حمل شود از سرزمین‌های دور که همراه

با کاروانیان و خدمت‌کاران در چنین سراهایی فرود آیند. هر که را که تو یار باشی و پشتیبان، ای اَشی نیک، این چنین برخوردار باشد از نعمت و برکت و نیرومندی و شکوه و آسایش.

از بند پانزدهم تا بند بیست و دوم که پایان کردهٔ دوم است، سخنان **زرتشت** خطاب به **آشی‌وَنگوهی** می‌باشد:

نظر خود را معطوف به من نما و بخشایش خود را به من مرحمت نما ای اَشی بزرگوار و زیبا. تو را پدر اَهورامَزْداست و مادر **سپِنْتاآرْمَئی‌تی**. برادران تو سروش پاک و رَشْنوی بزرگوار و مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ هستند و دَئِنای مَزْدیَسْنا تو را چونان خواهری است.

اشی نیک و بزرگوار چون این سخنان را بِشْنود، گردونهٔ خود را متوقّف کرده و گفت: کیستی که از من سخن می‌گویی؟ ـ ای کسی که کلامت برای من بسیار گوش‌نواز است.

زرتشت گفت: من هستم سْپی‌تامَه زرتشت. نخستین کسی که نماز **اَشَه وَهیشْتَه** (اَشِمْ وُهو) را برخواند. نخستین کسی که **اهورامزدا** و **اَمشاسپندان** را ستایش کرد. کسی که به‌گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرّمی نمو کردند. کسی که به گاه تولدش، **انگره‌مینو** بگریخت از این زمین گستردهٔ بسیار فراخ و بانگ زد که همهٔ ایزدان نتوانستند مرا برانند. امّا **زرتشت** مرا براند. وی نماز **آهونَه وَئیرْیَه** (**یَتا آهو وَئیریو**) را برخواند و مرا سوزانید چنان‌که با فلز گداخته بسوزانند. و چنانم کرد که بهتر توانستم بگریزم از این زمین.

چون سخن **زرتشت** را اَشی نیک بشنود، گفت: به گردونهٔ من اندر آی، ای زرتشتِ درست کردار و بر آن تکیه کن. زرتشت چنین کرد (اشی او را در حمایت بگرفت) و اَشی گفت: ای زرتشت، تو نیکوکرداری و درست آفریده‌ای با پاهای خوب و بازوان بلند و پیکر درخشنده از فرّ و روانی که در خود خوشبختی جاودانه دارد و این‌ها را به راستی به تو می‌گویم.

موضوع چهارم در یَشتِ هفدهم درخواست هفت تن از شهریاران نامدار است که برای کامیابی، **آشی‌وَنگوهی** را ستودند و بر

درخواست‌هاشان کامیاب شدند. در هفت کرده ـ هر کرده‌یی شرح خواهش و کامیابی یکی از این نامداران است، چنانکه در یَشْت‌های دیگر همانند و مشابه آنها گذشت.

ابتدا "**هوشنگ پیشدادی**" در بلندی کوه هَرا، وی را ستوده و درخواست می‌کند که به همهٔ دیوان چیره شود، و کامیاب می‌شود. دومین شهریار "**جمشید**" است که وی نیز در بلندی کوه هَرا، ایزد را می‌ستاید و می‌خواهد تا برای مردمان، دام‌ها و چراگاه‌های خوب فراهم کند و بر مرگ و بیماری غلبه یابد و زندگی خوشی را برای آفریدگان اَهورامَزْدا روی زمین بگسترد و ایزد وی را کامیاب می‌کند. آنگاه "**فریدون**" در مملکت چهارگوشهٔ وَرِنه وی را می‌ستاید تا بر "دَهاکَ" (ضحاک) پیروز شود و شهرناز و **اَرْنَـواز** arenavak را از بند وی آزاد سازد، و فریدون نیز در آرزویش کامیاب می‌شود.

هوم پارسا نیز ایزد را ستایش کرده و درخواست می‌کند که بتواند **افراسیاب** را دستگیر کرده و به **کی‌خسرو** تحویل دهد و این مرد پارسا نیز قرین کامیابی می‌شود. **کی‌خسرو** نیز مراسم ستایش به‌جای آورده و می‌خواهد تا در آرزویش که پیروزی بر **افراسیاب** است، برای کین‌خواهی **آغریرَث** "**اَغْرَئِرِثَه**" aγraereθa و سیاوش syāvaršna پیروز شود و ایزد وی را نیز کامیاب می‌کند.

زرتشت در ایرانْویج، کنار رود **دائی‌تْیا**، اَشی را می‌ستاید و می‌خواهد تا در تبلیغ **هوتَه‌اُسا** Hutaosâ، همسر کوی ویشتاسپ به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفّق می‌شود.

آخرین درخواست‌کننده **کی‌گُشتاسپ** است که وی نیز در ایرانویج، کنار رودِ دایی‌تیا ایزد را ستوده و می‌خواهد تا بر رقیب نیرومندش، **اَشْتَه آئورْوَنْتْ** ašta-aurvant غلبه کند و ارجاسپ تورانی را براندازد و بر عدّه‌ای دیگر از دیویَسْنان تورانی پیروز شود، و در همهٔ آرزوهایش چون دیگران موفّق می‌شود. "کردهٔ ۹ـ۳"

آشی‌وَنْگوهی گفت: از آب زَوْری که برای من نیاز می‌شود نباید

بیاشامند، نه مردانی که عقیم هستند و نه زنان هرزه‌ای که دَشْتان نمی‌شوند و نه کودکانی که به سن تمیز نرسیده‌اند و نه دخترانی که هنوز شوهر نکرده‌اند.

بندهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش اشاره است به نبردهایی که میان نوذریان و تورانیان درگیر می‌شود. اَشیِ نیک می‌گوید من خواستم به آنان یاری دهم، امّا نتوانستند از یاری من برخوردار گردند.

از بند پنجاه و هفت تا پایان یَشْت، ایزدبانو **آشی‌وَنگوهی** به گِله و شکایت می‌پردازد از کسانی که اعمالی ناشایسته انجام می‌دهند و وی را آزرده می‌کنند. زبان شعر در این بخش نیز هم‌چنان زیبایی و لطافت خود را حفظ کرده است. این مطالب تنفّر ایرانیان را از بی‌ترتیبی‌های جنسی و هرج و مرج نشان می‌دهد و گویای آن است که این مردم تا چه اندازه چنین شیوه‌ای را نکوهیده می‌دانستند:

ایزد اَشیِ نیک گِله و شکایت می‌کند از زن بدی که فرزند نزاید. می‌گوید: به خانهٔ چنین زنی داخل مشوید و در بستر او نیارامید. شکایت می‌کند از زنی که کودکی از مردی جز شوهر خود بـه‌دنیا آورد. شکایت می‌کند از مردانی که بدون ازدواج با دختری، وی را آبستن می‌کنند و می‌گوید: این نارواترین کاری است که مردی ظالم انجام دهد.

و سرانجام، یشت هفدهم با ستایش و درود برای ایزد اَشی پایان می‌یابد.

۷. زامیاد یَشت / یَشتِ فرّکیانی



یکی دیگر از نَحْله‌های اعتقادی و باوری در ایران باستان و عصر آریایی مقدّم، باور و اعتقاد به **خوَرِنَه / خُرَّه** یا **فَرّ** بوده است. نیرویی نادیدنی و مینُوی و به‌گونه‌یی بارقه‌ای اَهورایی یا مرموز و جادویی ـ که هرکس یا هرچیز و شیأ که از آن برخوردار می‌شد، صاحب شکوه، قدرت، رایومندی و فرهمندی و نیرو و توانایی ویژه‌ای می‌شد که دیگر کسان از آن محروم بودند.

دارندهٔ فَرّ، در پهلوانی و زورمندی و شکست‌ناپذیری هرگاه سلحشور و جنگاور و پهلوان بود، از همگنان برتر شده و تا هنگامی که از شاهراه راستی و درستی و طریق اَشایی و پارسایی و دین‌باوری منحرف نمی‌شد، این نیروی جادویی با وی همراه بود. شاهان و فرمانروایان نیز تا هنگامی که دین‌باور و سالک در شاهراه حقیقت، عدالت و حکمت و رأفت بودند، همواره در کار خود پیروزمند بودند. عارفان، دانایان و حکیمانی نیز که در سلوک طریقِ راستی و درستی بودند نیز هم‌چنین. فَرّ یا خْوَرِنه / خُرَّه به هرکسی که به‌خواست اَهورامَزْدا تعلّق می‌یافت، به‌شکلی هاله مانند از نور، چهرهٔ وی را درخشان و نورانی می‌کرد و به‌گرد سرش چون هاله و چرخه‌ای از نور می‌تافت، چنان‌که **زرتشت، جمشید، کاووس، کی‌خسرو، فریدون** و.... بودند، به‌ویژه پیغمبر زرتشت که حتا هنگامی که متولّد نشده بود، به‌موجب برخورداری از فَرّ، **دُغْدو** doγδuye مادرش، از فاصلهٔ بعیدی، نور و روشناییِ وی دیده می‌شد. امّا هنگامی که هر فَرّه‌مندی از راه درست و طریق اَشایی و راستی و دین‌باوری و حکمت منحرف می‌شد، این نیروی الاهی و توانایی نیز از وی منقطع شده و به خواری و مذلّت دچار می‌شد.

یَشْت نوزدهم هرچند موسوم است به **زامیادیَشْت** یعنی سرود ستایشِ زمین، امّا دربارهٔ این اسطورهٔ کهن روزگارِ ایرانی است، یعنی پرستش خْوَرِنه و شرح این نیروی جادویی و کسانی که از آن بهره‌مند بودند و کسانی که به‌موجب کجراهی و خطا، فَرّ آنان را ترک می‌کرد. فَرّگاه به‌صورت قوچ یا پرنده و یا صُوَر دیگر، ترکیب جسمانی می‌پذیرفت. یَشْت نوزدهم به کیان یَشْت، یا یَشْتِ شاهان نیز شناخته می‌شود و **کَوَئِم. خْوَرِنو** kavaem.xvareno یعنی فَرّ یا خُرّهٔ شاهی. یشت نوزدهم که مختصری از آن بیش باقی نمانده است، موسوم است به اَشْتادیَشْت که در آن از فَرّه یا خُرَّه ایران یا فرّ ایرانی یاد شده با ترکیبِ اوستایی **آئیریَنِم.خْوَرِنُو** Airyanem.Xvareno. این جا سخن از فَرّی است که به سرزمین ایران یا آریا "اَئیریَه / اَئیرْیَنَه" متعلّق است و این سرزمین به‌موجب برخورداری از این نیروی الاهی و مرموز، از دیگر سرزمین‌ها مشهورتر، نیرومندتر و باشکوه است. امّا

به‌موجب کجراهی‌ها و فسادها و رواج بی‌دینی و سستی باورها و عقاید دینیِ مردم، گاه به شکست و اِدبار و خواری دچار می‌شود که دوران‌های شکست و غَلَبهٔ اَنیران و دشمنان بر آن، نشان چنین دوران‌هایی است. برای آگاهی دربارهٔ پژوهش‌هایی مستند و اساطیرِ مربوط به خْوَرِنَه و دارندگان آن و قدیم‌ترین اسطوره‌های شه‌سواری در این مورد و چگونگیِ آیین‌های خْوَرِنه و شکل و ساختارِ دین‌باورانهٔ آن در دوران آریایی مقدّم، نگاه کنید به مدخل **کَوَئِم. خْوَرِنُو** در دانشنامهٔ ایران باستان. این فشرده و ترجمهٔ روانِ‌بخشی از این یشت که دربارهٔ فَرّ کیانی است:

فَرّ کیانیِ نیرومند را می‌ستاییم که مَزْدا آفریده است، کارآمد و چالاک است و سرآمدِ همه آفریدگان محسوب می‌شود. زیبا و بسیار درخشنده است، که **آهورامَزْدا** بدان سوشیانت و همراهانش را پدید آورد، فرّی که از آن خداوند می‌باشد، و آن را بر آن سوشیانت و همراهان گماشت تا آنان جهانی نو بنیان کنند، جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد و همیشه جاودان باقی ماند، پس از آن که مردگان رستاخیز کنند و زندگان بی مرگ شوند و چون آن سوشیانت به پیدایی و ظهور آید آرمان خویش روا و جهانی نو بنیان کند.

در چنین جهانی که براساس **اَشَه** استوار است، جاودانگی قائم شود، و دروغ دیگرباره به همان جایی رانده شود که از آن جا برای آسیب رسانیدن به راستی و گروندگانِ آن قیام کرده بود و نیست و نابود گردد. برای شکوه و جلالش، آن فَرّ کیانیِ مزدا آفریده را با آوای بلند می‌ستایم، با زَوْر و هوم به شیر آمیخته و با بَرْسَم "نیز بَرسُم، اوستایی بَرِسْمَن Baresman" و کلام مقدّس. "کردهٔ ۱"

فَرّ کیانی نیرومند را می‌ستاییم... که از آن اَمشاسپَندان است، آن فرمانروایان بسیار دلیر و چابک، که اهورایی هستند، که جاودانی و بی‌مرگ هستند. که هر هفت امشاسپند، در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند، که همه را یک اَمِر و یک پدر است و آن **آهورامَزْدا** می‌باشد. آنان به راه روشنی که از ـ زاَئُرَ تا به گَرُنمانَه کشیده شده، به طیران درمی‌آیند. اینان جهانی نوبنیان

می‌کنند. جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد... "کردهٔ ۲"

فَرّ کیانیِ نیرومند را می‌ستاییم... که از آن ایزدان مینوی و ایزدان جهانِ زنده (جهان مادی) است. فرّی که از آنِ سوشیانت‌های زاده شده zāta می‌باشد، فرّی که از آن سوشیانت‌هایی است که هنوز به‌دنیا نیامده‌اند a-zāta. اینان جهانی نوبنیان می‌کنند. جهانی همیشه تازه و جوان که پیری و بیماری و فساد را در آن راه نباشد... "کردهٔ ۳"

فرّ زمانی دراز به هوشنگ پیشدادی متعلّق بود و وی بر اثر آن با کامیابی به هفت کشور فرمانروایی کرد. فرّ مدّت زمانی از آن تهمورث بوده و او به هفت کشور فرمان راند و همهٔ شریران را برانداخت. "کردهٔ ۵ ـ ۴"

فَرّ کیانیِ مزدا آفریده به جَم (**جمشید**) پیوست. **جمشید** خوب رمه دیرزمانی به هر هفت کشور پادشاهی کرد: بر دیوان، مردمان، جادوان، پریان، کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها چیره شد. از دیوان هم خواسته هم سود را، هم چراگاه و هم گله را، هم خشنودی و آوازه را برگرفت.

به گاه شاهی او، جانوران و مردمان هر دو بی‌مرگ و بی‌زحمت بودند. خورشت و آشام زوال‌ناپذیر بود. آب‌ها و گیاهان فراوان و تمام نشدنی بود.

به هنگام شاهی او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود نه مرگ؛ و نه رشک دیو آفریده [تا زمانی که جم خوب رمه پسر ویوَنگْهان شاه بود، پدر و پسر چونان که بُرنایان پانزده ساله، هر دو با هم می‌گشتند] این چنین بود تا این که او در فرجام، دروغ را به دل خود راه داد، چون او دروغ را به دل خود راه داد، فرّ آشکارا به پیکر مرغی از او بگسست. پس جمشید خوب رمه ناکام و بی‌آرام همی‌گشت، او باژگون به جهت دل بداندیش خود، از پی نهانگاهی در جهان همی‌گشت. نخستین بار، فرّی که از آن جمشید بود، به‌شکل مرغ وارَغْنَه از جم پسر ویوَنگْهان بگسست و مهر دارندهٔ چراگاه‌های فراخ آن را برگرفت. دومین بار فرّی که از آن جمشید بود، به‌شکل مرغ **وارَغْنَه** از جم بگسست و فریدون یل آن را برگرفت که پیروزمندترین مردمان شد جز از زرتشت، که اژی‌دهاک سه پوزهٔ سه کلهٔ

شِش چشم دارندهٔ هزار چالاکی را شکست داد و این دروغ بسیار نیرومندِ دیوانهٔ پلید و فریفتارِ جهان را که قیام کرده بود برای برانداختن جهان راستی برانداخت.

سومین بار فرّی که از آن جمشید بود به شکل مرغ **وارَغْنَه** از جم بگسست. این فَرّ را گرشاسپ نریمان برگرفت که بدان میانِ همهٔ دلیران، دلیرترین شد جز از زرتشت. بدان فرّ، نیرو و جسارتی مردانه بدو پیوست که: اژدهای شاخدار را بهکشت که اسبان و مردان را، میاو بارید (میبلعید). اژدهای زهرآگینِ زردگون، که از او زهر بر هوا میپاشید، زهری به بلندی یک ارش. که بر پشت او گرشاسپ به نیمروز، خورشت خود را در دیگی آهنین میپخت. آن زیانکار از گرما تفته از زیر دیگ برجست. آب جوشان فرو ریخت. گرشاسپ نریمان هراسیده خود را به کنار کشید. او **گَنْدَرِوَی** زرّین پاشنه gandarewa را بکشت که با دهان گشاده برای نابودی جهان اَستومند برخاسته بود. او نه پسر **پَثَنَه** paθana را بکشت و پسران **نیویکَه** nivika و نیز پسران داشتَهیانی را. او هیتاسپَه زرّینتاج را بکشت و **وَرِشَهوَه** varešava از دودمان دانی را. او **پیتَهاُنَه** pitaona را بکشت که سخت دوستار پریان "پریدوست" بود. او **اَرِزوشَمَنَه** arezōšmana را که دلیریِ مردانهای داشت بکُشت که از بهر ایستادگی آماده و افزارمند بود. او **سْناویذْکَهی** شاخدار snāviδka را بکُشت که دستهایی سنگین داشت، که در انجمن چنین گفته بود: «من هنوز نابُرنایم نه برنا. چون برنا شوم، زمین را چرخی خواهم ساخت و از آسمان گردونهای خواهم ساخت، سپنتمینو را از گَرْزْمان روشن به زیر خواهم کشید، و اهریمن را از دوزخ تاریک بیرون خواهم کشید ـ این دو، **سْپِنْتَمینو و اَهریمن** گردونهٔ مرا خواهند کشید، چنین خواهم کرد اگر گرشاسپ نریمان مرا نکشد.» گرشاسپ نَریمان او راکشت و نیروی زندگیش را تباه ساخت. "کردهٔ ۶"

فَرّ نیرومند مزدا آفریده را میستاییم که دست نایافتنی است. برای بهدست آوردن آن، سْپِنْتَهمینو و **اَنْگْرَهمینو** تلاش کردند. **سپنتهمینو** از برای دستیافتن بِدان، **وُهومَنَه** و **اَشَهوَهیشْتَه** و آذر **اَهورامَزْدا** را گسیل داشت. و

آنگَره‌مینو، **آکَه‌مَنه** و **آئِشمَه** و **اَژدی‌دهاک** و **شپی‌تیورَه** spityura را فرستاد که جمشید را گرفته و به دو نیم کرده بود.

پس آذرِ **آهورامَزْدا** به پیش شتافت و گفت: این فَرّ دست‌نایافتنی را من از آن خود خواهم کرد. آنگاه **اژدی‌دهاک** درآمد و گفت: کنار ران، هرگاه تو آن را به‌دست آوری، به یک زنش تو را تباه خواهم کرد که دیگر نتوانی به روی این زمین اَهورا آفریده روشنایی بخشی. پس آذر بترسید و واپس شد. اژدی‌دهاک به پیش رفت تا فرّ را از آنِ خود سازد. دگرباره آذر اهورامزدا به پیش راند و گفت: هرگاه تو آن را به‌دست آوردی، بِدانکه از بُنیادَت خواهم سوزاند، آن چنان که دیگر به روی این زمین اهورا آفریده نتوانی تباهی کرد. اژدی‌دهاک بترسید و واپس رفت.

پس فَرّ، به دریای **وُئوروکَشَه** اندر شد. در پی، **آپَم‌نَپاتِ** تندتاز (ایزد آب) زود این را دریافت و گفت: این فرّ دست‌نایافتنی را از ژرفایِ دریا گرفته و ویژهٔ خود خواهم کرد... "کردهٔ ۷"

افراسیابِ تورانی که آرزوی به‌دست آوردن فرّ را داشت، آن فرّی که به ایرانیان حال و آینده و به زرتشت پاک متعلّق است. کنار دریای **وُئوروکَشَه** برهنه شده و به آب زد و شناکنان به سوی فَرّ شتافت. فَرّ که چنان دید، به سرعت به در رفت و از دریایِ **وُئوروکَشَه**، به شکلِ رودی منشعب شد.

پس افراسیاب، ناسزاگویان از دریا بیرون شد و گفت: من این فَرّ را که متعلّق به ایرانیان و زرتشت پاک است نتوانستم گرفت. اینک چنان به هر چه خوب و زیباست از آفریده‌های **آهورامَزْدا**، حمله بَرَم که وی به زحمت اندر شود. آنگاه برای دومین بار برهنه شده و به آب زد و شناکنان به‌سوی فرّ شتافت. فرّ که چنان دید، به سرعت به در رفت و از دریای **وُئوروکَشَه**، به شکل دریاچهٔ **وَنْگ‌هَزْدا** vanghazdā منشعب شد. پس **آفراسیاب** تورانی، ناسزاگویان از دریا بیرون شد... آنگاه برای سومین بار شناکنان به‌سوی فرّ شتافت. فَرّ که چنان دید به سرعت به در رفت و از دریایِ **وُئوروکَشَه**، به‌شکل رود **آوْژْدانْوَن** awždānvan منشعب شد. پس **افراسیاب** از دریایِ وُئوروکَشَه، ناسزاگویان به درآمد. وی نتوانست به فَرّ دست یابد، فَرّی که از

آن ایرانیان و **زرتشت** پاک است. "کردهٔ ۸"

فَرّ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم... که متعلّق به کسی است که نیرو و شکوه وی از آن حدودی است که رود هیرمند به دریاچهٔ کَسَه‌اُیَه می‌ریزد. آن حدودی که کوه **اوشیدَم** ušidam بر آن محاط است و از اطراف آن رودهای بسیاری سرازیر می‌شود و همهٔ این رودها به دریاچهٔ هامون فرو می‌ریزد که از آن میان، هیرمند باشکوه و فرهمند است با امواج سپیدگون و کف‌آلود و طغیان‌های بسیار که نیروی اسب را داراست، نیروی شتری را داراست، نیروی مردی دلیر و زورمند را داراست. دارندهٔ فرّ کیانی است، آن چنان فرّی ای زرتشت پاک، که تواند همهٔ سرزمین‌ها و اقوام غیرایرانی را غرق نماید. و بدان هنگام که سرزمین‌ها و اقوام غیرایرانی در زحمت گرسنگی و تشنگی و سرما و گرمایند، این فرّ کیانی پناه و پشتیبان سرزمین‌ها و تیره‌های ایرانی است. "کردهٔ ۹"

فَرّ کیانیِ نیرومند را می‌ستاییم که از آن **کَوی، کَواتَه** kavi-kavâta بود، از آن **کَوی آپیوَه** kavi-aipi-vanghu از آن **کَوی اوسَذَن** kavi-usaδan، از آن **کَوی آرْشَنْ** kavi-aršan، از آن **کَوی پِی‌سینَه** kavi-pisina، **کَوی بْیَرْشَنْ** kavi-byaršan، از آن **کَوی سیاوَرْشَنَه** (سیاوش) بود، آن چنان که آنان همه از پهلوانان و پرهیزکاران و بلندآوازه و کامیاب بودن. "کردهٔ ۱۰"

فَرّ کیانیِ نیرومند را می‌ستاییم... که به کَوی **هَئوسْرَوَه** kavi-haūsravah تعلّق داشت، چون از نیرویی درست، از پیروزی‌هایی بسیار، از داد و قانون به جا و فائق آمدن بر دشمنانش برخوردار بود. بر اثر برخورداری از فَرّ بود که: نیرویی پرتوان داشت و از تندرستی بسیار برخوردار بود و دارای فرزندانی هوشمند، نیرومند، روشن چشم و سخنور بود. که از زندگی بسیار خوب بهره داشت و آگاه از آینده بود. دوران شهریاریش درخشان و زندگیش دراز و برخوردار از همهٔ کامیابی‌ها بود. در میدان‌های جنگ همیشه پیروزی داشت. هیچ‌گاه به دام دشمن درنمی‌شد، چنان‌که سرانجام به انتقام خون پدرش سیاوش دلیر، آن افراسیاب بزهکار و کَرْسیوَز **کِرِسَوَزْدَ** keresavazda را به بند درکشید. "کردهٔ ۱۱"

فَرِّ کیانیِ نیرومند و مزدا آفریده را می‌ستاییم... که پیوسته با زرتشت بود. کسی که برابرِ **دَئِنا** اندیشید، برابر دَئِنا سخن گفت و رفتار کرد. به‌همین جهت در جهان زنده از بهترین راستی و شکوه و نیرو و پیروزی برخوردار بود. زمانی پیش از وی، به گستاخی دیوها هر آنچه می‌خواستند مطابق با میل خودشان رفتار می‌کردند و بر اثر کردارشان مردم در رنج و فغان بودند. پس زرتشت به آوایی بلند و آهنگین، چهار بار نماز اَهونَه‌وَئیرْیَه را تلاوت کرد آن‌گاه همهٔ آن دیوهایی که دروغین بودند و شایستهٔ ستایش و نماز نبودند پراکنده و پنهان گشتند.

اَفراسیابِ تورانی در پی تصاحب فَرّی بود که به زرتشت تعلّق داشت. وی هفت‌کشور را جست و جو نمود و چون آن را پیدا کرد، نتوانست بدان دست یابد و فرّ به آن کس پیوست که شایسته بود، و این خواست و ارادهٔ من، اَهورامَزْدا و دَئِنای مَزْدَیَسْنا بود. "کردهٔ ۱۲"

فَرِّ کیانیِ نیرومند و مزدا آفریده را می‌ستاییم... که پیوسته به کَوی ویشتاسپ بود. کسی که برابر دین زرتشت اندیشید و برابر آن سخن گفت و رفتار کرد. از آن پشتیبانی نمود و آن را از آسیب دیویَسْنان درامان نگاه‌داشت و آن را به‌خوبی منتشر کرد، کسی که چون بازویی توانا برای این دین اهورایی زرتشتی بود و دشمنان آن را که کسانی چون **تائْرْیَه‌وَنْت** tāθryavant بدمنش و **پِشَنَه** pešana هم‌چنین دیویَسنان و اَرْجاسپِ دُرْوَند و دیگر تورانیان (**خْوَیَه‌اُنَه**، xvayaona **خیون**) زیانکار و بدسرشت بودند برانداخت. "کردهٔ ۱۳"

کردهٔ چهاردهم همانند بخشی از کردهٔ اوّل، بندهای یازده و دوازده می‌باشد.

فَرِّ کیانیِ نیرومندِ مزدا آفریده را می‌ستاییم... هنگامی که **اَسْتْوَتْ ـ اِرِتَه** astvat-ereta پدید می‌آید، از آب دریای کَنسه‌اُیَه، فرستادهٔ مَزْدا اَهورا، فرزند ویسْپَه‌تَئورْوَنیری، گُرز شکننده ایستادگی در گردش، گُرزی که ثْرَئِتَئُونَه زورمند آن را برداشت هنگامی که اَژدی‌دَهاکَه کشته شد، گرزی که افراسیابِ تورانی داشت، هنگامی که زَنی‌نی‌گَویِ دْرُگوَنْد (دروغ‌گو) کشته شد، گرزی که کی‌خسرو داشت، هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد،

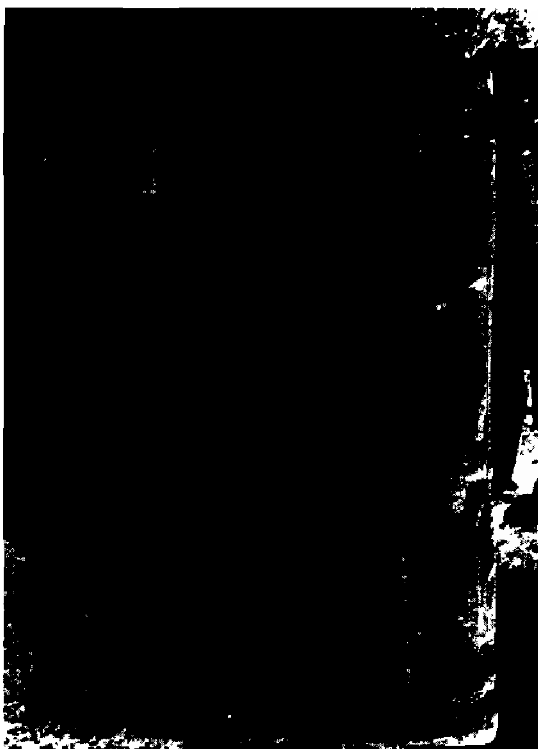
گرزی که کَوی ویشتاسپ داشت تا کین اَشَه (راستی، نظم کیهانی) را از سپاه دشمن بگیرد، با آن گرز خواهد توانست دروغ (بی‌نظمی، هرج و مرج) را بِراند از هستی‌های زندهٔ اَشَه با چشم‌های خرد او خواهد نگریست، به دقت بر همهٔ آفرینش خواهد نگریست دروغ زشت را... از تخمهٔ زشت، از همه چیز که در جهان مادی است، با چشمان کوشنده و جوینده خواهد نگریست، با پرستاری و باتوجّه، او ماندگار خواهد کرد همهٔ آن چه که در جهان مادی نیکو است. دوستان او پیش خواهند آمد دوستان اَسْتْوَت‌اِرِتَهٔ ایستادگی شکن (وِرِثْرَغْنَه، پیروزمند، شکنندهٔ مقاومت، ایستادگی شکن) با اندیشهٔ نیکو، با سخن نیکو، کار نیکو، دَئنای نیکو، بی آن که سخنی به دروغ بگویند با زبان خودشان. از پیش آنان اَئِشمَه دور خواهد شد، آن که با گرز خونین به ضد خْوَرِنَه می‌باشد. جهان اَشَه بر جهان دروغ پیروز خواهد شد، از تخمهٔ بد، خانواده تاریکی. او بر اَکَه‌مَنَه پیروز خواهد شد، وُهومَنَه بر اَکَه‌مَنَه پیروز خواهد شد، او بر دروغ‌گویی چیره خواهد شد، سخن راست بر دروغگویی چیره خواهد شد، هَئوروَتات و اَمِرتات پیروز خواهند شد. بر هر دو گرسنگی و تشنگی، هَئوروَتات و اَمِرتات پیروز خواهند شد بر گرسنگی و تشنگی بد. از این جا به‌دور خواهد شد بدکاره، انگره‌مینو نیروی بدش ربوده خواهد شد...!
"کردهٔ ۱۵"

۸. سرودی برای مهر در اوستا، ترجمهٔ مهر یَشْت، شناخت میترای اوستایی

قسمت اعظم این یَشْت منظوم است و شکل کهن آن، به ویژه در بندهای اولیه به صورت شایسته‌یی باقی مانده است. پس از یشت سیزدهم، بلندترین یَشت‌هاست که در ۱۴٦ بند و ۳۵ کَرده تدوین شده. از نظرگاه موضوعی به ترتیب بندها نمی‌شود آن را مدون ساخت، بلکه بایستی به گونه‌یی پراکنده

تصاویری که ملاحظه می‌شود، از کتاب طلوع و غروب زرتشتی‌گری اثر

A.C.Zaehner زینر، چاپ سال ۱۹۶۱، لندن برداشته شده است.



















در سراسر یشت، موضوعات را دسته بندی نمود و اغلب یَشت‌ها چنین‌اند. در صفحات بعدی فشرده‌یی از آن به ترتیب بندها نقل می‌شود. شماره‌ها اشاره است به شمارهٔ بندهای یشت.

درمقدمه،مهر،دارندهٔدشت‌های‌فراخ"وُئوروگَئُویَئُوئی‌تی Vouru-Gaoyaoiti" ستوده شده و این مقدمهٔ زرتشتیِ یشت است. بند یکم نیز سرآغازی است زرتشتی که در آغاز تمام یشت‌ها با تغییر و تبدیلاتی به مقتضای چگونگی یَشْت آمده است. اما حتا در همین سرآغاز زرتشتی، قدرت و اهمیت این ایزد جالب توجه را در می‌یابیم. **اهورامَزْدا** به **زرتشت** می‌گوید که مهر آفریدهٔ من است و من او را در مقام و سزاوار بودن به عبادت، هم‌شأن و مقام خود قرار داده‌ام. آنگاه بند دوم شروع می‌شود که تا بند ٤٨ از بازمانده‌های قدیم یشت است:

میثْرَ Miθra کسانی راکه به او دروغ گویند، به نامش پیمانی بندند که بدان وفا نکنند، در سراسر قلمرو مملکت، هر جایی که باشند، تعقیب کرده و به کیفر می‌رساند. پیمانی که بسته می‌شود محترم است، چه پیمان با یک مزداپرست باشد و چه پیمان با یک دیوپرست [۲]ـ اما در عوض مهر به مهر پیمان‌ها، یعنی به‌جا آورندگانِ عهد و پیمان اسب‌های تیزتک می‌بخشاید، **ایزد آذر** همواره کسانی را که پیمان دار باشند یاوری می‌کند و فْرَوَشیان به وی فرزندان دلیر و پارسا می‌دهند [۳] میثْرَ را ستایش می‌کنیم که دارندهٔ دشت‌های فراخ است، نگهبان ممالک آریایی (= ایرانی) است و دراین ممالک آرامش و تنعّم به وجود می‌آوَرَد و کارهای دشوار را چاره گری کرده، سعادت و پیروزی برای مردمان ارمغان می‌کند، چون اوست دلیر و کسی که در همه جا هست و همواره درخور ستایش و بزرگداشت است [٤ ـ ٥] میثْرَ میان همهٔ ایزدانْ نیرومندترین و بزرگ‌ترین است، او را با **زَائُثْرَ** Zaoθra [آب زَوْر، آبزورِ مقدس که در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد] با هَئُومه [Haoma = هوم] یا بَرِسْمن [Baresman] و با زبانی آکنده از سرود ستایش، عبادت می‌کنیم [٦] میثْرَ، دارندهٔ دشت‌های فراخ از تمیز اعمالی که مردم انجام می‌دهند به خوبی آگاه است. هزارگوش برای شنیدن و ده هزار

چشم برای دیدن دارد و از فرازنای آسمان، همواره بیدار و ناظرِ اعمالِ مـردمان است [۷] مهر تنها ایزد روشنایی و پیمان نیست، بلکه ایـزد جـنگ و پـیروزی است. چون در آوردگاه، دو صفِ پیکاری رو به روی هم بـایستند، مـهر بـه آن گروهی یاری می‌کند که از روی خلوص و زودتر به فراخواندن وی اقدام کنند و از روی خلوص و راستی او را نیایش کنند، آنگاه است که وی به همراهی **ایزد واتـه** [Vâta، ایزدباد] و **ایزد داموئیش اوپَمَنَه** [Dâmoiš-upamana] برای یاری به سوی آن جنگاوران روی می‌آورد [۹ـ۸] میثْرَ ایـزد جـنگ است و بـه هـمین جـهت جـنگاوران حـتا روی زیـن اسب، وی را مـی‌ستایند و کـامیابی مـی‌خواهـند تـا مرکوب‌شان استواری نشان دهد و بتوانند از دور دشمن را تشخیص داده و پیروز شوند [۱۱ـ ۱۰]

میثْرَ برخلاف آنچه که می‌پنداریم، در هِیأت ایزد خورشید نمایان نمی‌شود، بلکه وی روشنایی و انوار زرین خورشید است. پیش از آنکه خورشید از پس کوه هَرا / البرز [Harâ] سربرکشد، وی با جامهٔ زرین و زینت‌هایش از آن بلندی کوه به نگرش همهٔ کشورهای آریایی [ایرانی] می‌پردازد، و در مطلبی که گذشت شرح بندهای ۱۳ و ١٤ نقل شد که ازکشورهای آریایی سخن مـی‌رود. در بـند ۱۵ـ از هفت کشور یـاد مـی‌شود [نگـاه کـنید بـه عـنوان هَپْتَه کَرْشوَرْ Hapta.karšvar در دانشنامهٔ ایران باستان] که مهر با آن همه دیدگانش نگران آن جـاهایی است کـه سراسر پوشیده از چراگاه‌های سرشار و ستوران فراوان است. این ایزد نـیرومند، بزرگی و شکوه می‌بخشاید، شهریاری و سلطنت و پیروزی مـی‌بخشاید در هـمهٔ کشورها به آن کسانی که از روی خلوص و مطابق با رسوم دینی و تشریفاتِ آن وی را بستایند و مراسم اهدای فدیه و نثار به جا آوَرَند [۱٦].

میثْرَ، در این جا، نموداری از خُلق و خوی ایرانیِ مزدایی را نشان مـی‌دهد. وی دشمن بی‌امان دروغ و دروغگویان است. هیچ کس اعم از رئـیس خـانواده، کدخدا و شاه نسبت به وی دروغ نتواند گفت، چون مهر از دروغ بیش از هر چیز و هر خلافی آزرده می‌شود، به همین جهت هر جایی که دروغ باشد و پیمان‌شکنی

یا "مهر دروجی" Miθro.druj و دروغگویی، وی به تندی بدان سو فرود می‌آید و دروغگویان را به سختی کیفر می‌دهد. همان سان که جنگاوران با ایمان را یاری می‌دهد، جنگاورانی که نسبت به وی بی‌ایمان باشند، هیچ گاه روی پیروزی را نمی‌بینند ـ در پیکارگاه اسبان‌شان از قدرت تاخت باز می‌مانند، نیزه‌هاشان در پرتاب به واپس برمی‌گردند و هرگاه به سوی رقیب نیز روان شود، کارگر نمی‌افتد [۲۱ ـ ۱۷] اما کسانی که پیرو راستی باشند، مهر، ایزد راستی را همواره در نظر داشته باشند و تا پای جان پیمان را محترم شمارند، هرگاه که نیاز به یاری داشته باشند، میثْرَ به یاریشان می‌شتابد:

ای میثْرَ، تو ما را یار باش. ای میثْرَ به تو دروغ نتوان گفت، دشمنان ما را به بیم و هراس در افکن، چون تویی که می‌توانی نیروهاشان را بازستانی و درمانده‌شان سازی. چون کسی از روی خلوصِ نیّت، مهر را بستاید، درپیکار گاه از گزند سلاح دشمن هر چند که چابک باشد در امان بماند [۲۴ ـ ۲۲].

میثْرَ قابل ستایش است که سخن‌ها را به راستی هدایت می‌کند، او را می‌ستاییم که بخشندهٔ سود و ثروت است و پیکرش تجسم کلام مقدس "**تَنومانْثرَ** Tanu.Manθra" می‌باشد، دلیر و جنگاور است، ناراست‌گرایان را برمی‌اندازد و زبانهٔ خشمش گناهکاران پیمان شکن را از بُن برمی‌اندازد، و در عوض به کسانی که پاسش دارند، در کشور نظام و قدرت و پیروزی پدید می‌آوَرَد، اما باز هم نیروی انتقامش دشمنان را تعقیب می‌کند و هر چه هم که نیرومند باشند، پیروزی هیچ‌گاه به سراغشان نخواهد آمد [۲۵ ـ ۲۷].

میثْرَ ایزدی است که شکوه و حشمت می‌بخشاید، نعمت و ثروت می‌بخشاید، خانه و خانواده را سرشار از سرور و شادی می‌کند ـ و در عوض ـ خان و مان دشمنان و بی‌مهران را ویران می‌سازد. اوست که به مؤمنانش پاداش می‌بخشاید و به مخالفان کیفر می‌دهد. از توجه اوست که نظام روستا و خانواده برقرار است، در روستا و خانواده، زنانِ زیبای بلند بالا، فرزندان دلیر، اسبان

تیزتک و گردونه‌های عالی و بناهای باشکوه و بسترهای لطیف و معطر برقرار است ـ و به همین جهت است که گروه پیروان، همواره و به هنگام در مراسم ستایشِ وی حاضر می‌شوند. دراین مراسم گروه ستایندگان به همسُرایی و خواندن سرود می‌پردازند:

ای میثْرَ، این سرودهای ما را بشنو، ستایش و عبادت ما را بپذیر، کام ما را رواکن، فدیه و نیازمان را بپذیر و میان این جمع دوستار فرود آی ـ چون پیمانت برای شادی پیروان استوار است، اینک کامهایمان را بر آر ـ آنچه خواستاریم: پیروزی، کامرانی، نعمت، نیک نامی، آسایش وجدان و درک علم و معرفت و تمیز کامل است در حقایق، ـ تا در سایهٔ این بخشایش‌ها و نیروها بر دشمنانمان پیروز شویم، تا که آنان را برافکنیم، تا که دیویَسْنان را و جادوان را و **پری‌ها** "پَئیریکا pairikâ" را نابود سازیم [۳۴ ـ ۲۸].

مهر، دارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم که سخن را به راستی هدایت می‌کند، نیرومند است و دارندهٔ شهریاری و هزارچُستی است. کسی که برانگیزانندهٔ جنگ است و به جنگ نیرو بخشاید، با استواری و دلیری صفوف دشمنان را درهم شکند، دو جناح سپاه را بپراکند و بر قلب سپاه دشمن از وی بیم و هراس مستولی شود. اوست که جمع فشرده و انبوه دشمن را با شرار ترس می‌پراکند، حمله می‌برد و سرکسانی راکه به او دروغ گویند از تن دور می‌کند ـ تا دور دست‌ها تعقیب‌شان می‌کند، خانه‌ها و شهرهاشان را ویران می‌سازد، چون مهر ناراضی باشد، سلاح دشمنان از کار می‌ایستد و هر چند که چالاک و نیرومند باشند، جنگ ابزارهاشان به هدف نمی‌رسد. ایزد **رَشْنو** Rašnu و **سروش** پاک / **سْرَاُشَه** Sraošâ در میدان جنگ، به یاری او، میان سپاه دشمن نفاق و شکست پدید می‌آورند، و خود مهر، چون خشمگین و آزرده خاطر است هزاران هزار از دشمنان را بی‌امان به خاک هلاک در می‌افکند [۴۳ ـ ۳۵].

جایگاه مهر، به وسعت سراسر زمین است، پناهگاهی روشن و تابنده و بیرون از نیازمندی هر احتیاجی است. هشت ایزد که از یاران او هستند، فرازین

گاه هشت بلندی، ناظر بر اعمال مردمان هستند تا هرگاه پیمان شکنی به عمل پرداخت و یاکسانی پیمان‌شکنان و دروغگویان را پناه دادند، بدانان حمله کنند و براندازندشان. مهر خود نیز همارهٔبادههزاردیده‌بانش مراقب‌است و مهرباوران را از هر خطری محافظت می‌کند [٤٦-٤٤].

میان دو سپاه جنگجو، ناگهان **مهر** ظاهر شود. آنگاه میان صفوف بنگرد، به روی مرکب به تکاپو در آید. بازوان و چشم‌های جنگاورانی راکه به مهر دروغ گویند، ازکار بازدارد. گوش‌هایشان را ناشنوا سازد و پاهاشان را بی‌استقامت، تا بدون مقاومت در چنگ رقیب اسیر شوند [٤٨ ـ ٤٧].

آهــوراﻣَــزْدا از بــرای مــیثْرَ، بــر آن قــلهٔ بــلند و درخشــان **هَـرَئی تـی بَـرِزَ** [Haraiti-Bareza] یعنی البـرزکوه زیـباترین جـایگاه‌ها را سـاخته است، درآن جایی که میثْرَ ناظر و نگران مردمان است، در آن مأوای درخشانی که نه گرما و نه سرما، نه روز و نه شب وجود دارد و هیچگاه بر آن مه نمی‌نشیند، و این جـایگاه آسمانی را به فرمان **اهورامزدا**، اَمْشاسپندان و خورشید فراهم کردند. سراسر جهان خاکی را مهر از آن فرازین گاه آسمانی زیر نظر دارد؛ و هرگاه مـردی بـدکنش برخلاف راستی و آیینِ پیمانداری عملی انجام دهد، مهر به اتفاق **سروش** و ایـزد **نَئیریوسَنْگَهْ** Nairyô-Sangha گردونهٔ خود را به حرکت درآورده و پیمان شکن "**مهر دروج**" را هرکجاکه باشد به کیفر رساند [٥٢ ـ ٤٨].

کردهٔ [کَرِتَه Kareta = فصل] ۱۲ و ۱۳ ـ یعنی بندهای ٤٩ تا ٥٩ از الحاقات زرتشتی بر این یَشْت هستند. کردهٔ دوازده گذشت، و اینک کردهٔ سیزده که جالب توجه است و اُفول قدرتی که در اصلاحات مزدایی صورت گرفته به نظر می‌رسد. ایزد میثْرَ دست‌ها را به سوی اهورامزدا برای گله برمی‌آرد، و در ایـن جـا هـمان گله‌های ایزد **تیشْتْرِیَه** Tištrya را می‌شنویم:

> من نگهبان همهٔ آفریدگان نیک توام ای **آهوراﻣَزْدا**، اما مردمان چـنانکه بایستی در مراسم ستایش، مرا چون دیگر ایزدان نمی‌ستایند. هر گاه گروه مؤمنان مرا نیز چون دیگر ایزدان بستایند، هر آینه من باتمام نیرو به هنگام

نیازمندی بر آنان فرود آیم ـ آنگاه قطعه‌یی در مراسم نیایش ایزد می‌آید.

از بند ٦٠ تا ۷۲ بازهم به قسمت‌هایی از سرودهٔ قدیم دربارهٔ مهر برمی‌خوریم: ستایش شایستهٔ مهر است که دارندهٔ دشت‌های فراخ است، تیزبین است و هیچ‌گاه فریفته نمی‌شود، چون دارای ده هزار دیده‌بان است. اوست سرپرست روستاها و شهرها که همیشه آمادهٔ یاری به مؤمنان است، به هنگام باران می‌باراند و از ریزش باران است که زمین‌ها سرسبز می‌شود و گیاه می‌روید... [٦٣ ـ ٦١]

میثْرَ از برای گسترش دین **بهی** به هر جا فرود می‌آید و فروغ و فرّش به روی هفت کشور منتشر است. نیرومند و چالاک و سریع است، بخشندهٔ همهٔ نعمت‌هاست و اوست که گله‌ها و رمه‌ها را سلامت نگاه می‌دارد، بزرگی و شکوه می‌بخشاید، فرزندانِ برومند درخانواده‌ها پدید می‌آورد و ایزدانی چون: **آژِث، پارِنْدی، فَرّکیانی، و داموئیش اوپَمَنَه و فْرَوشیان** از یارانش به‌شمار می‌روند [٦٦ ـ ٦٤]. وی باگردونهٔ سریع و زیبایش از کشور **آرِزَهی** Arezahi به‌کشور **خونیرث** Xvaniraθa می‌شتابد، در حالی که مشحون از فَرّمزدا آفریده می‌باشد. رانندهٔ گردونه‌اش ایزد **ارت** Art است، و در حالی که اسبان گردونه‌اش در فضای بی‌پایان می‌تازند، **داموئیش اوپَمَنَه** راهش را آماده می‌سازد و همهٔ دیوان **وَرِنَه** [Varena = گیلان] به هراس می‌افتند [٦٩ ـ ٦٧].

پیشاپیش مهر، **وِرِثْرَغْنَه** [VereθraƔna = بهرام] به صورت گراز / وَراز Varâza آمادهٔ حمله‌یی با دندان‌های تیز و چنگ ضربت زننده‌یی حرکت می‌کند، تا دشمن و بی‌ایمانان به مهر را در حال تاخت گرفتار سازد و با یک ضربت چنانشان در هم کوبد که نیروی زندگی‌شان از میان برود [۷۰ ـ ۷۲].

میثْرَ ایزدی است که وظایف بسیاری دیگر از ایزدان را به تنهایی عهده‌دار است. وی ایزد جنگ است، ایزد روشنی و فروغ است، ایزد پیمان و نگهبان عهد و میثاق است، ایزد حافظ خانواده و شهر و کشور است، ایزد بخشندهٔ ثروت و نعمت است، ایزد پیروزی است، ایزد شهریاری و قدرت و تسلط است، ایزد داور اعمال در روز واپسین است، ایزد راستی و سخن و کلام راست و زیباست، ایزدی

است که همه از: شهریار، فرماندار، کدخدا، سرور خانواده و افراد عادی خلق بدو پناه می‌جویند. هرگاه دو نفر در جایی عهد و پیمانی ببندند، دست‌ها را جلو رو نگاه داشته و از او یاری می‌خواهند. هرگاه نالهٔ شکایت وگله‌مندیِ مهر آیینی بلند شود، این صدا همه جا پیچیده و به‌گوش مهر می‌رسد. هرگاه چارپایی (گاوی) از گلهٔ خود جدا ماند، هرگاه چارپایی ازگله ربوده شود، ناله‌اش به مهر می‌رسد، مهر به سرعت فرا رسیده و چارپا را به جمع خود ملحق می‌سازد، و این چنین است یاری مهر نسبت به‌کسانی که در آیین او خلوص داشته باشند [۸۷ ـ ۸۳].

هَئُومَه [Haoma = هوم] آن سرور نیرومند و درمانگر، با چشمان زرین در فرازین‌گاه‌کوه **هَرَئی تی بَرِز** که **هوکَئیرْیَه** Hukairya خوانده می‌شود، از **بَرْسَم** و **زَاُثْرَ** و بهترین سرودهای پاک نیاز داد، و آن چنان مراسم ستایشی با شکوه از برای **میثْرَ** انجام داد که در طی یَشت‌هاکمتر به همانند آن برمی‌خوریم... آنگاه است که ملاحظه می‌کنیم **آهورامَزْدا** دربرابر امشاسپندان، سروری و نگاهبانی مردم را به او می‌سپارد تا هم در این جهان و هم در جهان پسین، این بزرگ‌ترینِ ایزدان، فرمانروا باشد [۹۴ ـ ۸۸].

میثْرَ به هنگام ناپدید شدن خورشید، از آن جایگاه آسمانیش، سراسر زمین را می‌نگرد، بر همه جا محاط می‌شود تا آنچه راکه در زمین و آسمان است بنگرد. به‌همین جهت وی هم ایزد روز و روشنایی، و هم ایزد نگهبان و حافظ شب است در برابر زیانکاری دیوان و زیانکاران. گرزی به دست دارد، سدگره و سد تیغه که سراسر از زر خالص بوده و رنگی شفاف دارد و بدان مردان [پیمان شکنان] را برمی‌افکند، و آن سلاحی است میان همهٔ سلاح‌ها محکم‌ترین و پیروزترین یعنی **گُرز ایزد مهر**. از هیبت و شدتِ قهر او، **اهریمن** تبه‌کار به لرزه آید، **اَئِشمَه** [Aêšma دیو خشم] آن دیو بدکار به ترس اندر شود، **ویذاتو** [Viδâtu "ویدُتو Vidôtu"] آن دیو ملعون ازکار درافتد [بند ۹۳] و **بوشیانْسْتَه** Bušyânsta دیو خواب، آن درازدست، دَرِغُـوـگَـوَ [DareƔô Gava=] ملعون بـه لرزه گـرفتار شود و همهٔ دروغ‌پرستان وَرِنَه Varena [=گیلان] به ترس و بیم دچار شوند [۹۸ ـ ۹۵].

میثْرَ، دارندهٔ دشت‌های فراخ، از سوی راست زمین، در حالی که بر گردونه‌اش سوار است، پدیدار می‌شود. ایزد **سْرَاُشَه** / سروش در سوی راستش و ایزد **رَشْنو** [= **رَشْنْ**] در سوی چپش اسب می‌تازند و سایر ایزدان و امشاسپندان و **فْرَوَشیان** نیز سواره گِردِ وی را فراگرفته‌اند. به این گروهِ یاوران بهترین سلاح‌ها را می‌بخشاید، تیرهای پرّان که با پرهای عقاب تزیین شده‌اند. چون با سرعت به سپاه کشوری که پیمان شکنی کرده و به او دوروغ گفته فرا رسد، ناگهان به راکب و مرکوب فرو کوبد، چنانکه هر دو در یک لحظه بر زمین در غلتند [۱۰۱ ـ ۹۹].

میثْرَ تنها ایزد جنگ نیست، بلکه خود جنگاور بی بدیلی است. بازوان توانا و بلندش، پیمان شکن را در هر کجا که باشد، اگر در هند شرقی و یا در هند غربی نیز باشد گرفتار کرده و کیفر می‌دهد. بازوان نیرومند و بلندش آنگونه دروغ منشانی را که می‌پندارند اعمال‌شان از نظر مهر پنهان می‌ماند، در میان خود خُرد و مضمحل می‌سازد [۱۰۵ ـ ۱۰٤]. **میثْرَ** سپری از سیم و زرهی زرین دارد. گردونه‌اش را با سرعت می‌راند. همهٔ راه‌هایی راکه به کشورهای تحت توجه او منتهی می‌شود، روشنی فراگرفته است، گذرگاهش از دشت‌هایی گسترده است با بیشه‌زارهای فراوان که در آن زمین‌ها، چارپایان نیرومند و مردان آزاد زندگی می‌کنند. **میثْرَ ـ آهورَ** Miθro. Ahura، آن دو جاودانی هماره به یاری درماندگان می‌رسند. **میثْرَ** شتابان با گردونه، بر سر کسانی که از روی نارضایی فدیه داده‌اند فرود آمده و زار و نزار بر خاکشان در می‌کشد [۱۱٤ ـ ۱۱۲].

در فصل سی‌ام، از مراسم ستایش و فدیه برای مهر گفت و گو شده. از ندای **آهورامَزْدا** می‌شنویم به **زرتشت** که مهر را بستای و مردمان را طریق اهدای فدیه بیاموز که مزدائیان از برای نثار فدیه، برایش پرندگان زیبا بیاورند، چون مهر نگاهبان و یاور همهٔ مَزْدَیَسْنان می‌باشد. در مراسم دینی، بایستی **زَئوتَر** [Zaotar، پیشوای دینی "زوت"] شیرهٔ هوم و **زَاُثْرَ** [Zaoθra "آب مقدس، آبزور"] را نیاز کند و مؤمنان می‌توانند از آن نوشابه‌های نیاز شده بنوشند. این مراسم بایستی کاملاً از روی دقت و درست انجام شود، تا آنکه مهر راضی و خشنود گردد. آنگاه

زرتشت از آهورامَزْدا می‌پرسد که این مراسم چگونه انجام‌گیرد که مهر را رضایت حاصل شود، و پاسخ می‌شنود. بند ۱۲۲ از کردهٔ سی، دارای اهمیت بسیاری است، چون دربارهٔ غُسل و شست و شوی مهر آیینان، با صراحت مطالبی در آن آمده است و چنانکه خواهیم دید، در آیین جهانی مهر، غُسل و "شست‌وشو" دارای اهمیت و اعتباری اصلی است.

ابتدا این مهر آیین‌ها، جهت انجام فرایض دینی و شرکت در مراسم مذهبی، لازم بود تا مدت سه شب و سه روز به تناوب شست و شو و غسل می‌کردند و سی ضربهٔ تازیانه به خود می‌زدند و این هر دو برای پاک شدن از آلودگی‌ها و گناهان گذشته انجام می‌شد. آنگاه برای بار دوم لازم بود تادو شب و دو روز مراسم شست‌وشو و غسل به جا آورده و بیست ضربهٔ تازیانه متحمّل می‌شدند. آنگاه به صورت شایسته‌یی قادر می‌شدند تا در مراسم سرایش ادعیهٔ دینی: سْتَه. اُتَه. یِسْنیَه *Staota Yêsnya* و ـ ویسپَه رَتو[1] *Vispa]ratavô* ویسپرد *[Visparad*] موفق شوند. [→ تاریخ آیین رازآمیز میترایی، بخش شست و شو و غسل].

بی‌گمان مراسم شست و شو و تطهیر و تحمل ضربات شلّاق / "اَشْتْرَ Aštra" و هم چنین توانایی سرایش سرودهای دینی، اصلی بسیار کهن است از آداب مهرپرستی. امّا به جای ادعیهٔ ویژه، مؤلفان زرتشتی، نام ویسپرد و ـ سْتَه اُتَه یِسْنیَه [= بخش‌هایی از یَسنا] را آورده‌اند که اولی بخشی از اوستاست و دومی برخی از یَسناهایی است که به هنگام انجام عبادت و مراسم دینی خوانده می‌شد. تحمل شداید و ریاضت‌هایی در سلسله مراتب ورود به جرگهٔ مهر آیین‌ها، اصلی اساسی بوده است که نگارنده در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی، به‌طور مشروح و مستند دربارهٔ آن پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

نفوذ و قدرت بعدی میترا، پس از اصلاحات زرتشتی دوباره بازگشت. این ایزدی است که **آهورامَزْدا در گَرُ ـ نمانَه** [Garô-nmâna = عرش اَعلا، بهشت برین] او را ستود. برای نگاهداری و یاری مهر آیین‌ها، بازوان بلند مهر از همان گَرُنمانَه سرازیر می‌گردد. وی دارای گردونه‌یی است بسیار زیبا با زینت‌های فراوان و

زرین. این گردونه را چهار اسب سپید رنگِ زیبا که تغذیه‌ای معنوی می‌شوند بر بسیط سپهر می‌کشند. سُم‌های پیشین‌شان از زر و سُم‌های پسین از سیم است. در جانب راست وی ایزد **رَشْنو** و در جانب چپش ایزد **چیستا** Čistâ قرار دارند.

پیشاپیش وی، **داموئیش اوپَمَنَه** به صورت یک **گراز** [← **وِرِثْرَغْنَه / بهرام**] می‌تازد، با دندان‌های تیز و پنجه‌های بُرنده آمادهٔ ضربت زدن؛ و ایزد آذر به همراه مهر، در پس وی می‌تازند. در گردونهٔ مهر، هزار کمان وجوددارد. کمان‌هایی ممتاز با زه‌هایی محکم که با آنها، چون تیرهاشان پرتاب شود، با سرعتی فوق تصور به سوی هدف روان می‌شوند، دیوان بسیاری هلاک می‌شوند [در روایات اندرباب میترا ـ کمان و کمانکشی مهر نقشی عمده دارد و نقاشی‌ها و نقش برجسته‌های فراوانی در این باب به دست آمده که در کتابِ مورد اشاره در فوق، دربارهاش شرحی هست] تیرهایی بسیار محکم که با پر عقاب تزیین شده‌اند، و از آنها ممتازتر نتوان شناخت، که در کنار کمان‌ها در گردونهٔ مهر می‌باشد، و اینها همه بر تن دیوان و دیویَشنان می‌نشیند. برای پیکار با دیوان، دراین گردونه جنگ ابزارهای بسیار دیگری نیز موجود است: یک هزار شمشیر دو لبهٔ برنده [ذُوالفقار] از پولاد، یک هزار خنجر دودم بسیار محکم، یک هزار گرز آهنین که هر یک دارای هفت گره (قبّه) می‌باشد، و سرانجام **گُرز ایزد مهر**، یک گرز که ایزد آن را به دست دارد، این دارای گرز سد تیغه و سد گره است که محکم‌ترین و پیروزمندترین جنگ ابزارهاست[۲]. میترا با این سلاح‌ها دیوان را، دروغگویان به مهر، **میثْرُ۔دروج /مهر دروج** (Miθrô-drudǰ) را نابود می‌سازد. آنگاه پس از کشتن دیوان، وی با گردونه‌اش، از فراز هفت کشور می‌گذرد [۱۲۳ ـ ۱۳۵].

در کردهٔ بیست و سوم، دگر باره اشاره‌یی به مراسم نیایش یا همخوانیِ ادعیهٔ میترایی شده است. امااین بار مراسم تحت تأثیر دین زرتشتی است. با همان گردونه‌یی که توصیف شد، مهر شربت‌های مقدس نیاز شده را به منزلگاه آسمانیش می‌بَرَد. مسرور و شاد. او مردِ روحانیِ (زَئُوتَرْ، زوت) آداب دان و آگاه به انجام مراسم و ورزیده‌ای را برای برپا داشتن مراسم ستایش و یَزِشنِ مهر

Yazešn فرا می‌خواند. آن روحانی مراسم را برگزار می‌کند و **مهر** به سرعت، خودش به خانهٔ این مرد فرود می‌آید و درکام‌های مورد درخواست، کامیابش می‌سازد. اما هرگاه مرد روحانی، ورزیده نباشد، هر چند که فدیه‌های فراوان نثار کند و شربت مقدس به مقادیر فراوانی بر سفره نهد، **آهورامَزدا** را خوش نمی‌آید، مهر به یاریش نمی‌شتابد و ایزدانی چون **رَشنو** و **اَرْشتات** Arštât و امشاسپندان از وی روی می‌گردانند [۱۳۹ـ۱۳۶].

میترا نخستین ایزد آسمانی است، نیرومندترین و دلیرترین ایزدان است، ایزدی است جنگاور که در ضمن عطوفت و مهربانیِ بسیاری دارد از برای مؤمنان. پیمان‌شکنان و دروغگویان به او را هیچ راهی برای نجات نیست، چون ضربت گرزش در روشنی و تاریکی، در پنهانی و آشکاری، هر کجایی که باشند، نابودشان می‌سازد. ایزد ترسالی و ریزش و بارش باران است هنگامی که بندگان از بی‌آبی و خشک‌سالی جهتِ یاری از وی دست به درخواست و دعا بلند می‌کنند. او کسی است که ایزد روشنایی و فروغ است. سحرگاهان به پیکار تاریکی اهریمنی برمی‌خیزد. بامدادان بر جهان ظاهر می‌شود و همهٔ آفریده‌های نیک را روشن می‌سازد که پیش از آن در حجاب ظلمت نادیدنی بودند. هم‌چنین ایزد شب است، چنانکه در روز نگاهبانِ جهان روشنایی و بندگان است، شب هنگام با همیشه بیداری و هوشیاریش، دیوان و زیانکارانِ شب‌رُو را از بدکاری و آسیب رسانیدن به آفرینشِ نیک باز می‌دارد. چهره‌اش چون **تیشْتریَه** Tištrya درخشان است. گردونه‌اش روان و زیبا و ستاره نشان است... و سرانجام باز هم در واپسین یادی که از وی می‌شود: **میثْرَ ـ آهورَ** است که ستوده می‌شود و دربارهٔ این ترکیب، در تأیید مقام مهر شرحی کافی و پژوهشی مستند درکتاب تاریخ آیین رازآمیز میترایی آمده است. بدان مأخذ نگاه کنید.



۹. جای وندیداد در اوستای ساسانی

و شرایع و احکام بومیان ایرانی

اوستای زمان ساسانیان را مغان به بیست و یک **نَسْک** یاکتاب تقسیم کرده بودند. در کتاب گنجینهٔ اوستا از این تقسیم و نام‌های بیست‌ویک کتاب اوستا و مطالب آنهاکه به‌موجب کتاب دینکرد در زمان عباسیان و به‌ویژه تا دوران خلافت **مأمون** توسط دانشمندی به‌نام **آذرفَرَنْبَغ** تدوین شد مطالب کافی آمده است.

امّا آن چه‌که موردنظر است آن‌که بیست و یک کتاب را به سه موضوع تقسیم کردند که هر موضوع شامل هفت کتاب می‌شد. نخست بهرهٔ **گاسانیک** Gâsânik یا ادبیات و سرودهای مینُوی.

دوم بهرهٔ **هاتَک‌مانْسَریک** Hâtak-mânsarik شامل سرودهایی دربارهٔ اذکار و ادعیه. سوم بهرهٔ **داتیک** Dâtik شامل قوانین و احکام.

وندیداد در همین بخش اخیر، یعنی بهرهٔ، داتیک جای داشت و نسک نوزدهم در اوستای تدوین شده در زمان ساسانیان به‌شمار می‌رفت.

چنان‌که اشاره شد، این تنها نسک اوستای ساسانی است که بسیار مورد علاقهٔ مغان بود و تا اندازه‌ای برخی از بخش‌های آن باکم‌وکاست‌هایی به ما رسیده است. هم متن اوستایی آن و هم ترجمه و تفسیر پهلوی‌اش.

کتاب وندیداد "**وی + دَئِوُ + داتَه** *vi+daevo+dâta*" به‌معنی "قانون یا شریعت ضد دیو" می‌باشد. کاربرد آن را در اوستای نوین، در بندهای گذشته ملاحظه کردیم. دارای بیست‌ودو **فَرْگَرْدْ** ـ یا **پرگرد** است، یعنی بیست‌ودو فصل یا بخش.

از آن جایی که بخش عمده‌ای از این کتاب راجع است به مغانِ پیش از زمانِ زرتشت و از سویی دیگر اقوام و مردم بومیِ ایران زمین و آریایی‌های مقدّم بر زمان زرتشت، خلاصه‌ای از این کتاب از نظر می‌گذرد تا با آن چه که این بخش از یَشت‌ها و در بخش‌های دیگر نقل شد، مجموعه‌ای باشد برای شناخت و دریافت قسمتی از باورها و مذاهب اعصار پیش از پیغمبر.

فرگرد اوّل

دارای بیست‌ویک بند است. در این بخش که راجع است به جغرافیای شرق ایران، از شانزده کشور یا شهر سخن در میان است که **آهورامَزدا** آفرید "**فرَ.ثوَرِس** Fra.θwares" و اهریمن برای مقابله و معارضه با آفرینش نیک اهورامزدا، در هر شهری که آفریده می‌شد، بلا، گناه و یا آسیبی پدید می‌آورد، یعنی می‌آفرید "**فرَ.کِرِنت** Fra.kerent" آفرینش اهورامزدا بدان جهت است که می‌گوید هر آینه اگر من شهرهای دیگر را که امن و پرآسایش و با نعمت و برکت باشد نمی‌آفریدم، مردم همهٔ جهان به **اَئیریَنِم وَئیجو** Airyanem vaedjo روی می‌آوردند و زندگی در آن‌جا مختل و غیرممکن می‌شد "مقایسه کنید با فرگرد دوم، که داستان جمشید است و چون در سرزمین زیر فرمان وی، مردم و ستوران و آثار زندگی وسعت زیاد یافت، **جمشید** به‌فرمان اهورامزدا به‌سوی جنوب پیش رفت و مردم را در سرزمین‌های دیگر سکونت داد".

به همین جهت اهورامزدا می‌گوید هر آینه تنها به آفرینش **ایرانویج** اکتفا می‌شد، همهٔ مردم در آن‌جا تجمّع می‌کردند و زندگی سخت می‌شد. در هر کشور، کار اهریمن ضد آفرینش بود، یعنی آفرینش منفی که واژهٔ آن به‌صورت **فرَکِرِت** Frakaret "= ضد آفرینش نیک، آفرینش اهریمنی" آمده در مقابل آفرینش ایزدی و اهورایی، **فرَثوَرِس** Fraθwares.

فرگرد دوم

دارای چهل و سه بند است. موضوع این فصل گفت‌وگوی **زرتشت** و **آهورامَزْدا**ست. زرتشت می‌پرسد و آهورامَزْدا پاسخ می‌دهد. خداوند از **جمشید** می‌خواهد که پیامبر او باشد و جمشید قبول نمی‌کند. پس جمشید قانع می‌شود که تنها آفریدگان خداوند را نگاهبانی کرده و فراوان سازد. جمعیت آنقدر انبوه می‌شود که جمشید سه بار با فرمان اهورامزدا به‌سوی جنوب کوچ می‌کند و مردم را در سرزمین‌های دیگر سکنا می‌دهد.

آن‌گاه اهورامزدا به جمشید خبر می‌دهد که به‌زودی توفانی از سرمای سخت فرا می‌رسد و برف به آن بلندی می‌بارد که بلندترین کوه‌ها را با پست‌ترین دره‌ها می‌پوشاند و از جمشید می‌خواهد پناهگاهی ساخته و همهٔ وسایل زندگی و از همهٔ جانداران و انسان و روییدنی‌ها در آن پناهگاه گرد آوَرَد تا پس از مدّتی دراز، سرما و برف نسل همهٔ گیاهان و جانداران و انسان را تباه نسازد. گفت‌وگوی اهورامزدا و جمشید و راهنمایی‌های خداوند دربارهٔ چگونگی غار "وَرْ Var" یا در اصطلاح زرتشتیان "باغ جمشید" پناهگاه طولانی است و داستان سرانجام ناتمام رها شده.

در پایان **جمشید** می‌پرسد: ای اهورامزدا، در این غار فرمانروا و سردار کیست؟ و پاسخ می‌شنود که **اورْوَتَت‌نَرَ** Urvatat-nara و تو ای زرتشت ـ البته این مسأله بسیار بعید است و اغتشاش در متن و تداخل ادوار را نشان می‌دهد، چون میان جمشید و زرتشت بُعد زمان زیادی فاصله است.

فرگرد سوم

این فصل در چهل و دو بند می‌باشد. از دو مطلب تشکیل شده: نخست از نیکویی‌ها و فواید زراعت و کشاورزی گفت‌وگو است و لحن شاعرانه و تقریباً لطیفی که در تدوین وندیداد بسیار اندک است در انشاء آن به‌نظر می‌رسد. مطلب دوم که یکی از رسوم مغان دربارهٔ رفتار با مردگان است دنبال شده و کیفر اعدام و حد تازیانه برای کسانی که به دفن مرده در خاک بپردازند تعیین می‌شود و مجازات‌های دیگر نیز شرح می‌شود. به‌طور کلّی یکی از بهترین اعمال و پیشه‌ها، زراعت و کشت گندم و غلّه است و یکی از بدترین گناهانی که بی‌توبه است و بخشش ندارد، دفن مردگان. مرده را با روش ویژه‌یی که بنا به دستور باید در بیرون آبادی و بالای بلندی قرار داد تا طعمهٔ جانوران و پرندگان لاشه‌خوار شود.

فرگرد چهارم

این فصل با پنجاه و پنج بند دربارهٔ قوانین و احکام عهد و پیمان "میثْرَ Miθra" و انواع آن، و کیفر و مجازات‌های پیمان‌شکنی "میثْرُ دروج Miθro.druj، مهر دروجی" است. در آغاز از شش نوع عهد و پیمان سخن می‌رود. هرگاه کسی پیمانی را بشکند، مکافات و مجازات آن دامن‌گیر نزدیکان وی خواهد شد. در مواردی مجازات تازیانه و شلاق‌زدن به عنوان حدّ شرعی تعیین

شده است. صلابت، شدّت، سختی و خشونت مجازات‌ها در هر مرتبه بیشتر می‌شود.

گناه پیمان‌شکنی یا مهر دروجی دامن‌گیر اعقاب پیمان‌شکن تا پشت‌های بسیار و اَقربا و خویشاوندان فراوان می‌شود درصورتی که پیمان‌شکنی فرار کند یا بمیرد و یا به‌شکلی دسترسی به وی حاصل نشود. وسواس در تعیین چگونگی جرم و یا مکافات پیمان‌شکنی، درجه به درجه بیشتر و شدیدتر می‌شود، تا جایی که مجازات‌ها در عمل غیرممکن به‌نظر می‌رسد.

از بند ٤٥ به بعد دربارهٔ مسایلی دیگر، چون آموزش علم و اوقات تحصیل و نیکویی و احسان و برتری افرا متأهل بر بی‌زن و عزب و مال‌دار و ثروتمند بر بی‌مال و آن‌که صاحب فرزندان و خانواده است بر بی‌فرزند و بی‌خانواده می‌باشد و در اواخر همین فصل است که از روزه و روزه‌داری به عنوان گناه یاد شده.

فرگرد پنجم

این فصل دارای شصت‌ودو بند می‌باشد و دربارهٔ آداب و رسوم و روش پادیابی یا تطهیر کسانی است که ناپاک و آلوده شده‌اند، ناپاک و نجس به‌وسیلهٔ دیوان مختلف. بیشتر این ناپاکی‌ها در اثر تماس با جسد مردگانْ به‌وجود می‌آید. لاشهٔ مردگان زمین را نیز ناپاک می‌کند و هرچیز دیگری را که با آن در تماس باشد، چون زمین. دیگر دربارهٔ اینکه آیا آب و آتش موجب مرگ می‌شوند یا نه سخن است. آب و آتش موجب مرگ نمی‌شوند بلکه این **اَسْتُوویذُتو** Asto-viðotu یا دیو مرگ است که در آب و آتش آدمی را به دست خدای مرگ **وَیو** vayu می‌سپارد.

پس از این دو بند، دوباره مطلب برمی‌گردد به روش‌های گوناگون تطهیر که از مَسِّ میّت حادث می‌شود. روش نگاهداری مردگان در فصل زمستان و جای نگاهداری و شیوه‌های آن. پس دربارهٔ دریای **پوئی‌تیکَه** poitika **وُئوروکَشَه** و

خواص آب‌ها و چگونگی تطهیر به‌وسیلهٔ آب مطالبی می‌آید. از نیکویی قانون ضد دیو زرتشتی "**وی - دَئِوْ - داته = وندیداد**" بحث می‌شود که بر همهٔ قانون‌ها و کیش‌ها سرآمد است.

دربارهٔ مغان که مردم باید هنگامی که گناهی از آنان سر زد، نزدشان رفته و اعتراف کنند تا مغ مقداری از گناه را ببخشد. دوباره مطلب باز می‌گردد به ناپاکی که از تماس مرده، من غیرقصد روی دهد. سگ هم مقام با انسان است و همان مکافات و مجازات و آلودگی و تطهیر و قوانینی که برای آدمی موجود است هنگام تماس با جسد مرده، همانها در اثر تماس با جسد سگ نیز وجود دارد.

دربارهٔ زنی که بچهٔ مرده بزاید که گناه بزرگی مرتکب شده و سخت ناپاک گشته، خود و محیط اطرافش باید تطهیر شود. آنقدر این آداب و روش سخت و خشن است و پر طول و تفصیل که کمتر نظایری دارد ـ البته در خود وندیداد نظایر سخت‌تر از آن نیز هست. باری، یکی از موارد آن است که چنین زنی چون دیو در رَحِمش وارد شده، باید مایعی ضد جادو و آزار دیو، از شاش‌گاو و خاکستر در رحمش، در چندین نوبت و به اندازه‌های معیّن بریزند. آب چون مقدّس است و این زن آلوده، تا پایان مراسم که طولانی است از نوشیدن آب منع شده است و از تماس با مردم و مجاورت آب و آبادانی محروم می‌شود.

در جایی محقّر و دور از آب و آبادانی باید با محدودیتی بسیار در خوراک و پوشاک به‌سر بَرَد. این محدودیت‌ها حدود دوازده شب و روز طول می‌کشد و آنگاه چندین موبد که هر کدام وظیفه و کاری دارند، پس از غسل دادنِ وی با شاش‌گاو "گومیز"، او را اجازه می‌دهند که زندگیِ عادی از سر گیرد.

فرگرد ششم



این فصل با پنجاه‌ویک بند دربارهٔ حدود شرعی و کیفر تازیانه است برای کسانی که در زمینْ جسد مرده‌ای را دفن کنند. یا در زمینی که مرده

دفن شده پیش از انقضای موعد مقرّر و مراسم تطهیر زراعت کنند. و این که جسد مردگان را به چه طریق و در چه ارتفاعاتی باید قرار داد تا طعمهٔ درندگانِ لاشه‌خوار و پرندگان شود؛ و چگونگی اَستودان، یعنی نگاهداری استخوان‌ها.

به هر روش و در هر جایی که باشد، این مسأله پیش کشیده می‌شود. بزرگترین و مهم‌ترین موردی که در وندیداد، باتوجّه به تکرار، بدان توجّه شده و حساسیّت نشان داده می‌شود، همین مورد است.

در زمینی که سگ یا انسانی بمیرد و یا دفن شود، به مدّت یک سال از کشت و کار و تردّد به روی آن منع شده است. هرگاه کسی برخلاف این رفتار کند، مستوجب چهارصد ضربه تازیانه می‌شود.

در مطالب بعدی، دربارهٔ جرایمی است که به‌موجب آن، فرد، استخوان مرده‌ای از سگ یا انسان را که به‌اندازهٔ یک بند انگشت باشد به‌روی زمین اندازد، مجازات چیست؟ پاسخ شصت ضربه تازیانه می‌باشد. این مراتب به‌همین ترتیب تکرار می‌شود و هرچه استخوان بزرگتر شود، مجازات بیشتر می‌شود تا به دو هزار ضربه شلاق می‌رسد.

موردی دیگر در این فصل، روش تطهیر آبی است که جسد مرده‌یی در آن افتاده باشد. هم‌چنین است هنگامی که جسد مرده‌یی در برف یا یخ افتاده باشد و روش تطهیر برف و یخ شرح می‌شود و در واپسین بندهای این فصل، از چگونگی و قوانینِ رفتار با مردگان و دخمه و اَستودان کردن سخن در میان است.

فرگرد هفتم



فرگردهای بعدی، با تفصیل بسیار هم‌چنان دربارهٔ نِسا، یا لاشهٔ مرده، طریقهٔ دخمه کردن، **دیو نَسو** Nasu و شیوه‌های تطهیر و روش‌ها و مراسم در این باب است. هر فردی که مُرد، بلافاصله دیو نَسو، به‌شکل یک مگسِ بسیار زشت در بدن مرده وارد می‌شود، مأمن دیوان در شمال قرار دارد. دیو تا هنگامی

که جسد به‌وسیلهٔ سگان و لاشه‌خواران دریده و خورده نشوند، در لاشه باقی می‌ماند و پس از آن دوباره به طرف شمال پرواز می‌کند.

یکی از ویژگی‌های وندیداد، چون سایر بخش‌های اوستای نوین که به‌وسیله و با نظارت مستقیم مغان تدوین شد، یک دست نبودن مطلب است در هر بخشی ـ و یک ویژگی دیگر تکرارهای خسته کننده و خشک و ملال‌آور مطالب می‌باشد. گاه یک موضوع عیناً در چند بخش تکرار می‌شود. در فرگرد هفتم، مطالبی دربارهٔ ناپاک شدن زندگان و افرادی که در یک محفل و مجمع گرد هستند و میان‌شان کسی می‌میرد و چگونگی آلوده شدن آن جمع و طُرُق تطهیرشان آمده است. البسه و متعلّقات به مرده نیز آلوده و در معرض تماس با دیو لاشه است که باید تطهیر شود و این تطهیر با شاش گاو و خاک و آب در مراحل مختلف و زمانی دراز انجام می‌شود. متعلّقات مرده از البسه و چیزهایی این قبیل، به مغان تعلّق می‌گیرد.

اگر کسی روی جسد مرده چیزی از پارچه هرچه که کم و بی‌ارزش باشد بیندازد گناه نابخشودنی مرتکب شده است. کسانی که از گوشت مردهٔ انسان یا سگ تغذیه کنند نیز گناه نابخشودنی مرتکب شده‌اند. هر چیزی که با مرده در تماس باشد نجس و آلوده می‌شود. روش تطهیر تابوت و هر چیزی که مرده را به‌وسیلهٔ آن حمل کرده‌اند. روش تطهیر علوفه که با مرده تماس پیدا کرده باشد و روش تطهیر غلّه شرح شده است.

قسمت دوم از فرگرد هفتم دربارهٔ دستورهای پزشکی و قوانینِ کار اطبّا می‌باشد. برای به‌دست آوردن پروانهٔ پزشکی، یک طبیب لازم بود دورهٔ آزمایشی خود را میان دیوپرستان بگذراند. هرگاه می‌توانست سه دیوپرست را معالجه کرده و سلامتی دهد، می‌توانست میان مزداپرستان به طبابت پردازد. هرگاه نمی‌توانست چنین کند برای همیشه از طبابت میان مزداپرستان محروم می‌شد.

یک جرّاح "کَرِتو.بَئِشَزَ یا کارد پزشک Kareto.Baešaza نیز لازم بود تا حذاقت خود را میان دیوپرستان بیازماید که درصورت موفقیّت می‌توانست کار

خود را در جامعهٔ مزداپرستان شروع کند. اگر جرّاحی یک مزداپرست را جراحی کرده و نمی‌توانست وی را درمان کند، مجرم اعلام شده و کیفرش آن بود که به عمد کسی را مجروح کرده باشد.

دستمزد پزشکان از جمله مسایلی است که در این فرگرد از بند چهل و یک به‌بعد آمده است. دستمزد با وضع بیماران که از چه طبقه بوده و مرفّه یا ثروتمند بودند یا نه تفاوت می‌کرد. دستمزد به دام و چارپا و جنس پرداخت می‌شد. این دیرینگی این قوانین و مطالب و جامعه را می‌رساند. از پول آگاهی و نشانی نیست. معالجهٔ رئیس خانواده یک گاو نامرغوب، برای رئیس ناحیه یک گاو متوسط، برای رئیس بخش یا شهر یک گاو مرغوب تعیین شده.

برای درمان همسرِ رئیس خانواده یک الاغ مادهٔ شیرده، همسر رئیس برزن استر و رئیس شهر یک شتر می‌باشد. این مراتب هم‌چنین برای مردم مختلف در درجات اجتماعی تفاوت پیدا می‌کند. دامپزشکان نیز حقوقی معیّن و به جنس داشته‌اند. پزشکان به سه گروه تقسیم می‌شدند. پزشکی که به‌وسیلهٔ کارد درمان می‌کرد، یعنی جرّاح، "**کَرِتُو-بَئِشَز** kareto-baešaza و پزشکی که به‌وسیلهٔ دارو به درمان می‌پرداخت، یعنی به‌وسیلهٔ گیاهان داروئی ـ **اورْوَرُ ـ بَئِشَز** urvaro-baešaza و پزشکی که به‌وسیلهٔ ادعیه و کلام ایزدی به درمان اقدام می‌کرد ـ **مانْثْرُ ـ بَئِشَز** Manθro-baešaza. پس از این مطالب، یک باره در مورد لاشهٔ مرده و آلودگی‌های حاصله از آن و روش‌های سخت و مراسم پرراز و رمز تطهیر مسایلی مطرح می‌شود. در مورد اینکه جسد در چه مدّت پس از آن‌که به‌سوی خورشید، بالایِ برج قرار داده شد پاک می‌شود، یا زمینی که مرده به روی آن بوده است چه هنگامی تطهیر خواهد شد. مطلب بعدی در فرگرد هفتم که دارای ۷۹ بند است راجع است به دیوها، پری‌ها و شیاطین. آشکار می‌شود که با مطالب بند ٥٦ـ دفن اموات امری بسیار رایج و شایع بوده است. دیوها در قبرها و گورستان‌ها مقام دارند و از گوشت و خون مردگان می‌خورند و عفونت و گند و بیماری به‌وجود می‌آورند. در این قبرستان‌ها، از آغاز شب دیوان و پیروان آنان گرد می‌آیند.

در فرگرد پنجم مطلبی هست که به‌موجب آن هرگاه زنی فرزند مرده بزاید، چه مجازات‌ها و عقوباتی دارد. و در این‌جا، یعنی فرگرد هفتم اشاره شده که هرگاه چنین زنی بر اثر تب و بیماری، تشنه شده و به آب نیازمند باشد، لازم است یک مغ با شرایطی بسیار پیچیده به وی اندکی آب دهد. امّا اگر مغ ویژه نباشد و آن زن خود آب بنوشد، مستحق مجازات بوده و دویست ضربه تازیانه باید بـه وی زده شود و ناظرانِ بر نوشیدن آب نیز گناهکارند.

در پایان این فصل از تطهیر ظروف مسی، آهنی، طلایی، نقره‌یی، فولادی، سنگی، سفالی و گلی که به‌وسیلهٔ لاشهٔ انسان یا سگ نجس شده باشد، مسایلی نقل شده است و احکامِ شرعی دربارهٔ تطهیر آن.

فرگرد هشتم

یکی از فصول بلند وندیداد، فرگرد هشتم است با سد و شش بند. باز هم تأکید و سنگینی مطالب دربارهٔ مراسم و آدابی است مربوط به مردگان و روش‌های دشوار تطهیر و غسلِ مسّ میّت و مراسم سگدید و کیفر کسی که روی جنازه را حتا باکمترین چیزی بپوشاند.

بخش دوم از مطالب راجع به تحسین از دین نـیکوی مـزداپـرستی مـغان و ستایش از قانون ضدّ دیو "=وندیداد" مطالبی دربارهٔ مبارزه با دیوان و شیاطین نیز هست که هرگاه ادعیهٔ مقدّسه تلاوت شود، دیوان و شیاطین می‌گریزند. مجازات اعدام برای کسی که جسد مرده را بسوزاند و فواید و ثواب برای کسانی کـه آتش مقدّس را تطهیر کرده و با آداب ویژه به آتشکده و آتشگاه حمل کنند.

بسیاری از قوانین و احکام و اشارات دربارهٔ زندگی چادرنشینی و کلبه‌هایی که از پوست یا نَمَد و یا حصیر است و ظروفی که از سنگ و سفال می‌باشد و عدم رواج و شناخت پول و معاملات و دادوستد جنس به جنس و بسا اشارات دیگر، محیط وندیداد را که یک محیط متعلّق به تیره‌هایی است که زندگی بسیار ابتدایی و

چادرنشینی را می‌گذرانند تصویر می‌نماید. به‌همین جهت است که گاه میان این احکام، تضاد به نظر می‌رسد، و گاه اصطلاحات دربارهٔ یک مسأله وسیعاً تغییر پیدا می‌کند و گاه مقیاسات اندازه‌ها و مقادیر متفاوت می‌شوند.

هرگاه سگ یا انسانی در کلبه‌ای که سقف آن از چوب و گیاه یا نَمَد "=**نِمَتُو** nemato" باشد بمیرد تکلیف چیست؟ البته هنگامی که موقتاً شرایطِ در هوای آزاد قرارداان موجود نباشد. پس شرایط دفنِ موقت و احکام آن درج شده و این‌که آن کلبه را با چوب‌ها و گیاهان خوشبو بخور دهند، چون: "**اوروْاشنَه** urvâsna دارای بوی تند" و "=**وُهوگَئونَه** vohu-gaona نوع و جنس خوب" **وُهوکِرِتَه** "= vohu-kereta دارای شفا و ذات خوب" **هَذا ـ نَئِپَتَه** haδâ-naepata همیشه سبز و تازه".

آن‌گاه دستورهایی بسیار است راجع به این‌که اگر هوا نامساعد بود با جسد چه کنند و چگونه امانت نهند و موقتاً تحت چه شرایط ویژه‌یی دفن کنند. شرایط غسل مسّ میّت با شاش گاو نیز بسیار پیچیده است. هرگاه محظوراتی از لحاظ شاش گاو و گوسفند برای غسلِ مرده کشان "نِساسالار =مرده کش" پیدا شد با ادرار زنان و مردانی که **خیتوک‌دَس** کرده باشند نیز مرده کشان می‌توانند غسل کنند.

از بند شانزدهم به بعد دربارهٔ مراسم سگدید است. از راهی که می‌خواهند مردهٔ انسان یا سگی را عبور دهند، باید سه بار سگ زرد چهار چشم و یا سگ سفید زردگوشی را عبور دهند تا دیو نَسو که به‌شکل یک مگس کثیف در کمین است به‌سوی شمال فرار کند و مطالبی دیگر در این زمینه است که نقل شده.

مجازات‌هایی برای افکندن پارچه و لباس به روی میّت که تا دو هزار ضربه تازیانه کیفر دارد و مجازات‌هایی برای لواط "وَئِپَیَه Vaepaya" تا جایی که حتا این گناه بی‌توبه خواهد بود. امّا وندیداد درواقع "کتاب مردگان" است. چون هرگاه مسایل و احکامی دیگر مطرح می‌شود، بلافاصله مسایل برمی‌گردد به قوانین و احکام مردگان. در این‌جا نیز دوباره چنین مسایلی مطرح می‌شود: اگر جسد مرده‌یی که یک سال از مرگش بگذرد لمس شود، چه مجازات‌هایی دارد و چگونه آدمی تطهیر می‌شود. قابل ذکر است که احکام و قوانین دربارهٔ لاشهٔ مردهٔ سگ و

انسان یک سان است. مایع اصلی پادیاب و تطهیر "شاش‌گاو" است و گاه آب با شرایط ویژه. دنبالهٔ این فصل چون بسیاری از موارد، آن‌قدر ملال‌انگیز است که حدّی بر آن متصوّر نیست.

از بند ۷۳ به‌بعد دربارهٔ سوزاندن مردگان است و اینکه اگر مـزداپـرستان و پیروان مغان با چنین آتشی که مرده را بدان سوزانده‌اند مواجه شدند چه باید بکنند و روش عودت آتش به‌آتشگاه و تطهیر آتش و دوباره فراهم‌کردن آن چگونه است. این فصل با مطالبی دگرباره دربارهٔ شرایط تطهیر کسانی که به‌وسیلهٔ تماس با جسد مردهٔ سگ و انسان آلوده شده‌اند شرح می‌دهد.

فرگرد نهم

فصل نهم با پنجاه‌وهفت بند دربارهٔ مراسم بسیار پیچیدهٔ تطهیر یا بَرِشنوم Berešnum است. مـراسـم پـادیابی بـاید فـقط بـه‌وسیلهٔ **مـرد آشَـه** "= narem-ašavanem" انجام پذیرد. **آشَه** "Aša / اَرْتَه" تنها به‌معنی لُغوی و وجه صفتی آن به‌معنی پارسا یا مقدّس منظور نیست. کاربرد این اصطلاح در وندیداد، مغانی هستند که متخصّص در چنین امور پیچیده‌یی می‌باشند و در مقابل دست‌مزدهایی که تعیین شده، عهده‌دار مباشرت این مراسم می‌شوند و جز به‌وسیلهٔ آنان، چنین مراسمی پذیرفته نشده و قبول نمی‌شود.

هرگاه فردی بخواهد تن خود را از آلودگی به‌وسیلهٔ مسِّ میّت یـا تـماس و لمس جسدی تطهیر نماید، به چنین کسی مراجعه می‌کند. این متخصّص، زمـینی ویژه را به اندازه‌هایی معیّن و دقیق از همه لحاظ آمده می‌کند. زمین به‌شکل یک مستطیل که اضلاع بلند آن به‌سوی شمال و جـنوب و اضـلاع کـوتاهش بـه‌سوی خاور و باختر باشد به‌وسیلهٔ شیار در زمین معهود احداث مـی‌شود. البـته لازم بـه یادآوری است که در این جا چنان‌که برخی اشـاره مـی‌کنند ایـن مـراسـم نـوعی گندزدایی است جهت دفع میکرب‌ها و جلوگیری از سرایت بیماری و جـز آن،

چنین نیست؛ چون به‌صراحت اشاره می‌شود که این نوع ناپاکی‌ها، نجاستِ درونی است، ناپاکی و آلودگی‌یی که تا اعماق اندرونی‌ترین اعضای آدمی و تا بُنِ ناخن را فرامی‌گیرد و عامل آن **دیونَسو** یا دیو موت است و **یوزداثْرگَر** yuždâθragar یا موبدِ کاردانِ مراسم بَرِشنوم، با این اعمالِ جادویی و درازمدت، دیونَسو یا دیوها و جنّ‌هایی را که از بدنِ مرده به بدن زنده سرایت کرده‌اند، با این مراسم تسخیر و بیرون می‌کند تا به‌سوی شمال که مسکن دیوها و دروازهٔ دوزخ است بگریزند.

باری، به فاصلهٔ معیّنی، سه مستطیل دیگر داخل اولی با شیار مشخص می‌شود. در سمت مغرب، داخل مستطیل، به‌شکلی که نیمی از مستطیل اوّلیه را شامل شود، با شیار یک مستطیل دیگر و داخل آن با شیار دو مستطیل دیگر احداث می‌شود. داخل این نیمهٔ مستطیل دوم، دو مربع که هر یک دارای سه شیار می‌باشد به‌وجود می‌آید. داخل هر مربع سه سوراخ با عمقی معیّن که در فصول مختلف فرق می‌کند، کنده می‌شود. در نیمهٔ دیگر نیز با حساب زوایا و عمق معیّن سه سوراخ به‌وجود می‌آید. اندازه‌ها، عمق‌ها و زوایا همه باید مطابق حساب باشد و با آلات و ادوات مخصوص ایجاد شود و ادعیه و اذکار گوناگون در مواقع مختلف خوانده شود. [شش صفحه تصویر دربارهٔ مراسم بَرِشنوم را میان صفحات ۳۹۸ - ۳۹۳ ببینید]

در چنین جایی است که مراسم تطهیر "بَرِشْنوم" توسط مغ ویژه انجام می‌شود، البته در فواصل سوراخ‌ها و شیارها لازم است با سنگ‌های ویژه فرش شود. مرد آلوده و دیوزده داخل شده و با راهنمایی مغ، مشغول انجام مراسم می‌شود. ادعیه‌ای که مغ می‌خواند مرد تطهیر شونده نیز باید تلاوت کند. در هر گام و هر قدمی که داخل این مستطیل‌ها و مربع‌ها و سوراخ‌ها برمی‌دارد، و ادعیه و اورادی که خوانده می‌شود، با ظرفی ویژه که از آهن یا سرب باشد و دستهٔ چوبی داشته باشد از چوب یا نِیِ نُه بند یا نُه گره، مغ باید شاش گاو نر را درحالی که خود بیرون از محوّطه و تطهیرگاه است به مرد آلوده بریزد. هر بار مرد آلوده موضعی از بدن خود را با این ادرار گاو که آن‌هم با طُرُقی ویژه تحصیل می‌شود "نیرنگ"، می‌شوید ـ و هر موضعی که چنین تغسیل شود، طاهر شده و **دیو نَسو** "=**دروج نَسو**" یا

دیو ویژهٔ لاشهٔ مرده از آن موضع گریخته و به موضع راست، گوش چپ، شانهٔ راست، شانهٔ چپ، زیربغل راست، زیربغل چپ، سینه، پشت، سینهٔ راست، سینهٔ چپ... می‌گریزد.

و هم‌چنین با همین تشریفات طولانی و ملال‌آور، هر عضوی از چپ یا راست، باید سه بار با شاش گاو شست‌وشو شود. دیو لاشه هر بار از عضوی که بدین طریق تطهیر می‌شود، به عضوی دیگر می‌گریزد.

ادعیه و اوراد نیز بسیار است. تشریفاتی که باید با مراعات فواصل و طول و عرض انجام شود، محاسبه‌اش پردردسر است. آلات و ادوات کار فراوان است. برای مرد و زن، چون مراسم تطهیر به‌میان بدن رسد تفاوت می‌کند. سرانجام پس از ده‌ها بار شست‌وشو و صرف اوقاتی بسیار طولانی، دیو تسو یا دیو مرده به کف پاها پناه می‌برد که در این‌جا نیز مراسم تطهیر بسی ملال‌انگیز است. هرگاه مراسم درست و بادقّت و از روی دستورها انجام شود، سرانجام دیو لاشهٔ مردگان از زیر انگشت شَستِ پا به‌سوی شمال می‌گریزد، به‌صورت مگسی بسیار زشت و کثیف.

امّا درحالی که گمان می‌رود مراسم تطهیر انجام شده و مرد آلوده از نجاست و دیوزدگی یا تسخیر دیو و جنّ‌زدگی رهایی یافته، متوجه می‌شود که تازه میانهٔ راه نیز نرسیده و از نُه سوراخی "مَغَه Maγa" که داخل مستطیل‌ها و مربع‌ها تعبیه شده، با مراسمی، یک‌یک باید بگذرد. میان ردیف سوراخ‌ها بنشیند و سراسر بدن خود را با خاک بمالد. این کار، یعنی شست‌وشوی خشک با خاک، پانزده بار باید تکرار شود. آنگاه در سه سوراخ آخری، نزدیک هر سوراخ سه بار خود را با آب بشوید. پس تن خود را با گیاهان ویژه که نام برده شده بخور دهد.

اینک آیا مراسم تطهیر به پایان رسیده؟! ـ نه، چنین مردی، یا زنی به جایگاهی ویژه می‌رود. تماس با اعضای خانواده و هرکسی دیگر برای وی ممنوع است. فقط مغ اجرا کنندهٔ مراسم، از دور با وی تماس می‌گیرد. با یک قاشق یا ملاقهٔ دسته بلند، که سر آن از سرب یا آهن و دسته‌اش از شاخه‌ای از نِیِ نُه‌گره باشد به وی غذای ساده و ویژه‌یی می‌رساند. به آب و آتش، خاک و گاو

"چارپایان، دام"، گیاه، **مرد اَشَه** و زن و مرد و کودک نزدیک نمی‌شود و تماس نمی‌گیرد. چون سه شب سپری شد. باید تن و پوشاک خود را با آدابی ویژه با شاش‌گاو تطهیر نماید.

دور دوم قرنطینه شش شب است که همهٔ مراسم آن چون دور اوّل باید اجرا شود و در پایان دوباره مراسم تطهیر تن و پوشاک با شاش‌گاو انجام‌گردد. دور سوم قرنطینه، نُه شب است که با همان تفاصیل چون انجام یافت و مغ ناظر بر آن صحّه‌گذاشت، از آلودگی پاک شده و می‌تواند زندگی عادی را از سرگیرد.

زمینی که شرح آن‌گذشت و در آن آیین طهارت "= **بَرِشْنوم** Barešnum" انجام می‌شود، و سوراخ‌هایی که نیز یاد شده و در آن زمین احداث می‌شود، هر دو مَغَه Maγa نامیده می‌شود و این توضیح دارای اهمیّت بسیاری است، به‌معنی جایگاه تطهیر و پاک شدن از آلودگی. اصطلاحی که در گاثاها از آن به‌قرینه نشانی داریم و در بندهای گشته بدان اشاره شد **مَگَه** maga می‌باشد. اساس آیین مغان، پادیابی و طهارت است. در اوستا، جاهایی بسیار محدود از **پَئی‌تیاپَه** paityâpa که در پهلوی **پات‌یاپ** pâtyap و در فارسی جدید پادیاب شده است یاد شده‌که با چند اصطلاح ویژهٔ مغان همراه است "یَسنا ٦٥، بند ٦" و شرح آن‌گذشت. انجمن و گردهم‌آیی‌هایِ مغان، این شورانگیزان سودا زده در مراسم تطهیر "= مَغَه" بوده است. وندیداد و آیین‌های آن‌که شرحی بسیار فشرده و مختصر از یکی از جملهٔ مراسم تطهیر آنان به‌وسیله و افزار مَغَه‌گذشت، دلیلی روشن و آشکار بر این است که کاربرد **مَگَه** در گاثاها و مَغَه در وندیداد بسیار متفاوت است و تنها شباهتی در تلَفظ و املا دارد.

دنبالهٔ فرگرد نهم دربارهٔ دست‌مزد اجراکنندگان مراسم تطهیر می‌باشد. هرگاه یک مغ که آلوده شده است به‌وسیلهٔ مغی دیگر که از جملهٔ اجراکنندگان این‌گونه مراسم است تطهیر شود دست‌مزد وی تنها دعای خیر از طرف **مرد اَشَه** می‌باشد که مراسم پادیابی دربارهٔ وی انجام شده. امّا برای دیگران، دست‌مزد و اجرت‌کار مطابق شئون و مقام و منصب اجتماعی و حرفه و پیشه‌شان تفاوت می‌کند.

دست‌مزد از یک شتر، یاگاو نر مرغوب، یک اسب راهوار، یک گاو آهن یا بارکش و... تفاوت می‌کند. هرگاه کسی این‌گونه مواشی و ستوران را نتواند بدهد، لازم است به‌جای آنها از اشیاء و چیزهای گران‌بها آن‌قدر بدهد که آن مغ راضی و خشنود شود. هرگاه مرد روحانی ناراضی باشد، **دیو نَسو** یا دیو لاشهٔ مرده که تسخیر و بیرون رانده شده دوباره بازگشته و از راه بینی، چشم، زبان، دهان و آلت تناسلی و سوراخ پشتِ فرد تطهیر شده دوباره وارد تنش می‌شود و برای همیشه وی را ناپاک و در تسخیر خود نگاه می‌دارد. در بخش آخر این فرگرد، از کسی یاد شده که آشنا و متخصّص در امر تسخیر دیو نباشد و به این کار اقدام کند. مجازات وی آن است که مزداپرستان وی را به بند کشند از دست‌ها و پاها. برهنه‌اش کنند و سرش را ببرند و بدنش را طعمهٔ لاشه‌خواران کنند. به‌موجب کتاب روایات داراب هرمزدیار چنین کسی را به بیابان برده و به چهار میخ می‌کشند و زنده‌زنده پوستش را می‌کنند، آنگاه سرش را می‌برند. این مجازات سخت همان مجازاتی است که از سوی **کَرْتیر** Kartir، دربارهٔ **مانی** به مورد اجرا گذاشته شد.

از دیدگاه مغان، کسی که مراسم پادیابی و تطهیر را درست انجام ندهد و در این‌کار به درجهٔ تخصّص نرسیده باشد، برهم زنِ نظام اَشائی است. در بند ۵۲ از همین فرگرد نهم وی **آشِمَئوُغَه** Ašemaoγa نامیده شده، با صفت ناپاک **اَنَشَوَ** Anašava چنان‌که اشاره شد، در این‌جا، در وندیداد، **اَشَه** ـ به‌معنی "راستی و پارسایی" نیست. **مرد اَشَه** به‌معنی "روحانی" است که به احکام اجرایی و آداب تطهیر و احکام مغانه به‌درستی و دقّت آگاه باشد. نظام اَشایی در این‌جا، آن نظام اشایی در گاثاها نیست.

کسی که احکام و قوانین اجرایی و دقیق تطهیر و پادیابی را نداند یک **اَشِمَئوغَه** می‌باشد، یعنی برهم‌زنندهٔ نظام اَشَه و واجب‌القتل است. ناپاک است و با آن روش فجیع باید کشته شود. در پهلوی **آشموک ـ آشموغ** ašmuk-ašmuγ آمده است. در هر جای اوستای نوین که این واژه و صفت آمده، کاملاً از لحاظ بیان مطلب، سبک انشاء و بیان و اصطلاحات ویژه، همان سبک و بیان و اصطلاحات

وندیداد را می‌رساند، از جمله در: یَسنای ٤/٦١، ٨/٦٥، ٨/٦٨، هرمزدیَشت، بند ۱۰ و بخش پازند "نیرنگ کُشتی بستن".

فرگرد دهم و یازدهم



این فصل دارای بیست بند است و فرگرد یازدهم نیز به‌همین سان بیست بند می‌باشد. مطالب این دو فصل دربارهٔ چگونگی مقابله و مبارزه با دیوان و شیاطین است. پیش از یادکرد فشردهٔ رئوس دو فرگرد یاد شده، توضیحی دربارهٔ صفت مرکّبی که در وندیداد برای **آهورامَزدا** آمده است لازم می‌باشد. در بندهای گذشته یادآوری شد که به‌موجب عقاید ویژهٔ مغان،کار تکوین و آفرینش جهان از سه راه و سه طریق انجام شده است. این کاملاً مغایر با مسألهٔ تکوین در گاثاها یا سرودهای زرتشت است. سه شیوهٔ آفرینش به‌موجب وندیداد عبارت است از عناصری که به رأی و ارادهٔ خود قائمند و خود آفریده می‌باشند "= **خْـوَذاتَـه** xvaδâta"که روشنی بی‌پایان، تاریکی بی‌پایان، آسمان بزرگ، برخی ستارگان و موارد دیگر از آن جمله‌اند. دوم آنچه که مخلوق و آفریدهٔ دیو و اهریمن است "= **دَئِوُذاتَه** daevoδâta" و سوم آنچه که به‌وسیلهٔ **مَزْدا** ـ یا اَهورامَزْدا آفریده شده و به رأی و ارادهٔ وی قائمند "= **مَزْدَذاتَه** mazdaδâta". به‌همین جهت است که اهورامزدا از دیدگاه مسألهٔ تکوینی و آفرینش در فلسفه و باور مغان در وندیداد، آفرینندهٔ جهان جسمانی، یا دادارِگیتیِ مادی ـ اَستومَند "= **داتَرِ ـ گَئِثَنام ـ اَسْتْوَئی‌تی‌نام** dâtâre-gaeθanâm astvaitinâm" توصیف می‌شود. به‌همین جهت است که هرجا **آهورامَـزْدا** به‌وسیلهٔ **زرتشت** مورد سؤال و پرسش واقع می‌شود، به عنوان آفرینندهٔ جهان مادی یا اَسْتومَند می‌باشد.

در آغاز فصل دهم، زرتشت می‌پرسد که راه راندن و دور کردن دیو مرگ که از لاشهٔ مرده به زنده حمله می‌کند چگونه است؟ پاسخ می‌شنود که باید به‌وسیلهٔ ادعیه‌ای که معیّن شده و تلاوت آنها، دیو نَسو و سایر دیوها را دور کنی. ادعیه از

فصول مختلف یَسنا انتخاب شده. برخی از ادعیه باید دوبار خوانده شود "= بیشامْروتَه Bišâmruta" برخی از ادعیه باید سه بار تلاوت شود "= **ثْریشامْروتَه** θrišâmruta" و بعضی از ادعیه است که باید چهار بار خوانده شود "= **تَثْروشامْروتَه** taθrušâmruta". این سرودهای گاثایی، باید به آواز بلند تلاوت شود. آنهایی که دو بار یا سه بار یا چهار بار باید خوانده شود مشخّص شده است و بر اثر تلاوت این آیات است که دیوان دور می‌شوند و از تسلّط بر جسم و روح آدمی محروم می‌مانند. خوانندهٔ ادعیه، پس از تلاوت آیات ویژه و تعیین شده، باید عباراتی به‌تقریب چنین بگوید که ای دیوِ فلان، من تو را از این خان و مان، از این ایل و تیره، از این شهر و سرزمین و از تنِ خود و... بیرون می‌کنم. از دیوهایی که یاد شده به ترتیب عبارتند از: **ایندْرَه** indra، **سَئورو** sauru، **ناوَنگهَایثْیَه** nâwanghaiθya، **تَئورو** tauru، **زَئیری** zairi، **اَئِشْمَه** aešma "= خشم خونین سلاح"، **اَکَـه‌تَشَه** akataša، **وَرِنْـیَه** varenya "دیو وَرِنْیَه. به‌نظر می‌رسد که منظور دیوهای گیلان و دیلم در شمال نمی‌باشد". **واتَه** vâta "دیو بادِبد یا وایِ وَتَر، بدتر".

دربارهٔ این دیوها که از **دَئِوه‌ها** یا خدایان طبیعت میان آریاییهای باستان بودند، پیش از این سخن گفته شد. در پایان فصل دهم آمده که این‌ها دیوان گمراه کننده و دیوانی هستند که از لاشهٔ مرده به درآمده و زندگان را مورد حمله قرار داده و ناپاک و نجس می‌کنند.

فرگرد یازدهم روش تطهیر آن چیزهای ناپاک شده‌ای است که آفریدهٔ **آهورامَزْدا** است. دربارهٔ این‌گونه آفرینش، در سطور گذشته و بندهای پیشین توضیح داده شد. هرچند به روشنی گفته و بیان نمی‌شود که چه چیزی موجب ناپاکی و نجس شدنِ خانه، آب، آتش، زمین، مواشی یا دام‌ها، گیاه و درخت، زن و مرد **اَشَه**، ستارگان، ماه، خورشید و موجودات نیک مَزْدا آفریده می‌شود، امّا باتوجّه به فصول گذشته، مطلب روشن می‌شود. این دیوان هستند که در پایان فرگرد دهم اشاره شد که گمراه کننده بوده و در لاشهٔ مردگان حلول کرده و هرچه را که نزدیک و در اطراف آنها باشد ناپاک و نجس می‌کنند.

روش تطهیر، چون فصل گذشته تلاوت دعای تطهیر است. مهم‌ترین دعا یا نماز اَهونَه‌وَئیریَه *ahura-vairya* می‌باشد که با یتااَهووَئیریو *Yaθâ.ahu.vairyu* آغاز می‌شود. آن‌گاه آیاتی از یَسنه، فصول مختلف یاد می‌شود که چند بار به تناوب و با آواز بلند تلاوت شود.

از بند ۹ تا ۱۲، نام و فهرست درخور توجّهی از دیوان در این فصل مندرج است. هنگامی که برای تطهیر ادعیهٔ توصیه شده تلاوت می‌شود، فرد تطهیر شونده می‌گوید: من فلان دیو را برمی‌اندازم، بیرون می‌رانم، نابود می‌کنم "= **پِرِنِه**" perene". این دیوان که قبلاً در بندهای گذشته تحلیلی از آنها شده، چنین‌اند:

آئِشمَه	aešma	دیو خشم.
نَسو	nasu	دیو میّت، دیو لاشهٔ مرده، یکی از **نَسو** خطرناک‌ترین دیوان.
هام‌رَئِثْوَه	ham-raeθwa	ناپاکی و نجاست مستقیم. "با بعدی، دو اصطلاح فقهی دربارهٔ نوعی ناپاکی است".
پَئی‌تی‌رَئِثْوَه	Paiti-raeθwa	ناپاکی و نجاست غیرمستقیم.
خْرو	khru	دیوی که دربارهٔاش آگاهی نداریم.
خْرْویگْنو	khrvignu	از این دیو نیز اطلاعی نداریم.
بوئیذی	buiδi	برای آگاهی دربارهٔ این دیو، نگاه کنید ذیل همین نام دانشنامهٔ ایران باستان.
بوئیذیژَه	buiδiža	دربارهٔ این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست ← دانشنامهٔ ایران باستان.
کونْدَه ـ کوندی	kunde-kundi	دربارهٔ این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست.
کونْدیژَه	kundiža	دربارهٔ این دیو قبلاً در بندهای گذشته شرحی هست.
بوشْ یَنْسْتَه	bušyansta	دیو خواب و خلسه، به همین مدخل در دانشنامهٔ ایران باستان نگاه کنید.

بوشیَنشتهدَرِغوگَوَ	bušyansta-dareyo gava	با صفت درازدست. از این دیو که در جاهایی دیگر از اوستای متأخّر و نوین یاد شده، دوبار، اوّل با صفت ضعیف و ناتوان و دوم درازدست یاد شده.
موئیذی	muiδi	از این دیو نیز اطلاعی در دست نیست.
کَپَسْتی	kapasti	از این دیو نیز آگاهی و شناختی نداریم.
پَیریکا/پری	pairikâ	دربارهٔ این دیو که به غلط به پری، ساحره و جادو شناخته شده در بخش یَشت‌ها و وندیداد تحقیق شده است ← دانشنامه.

پس از یادکرد این دیوان است که دگرباره فهرستی از ادعیه که باید تلاوت شود یاد می‌شود و بدین وسیله مورد تطهیر عملی شده و دیوان متواری و فراری می‌شوند.

فرگرد دوازدهم

فصل دوازدهم با چهارده بند دربارهٔ مدّت و زمان سوگواری و تعزیت نزدیکان و خویشاوندان است. این فصل و مطالب آن تضادهایی را از سویی با معتقدات خود مغان و از سویی دیگر با معتقدات زرتشتی و آریایی نشان می‌دهد. به‌موجب کتیبه‌های هخامنشی، اَهورامَزْدا شادی را برای آدمی آفرید. به‌موجب بند نهم از فرگرد نخست وندیداد، سوگواری و شیون و گریه و زاری آفریدهٔ اهریمن است.در بند نهم آمده:

"ششمین سرزمین که اهورامزدا آفرید، هرات "هَرَئیوَه haraiva" است، که در آن ترک کردن خانه‌ها "به‌هنگام مرگ" رواج دارد. آفتی که اهریمن پُرمرگ در این سرزمین آفرید سرشک "= سرسکه saraska" و شیون و زاری "= دری‌ویکه driwilka" بود."

در هرات رسم بر آن جاری بود که چون در خانه‌ای کسی می‌مرد، سرنشینان و خویشان آن خانه را ترک می‌کردند. شاید از ترس مرده یا **دیو نَسو**، یعنی دیو لاشهٔ مردگان و یا ایذاء روح مرده و برای مردگان خود به‌غایت و گزاف سوگواری و شیون و مویه می‌کردند. از دیدگاه و معتقدات مغان: سوگواری و گریه و شیون و زاری عمل و کرداری اهریمنی است. مغان این اعتقاد را در اوستای متأخر نیز به‌وضوح وارد کردند، چنان‌که در یَسنا ۷۱ بند ۱۷ شیون و مویه، کرداری اهریمنی معرفی شده که در مقابل آن باید مقاومت کرد.

در اوستای بزرگِ زمان ساسانی نیز که تدوین شدهٔ مغان بود با شرحی که گذشت، به‌موجب کتاب نهم دینکَرد، در سوتکَرنَسک که نخستین نَسک از بیست‌ویک نَسک اوستا بود، در فرگرد یازدهم دربارهٔ عدم شیون و زاری و سوگواری و منع این رفتار مطالبی وجود داشته است. هم‌چنین در گزارش **آرْداویراف** از جهان پسین، به‌موجب فصل شانزدهم، رودی سهمگین در دوزخ جاری است که گناهکارانی در آن غوطه‌ور بوده و عذاب می‌بینند. توضیح داده می‌شود که این رود از اشک چشم و بر اثر مویه و شیون و سوگ کسانی به‌وجود آمده که در پس مردگان خود به سوگواری و گریه پرداخته‌اند و اینک به عذاب در این جایگاه به سر می‌برند. در رسالهٔ مینوی خرد فرگرد ٤٣ بند ۲۹ نیز با نکوهش گریه و سوگواری مواجه می‌شویم. در مجموعهٔ سد در نثر بند ۹٦ نیز مطالب سوتکَرنَسک آمده است. در جلد اوّل از روایات داراب هرمزدیار صفحهٔ ١٤٦ و ١٦٤ و جاهای دیگر این نکوهیدگی و اهریمنی بودن را در گریه و مویه و سوگواری ملاحظه می‌کنیم. "نگاه کنید مدخل "اوپَه‌مان" در دانشنامهٔ ایران باستان".

شاید به همین ملاحظات است که "**گلدنر**" Geldner در فقه اللغه ایرانی جلد دوم صفحهٔ پنجم بر آن است که فرگرد ۱۲ از وندیداد موجود با فهرستی از وندیداد دورهٔ ساسانی که در کتاب هشتم دینکرد، آمده است نشان می‌دهد که فصل دوازدهم اصلی در سدهٔ نهم میلادی از بین رفته بود و فرگرد ۱۲ فعلی با زبان سست خود به‌خوبی تشخیص داده می‌شود که مجعول و بسیار جدید است.

در هر حال، این موضوع با باور و اعتقاد مغان در تضاد است. مطالب آن نیز از لحاظ مدّت و طول زمان سوگواری برای کسانِ متفاوت چندان منطقی به‌نظر نمی‌رسد. از دیگرسو چنان‌که مستنداً اشاره شد، بسیاری از مراسم و آداب و شرایع و معتقدات دین‌ها و مذاهب و اقوام گوناگون در ایران بزرگ درهم آمیخته و زیر عنوان و به نام دین زرتشتی شناخته شده است. موضوع شیون و زاری و **گریستن مغان** بر مرگ **سیاوش** شناخته‌تر از آن است که بدان اشاره شود.

در حینی که فصل دوازدهم، مدّت زمان سوگواری را برای خویشاوندان دور و نزدیک تعیین می‌کند، دربارهٔ تطهیر خانه یا جایی نیز که کسی در آن فوت کرده است دستور می‌دهد. اساس هر شریعت و هر رسم و هر اتّفاق و رویداد به تطهیر می‌انجامد. جهت تطهیر، باید سه بار تن شسته شود، سه بار پوشاک شسته شود، برای آب مقدّس نذر داده شود "= **آبْزوور/ زَاُثْرَ** Zaoθra" ـ و در این‌صورت است که آن خانه یا جایگاه پاک شده و می‌توانند در آن فرشتگان داخل شوند.

مدّت سوگواری "= **اوپَه‌مانَه** upamâna برای فرد پارسا و نیکوکار یک ماه، برای فرد گناهکار دو ماه. همین مدّت برای پسر و دختر از سوی پدر و مادر ـ و همین مدّت برای خواهر و برادر جهت سوگواری تعیین شده است. یعنی هرگاه نیکوکار و پارسا باشند یک ماه و هرگاه گناهکار و بد باشند دو ماه. برای رئیس و بزرگ خانواده و همسر وی، شش ماه درصورت ثواب کاربودن و یک سال در مورد گناهکاربودن. و این تعیین مدّت‌ها، هم‌چنان برای نواده‌هایِ آنان تغییر می‌کند و همیشه سوگواری برای گناهکار، دو برابر ثواب کار اعلام می‌شود. جهت شرح و آگاهی از اصطلاحات، به متن و یادداشت‌های فرگرد ۱۲ وندیداد "ترجمه و شرح وندیداد" مجلّد سوم نگاه کنید.

مسألهٔ جالب توجّه در سه بند آخر این فرگرد، که در بندهای ۳۸ تا ۳۶ فرگرد پنجم نیز هست، اینکه از **آهورامزدا** پرسیده می‌شود هرگاه شخصی فوت کند که به دین دیگر باشد "=کافر، گمراه، **آشِمَئُوغَه** ašemaoγa" چه اندازه از پیرامون خود و پیرامونیان را ناپاک می‌کند. پاسخ این است:

"همان‌قدر که یک وزغ مرده که یک سال از مرگش گذشته باشد و زهرش خشکیده باشد ـ چون نجس و آلوده نمی‌کند، مردهٔ بی‌دین و گمراه نیز کسی و جایی را از آفریدگان اَهورامَزْدا آلوده و نجس نمی‌نماید، چون چنین اَشْموغ و گمراه و بی‌دینی، فقط در زمان حیات می‌تواند آفریده‌های اهورامزدا را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم آلوده و نجس نماید."

به همین جهت است که از دیدگاه مغان، هر که کافر باشد و بر دین آنان باور نداشته باشد، نجس است و در زمان حیات، بر اثر تماس مستقیم و غیرمستقیم می‌تواند آفریده‌ها و مخلوقات اهورامزدا را نجس و ناپاک نماید. امّا **دیو نَسو**، دیو خطرناک لاشهٔ مردگان و سایر دیوان، فقط مردگانِ مُغ دینانْ "مجوس" را آلوده کرده و مورد تسخیر و حمله قرار می‌دهد و لاجرم آلوده و نجس می‌سازد و به مردگان غیرمغان صدمه‌ای نمی‌رسانند. از همین رهگذر است که در روایات و نوشته‌های پهلوی و فارسی جدید چون سد در نثر و روایات داراب هرمزدیار و بسیاری دیگر از آثاری این‌گونه، مطالبی پیرامون ناپاک بودن و ایجاد نجاست مستقیم و غیرمستقیم از سوی جُددینان "=جدادینان،کافران" تأکید شده است.

فرگرد سیزدهم

این فرگرد را می‌توان "سگ‌نامه" عنوان کرد. مطالب آن با ۵٦ بند دربارهٔ کیفر و مجازاتِ قتلِ انواع سگ‌ها و ایذاء و آزار آنهاست. به‌موجب اخبار یونان قدیم و مورّخان وکسانی چون "استرابو" و "هرودوت" و دیگران، میان کاسپی‌ها سگ از احترام و تقدّس فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و مقام حقوقی چون انسان داشته است. اینان در آغاز از اقوام غیرآریایی بودند. از منبعی پیش از مادها "۱۱۷۱ ـ ۱۲٤٦ پیش از میلاد" از سلسله‌شان در بابل آگاهی داریم. از اسامی و نام خدایان و اصطلاحاتی که به‌موجب یکی دو لوحهٔ گلی از آنان به‌دست است عناصر آریایی نیز میان‌شان ملاحظه می‌شود. اینان در زمان

مادها دیگر قدرتی چندان نداشتند. زیر نفوذ مادها چون اقوامی دیگر ـ بدین‌گونهٔ ترکیبی نژادی، با آریایی‌ها زندگی می‌کردند. این‌گونه قبایل و تیره‌های غیرآریایی تحت رهبری و نظام آریایی‌ها و قوانین مدنی و سیاسی‌شان زندگی می‌کردند. امّا نفوذ معتقدات آنان قابل توجّه است. دربارهٔ اقوامی دیگر میان مادها و توجّه مغان به نفوذ دینی / سیاسی میان این اقوام و جهت جلب توجّه آنان پذیرش برخی از معتقدات‌شان ـ در بندهای گذشته گفت‌وگو شد.

کیفر قتل سگ و انسان در یک ردیف است. وندیداد در فرگردهای دیگر نیز دربارهٔ قوانین راجع به سگ مطالبی ارائه می‌دهد. در وندیداد کیفر قتل سگ و **مردآشه** "= مغ و به‌احتمال، پیروان صدیق مغان" در یک حد است. سگ نیز از روح برخوردار است. لاشهٔ سگ و **مردآشه** به یک‌سان موجب نجاست می‌شود و مراسم و قواعد تطهیر برای هر دو یکسان است.

در بخش نخست از این فرگرد، بیان می‌شود که از میان آفریده‌های **آهورامَزدا**، سگ بسیار محترم است، چون از سپیدهٔ کاذب تا فجر صادق با اهریمن مقابله می‌کند و پاسبان آفرینش نیک است.

این نوعی سگ است که **وَنگهاپَر** vanghâpara نام دارد و با توصیف "**شپانَه. ویژدَرَ. اوزوی شرَم** spâna viždra urvisara" نامیده شده به‌معنی سگ خاردار سَر پهن. آن‌گاه توضیح داده می‌شود که **وَنگهاپر** vanghâpar نامیده می‌شود و مردم بدزبان آن را **دوژَکَه** dužaka می‌نامند. اولی به‌معنی "خوب سرشت" و دومی به‌معنای "بد سرشت" می‌باشد.

این کاملاً با گزارش "**پلوتارک**" و "**تئوپومپ**" از دین مغان و معتقدات آنان برابر است:

> "مغان پاره‌ای از گیاهان را از آن خدای نیک‌انگارند و پاره‌ای دیگر را از آن دیو بد. از جانوران گروهی مانند سگ و مرغان و خارپشت متعلّق به‌نیروی نیک هستند و موش آبی وابسته به نیروی بد، از این‌رو کسی را خجسته می‌دانند که از آن خَرفَسْتَران بیشتر بکشد".

دربارهٔ آگاهی و پژوهش‌هایی مستند در این مورد، نگاه‌کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل خْرَفْسْتْرَ Xrafstra، یعنی زیانکاران.

شاید به گمانِ برخی، از نوع سگ فوق، خارپشت منظور باشد. امّا به‌نظر می‌رسد که نوعی از انواع سگ موردنظر بوده است. در جای خود، اشاره شد که همهٔ هستی از دیدگاه مغان به دو بخش ایزدی و اهریمنی تقسیم شده، و این شامل واژه‌ها و کلمات نیز می‌شود. مغان این سگ را **وَنْگْهاپَر** می‌نامند و دیوپرستان **دوژَکَه**.

قتل چنین سگی، روح قاتل را معذّب و سرگردان تا نُه پشت نگاه می‌دارد و روح وی از پل چینْوَد Činvad "پل صراط" نتواند گذشت مگر آن‌که کفّارهٔ گناه داده باشد و مجازات این گناه در حدود شرعیِ مغان دو هزار ضربه تازیانه است.

در برابر و ضد سگ فوق‌الذّکر یا **وَنْگْهاپَر** ـ که آفریده و محافظ آفرینش **آهورامَزْدا** است، دیو **زَئیریم یَنگور** zairimyangura قرار دارد که از صبح کاذب تا فجر صادق با آفریده‌های نیک آهورامَزْدا مقابله و معارضه کرده و بر آنان زیان وارد می‌کند و مردم بدزبان "= **دوژْوَچَنگه** duživačangha آن را **زَئیری میاکه** zairimyâka می‌نامند. اولی به‌معنی "گیاه‌خوار" و دومی "خرامنده در سبزه‌زار" ترجمه می‌شود.

در متن "**پلوتارک**"، از تنها جانوری که از جملهٔ **خْرَفْسْتَران** در دیدگاه مغان بد و موذی است یاد شده، جانوری است که مترجمان آن را به موش‌دریایی mus marinus برگردانده‌اند. در متن "پلوتارک" endros mus آمده و معلوم نیست چه جانوری است. "**پلینی**" در آثار خود به‌نوعی لاک‌پشت اشاره کرده که موش دریایی یا آبی نیز نامیده می‌شود. به‌همین جهت است که این جانور را موش صحرایی و برخی لاک‌پشت دانسته‌اند، امّا معنی لُغَویِ واژه، سبزه‌خوار است.

به موجب حکم وندیداد، هرگاه فردی یکی از این جانوران را بکشد، از تمام گناهان پاک شده و در شمار یک فرد پاک و توبه کننده تلقی می‌شود.

از بند هشتم به بعد دربارهٔ مجازات برای کشندگان و آزار رسانندگان به انواع سگ‌ها می‌باشد. در وندیداد، چنان‌که در فرگرد پنجم نیز آمده ـ حقوق سگ برابر

با انسان و گاه برتر و بالاتر از انسان نیز شمرده و تعیین شده است. هرگاه کسی سگ گله، سگ پاسبانِ خانه، سگِ ولگرد یا بی‌صاحب "= **وُهونَزگه** vohunazga" سگ شکاری یا سگ دست‌آموز را بکشد، در جهان دیگر آن سگ به دادخواهی پرداخته و ناله و خروش خواهد کرد. چنین کسی در جهان دیگر از هر نوع یاری محروم خواهد شد و دو سگ که پاسبان پل‌چینْوَت پل "صراط" هستند یعنی دو سگِ **پِشوپانَه** pešupâna نیز یاریش نمی‌کنند.

احکامی از این پس دربارهٔ حدود شرعی برای کسانی که انواع سگ‌ها را آزار دهند یا مجروح کنند در پی است. هرگاه کسی به سگی غذای نامطبوع بدهد، در حکم آن است که همین بی‌حرمتی و سهل‌انگاری را دربارهٔ رئیس خانواده یا دهخدا و رئیس و سالار شهر کرده باشد. آن‌گاه مسایلی می‌آید که دربارهٔ رعایت حدود شرعی دربارهٔ سگان است. سگ دارای روح است و چنان‌که اشاره شد هم مقام انسان و گاه حقوقش بالاتر از آدمی است. هرگاه سگی از وظایف خود عدول نماید، فردی را بی‌سبب بگزد و دندان زَنَد و یا در وظایفش که پاسبانی است، قصور ورزد، برایش مجازات‌هایی تعیین شده است، از جمله بریدن یک یا دو گوش، گردنش را در بند چوبی و سنگین نهادن و بریدن دم است.

این احکام آن‌طور در جزئیات وارد می‌شود که نهایت دقّت و حرمت را می‌رساند. هرگاه سگی به هاری برسد و یا حسّ شامه را از دست دهد، باید درباره‌اش همان کارهایی را کرد که دربارهٔ مؤمنان و دینداران می‌کنند. آن‌گاه احکامی هست که اگر سگی از ماده گرگی زاده شود یا برعکس، آیا احکام همان است یا تغییر می‌کند. پس در بند ٤٥ اشاره می‌شود که سگ کاملاً دارای همان صفات در مقام یک مرد روحانی است. چنان است که از این پس برای سگ مدیحه‌سرایی می‌شود که چون یک برزگر است و چون یک هنرمند آواز می‌خواند. و سرانجام دربارهٔ روان سگ پس از مرگ مطالبی آمده و از بهشت سگان و نعمات و زاد و ولد فراوان‌شان در جهان پسین.



فرگرد چهاردهم

این فصل با چهارده بند، یکی از سخت‌ترین مجازات‌ها را مطرح می‌کند. این مجازات دربارهٔ کسی است که سگ آبی "**اوذْرَ** Udra" را بکشد. این جانور از جهت آن‌که با آب بستگی دارد، بسیار مقدّس است. کیفر چنین کسی در آغاز ده هزار تازیانهٔ اسب و ده هزار تازیانهٔ تسمه‌ای است. پس برای توبه و بازخرید گناه خود باید برای معابد و مردان دینی بسیاری هدایا پیشکش کند. آن‌گاه لازم است، از جانوران موذی چون مار، ماری که به‌شکل سگ است یا لاک پشت، وزغی که در خشکی زندگی می‌کند، وزغ آبی، مورچهٔ دانه کش، یعنی نوعی که دانه‌های غله را می‌بَرَد، مورچهٔ گزنده و بد، کرمی که در کثافت زندگی می‌کند و مگس ناخوشایند و کثیف ـ هر یک ده‌هزار بکشد و ده هزار سوراخ و لانهٔ جانوران موذی را ویران و پُر کند. پس از این تومار، یک فهرست از چیزهایی چون زمین مزرعه و خانه و چیزهایی دیگر به روحانیان پیش‌کش بدهد و بسا کارهایی دیگر باید انجام دهد.

در این فرگرد تنها دربارهٔ همین مورد بحث شده و هیچ اشارهٔ دیگری به امور دیگر نمی‌شود و این در روش وندیداد، نادر است.

فرگرد پانزدهم

این فصل دارای پنجاه‌ویک بند است و در آن از گناهان بی‌توبه یا

معاصی کبیره بحث می‌شود، یعنی **پشوتَنَه** pešotana "واژه به‌معنی سزاوار به حدّ شرعی و مجازات". بخشی از این گناهان دربارهٔ انسان و سگ است که هرگاه کسی مرتکب شود، بی‌توبه خواهد ماند از جمله: اغوای **مرد آشه** به بی‌دینی و کفر.

کسی که به سگ گله و یا سگ نگهبان خانه خوراک نامناسب دهد. کسی که به‌سگ آبستن آسیب رساند هرچند که آسیبی بسیار ناچیز باشد. کسی که با زنِ دَشْتان "در حال حیض" نزدیکی کند. کسی که با زنی که آثار آبستنی در وی پدید آمده نزدیکی نماید.

پس از یادکرد این پنج گناه بی‌توبه، به برشمردن یک سلسله گناهان پرداخته می‌شود. امّا اشاره‌ای نیست که آیا این گناهان نیز بی‌توبه و از شمار معاصی کبیره است یا نه. این گناهان جنبهٔ جنسی دارد.

سقط جنین گناهی بزرگ معرفی شده و در پیْ، مقرّراتی است از برای کسانی که در این امر مباشرت داشته‌اند. دخترانی که اغفال شده و آبستن می‌شوند و اغفال‌کنندگان و پدران و مادران در این زمینه وظایفی دارند.

از بند بیست و یکم به بعد دربارهٔ وظایف پیروان آیین مغان است در قبال نگاهداری از سگ‌ها، به‌ویژه سگ‌های آبستن و این‌که هرکس در هر کجا، سگی آبستن را بداند که باید پرستاری کرد تا بزاید و توله‌هایش را نگاهداری کند و در این کار اهمال و سستی کند، در درجات مختلف چه نوع و چه مقدار گناه کرده و مستوجب چه کیفرهایی می‌شود.

فرگرد شانزدهم



فصل شانزدهم با هجده بند دربارهٔ قوانین و احکام دربارهٔ دَشْتان "= حیض / **دَخْشْتَه** daxšta" است. در فصل پانزدهم نیز راجع به این مسأله اشاراتی شده است. دَخْشْتَه در اوستایی به‌معنی نشانه و داغ یا نشانهٔ اهریمنی

است. هر زنی که به دَشتان دچار شود، اهریمن یا دیوی در تنِ او حلول کرده و موجب ناپاکی و مطرودی او از جامعه می‌شود و تا هنگامی که از این لکّه و داغِ دیوی مبرّا و پاک نشود، در شرایطی بسیار سخت و دشوار باید به‌تنهایی زندگی کند.* به‌موجب این احکام هرگاه زنی نشانهٔ حیض یا دَشْتان ببیند، باید جایی دور از خانه مسکن گزیند که حداقل از آتش و آب و بَرسَم سی‌گام و از **مرد آشَه**، سی‌گام دور باشد و نتواند آتش و روشنایی خانه را ببیند. باید فاصلهٔ محل مسکونی وی را تا جایگاه توقّف برای تطهیر، با شن نرم یا خاک خشک، راهی آماده کنند که از آن بگذرد. در آن‌جا باید وی تا مدّتی که مطمئن شود پاک شده است، تنها به سر بَرَد. کسی که برای او خوراک می‌بَرَد باید از فاصلهٔ سه قدمی به وی نزدیک‌تر نشود. ظرف خوراک و نوشاک باید آهنی یا سربی باشد. خوراک فقط باید به وزن

*. قطره‌ای یا نشت اندکی از دَشتان به دیگر جاها موجب ویرانی و بدبختی و شکست و فلاکت می‌شود. زامبیکه Sambike دختر قباد، هنگامی که پدرش در زندان بود، زندانبان به وی فریفته شد و تقاضای تن کامگی از دختر شاه کرد تا او را اجازهٔ ورود دهد. جنب زندان، زامبیکه به روی فرشی که گسترده بود تن به این تقاضا داد. شب هنگام زامبیکه نزد قباد ماند و فردا برای فرار قباد، شاه را به لای فرش که پنهان کرده بود نهاد تا غلامی وی را بیرون بَرَد. زندانبان مظنون شد و خواست تا محموله را باز کرده و ببیند. امّا زامبیکه گفت که: این فرش دوشین است و هنگام تن‌کامگی به دشتان آلوده شده و آن را می‌بَرَد تا تطهیر کند. زندانبان از شآمتِ آن ناپاکیِ دشتان ترسید و بدون انجام وظیفه و با بدگمانی که داشت اجازهٔ خروج داد تا از عواقب نزدیکی با دشتان در امان ماند (وندیداد، جلد سوم، ص ۵۳۴ و بعد. نیز جلد دوم، یادداشت ۱۰۵) جز این گزارش تبری، گزارشی دیگر در این مورد هست آن هم از تبری که زینر zaehner آن را در کتاب زروان یک معمای زرتشتی‌گری در فصل دوم نقل کرده است که شآمت و قدرت زیانکاری و تخریبِ دَشتان را نشان می‌دهد، نیز چگونگی کاربُرد جادوی سیاه را در عصر ساسانیان:

"چون شاپور قلعهٔ دیزان daizân را در محاصره گرفت، دختر فرماندهٔ قلعه بر رویِ دیوارهای قلعه ظاهر شد، و آن‌ها بی‌درنگ شیفتهٔ یک دیگر شدند. دختر از او پرسید به او چه خواهد داد اگر وی راه فتحِ دژ را نشان دهد و پدرش را بکشد. شاپور پاسخ داد که دختر را ملکهٔ خویش خواهد ساخت. این پاسخ دختر را خشنود کرد، و آن‌گاه راز را به وی بگفت. دختر گفت:

کبوتری را بگیر که طوق سبز در گردن داشته باشد و به‌وسیلهٔ خون دَشتانِ دختری چشم آبی چیزی را بر پایِ آن کبوتر بنویس. پس آن را رها کن. کبوتر بر دیوارهای قلعه خواهد نشست و آن دیوارها همه فرو خواهد ریخت، و این‌گونه نیز شد".

دو دَنَر danar از گوشت و یک دَنَر "وزنی که درست نمی‌دانیم چه مقدار بوده است" از نان و یا غلّه باشد.

هرگاه زن حایض پس از شش شب باز هم پاک نشود، باید تا شب هشتم نیز در قرنطینه و جدا از دیگران به‌سر بَرَد! امّا هرگاه نُه شب بگذرد و پاک نشود، معلوم است که دیوها در وی حلول کرده و می‌خواهند او را از خود کنند. در این هنگام باید وی را از جایی که از گیاه و درخت دور باشد عبور داده و در سر راه وی سه گودال حفر کنند. در گودال اوّل و دوم وی را با شاش گاو شست‌وشو و تطهیر کرده و در گودال سوم با آب تطهیر و غسل دهند. آن‌گاه برای اتمام تطهیر باید در فصل گرما دویست مور دانه کش و در فصل سرما دویست خرَفَستَر khrafstra "= حشرهٔ موذی" را بکشند. کیفر کسی که جریان خون حیض را بر زنی که حایض شده، قطع نماید یا زایل سازد، چهارصد ضربه تازیانه می‌باشد. کیفر کسانی که به زن دشتان هنگام دشتان نزدیک شوند و یا وی را لمس نمایند، در درجات مختلف، ضربات تازیانه است. امّا کسی که با زن دشتان نزدیکی کند، گناه بی‌توبه از وی سر زده و چنان است که لاشه و مردهٔ پسر تنیِ خود را به آتش بسوزاند و بدین‌وسیله آتش را ناپاک کند. همهٔ این‌گونه کسان، و کسانی که به دین و داوران نافرمان باشند، **دیو دروج** در تن‌شان حلول کرده است و به‌همین جهت نجس و مطرودند و این کسان نه دین دارند و نه قانون.

فرگرد هفدهم

فصل هفدهم، کوتاه‌ترین فرگرد از کتاب شرایعِ مغان است در یازده بند. موضوع آن دربارهٔ سر تراشیدن و گرفتن ناخن است و این‌که با چه آدابی لازم است این زائده‌ها را دفن کرد و هرگاه این احکام را چنان‌که مغان در کتاب قانون ضد دیو آورده‌اند انجام نشود دیوان، چه زیان‌هایی وارد می‌کنند.

بیان می‌شود که کدام عمل و کردار است که مردم به‌وسیلهٔ آن، مرگ را که آفریدهٔ دیو است رواج می‌دهند؟ پاسخ آن است که هرگاه مردم موهای زائد و ناخن خود را تراشیده و گرفته و رعایت احکام دفن و پنهان‌کردن آن را نکنند ـ که به‌موجب آن، زمینی که این‌گونه زائده‌ها در آن ریخته شده نجس می‌شود، دیوان در آن‌جاگرد می‌آیند. شپش و سایر جانوران موذی پیدا می‌شود و کشت‌زارها و غلات و پوشاک و صحّت مردم را مورد تجاوز و انهدام قرار می‌دهند.

مردانِ اَشَه باید، زمانی که ناخن می‌گیرند یا سر می‌تراشند، بریده‌های ناخن و تراشیده یا بریده‌های مو را با ذکر ادعیه و اورادی سحرآمیز در خاک پنهان سازند و سپس با یک‌افزار فلزی "← **خشَثرَ.وَئیریَه** Xšaθra.Vairya" سه یا شش یا نُه بارگرد آن شیارهایی ترسیم کنند و در همان‌حال سه یا شش یا نه بار دعای **آهونَه وَئیرْیَه** را بر زبان جاری سازند. بریده‌های ناخن را باید وقف پرندهٔ محبوب **آشو ـ زوشْتَه** "aŝô-zušta = دوست دارندهٔ اَشو یا پارسا [به‌موجب روایاتی سنّتی در این باب، **آشوزوشْتَه**، پرنده‌ای است آفریدهٔ **آهورامَزدا** و به نام **مرغ بهمن** نیز نامیده می‌شود] کرد تا آنها را به‌صورت نیزه، کارد، کمان، پیکان آراسته به پر عقاب و سنگ فلاخن علیه دیوان **مازانی** به کار برد. هرگاه این تدابیر اتّخاذ نشود، بریده‌های ناخن دردست دیوان **مازانی** به‌صورت سلاح‌های فوق‌الذّکر درخواهد آمد.

فرگرد هجدهم



این فصل با هشتادوشش بند، مطالب گوناگون و متنوعی را دربردارد. بسیاری از احکام و وظایف روحانیان و مؤمنین در آن مطرح می‌شود. نشانه‌هایی از تصوّف را ارائه می‌کند. دربارهٔ بسی از شایست ناشایست‌ها درگفت‌وگوست و از خروس، پرندهٔ مقدّس و وظایفش سخن می‌رود.

امّا آن چه که در آغاز این فصل مهم است، اعتراض مغان می‌باشد

به‌روحانیان وفادار به دینِ زرتشتی، یا سایر مذاهبی که در ایران پدید آمده بود.

همهٔ اموری که در بندهای اوّلیه به عنوان اساس و رئوس دینی شمرده می‌شود، ویژهٔ مغان مَزْدَیَسْنی یا موبدان وِه‌دین است و در دین اصیل، یا آنها رد شده و یا دربارہ‌شان هیچ اشاره‌ای نیست.

از دیدگاه مغان یک روحانی خوب، کسی است که کاملاً به اجرای آداب و رسوم دقیق تطهیر، تسخیر جنّ و پری و دیو، کشتن حشرات و جانوران موذی، پاک‌کردن وجود آدمی از تسلّط دیو، بستن **پَنام** به‌روی بینی و دهان، خواندن اوراد و افسون‌های مغانه بر ضدّ دیوان، آداب و روش فراهم‌کردن **پراهوم** یا شیرهٔ مخدّر و مُسکر هوم، بستن و درست نگاه‌داشتن شاخه‌های بَرْسُم، آداب صحیح قربانی و زدن درست شرعی و به قاعدهٔ شلاق و تازیانهٔ گناهکاران وارد و آگاه و بی‌گذشت و بی‌اشتباه باشد.

زرتشت قربانی کردن، اهدای نذور و فدیه به خدایان و ایزدان طبیعت، تقدیس آتش و یا هر عنصر دیگری را در حدّ پرستش، آداب و رسوم و شعایر دست‌وپا گیر را که مغان و **کَوی**ها و **کَرَپَن**ها و سایر کاهنان و دشمنان فرض می‌دانستند و بدان وسیله مردم را در تنگنا و مضیقه قرار داده و از حقیقت دین دور کرده و باز می‌داشتند با صراحت مخالفت کرد و گفت آگاه باشید که آموزگاران و روحانیان یاکاهنان بد، شما را نفریبند.

روحانیان معتقد و راستین زرتشتی از نفوذ مغان در حدّ مقدور جلوگیری می‌کردند و همیشه سدّ راه‌شان می‌شدند. نشانه‌های تعارض آنان در زمان ساسانیان و به‌هنگام تدوین اوستای جعلی با مشارکت مغان ـ شاهان، کاملاً روشن است. در فرگرد هجدهم و از همان آغاز بند نخست سخت به **آثْرَوَن**ها یا موبدانی که در اجرای دقیق مراسم دینی اهمال کرده یا ناآگاهند اعتراض می‌شود:

آهورامَزدا به **زرتشت** می‌گوید: تو نباید مردمی راکه به احکام بستن پَنام "در اوستا **پئی‌تی‌دانَه** paitidāna، نقاب و پرده‌ای که مغان هنگام ستایش و عبادت آتش مقابل بینی و دهان می‌بستند تا نفس و آب دهان آتش را آلوده نکند" آگاه نیستند

و ابزار جانورکُش "= **خرفستَرغنَه** Xrafstraγna" را از روی قاعده به‌دست نمی‌گیرند و آموزش‌های ویژهٔ اجرای مراسم را ندیده‌اند، و آداب صحیح کمربند مقدّس "**کُشتی** یا بنددین "**آئیوْیاوَنگْهَنَه** Aiwyâvanghana" را نمی‌دانند، و روش دینی درست به دست گرفتن گیاه مقدّس بَرْسَم را نمی‌دانند، و شلاق را آگاه نیستند که چگونه و به قاعده به‌دست گیرند و... آثْرَوَن Âθravan و روحانی به نامی.

در پایان فرگردهای شانزدهم و هفدهم گذشت که در تن همهٔ مردمی که از آیین مغان، یعنی قانون ضد دیو پیروی نکنند یا بدان شک بیاورند، دیو دروج حلول کرده و ناپاک‌شان می‌کند. این کسان مغان و احکام‌شان را به‌حقیقت و راستی باور ندارند و همهٔ چنین کسانی، نجس و دیوزده و لاجرم مستحق مرگ و مهدورالدم می‌باشند و براساس چنین فتوا و حکمی از سوی مغانِ مغ یا مَسْ مغان‌ها در دوران ساسانیان بسیاری از مردم و پیروان دین‌های دیگر قتل‌عام می‌شدند.

به هر حال، این تعارضِ مغان نسبت به زرتشتیان در آغاز این فرگرد به‌روشنی قابل لمس است و دربارهٔ مناصب و اصطلاحات ویژهٔ روحانیان مغ و زرتشتی در بندهای گذشته، شرح کافی گذشت.

آن‌گاه به شرایط یک مرد روحانی می‌پردازد که باید شب‌زنده‌دار باشد و صوفیانه بکوشد تا راه گذر از **پل چینْوَت** Činvat-pereto "= پل صراط" و رسیدن به بهشت را برای خود بازگشاید. بهترین چیزها دینداری است و هرگاه کسی سه فصل بهار بگذرد و مراسم دین را انجام ندهد، پس آن‌گاه چنین کسی مورد یاری و کمک واقع شود، یاری‌کننده چنان است که کسی را به قتل رسانده باشد. به مردم بی‌دین و گمراه "= **آشموغ**" نباید هیچ یاری وکمکی نمود و از نذور و قربانی و فدیه داد "= در یَشت‌های جدید و یا اضافات یَشت‌های قدیم نیز این‌گونه مطالب نقل شده است".

آن‌گاه **زرتشت** از **آهورامَزْدا** دربارهٔ مرغ **پَرُدَرْش** parodarš می‌پرسد که نزد مردم بدزبان **کَهْرکَتاس** kahrkatâs نامیده می‌شود و یار فرمانبُردار سروش است که تنش

تجسّم کلام ایزدی "**تَنو.مانْتْرَ** Tanu.Mânθra" است و دارای سلاحی کاری است." = خروس، که پرنده‌ای اهورایی است" این مرغ سحرگاهان، و از طلوع فجر به‌وسیلهٔ آوازِ خود مردم را بیدار می‌کند که: هان، ای مؤمنان برخیزید و دیو خواب "دیـو **بوشْیَنْسْتَه** bušyansta" را دور کنید. آتش و ایزد آتش نیز شب هنگام به سه بار با کمک و یاری سروش و خروس می‌کوشند تا حملهٔ دیوان را که در تاریکی شب امکانات بیشتری دارند تقویت کنند، چون تاریکی آفریدهٔ دیو و اهریمن است. با همّت و همیاری این فرشتگان و خروس است که سرانجام مردم بر دیوهای دیگر غلبه کرده و پس از بیدارشدن، به انجام نماز و اجرای دست‌شو "وضو" مراسم دینی می‌پردازند.

آن‌گاه دربارهٔ یک قلم از صدقاتی که باید به مغان داد، یعنی به یک **مرد آشَـه** تقدیم کرد سخن است که اگر کسی یک جفت مرغ **پَرُدَرْش** ـ یعنی یک مرغ و یک خروس به مرد پارسایی، یک مغ صدقه بدهد، چنان است که یک کاخ بزرگ بـه وی بخشیده باشد ـ یعنی همان مقدار ثواب دارد و یا هرگاه بـه انـدازهٔ وزن یک خروس، گوشت صدقه به مغی اهداء کند، من که **آهـوراْمَـزْدا** هسـتم از وی چـیزی نمی‌پرسم و یکسر به بهشت وارد خواهد شد.

از بند سی به بعد، سروش ایزد از ماده دیو دروج پرسش‌هایی می‌کند که آیا درست است که تو بدون نزدیکی با یک دیو نر آبستن می‌شوی؟ ماده دیو دروج می‌گوید ای سروش پاک و زیبا، چنین نیست، بلکه چهار کس از مـردمِ بـددین هستند که مرا باردار می‌کنند. نخست مردی است که مـورد تـقاضا و درخـواست یک **مرد آشَه** "= روحانی، مغ" را نپذیرد، هرچند هم که این مـرد فـقیر بـاشد، لازم است چیز مورد درخواست را بدهد. دوم مردی است کـه ایسـتاده بشـاشد. سـوم مردی که در خواب مُحْتَلِم شود. چهارم کسی است که پس از پانزده سالگی کُشتی "= در اوستا **آئیوْیاوَنْگْهَنَه** aiwyāwanghana از **آئـیوی** ـ بـه‌معنی "بَـر و بـالا"، **یـاوَنْگْهَنَه** به‌معنی "کمربند" ـ در پهلوی **کُشتیک** kostik کـمربند ویـژه و مـقدّس کـه ضـمن تشریفات دینی، در پانزده‌سالگی به‌وسیلهٔ مغان به‌کمر بسته می‌شود و بند دین نیز

نامیده می‌شود" نبندد و بی‌کُشتی "= **آنَه‌ئیو یاشته** anaiwyāsta" باشد، و سِدره اوستایی اَنبْداتَه Anabdâta بدون سدره"= در پهلوی **شَپیک** shapik پیراهن مقدّسی که از نخ و سپیدرنگ و نازک است و در پانزده‌سالگی همراه مراسم کُشتی به تن نوجوانان می‌پوشانند" نپوشد، یعنی بی‌سدره "= **آنَزْداتَه** anazdāta" بماند.

این‌گونه مردان هستند که دیوها را آبستن می‌کنند. پس از چهار قدم، ما زبان و نیروی پارسایی‌شان را تباه می‌کنیم تا آنان با خشنودی و کوشش جهان مادی را به‌ویرانی کشند.

به‌موجب اشاراتی‌که در بند ٦٢ به بعد آمده، ازدواج میان مَزْدَیسنان و **جُد دینان** حرام است. یعنی میان مجوسان و کافران، یعنی جز خودشان مکروه و بلکه حرام است. این یکی از رسوم و آیین‌های ویژهٔ مغان "موبدان" بود که ازدواج خودی را فقط جایز می‌دانستند و هرچه که پیوند ازدواج نزدیک‌تر بود، پسندیده‌تر به‌شمار می‌رفت، چنان‌که در بندهای گذشته شرح شد و موارد مستند ارائه شد. "نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلددوم، فرگرد۸، بند۱۳، یادداشت۱۰۵، ص۹۲۵ و بعد".

کسانی نیز که واسطهٔ ازدواج میان مؤمنان به آیین مغان و کافران می‌شدند، گناه و جرم‌شان چون ازدواج‌کنندگان محسوب می‌شد. حضور این کسان و نگاه‌شان در هر جایی، موجب می‌شد تا یک سوم از آفریده‌های **آهوراَمَزْدا** و یک سوم از مردان پارسا و مقدّس را کم کند، اینان از مار و گرگ و وزغ آبی "= جانوران زیانکار که به دستور مغان باید هزارهزار کشته شوند" نیز خطرناک‌ترند.

در پایان این فرگرد، از زنی سخن رفته و حدود شرعی وی که در هنگام دَشْتان "= **دَخْشْتَه** daxšta" با مردی هم‌بستر شود، درصورتی که هر دو به حال واقف و آگاه باشند. تطهیر برای چنین کسانی "در متن برای مردی که مرتکب این گناه شده" آن است که یک هزار چارپای کوچک، چون گوسپند یا بز قربانی کرده و قسمت‌های مختلف قربانی را همراه با نذور دیگر برای آتش و آب مقدّس و موبدان به صدقه، هدیه نماید.

در این‌جا نیز تذکّر این نکته به‌جاست. قربانی اصولاً به‌روشنی و صراحت در

گاثاها و از دیدگاه زرتشت مذموم و نکوهیده است. مراسم نوشیدن شیرهٔ هوم و شرابِ مُسکر هوم که آن نیز بسیار مخدّر و تند و سُکرآور است، نکوهیده شده. امّا مغان در رسم قربانی افراط را روا می‌داشتند. برای خدایان یا ایزدانی چون آب و آتش و زمین و هوم و... قربانی کرده و هر قطعه از جثهٔ قربانی، ویژهٔ ایزدی ویژگی داشت، چنان‌که در بند هفتاد آمده پشت قربانی یا اعضایی دیگر باید به ایزد آتش تقدیم شود و شانه‌ها برای ایزد آب اهدا شود. در هوم یَشت، یَسنا، هات ۱۱ـ۹ یسنا، فصل یازدهم، **آهورامَزدا** برای ایزد هوم قربانی کرده و آرواره "**هَنگوهَرِنَه** hanguharena" و زبان "**هیزو** hizu" و چشمِ "= **دُئیثره** doiθra" چپ قربانی را تقدیم کرد. هوم‌یشت ساخته و پرداختهٔ مغان است که با بخشی از اساطیر ایران شرقی، از یَشت‌ها درهم آمیخته و سراسر مشحون از لغات، واژه‌ها و اصطلاحات ویژهٔ مغان و وندیداد است.

در دستبردی که مغان به یَشت‌های کهن زدند، مراسم قربانی و اهدای نذور را جهت ایزدانِ یَشت‌ها، با عدد هزار گنجاندند. در کتاب "شایست ناشایست، بخش ۱۱ بند ٤" که در بردارندهٔ اوامر و نواهی مغان است آمده که همهٔ اعضای قربانی باید به‌امشاسپندان، ایزدان و فْرَوَهْرهایِ پاکان اهداء شود و شرح داده شده که برای یک‌یک از امشاسپندان و ایزدان و فروهرهای نامداران، چه عضوی باید اهداء شود. بخش‌های بریده شده را روی گیاه بَرسَم یا گیاه مقدّس دیگری چون شبدر قرار می‌دادند. مغان ادعیهٔ لازم را تلاوت می‌کردند و آنگاه قربانی تقسیم می‌شد. این همان است که در وندیداد و کتبی چون شایست ناشایست و بند چهارم از یسنای یازدهم آمده است. در این‌گونه آیین‌های قربانی و اهدای نذور، به‌موجب مراسم و اعتقادات مغان، مردم علیل و یا زشت و یا ناقص‌العضو و... حق شرکت نداشتند. این نیز با همان سبک و روش و انشاء و کلمات و اصطلاحات ویژهٔ وندیداد منعکس است.

آن‌گاه لازم بود که از چند نوع هیزم خشک و خوب سوز، از هر یک هزار شاخه تقدیم آتشکده کند. هزار برسم دسته شده و آماده، و شیره یا عصارهٔ **هوم‌و**

شیر پاک و درست صافی شده و...به ایزدان در آتشکده یا معابد اهداء نماید. یک پل از سی تیر چوبی روی گذرگاه آبی بناکند. یک هزار ضربهٔ تازیانهٔ تسمه‌ای به‌وی زده شود. یک هزار مار که به روی شکم می‌خزد و دوهزار مار از نوع دیگر، یک هزار وزغ زمینی و دوهزار وزغ آبزی. یک هزار مور دانه کش و دوهزار مورچه از نوع دیگر را بکشد.

همین عمل مغان است که موجب اشمئزاز و کراهت مردم واقع می‌شد. مردم در زمان ساسانیان نمی‌توانستند آن را بپذیرند و این‌گونه احکام و شرایع و قوانین، با آن همه کیفرهای جزایی و حدّزنی‌های سنگین پذیرش نمی‌یافت. درست بر اثر همین احکام است که شاعر بزرگ و حماسه‌سرای ما را به شِکوه واداشته که:

میازار موری که دانه کش است   که جان دارد و جان شیرین خوش است*

فرگرد نوزدهم

فصل نوزدهم دارای چهل‌وهفت بند است. مطالب از بند یک تا نُه پیرامون ستیزهٔ **زرتشت** و **اهریمن** است. اهریمن از سوی شمال حمله کرده و دیو **دروج** که به‌نام دیو **بوئی‌تی** و **مَرْشَئُونه** buiti-maršaona "=دیو تباهی و فریب و مرگ" نیز خوانده می‌شود را مأمور هلاک زرتشت قرار می‌دهد. زرتشت دعای **آهونَه‌وَئیرْیَه** را تلاوت می‌کند و دیو می‌گریزد. **یَشتِ** هفدهم نیز که قسمت‌های الحاقی در آن مشخّص است در بندهای ۱۸ تا ۲۰ همین داستان را ارائه می‌دهد.

دیو دروج به اهریمن می‌گوید که از هلاک‌کردن زرتشت ناتوان است، چون وی دارای فَرّی بسیار نیرومند "=سرشار از فَرّ pouru xvarenangho **پُئورو**

*. در اصطلاح وندیداد نیز درست **مَئُوئیری ـ دانُوکَرْشَه** maoiri dâno karša مورِ دانه‌کش آمده است. نگاه کنید به همین مدخل در "دانشنامهٔ ایران باستان".

خوَرِتَنگهُو" است. پس دیوان درصدد چاره برمی‌آیند. زرتشت به فرمان خداوند، سنگی به بزرگی یک **گَتَه** "=به‌معنی اتاق" را سردست آورده و به دیو حمله می‌کند و می‌گوید من آفرینش دیو آفریده را، دیو **نَسو** و پری **خنائثی‌تی** xnânθaiti را تباه می‌کنم تا هنگامی که **سوشیانت / سَئُوشیَنْتَه** saošyanta "موعود آخر زمان" از آبهای **کَسَه‌اُیَه** kasaoya "=دریاچهٔ هامون" زاده شود.

اهریمن در پاسخ می‌گوید: ای زرتشت، تو آفرینش مرا تباه مساز و از آیین مزداپرستی روگردان تا از من پاداش بیابی، چنان‌که **وَزَغْنَه** Vazaγna "="نام دیگر **ضحّاک** یا **آژی‌دهاک**" پاداش یافت. به‌موجب فصل ۵٦ مینوی‌خرد بند ۲۵ و ۲٦ـ اهریمن به زرتشت گفت که اگر از این بهدین مَزْدَیَسْنان باز ایستی، تو را هزار سال سلطنتِ گیتی دهم ـ هم‌چنان که به **وَزَغان**، فرمانروا، ضحّاک دادم ـ و "باید توجّه داشت که هزاره‌سازی و اعتقاد به هزاره‌ها نیز از ویژگی‌های آیین مغانِ ـ زروانی می‌باشد" چنین پاداشی دریافت کرد. امّا **زرتشت** گفت تا پای جان چنین نخواهم کرد. اهریمن گفت با چه مرا و آفرینش مرا تباه می‌کنی؟ زرتشت پاسخ داد: هاوَن، تَشْت و هوم و کلام ایزدی سلاح‌های من هستند و دعای اَهونَه‌وَئیریَه را تلاوت "= یتا اَهو وَئیریو" کرد.

بخش بعدی این فرگرد، در مورد مکالمهٔ زرتشت با **آهورامَزْدا** می‌باشد. روش مکالمه، شیوهٔ مطلوب مغان در ابداع مضامین دینی است. این روش را در اوستای متأخّر، با سبک و انشاء و اصطلاحات و اندیشهٔ ویژهٔ مغانه به‌روشنی می‌توان شناخت.

محل این ملاقات و گفت‌وگو، کنار رود **دَرِجه** daredja، خانهٔ زادگاه زرتشت است. اَهورامَـزْدا را امشاسپندانِ اردیبهشت، شهریور و سپندارمذ همراهی می‌کنند. در این‌جا مغان اساس اندیشه‌ها و معتقدات خود را جهت ضمانت اجرایی و رسمیّت بخشیدن بدان‌ها، در این مکالمه گنجانیده‌اند که به‌روشنی دریافت می‌شود. زرتشت می‌پرسد: چگونه مؤمنان را از دیو، از اهریمن، از نجاست، از **نَسو** "=نِساء، لاشه، مرده، دیومرده" در امان نگاه دارم و مرد و زن پارسا

را چه گونه تطهیر کنم. پاسخ، روش تطهیر است که در پایان با اهدای صدقات به‌مغان تمام می‌شود. موبدان در گرفتن صدقات بس حریص هستند. هرکس داشته باشد یا نداشته باشد باید از مال خود به مغان و معابد بدهد و از فرایض است، چیزی و کاری که زرتشت با آن مخالفت می‌کرد.

پرسش بعدی آن است که چه گونه مرده‌ای که به وسیلهٔ **دیو نَسو** نجس شده است باید تطهیر شود. مراسم طولانی است و نمونه‌ای از آن در فرگردهای گذشته [هشتم و نهم] شرح شد. اساس تطهیر چندین بار غسلِ درست با شاش گاو نر می‌باشد، گاوی که باید مشخصات و تربیت و پرورش ویژه داشته باشد و ادعیه‌ای فراوان و روزان و شبانی دراز که این مراسم به‌طول می‌انجامد.

پرسش‌های بعدی دربارهٔ تبلیغ دین و جهان پسین و سرنوشت روح است. آیا اعمال نیک مردم و کردار بد آنها در زندگی زمینی به کجا می‌رود؟ پاسخ می‌شنود که پس از شب سوم از درگذشت، چون سپیده بدمد و **ایزدمهر** نمایان شود و آفتاب بدرخشد، **دیو ویزَرِشَه** vizareša روان گناهکاران را از جادهٔ ساختهٔ زمان در بندکرده و بسته تا به پل چینْوَت می‌بَرَد و آن‌جا مورد بازخواست قرار می‌گیرد. امّا کردار نیکِ پارسایان به‌شکل دوشیزه‌ای زیبا "نائیریکا Nâirikâ" ظاهر شده و چون فرشتهٔ نگاهبانی روح نیکوکار را به‌آسانی از پل چینْوَت عبور می‌دهد تا در عرش اعلا به‌نزد **آهورامَزدا** برسد که همهٔ پارسایان در آن‌جایند و ایزد **نَـئیریوسَنگَهَ** nairyo-sangha پیک اهورامزدا وی را خوش‌آمد می‌گوید.

از این پس ستایش عناصر طبیعت و ایزدان و سرودهای گاثایی در پی است. پس به‌نام‌های دیوان و زیانکاران می‌رسیم. امّا پیش از آن اشاره بـه **آتش وازیشْتَه** vāzišta "= برق آسمانی" می‌رسد که دیو **سْپِنْجَغْرَ** Spendjaγra را نابود مـی‌سازد. اشاره به‌سروش پاک می‌شود که مورد ستایش قرار گیرد تا دیـو **کـونْدَه** kunda را نابود سازد. ماهی **کَرْ** که در ژرفای دریا زنـدگی مـی‌کند سـتایش مـی‌شود. **مِـرِزی** merezi "= کهکشان" که خود آفریده و قدیم است و سرور همهٔ آفرینش مـجرّد است و صورت هفت اورنگ که درخشان است و زیبا مورد ستایش واقع می‌شود.

در بند ۴۳ با نام‌هایی برمی‌خوریم که برخی‌شان را در فرگرد ۱۱، بندهای ۱۲ـ۹ و فرگرد بیستم، بند۳ ملاحظه کردیم. در بند ۴۳ آمده که دیوها بدون وقفه در حال تحرّک و جنب و جوشند. این دیوان عبارتند از:

اَنگْرَمَئین‌یو پُئورو مَهرکُو ـ دیو	angro-mainyu-pouru-mahrko-daeva	اهریمن پرمرگ، دیو دیوان
ایندْرَ	indra	از خدایان بزرگ هند و ایرانی بود.
دیو سَئوروَ	saurva	در فرگرد یازدهم درباره‌اش توضیح داده شد.
دیو ناوَنگ هَئیثْیَه	nâwanghaiθya	نیز از خدایان بزرگ آریایی است.
دیو تَئوروی	taurvi	
زَئیریته	zairita	
آئِشمَه	aešma	دارای سلاح کشنده است، دیو خشم.
آکَه‌تَشَه	akataša	"بدی آفرین، سازندهٔ بدی" که سرمای "دیو داده" (= **زیام ـ دَئِوُ داتِم** zyâm daevo dâtem" از اوست.
مَرْشَئُونَه	maršaona	فرتوتی و ناتوانی و بیشتر دیو مرگ=نَسو
زَئورْوا	zaurvâ	نادانی و تباهی ایجاد می‌کند.
دیو بوئی‌تی	buiti	دیو کهولت و پیری که همراه با آفت مرگ، مَرْشَئُونه نیز آمده است "وندیداد ۹/۴۳".
دیو دُریوی	drivi	"= به‌نظر نیبرگ: لک مادرزاد، لک".
دیو دَئیوی	daivi	"= ترکیب مؤنث دیو ـ در یسنای دهم بند یکسم نیز یک بار به این ترکیب برمی‌خوریم".
دیوکَسْوی	kasvi	یاکَسْویش ـ ناتوانی.
دیو پَئی‌تیشَه	paitiša	"مرد ناهنجار".

این دیوها و اهریمن همه در برابر **زرتشت** برای صدمه‌رساندن و نابودکردنش ناتوان و بی‌چاره می‌مانند. اهریمن که سخت ناامید و خشمگین شده از این‌که دیوان نتوانستند به زرتشت صدمه رسانند، می‌گوید ای دیوان پست و ناتوان، اینک چگونه به دهانهٔ کوه **اَرِزورَه** arezura می‌روید، در حالی‌که کسی را که می‌خواستید ببرید همراه ندارید. گردنه یا قله یا دهانهٔ **اَرِزور** ـ محل پناه و اجتماع دیوان و به اشارهٔ بُندَهِش مدخل دوزخ است که به وسیلهٔ سوراخ ژرفی از قلّه، به‌دوزخ که پایگاه دیوان است راه دارد و پل **چینْوَت** "صراط" در بالای آن‌کوه واقع است که زمین را به آسمان برین مربوط می‌سازد. از دهانهٔ این کوه است که دیوان بیرون آمده و آفرینش نیک را مورد حمله قرار می‌دهند.

و به این ترتیب، دیوان به آه و فغان، از این‌که زرتشت از آنان صدمت نمی‌یابد، به‌دهانهٔ دوزخ گریختند تا چاره‌ای سازند.

فرگرد بیستم

این فصل با پانزده بند دربارهٔ پزشکی و بیماری‌هاست. نام بعضی از بیماری‌ها در این فصل مندرج است. در فصل بعدی نیز از نام چند بیماری دیگر آگاه می‌شویم. **زرتشت** از **آهورامَزْدا** می‌پرسد که نخستین پزشک به‌معنی واقعی کلمه که بیماری‌ها را دربندکرد و از مرگ بی‌هنگام جلوگیری کرد کیست؟ پاسخ می‌شنود که **ثْرِیتَه** θrita می‌باشد "به‌موجب هوم‌یَشت، نیکوکاری از خاندان سام می‌باشد" وی جهت درمان دردها از **خْشَتْرَوَئیریَه**، که همان امشاسپند شهریور و سرپرستِ فلزات می‌باشد یاری خواست تا در برابر دردها و بیماری‌ها مجهّز باشد. منظور از این جملات آن است که ابزار و کارد جرّاحی دریافت‌کرد تا بیماری را از طریق درمان‌کارد پزشکی "جرّاحی" انجام دهد، و یا فقط از طریق درمان و پزشکی و نام‌های برخی از بیماری‌ها آمده است که در متن ترجمه از نظر خواهدگذشت. در بندهای بعدی، اشاره به‌گیاهان دارویی که درمان‌بخش هستند

شده است و درمان را از طریق دارو شرح داده و این‌که گیاهان دارویی هزارها و ده‌هزارها در اطراف **گئوکِرِنَه** gao kerena به‌وسیلهٔ خداوند رویانده شده است. به‌موجب اشارهٔ کتاب "بُندَهِش فصل ۱۸ بند ۳ـ۱" گَئوکِرِنَه همان گیاه هوم سفید است که در ژرفای دریای فراخکرت یا **وُئوروکَشَه** می‌روید و از این گیاه، زندگی تازه و نوین و حیات جاودان حاصل می‌شود. از سوی اهریمن یک وزغ بزرگ برای تباهی این گیاه درمان‌بخش آفریده شد و اَهورامَزْدا نیز دو ماهی کَرَ برای مقابله و نگاهبانی خلق کرد. به‌نظر می‌رسد **گئوکرنه** همان است که در فارسی کوکنار شده و افیون از آن حاصل شود که پادزهر هر بیماری و مسکّن دردها و به‌اندازهٔ درست، شفادهندهٔ دردهاست. امّا در دوران ساسانی، نام این گیاه با افسانه و قصّه‌ها آمیخت و جایش در عمق دریای **وُئوروکَشَه** تعیین شد و مقابله و تعارض یزدان و اهریمن دربارهٔ آن‌که از اساس اندیشه‌های مغان است ابداع شد.

نوع سوم درمان، علاج بیماری با ادعیه و افسون و اوراد می‌باشد و در پس هر شکل از درمان و علاج، نام یک سلسله از بیماری‌ها آورده شده است که اغلب آنها برای ما هنوز ناشناخته مانده. در **یشت** سوم "اردیبهشت یَشت" نیز به‌همین مطالب در درمان‌های سه‌گانه: درمان باکارد یا جرّاحی، درمان باگیاهان دارویی، و درمان با ادعیّه وکلام مقدّس یاد شده است. نام‌های برخی از بیماری‌ها و ادعیّهٔ شفابخش نیز در این **یَشت** ثبت و ضبط است چنان‌که در خرداد یَشت نیز از دیوان و مطالب وندیدادی بسیار آمده و این دو **یَشت** با وندیداد و روش فکری و مطالب و یادکرد و اصطلاحات و نام‌های دیوان و بیماری‌ها در یک ردیف است.

در پایان از ادعیّهٔ شفابخش که چون تلاوت شود، دیوها، بیماری‌ها، پری‌ها، جادوها، جنّ‌ها برافتاده و رانده خواهند شد یادگشته است که در متن ترجمه به‌چگونگی آنها و نام‌ها در متن اشاره می‌شود. فهرست نام بیماری‌ها چنین است:

یَسْکَه	yaska	درد، بیماری.
مَهْرکَه	mahrka	مرگ نابه‌هنگام، سکته.

داژو	dâžhu	سوزاننده، سوختن.
تَفنو	tafnu	تب.
سارَنَه	sârana	سر درد.
سارَشتیَه	sârastya	تب لرز.
آژَنَه	ažana	
آژَهوَه	ažahva	
کوروغَه	kuruγa	بیماری‌بدوپلید.شایدجذام وزخم‌های‌چرک آگین.
آژیواکَه	aživâka	
دوروکَه	duruka	
آستَه ئیرْیَه	astairya	
آغشی	aγaši	چشم بد. نظر بد "در اردیبهشت یشت، بند هشتم از دوژْدُئیثْرَ duždoiθra مردِ بد چشم، نظر بد یاد شده است.
پوئی‌تی	puiti	فساد و گندیدگی.
آهی‌تی	âhiti	آلودگی، کثافت.
ای شیره	išire	
آغوئیری	aγuiri	
آغرا	aγrâ	
اوغْرَ	uγra	

فرگرد بیست و یکم



این فصل دارای بیست‌ویک بند است. بند اوّل ستایش زمین "یاگاو" می‌باشد. زمینی که پرخیر و برکت است و سرچشمهٔ زایندهٔ روزی برای مردمان ـ زمینی که مردم بدکار و مرتد و گمراه آن را تباه می‌کنند.

بند دوم در طلب باران و دعا برای فرو ریختن دانه‌های فراوان باران است. باران مانع بروز و شیوع بیماری‌هایی چون مرگ نابه‌هنگام می‌شود و برای دردهایی که

منشأ آن جنّ است چون سکته و بیماری **گَذَه** gaδa و بیماری **آپَه‌گَذَه** apagaδa بسیار سودمند است.

باران بیماری‌ها را درمان می‌کند. زمین را سبز و خرم و گیاهان را می‌رویاند و گیاهان درمان‌بخش فراوان می‌شود. مطالب دربارهٔ آب و باران و عناصر دیگر و ستایش آنها و ادعیه‌ای که باید تلاوت شود و موجب فراوانی ارزاق و نعمت و آسایش می‌شود، ادامه پیدا می‌کند. بندها اغلب تکرار می‌شود و هرگاه تکرارها حذف شود یک سوم بیشتر مطلب از این فرگرد حاصل نمی‌شود. در بند هفدهم از چند بیماری یاد می‌شود که عناصری، چون باران و خورشید در دفع آن سودمندند، چون: "**کَخوژی، جَهی** kaxuži / djahi" زن بدکاره، روسپی، زن بد"که جادو "= **یاتو** yâtu" در اختیار دارد و یا در اختیار جادوست و **آیَه‌یَه** ayahya. به‌نظر می‌رسد که این‌ها نه‌بیماری باشند و نه در شمار دیوان، بلکه بیشتر ضعف مردان و زنانی باشد که بدکار و بدکردارند. **جَهی** زن بدکار است که جادو در اختیار دارد، یا در اختیار جادوست. در بند نهم از اردیبهشت یَشت نیز، جَهیِ جادو که از مخلوقات اهریمنی است، در کنار زن بدکار **کَخوَرِذَه** kaxvareδa یاد شده است و از هر دو، صفتی بد و منفی برای زنان اراده می‌باشد.

فرگرد بیست و دوم



و سرانجام واپسین فرگرد دارای بیست و دو بند می‌باشد. موضوع این فصل پرسش و پاسخ‌هایی است میان **زرتشت** و **آهورامَزدا**، و اَهورامَزدا با ایزدان. **اهورامزدا** به **زرتشت** می‌گوید که: "من این جهان را بسیار زیبا و روشن و بی‌بدی و بیماری آفریدم. امّا اهریمن پرمرگ، به‌صورت و منظر ماری، بر آفرینش من نگریست و هزاران بیماری و بدی پدید آورد. و من اراده کردم در آغاز، که کلام ایزدی مقدّس "= **مانثْرَسْپِنْتَه** mânθro-spenta" این بیماری‌ها را جهتِ درمان مؤثّر و چاره‌ساز باشد."

آنگاه خطاب اَهورامَزْدا است به "**کلام مقدّس ایزدی**" / مانْثْرُ سْپِنْتَه که درعوضِ مقابله و درمان این بیماری‌ها، یک هزار اسب تیزتک و نیرومند، یک هزار شتر نیرومند و کوهان‌دار، یک هزار گاو جوان و بی‌عیب و از هر نوع رمهٔ کوچک یک هزار خواهم بخشید، و تو را با دعا و آفرین نیک و خوب برکت می‌دهم: دعایی که درمان کند و نیازمندی‌ها را برآورده سازد. کلام مقدّس ایزدی می‌پرسد که چه گونه نود و نه هزار و نه سد و نود و نه بیماری را از آفرینش وی "اهورامزدا" دور کند.؟

اهورامزدا، به پیک خود که **نَئیریوسَنگْهَ** nairyosangha می‌باشد، دستور داد که با شتاب به خانهٔ **اَئیریَمَه** airyama "ایزد شفا و درمان" برو و بگو که اهریمن پرمرگ بر ضدّ آفرینش من، هزاران بیماری پدید آورده، تو می‌توانی با آنها مقابله کرده و درمان‌بخش باشی. **اَئیریَمَه** چون پیغام اهورامزدا را شنید، با سرعت مهیّا شده و به‌سوی کوه شتافت و به جنگل رفت و چون خوب آماده و نیرومند شد، سه نوع اسب نر، نُه نوع گاو نر، نُه نوع گوسفند نر و نُه شاخه گیاه ویژه برد. نُه خط و شیار رسم کرد، آن‌گاه ادعیّه‌ای راکه برای برانداختن بیماری‌ها بود تلاوت کرد تا آنها را بِراند و بگریزاند.

در بند چهارم نیز از خرداد یَشت که با اردیبهشت یَشت بر سبک و روال وندیداد به‌وسیلهٔ مغان تدوین و نوشته شده و مطالبی پیرامون مقابله با دیوان و شیاطین و جنّیان و بیماری‌ها ارائه شده و آمده که مرد پارسا و نیک به‌هنگام بیماری و جنّ‌زدگی، باید به‌گِردش شیارها و خط‌هایی کشیده شود و ادعیّهٔ ویژه تلاوت شود تا شفا یابد.

جهت آگاهی‌های گسترده و هم‌چنین شکل و ضبط دقیق نام‌ها و شروح کافی، به کتاب ترجمه و شرح وندیداد، جلد چهارم، فرگرد بیست و دوم و شروح آن نگاه کنید.



تصاویر مراسم بَرِشنوم که ملاحظه می‌شود و مراحل مختلف این آیین دینیِ مَزدَیَسنانِ زرتشتی را نمایانگر است، از کتاب:

Parsism The Religion Of Zoroaster

نوشتهٔ Sven. S. Hartman برداشت شده است. چاپ لیدن ۱۹۸۰













کتاب نامه

بخش اوّل

۱. **هاشم رضی:** تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب اوّل ۱۰ ـ ۲۳.

2. Darmesteter, James: *Zend - Avesta*. II Vendidad 1962.
   Niberg, h. s. : *Die Religionen des alten Iran*. PP 337. 1938

3. Ghirshman. R: *Iran Des origines A L'islam*. 2-3.

٤. **عیسا بهنام:** صنایع و تمدّن مردم فلات ایران پیش از تاریخ.
علی سامی: گزارش‌های باستان‌شناسی: جلدهای اوّل، دوم، چهارم.

5. Herodote: Histoires. Livre III "*Thali*".
   Strabo: *Geographie*. Livre VIII.

6. De Morgan. J: *Mission Scientifique en perse*. 1896.

7. Schmidt. E. F: *Excapations at Tepe Hissar Damghan* 1937.

8. Donald e Mac Cown: The Material Culture of Early Iran. (1924). 242 ff.
   George Cameron: *History of Early Iran* (1936).

9. Ghirshman: *Une Tablette Proto élamite du Plateau Iranien*. XXXI. 115 ff. (1934).

10. Field Henry: *Contrilutions of the Anthropology of Iran* (1939).

11. Woolley, C Leonard: *The Sumerians,* Oxford (1928).

۱۲. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، جلد هفتم "بین‌النّهرین".

13. Herodote: *Histoires*. Livre I *clio* (196).

14. Frazer Sir James: *The Golden Bough.* (1930).

Frazer Sir James: *Adonis, Attis, Osiris.* (1907).

۱۵. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب دوم "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر "۱۳۴۲".

16. Ghirshman. R: Scientific American. January (1961).

Ghirshman, Roman: Fouilles de Sialk.

Ghirshman, Roman: *Iran Des Origns A L'islam.*

۱۷. **هاشم رضی:** سیر تاریخی روح.

تاریخ ادیان، کتاب دوم - "می‌تولوژی". افسانه‌ها و اساطیر "۱۳۴۲".

18. Durant Will: The Life of Greece V-I.

۱۹. اصول روانکاوی. تهران ۱۳۴۲.

۲۰. **کریستن سن:** ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی.

۲۱. **مراد اورنگ:** همبستگی در اوستا. تهران ۱۳۴۲.

22. Keith. A. B: *Indian Mythology.* p 68.

23. Windischmann: *Zoroastrische Studien*, p. 215.

نیز نگاه کنید به مدخل "خْوَئِت وَدَثَه" دانشنامهٔ ایران باستان نیز ترجمه و شرح وندیداد، فرگرد هشتم، جلد دوم، یادداشت ۱۰۵.

۲۴. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، جلد دوم، "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر.

25. Darmesteter,. James: *Zend - Avesta*. Part 1 (1962) Paris.

Niberg. H, S: Die Religionen des alten Iran. pp. 337 (1938).

26. Herodote: *Histoires*. Livre III. 92-93.

Herodote: *Histoires*. Livre VII, 86-67.

Strabo: *Geography*. Livre XI, 11-6.

PLINY: Natural History. LVI, 45.

27. Lombroso: L'homme Griminel.

28. Freud, Sigmund: *Toteme et Tabou*.

۲۹. اصول روانکاوی - بخش سیزدهم.

۳۰. وندیداد ـ فرگرد سوم ـ بند ۱۹ ـ ۲۰.

نیز جهت مستندی دقیق‌تر، ترجمه و شرح وندیداد، از نگارنده، چهار مجلّد، جلد اوّل فرگرد سوم

Windischman: *Zoroastrische Studien perausgegeben* Von Spiegel.

۳۱. وندیداد ـ فرگرد ۱۰ ـ بند ۹؛ فرگرد ۱۹ ـ بند ۴۳.

۳۲. وندیداد ـ فرگرد ۲۰ ـ بندهای ٦ ـ ۷ ـ ۸ ـ ۹ ـ ۱۰.

۳۳. وندیداد ـ فرگرد ۱۹ ـ بند ٤۰.

۳٤. وندیداد ـ فرگرد ۱۹ ـ بند ٤۱.

۳۵. وندیداد ـ فرگرد ۱۱ ـ بند ۹.

۳٦. وندیداد ـ فرگرد ۷

به همان ترجمهٔ یاد شده از نگارنده در مجلّدات چهارگانه نگاه کنید.

37. Herodote: Histoires. Livre I - 140.

۳۸. وندیداد ـ فرگرد ۳ ـ بند ۲۲ ـ ۱۰؛ فرگرد ۵ ـ بند ۱۰.

۳۹. وندیداد ـ فرگرد ۹ ـ بند ۱۱؛ فرگرد ۱۹ ـ بند ۲٤.

تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ـ جلد دوم "می‌تولوژی" افسانه‌ها و اساطیر.

محمود نجم‌آبادی: تاریخ طب ایران ـ جلد اوّل.

٤۰. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش یازدهم.

٤۱. یشت‌ها: هوم یشت.

٤۲. وندیداد ـ فرگرد ۲۰ ـ بند ۱ ـ ۲ ـ ۳.

٤۳. وندیداد ـ فرگرد ۱۹ ـ بند ۲٤ تا ٤۷.

٤٤. وندیداد ـ فرگرد ٦ ـ بند ٤۵ ـ ٤٦.

Herodote: *Histoires*. Livre I - 140

بخش دوم

1. Woolley. Sir Leonard: *A Forgotten Kingdom* p 35.
2. Ghirshman Roman: *Iran des origine A L'islam*. p 32.
3. Meyer. Eeward: *Geschichte des Altertums*. 1909.

4. Hrozny, B: Histoire de L'asie Antérieure. 210. Paris (1947).

5. Oppenheim: *Tel Halaf* (trad Francaise). 1939.

Winternits, M: *History of Indian Literature*. 304. (1927).

6. Contenau. G: *La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani* 1948.

7. Dhorme, E. Dussaud: *Les Religions de Babylonie et d'assyrie, les religions des Hittites et des Hourrites, des Pheniciens et des Syriens*. 1949.

8. Huart.C.Delaporte. L: *L'iran antique, Elam et perse et la Civilisation iranienne*. 1925.

Ghirshman. Roman: *Iran des origines A L'islam* - Paris 1951.

بخش سوم

۱. علی سامی: تمدّن هخامنشی ـ جلد اوّل ـ ۱۳۴۱.

2. Ghirshman, Roman: *Iran des origines A L'islam*. paris 1951.

3. Linton. Ralph: *Tree of Culture*. 1955.

4. Delafosse, M: *The Negroses of Africa*. 1931.

5. Childe. V. G: *The Aryans: A Study of Indo - European origins* 1926.

6. Pendlebury, J. D. S: *The Archeology of Crete*. 1939.

7. Gour, Sir Hari Sing: *The Shirit of Buddhisme*. 524 (1929).

8. Smith. V. A: *Oxford History of India*. 14 (1923).

9. Davids Rhys: Dialogues of the Buddha.

10. Monier. Sir Williams: Indian Wisdom. 227 (1893).

11. Macdonell. A. A: *India's Paste*. 39 (1927).

12. Winternitz: *History of Indian Literature*. Vol I-64.

۱۳. امیرعلی شیرنوایی: مجالس المؤمنین.

دیوان جامی: قسمت مقدّمه، ویراستهٔ هاشم رضی، تهران ۱۳۴۰.

14. Winternitz: *History of Indian Literature*. VOL I. 212.

15. Dutt R. C: *The Ramayana and Mahabharata*. 231.

16. Arrian: *Anabasis of Alexander, and Indica*. 1893.

17. Venkates Wara. S. V: Indian Culture through the Ages 66.

۱۸. **حسن قائمیان:** نظر بازی

ترجمه و شرح وندیداد، چهار مجلّد، هاشم رضی. ذیل عنوان ویّتیه باتوجّه به فهرست در آغاز مجلّد اوّل، تهران ۱۳۷٦. دانشنامهٔ ایران باستان، ذیل مدخل "وَیّتیه"، جلد چهارم.

19. Sidhanta - N. K: *The Heroic Age of India*. 149.

۲۰. اصول روان‌کاوی. تهران ۱۳۳۹.

Freud. Sigmund: *Toteme et tabou.*

21. Dutt. R. C: *The Ramayana and Mahabharata*.

22. Radakrishnan: *The Hindu View of Life*.

Eliot, Sir Charles: *Hinduism and Buddhism*. 1921.

۲۳. تاریخ ادیان، کتاب دوم، اساطیر، افسانه‌ها "می‌تولوژی" بخش هفدهم.

24. Macdonell: *India's Past*. 32.

۲۵. **ابوالمعالی:** بیان الادیان ـ ویراستهٔ هاشم رضی، ۱۳٤۲.

26. Eliot. Sir Charles: *Hinduism and Buddhism*. 3 vol. I - 59.

27. Radakrishnan: *The Hindu View of Life*. 105.

۲۸. تاریخ ادیان، پیدایش فلسفه، کتاب سوم، بخش هجدهم.

اوپانی شادها: "سرّاکبر" ترجمهٔ: شاهزاده محمّد داراشکوه ـ ویراستهٔ دکتر تارا چند، جلالی نائینی.

29. Eliot Sir Charles: *Hinduism and Buddhism* I -

30. Herodote: *Histoires*. Livre I - *Clio* - 131.

ابوالمعالی: بیان الادیان ـ ویراسته هاشم رضی، ۱۳٤۲.

31. Frazer. R, W: *A Literary History of India*. 234.

Brifault. Robert: *The Mothers*. vol I - 346.

32. Dutt: *The Ramayana and Mahabharata*. 318.

33. Freud. Sigmund: *Toteme et Tabou*.

اصول روان‌کاوی، بخش توتم و تابو.

34. Jochelson - W: *The Peoples of Asiatic Russia.*

Childe V. G: *The Aryans: A Study of Indo - European origins.*

35. Winternitz. M: *History of Indian Literature.*

Contenau. G: *La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani.* 1948.

36. Gray: Foundations of Iranian Religion. p 15.

۳۷. تمدّن ایرانی: با همکاری جمعی از خاورشناسان، ترجمه عیسا بهنام. تهران ـ ۱۳۳۷.

38. Dumezil, George: Les Dieux des Indo - Europeens Paris, 1952.

۳۹. تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، اساطیر و افسانه‌ها، بخش هفدهم.

40. Carnoy. J Allert: Iranian Mythology. 1916.

٤۱. **هاشم رضی:** تایخ ادیان، کتاب دوم ـ می‌تولوژی، اساطیر و افسانه‌ها.

Grimal Pierre: *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romains.*

42. Darmesteter. James: *Le Zend - Avesta.* Vol II. p 441.

43. Bartolomae. Chrisian: *Altiranisches Wörterbuch.* (1904).

44. Yusti: *Geschishte des alten Persiens.* 92.

نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد اوّل، فرگرد چهارم، نیز: دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "میثْرَ / میترا".

٤۵. **محمد معین:** شماره هفت و هفت پیکر نظامی.

٤٦. تاریخ ادیان، کتاب دوم می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر.

ابوالمعالی: بیان الادیان، ویراسته هاشم رضی.

پور داوود: یشت‌ها، جلد دوم.

47. Keith. A. B: *Indian Mythology.*

و برای آگاهی‌های بیشتری از این افسانه‌ها:

Breal'M: *"Hercul et Cacus" Dans "Mélanges de Mythologie et de Linguistique"*

Breal, M: Mythology of all Races.

تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر.

48. Olmstead. A. T: *The History of The Persian Empire.* 1943.

49. Spiegel: *Avesta die Heiligen Scheriften der Parsen üdersetzt.* 3 Bande.

Spiegel. F: *Commentar üder des Avesta*. 2 Bande.

۵۰. پورداوود: یشت‌ها ـ یشت هشتم ـ جلد اوّل. نیز "آیین پررمز و راز میترایی، فرانتس کومُن، ترجمهٔ نگارنده، تهران ۱۳۸۰ و تاریخ آیین رازآمیز میترایی، دو مجلّد، تهران ۱۳۸۱.

۵۱. یشت هشتم "تیریشت" بند ۲۴ ـ ۲۳.

۵۲. یشت هشتم ـ بند ۲۹.

۵۳. تاریخ ادیان ـ کتاب دوم، بخش هفدهم.

54. Chantepie. P. D: *de la Saussaye Religion of The Teutons*.

۵۵. پورداوود: یشت‌ها ـ جلد اوّل ـ ۲۱۰.

56. West. E. W: *Transtation of Bundhish*. I - III.

West. E. W: *Selections of Zat Sparam*. I - II.

West. E. W: *The Sacred Books of The East*. Vol V - I - 19 - 156 - 163.

۵۷. بندهش ـ ۹.

۵۸. گزیده‌های زاد اسپرم: ـ ۸.

۵۹. اورنگ ـ مراد: ترجمه اوستا ـ جلد ۲ ـ یسنای ۹ ـ بند ۱۷.

۶۰. اورنگ ـ مراد: ترجمه اوستا ـ جلد ۲ ـ یسنای ۹ ـ بند ۲۰ ـ ۲۲ ـ ۲۳.

61. Darmesteter. James: *Le Zend - Avesta*.

۶۲. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش هفدهم.

63. Macdonell. A. A. : *Vedic Mythology*. P. III.

64. Jastrow. M: *Religion of Babylonia and Assiria*. 520.

۶۵. برهان قاطع: جلد دوم، ویراسته دکتر محمّد معین ـ ۹۱۷.

66. Fick. August: *Vergleichendes Vörterbuch der Indoger Manische Spranchen*. 1 Band 3 Umgearbeitete Auflage - Göttingen. 1874.

Lommel: *Die Yasht's des Avesta*, S. 131.

Darmesteter: *Le Zend Avesta*. II. P 556.

Carnoy. Albert: *Iranian Mythology*.

67. Dumezil: Massiance d'archanges.

۶۸. اصول روانکاوی ـ بخش سیزدهم.

فروید: آیندهٔ یک پندار ـ ترجمهٔ هاشم رضی.

٦٩. تاریخ ادیان، کتاب اوّل، بخش اوّل و دوم.

Montesquieu: *Sprit des Lois*

۷۰. **کریستن‌سن:** ایران در زمان ساسانیان ـ ترجمه رشید یاسمی، ص ٤٥.

71. Niberg: *Die Religionen des alten Iran*. 1937.

72. Christensen: *Quelques notices Sur les plus Anciennes Périodes du Zoroastrisme.*

۷۳. **ابوالمعالی:** بیان الادیان ـ ویراستهٔ هاشم رضی.

74. Messina: *Der Urshrung der Magier*, Roma 1930.

75. Herodot: I *clio* - 101.

٧٦. تاریخ ادیان، کتاب اوّل ـ بخش ششم، هفتم و ـ آیندهٔ یک پندار.

77. Gray: *Foundations of the Iranian Religion*. 93...

78. Windishmam. Friedrich: *Mithra*.

Cumont: Les Mystéres de Mithra.

کتاب فوق توسط نگارنده با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی ترجمه و منتشر شده است.

79. Herzfeld: *Archaeological of Iran*. pp. 15 - 16 - 33.

۸۰. **ویل دورانت:** تاریخ تمدّن، کتاب چهارم.

تاریخ ادیان ـ کتاب دوم، می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر.

بخش چهارم

1. Olmestead. A. T: *The History of The Persian Empire*. P 22. 1943.

۲. **پورداوود** ـ گاثاها ـ یسنا ۳۱ ـ بند ۱۸.

نیز: اوستا، کهن‌ترین گنجینهٔ ایران باستان، تهران ۱۳۷۹، بخش ترجمهٔ گاثاها.

۳. یسنا ۲۳ ـ بند ۱. نیز مرجع یاد شده.

یسنا ۳۳ ـ بند ٤. مرجع یاد شده.

Kent. R. G: *Cattle - tending and Agriculture in the Avesta*.

4. Moulton. J. H: *Early Zoroastrianism*. 1913. P - 117.

Niberg: Die Religion des alten Iran. P. 56. 1937.

5. Christensen: *Quelques notices Sur les plus Anciennes périodes du Zoroastrisme.*

6. Herodote. I - 96.

7. Herodote. III - 75; VII - II.

Herzfels. E: Arcäologische Mitteilungen aus Iran. II - 118 - 1930.

8. Ghirshman. Roman: *Iran des origines A L'islam.*

9. Herodote: I - 96 - 130.

10. Herzfeld - E: *Arcaeological History of Iran.* P 40. 1935.

۱۱. محمد جواد مشکور: تاریخ مردم اورارتو، تهران ـ ۱۳۳۲.

12. Smith: *Babiylonian Historical Texts.* P 98. I - 1924.

Olmestead. A. T: *The History of the Persian Empier.*

Herodote - I - 98, 110. 153.

Strabon. XI - 13: 7-8; 14: 9.

حسن پیرنیا: ایران باستان. کتاب اوّل ـ تاریخ مشرق قدیم.

13. Ghirshman: *Trésor de Sakkez, les déluts de L'art méde et les Bronzes du Luristan, Artibus asiae.* 1950.

14. Schmidt. Erich: *Flights over Ancient Cities of Iran.* 1940.

بخش پنجم

1. Rawlinson: *Five Great Monarchies of the Ancient World.* II - 316 -7.

2. Huart. Clement: *Ancient Persian an Iranian Civilization.* 27-1927.

3. Herodotus - I - 119.

4. Strassmair. J. P: *Inschriften von Cyrus.* Nos - 199 - 270 - 325 - 364 (1900).

5. Herodotus. III - 62.

6. Durant. Will: *our oriental Heritage.* I - 1935.

7. Herodotus - III - 139 - I - 209.

8. Oimestead: *The History of The Persian Empire.* P. 121.

9. Sayce. A. H: *The Cuneiform Inscription of van de cinphered and Translated.* 377-732 (1882).

Ghirshman: *Iran des origines A L'islam.*

10. Rawlinson: *Five Great Monarchies of The Ancient World.*

Grote. G: *History of Greece.* V - 319 - 22.

Strabo: Geogrephy - IX. 4 - 12 - 16.

Athenaeus: *The Life of Greece.* 1939.

11. Parker. R. A. And Dubberstein: Babilonian Chronology, 626 B. C. A. D. 45. p 15 (1942).

12. Plato: *Gorgias.*

Aristotle: *Constitution.*

Plutarque: *Les vies des Hommes Illustres.*

Glotz: *The Greek City* - 1929.

Durant. Will: *The Life of Greece.* 1939

13. Kent: *old Persian Grammar, Texts, Lexicon* (1950).

Ghirshman: *L'iran des Origines A L'islam'* Paris (1951).

۱٤. **علی سامی:** تمدّن هخامنشی، شیراز ۱۳٤۱ ـ ۱۷۰...

15. Sarre And Herzfeld. E: Iranische Felsreliefs. P 174 (1910).

Herzfeld. E: *Archàologische Mitteilungen aus Iran.* I (1929).

Herzfeld. E; *Iran in the Ancient East* (1941).

16. Olmestead: *History of Assyria* (1923).

Hubberstein. W. H: *Assyrian - Babylonian Chronology.* (1944).

Olmestead: *The History of the Persian Empire.*

۱۷. گزارش‌های باستان‌شناسی.

۱۸. **ملک زادهٔ بیانی:** تاریخ سکّه ـ جلد اوّل، ۱۳۳۷.

Childe Gordon: *Le Mouvement de L'historie.* Paris. 1955

19. King. L. W And Thompson. R. C: *The Sculpture and Inscription of Dariuse the*

Great on the Rock of Behistun in Persia. London. 1907.

Weisbach. F. H: *Die Keilinschriften. der Achameniden*. Leipzig 1911.

Herzfeld. E: Altpersische Inschriften. Berlin. 1908.

۲۰. مجله هوخت ـ سال ٤۲ ـ شماره اوّل و دوم (اشتباهات دانشمندان... هاشم رضی).

جهت آگاهی‌های گسترده نگاه کنید به ترجمهٔ کامل نگارنده از وندیداد: شرح و شرح وندیداد، چهار مجلّد، تهران ۱۳۷٦.

ابوالمعالی: بیان الادیان ـ ویراسته: هاشم رضی.

Benveniste. E: *Les Mages dans L'ancien Iran*. 1938

۲۱. تاریخ ادیان، کتاب اوّل ـ فصول ۷ ـ ٦ ـ ٥

22. Olmestead: *The History of The Persian Empire*. 1948.

Lommel. H: *Die Religion Zarathustras*. 1930.

Niberg: *Die Religionen Alten Iran*.

Lommel. H: *Die Religion Zarathustras nasch dem Avesta dargestellt*. 1930.

Christensen: *Quelques notices sur les plus ancienes Périodes du zoroastrisme*.

محمدعلی شوشتری: ایران نامه ـ جلد سوم.

موسا جوان: تاریخ اجتماعی ایران باستان.

علی سامی: تمدن هخامنشی.

23. Christensen. Arthur: *L'emprie des Sassanides*. § XXV.

۲٤. تاریخ ادیان، کتاب اوّل ـ بخش پنجم و ششم.

25. Olmestead: *The History of The Persian Empire*. P 202 § XV. 1948.

26. Herodotus - I § 131-140.

۲۷. تاریخ ادیان، کتاب دوم ـ بخش چهاردهم.

۲۸. مجلهٔ هوخت ـ سال ٤۲ شماره‌های ۹ ـ ۱۰ ـ مقاله دربارهٔ وندیداد.

Darmesteter. J: *Le Zend Avesta*. vol II *Vandidad*. Paris 1960.

Journal of the K. R. Cama oriental Institute No III. p. 1-28.

وندیداد: ترجمه و شرح وندیداد، تهران ۱۳۷٦.

29. Sutodoren - I - 140

وندیداد: III ۱۰ ـ ۱۲ – ۵x

30. Herodotus - I - 131

31. Herzfeld. E: *Iran in the Ancient East*. P. 230 (1941).

32. Schmidt. F. Erich: *The Treasury of Perspolis*. PP 98 (1939).

33. Dieulafoy: *L'acropole le Suse*. PP 390 (1893).

34. Windischmann. Friedrich: *Mithra* 1875.

35. Klug. Theodor: *Mithrakult*. 1911

Cumont: *Les Mysteres de Mithra* 1923.

36. Darmesteter. J: *Le Zend Avesta*. Vol I - 348 - 9.

De Lafont, C: *Le Mazdaisme L'avesta*. Paris. 1895.

37. Windischmann. F: *Pers Anahita oder Anaïtis*. S 4-5.

۳۸. شوشتری ـ محمدعلی: ایران‌نامه ـ جلد سوم ـ ۴۳۸.

39, 40. Weissbach: *Die Keilinschriften der Achämeniden* S 21.

41. Justi: *Geschicht des Alten Persiens* S 92-95.

Carnoy. Albert, J - *Iranian Mythology*. p 23-25. 1917.

۴۲. وندیداد: II22 -16 VII.

۴۳. تاریخ ادیان، کتاب دوم، بخش هفدهم.

۴۴. خرده اوستا: نیایش چهارم "آبان نیایش".

۴۵. یسناهات ٦۹ تا ٦۳.

46. Herodotus - VII - 35.

47. Herodotus - I - 132 - 138.

48. Strabon - XV - P. 1066.

49. Rawlinson: *parthia*, P. 59. 1893.

۵۰. حسن پیرنیا: ایران باستان ـ جلد چهارم.

Justi. Ferdinand: *Geschichte des Alten persiens*. S. 135-8. 1878

۵۱. کتاب آموس ـ فصل دوم ـ آیه ۷.

Sumner And Keller: *Science of Society*. Vol II. P. 1273. (1928)

52. Linton. Ralph: *Tree of Culture*. XVIV (1955) New York.

53. Ghirshmn, R: *L'iran des origines a L'islam*. Paris. 1951.

54. Christensen. A: *Etudes Sur le Zoroastrisme de la Pers Antique*. 1928.

۵۵. مجلهٔ هوخت. سال چهل و دو ـ شماره ۱۲ تا ۹ ـ مقاله نگارنده "درباره وندیداد".

56. Smith. J: *Transactions of Biblical Arcaeology*. II P. 146. 1873

Weissbach: *Die Keilinschriften der Achämeniden* PP. 8-9. 1911.

57. Maspero. G: *Passing of the Empires*. P. 656-668. 71. London (1900).

Gautier.: *LE Livre des rois d'Egypte* IV. No-1-123 (1915).

Posener, G: *La Première domination Perse en Egypte* (1936).

58. Herodotus - III. 27.

59. Olmestead: *The History of the Persian Empire*. 1948.

علی سامی: تمدن هخامنشی، جلد اوّل، ۲۱۳، شیراز، ۱۳٤۱.

60. Couyal. J. - And. Montet. P: *Les Inscriptions du ouadit*.

Hammamt. Nos. 14, 18, 90, 134, 137, 190, 193 (1912).

61. Winlock. H, E: *The Tomple of Hilis in el Khargeh oasis*. I. (1941).

62. Christensen. A: *Etudes Sur le Zoroastrisme de la perse Antique*.

63. Csheftelowitz: *Die Altpersische Religion und das Judentum*. S. 132. 1920.

٦٤. اصول روانکاوی، ۱۳٤۲ ـ ۹ ـ ۱۷۸.

Sophocles: *Oeudipus*. Paris 1912.

Sophocles: *Tragedies. Tr. Plumpter*. London. 1879.

سوفوکل: سه نمایش‌نامه، ترجمهٔ محمّد سعیدی.

65. Windischmann: *Persische Anahita oder Anaitis*. (1856)

66. Brifault Robert: *The Mothers*. Vol III. 1927. III. 220

Jastrow, M: *The Civilization of Babylonia and Assyria*. 1915. P. 309.

Maspero. G: *The Passing of the Empires*. London. 1900. 738-40.

67. Herodotus - I - 199.

Strabon - XVI - 20.

68. Brifault - Robert: *The Mothers*. Vol III. P. 203.

Frazer. Sir. J: *Adonis, Attis, osiris* London 1907. P. 50-4.

۶۹. اصول روانکاوی، بخش نهم.

بخش ششم

۱. در جای خود برخی تصاویر مربوطه در صفحات منعکس است.

2. De Harlez: *Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme*. P. LXXI-LXXVIII.

۳. برای استفادهٔ بهتر، نگاه کنید به دو تحقیق شایستهٔ لومل و گرشویچ که مورد استفادهٔ نگارنده بوده است. کتاب یشت‌های اوستا از لومل، ترجمهٔ یشت دهم میان صفحات ۸۵ـ۶۷ این برگردان آلمانی است. هر چند ترجمه‌ای قدیم است، اما هنوز کاری بسیار خوب در ترجمهٔ یشت‌هاست:

Herman Lommel: *die Yäšt's des Awesta Übersetzt und Eingeleitet*. Göttingen, 1927.

ایلیا گرشویچ، سرود اوستایی مهریشت را با مقدمه‌ای خوب و دقت نظر تحقیق و ترجمه کرده است. وی عقیده‌ای به ارتباط میان مطالب مهریشت و ایزدان پیرامون وی با میتراپرستیِ اروپایی ندارد. کار وی مورد انتقادهایی قرار گرفته که از جمله زینر آن را کاری ناشیانه و بدون محتوا می‌داند. ۷۲ صفحه مقدمهٔ کتاب در چارچوب معیّن شدهٔ تحقیقی که در نظر گرفته شده، خوب است. میان صفحات ۱۴۷ ـ ۷۴، متن (آوانوشت) و ترجمه و تا صفحهٔ ۳۰۰ واژه نامه‌ی کتاب است:

Ilya Gershevitch: *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1967.

دو جلد ادبیات مزدیسنا که ترجمه و مقدمه و شرح یشت‌ها از شادروان استاد پورداوود است، نیز ترجمهٔ اوستا، بخش یشت‌ها از نگارنده مورد استفاده بوده است. نگارنده در کتاب "تاریخ آیین رازآمیز میترایی" در شرق و غرب از آغاز تا امروز به‌طوری مشروح و همراه با مستندات و ترجمه‌هایی از متن اوستایی و ترجمه‌های یاد شده از مترجمان اروپایی به این کار پرداخته است. جهت آگاهی‌های موردنظر، باتوجّه به فهرست توصیفی در آغاز مجلّد اوّل و فهرست راهنمای دقیق در پایان مجلّد دوم، نیز ترجمهٔ سرودهایی از ریگ‌ودا دربارهٔ میترا و میترا/وارونا، هم‌چنین

اَهورَ / میترَ ـ و میترا / اهورا به کتاب یاد شده نگاه کنید. نیز جهت دریافت‌هایی بیشتر، در کتاب یاد شده بسیاری از تصاویر میترایی باتوجه به شمایل‌نگاری و شمایل‌خوانی به چاپ رسیده است. تهران، دو مجلّد ۱۳۸۱.
هم‌چنین نگارنده کتاب "راز آیین میترا" *Les Mystéres de Mithra* اثر فرانتس کومُن را با عنوان آیین پررمز و راز میترایی ترجمه و منتشر کرده است که جهت محققان و دوستداران مورد استفاده می‌باشد. تهران ۱۳۸۰.

4. Windischmann.F: *Über Mithra*. 68 Seq.

5. Darmesteter: Le *Zend Avesta*.I.2,232.

۶. ترجمهٔ آزادی که از این یشت با توضیح در متن آمده، با توجه به اوستای دارمستتر و شپیگل و استاد پورداوود است، هم چنین قطعاتی که ترجمهٔ آن را گیگر در کتاب خود تمدن ایرانیان خاوری آورده است و گهگاه به ترجمه‌های دیگری رجوع شده است. اگر اختلاف‌های کوچکی در یک موضوع که چند بار به تکرار به‌صورت پراکنده آمده به نظر رسد، حاصل اختلاف در اصل ترجمه‌هاست، چون توصیف گرز در بار اول که از دار مستتر و پورداوود استفاده شده و همین توصیف در بار دوم از گیگر و شپیگل نقل شده است.

فهرست مطالب

بخش اوّل:
زندگی و فرهنگ اوّلیه

بخش دوم:

ورود عناصر هند و اروپایی و فرهنگ و تمدّن آنان

بخش چهارم:

طلوع و افول مادها

بخش پنجم:

شاهنشاهی هخامنشی

فهرست راهنما

"آ"

"الف"

"ب"

"ت"

"چ"

"ح"

"خ"

«د»

"ر"

"ز، ژ"

"س"

"ش"

"ص"

"ط، ظ"

"ع، غ"

"ف"

"ق"

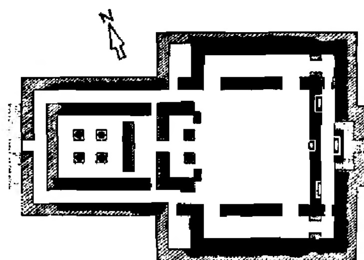
"ک"

«ه»

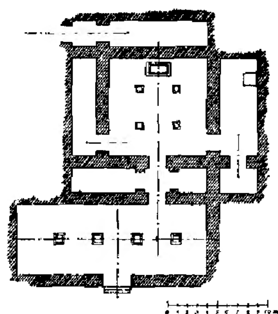
"ی"

پلان‌های آتشکده‌ها که ملاحظه می‌شود، از کتاب دین‌های ایرانی، اثر ویدن گرن، ص ۳۹۷ـ ۳۹۶ چاپ پاریس ۱۹۶۸ برداشته شده است.

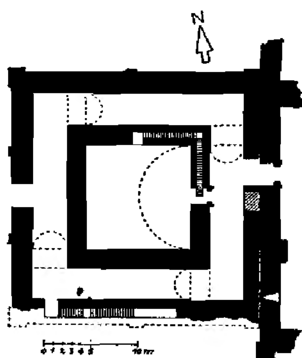
G.Widengren: ***Les Religions*** de L'iran



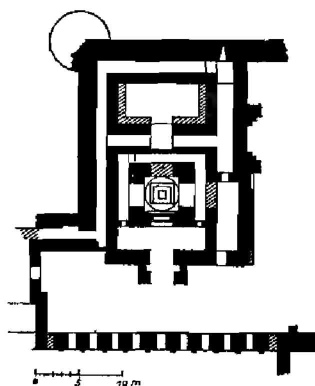
۱. آتشکدهٔ **شوش** ـ دوران ایلامی



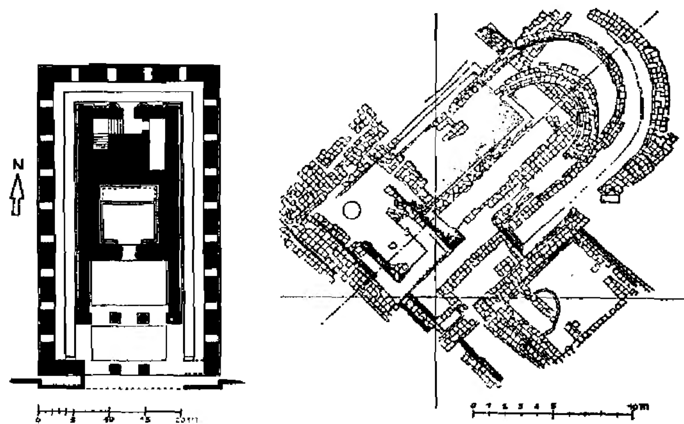
۲. آتشکدهٔ **پرسپولیس** ـ دوران هخامنشی



۳. آتشکدهٔ **هترا** ـ دوران پارتی

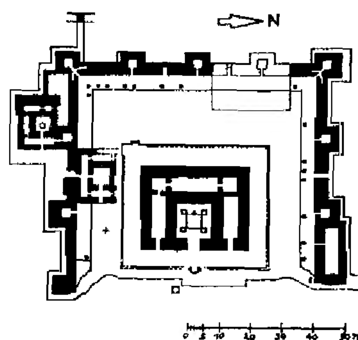


۴. آتشکدهٔ **کوه خواجه** "سیستان"



۶. مهرابه یا معبد زیرزمینی میترا در **اورک**. **وَرْکَه**

۵. **عبادتگاه** آتشکدهٔ جَنْدیال



۷. معبد **سرخ کُتَل** در افغانستان

HÂŠEM.E RAZI

The Religion and Cultur Of Ancient Iran



publisher of

Entesharate Sokhan

Tel - Fax: 6465970-6460667

First Publication

TEHRÂN

2003 / 1382